عرفان اسلامی

شرح مصباح الشریعه

جلد یازدهم

استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عرفان اسلامی جلد ۱۱

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -، توشیحگر

عنوان قراردادی:مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه .شرح

عنوان و نام پدیدآور:عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان ؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور ،محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:ج.

فروست:مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک:۷۰۰۰۰۰ ریال : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۹-۱ : ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۶-۰ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۷-۷ ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال : ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۸-۴ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۰-۸ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۱-۵ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۲-۲ : ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۳-۹ ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۴-۶ ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۵-۳ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۶-۰ : ؛ ج.۱۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۷-۷ ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۸-۴ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۹-۱ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۰-۷ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۳-۸ :

یادداشت:ج.۲ - ۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت:ج.۱۲ - ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت:جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت:ج.۷ - ۹ (چاپ دوم:۱۳۸۷).

یادداشت:ج.۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت:ج.۱۰ - ۱۵ (چاپ دوم:۱۳۸۸).

یادداشت:عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعه.

یادداشت:کتابنامه.

عنوان روی جلد:عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعه.

موضوع:جعفربن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق . مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه -- نقد و تفسیر

موضوع:احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.

موضوع:اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع:عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده:فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

شناسه افزوده:صابریان، محمدجواد، ویراستار

شناسه افزوده:جعفربن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق . مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه . شرح

رده بندی کنگره:BP۲۴۸/ج۷م۶۰۴۲۲۱۸۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی:۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی:۱۱۸۲۵۶۰

ص :۱

اشاره

باب ۶۴ در آداب امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

مَنْ لَمْ یَنْسَلِخْ مِنْ هَواجِسِهِ (۱)وَ لَمْ یَتَخَلَّصْ مِنْ آفاتِ نَفْسِهِ وَ شَهَواتِها وَ لَمْ یَهْزِمِ الشَّیْطانَ وَ لَمْ یَدْخُلْ فی کَنَفِ اللّهِ وَ تَوْحیدِهِ وَ امانِ عِصْمَتِهِ لا یَصْلُحُ لِلْامْرِ بِالْمَعْروفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ لِانَّهُ اذا لَمْ یَکُنْ بِهذِهِ الصِّفَهِ فَکُلَّمَا اظْهَرَ یَکُونُ حُجَّهً عَلَیْهِ وَ لا یَنْتَفِعُ النّاسُ بِهِ.قالَ اللّهُ تَعالی: [أَ تَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ] (۲).

وَ یُقالُ لَهُ:یا خائِنُ أَ تُطالِبُ خَلْقی بِما خُنْتَ بِهِ نَفْسَکَ وَ ارْخَیْتَ عَنْهُ عِنانَکَ ؟

روِیَ أنَّ أبا ثَعلَبَهَ الخُشَنِیَّ سَأَلَ رسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ هذهِ الآیَهَ: [یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ] (۳).

قالَ صلی الله علیه و آله:وَ اْمُرْ بِالْمَعْروفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلی ما اصابَکَ حَتّی اذا رَأَیْتَ شُحّاً مُطاعاً وَ هَوًی مُتَّبَعاً وَ اعْجابَ کُلِّ ذی رَأْیٍ بِرَأْیِهِ فَعَلَیْکَ بِنَفْسِکَ وَ دَعْ عَنْکَ امْرَ الْعامَّهِ.

وَ صاحِبُ الْامْرِ بِالْمَعْروفِ یَحْتاجُ انْ یَکُونَ عالِماً بِالْحَلالِ وَ الْحَرامِ فارِغاً مِنْ خاصَّهِ نَفْسِهِ مِمّا یَأمُرُهُمْ بِهِ وَ یَنْهاهُمْ عَنْهُ ناصِحاً لِلْخَلقِ رَحیماً بِهِمْ رَفیقاً

ص:۷

۱- ((۱)) -در نسخه عبد الرزاق لاهیجی«هوی حِسِّهِ»آمده است.

۲- ((۲)) -بقره (۲):۴۴.

۳- ((۳)) -مائده (۵):۱۰۵.

داعِياً لَهُمْ بِاللَّطْفِ وَ حُسْنِ الْبيانِ،عارِفاً بِتَفاوُتِ احْلامِهِمْ لِيُنْزِلَ كُلّاً مَنْزِلَتَهُ، بَصيراً بِمَكْرِ النَّفْسِ وَ مَكايِدِ الشَّيْطانِ،صابِراً ما يَلْحَقُهُ،لا يُكافِئُهُمْ بِها وَ لا يَشْكُو مِنْهُم وَ لا يَسْتَعْمِلُ الْحَمِيَّهَ وَ لا يَتَغَلَّظُ لِنَفْسِهِ مُجَرَّداً بِنِيَّتِهِ لِلّهِ تَعالى، مُسْتَعيناً بِهِ وَ مُبْتَغِياً لِثَوابِهِ،فَاِنْ خالَفُوهُ وَ جَفَوْهُ صَبَرَ وَ انْ وافَقُوهُ وَ قَبِلُوا مِنْهُ شَكَرَ،مُفَوِّضاً امْرَهُ الَى اللّهِ تَعالى ناظِراً الَى عَيْبِهِ.

[مَنْ لَمْ يَنْسَلِخْ مِنْ هَواجِسِهِ وَ لَمْ يَتَخَلَّصْ مِنْ آفاتِ نَفْسِهِ وَ شَهَواتِها وَ لَمْ يَهْزِمِ الشَّيْطانَ وَ لَمْ يَدْخُلْ فی كَنَفِ اللّهِ وَ تَوْحیدِهِ و امانِ عِصْمَتِهِ لا یَصْلُحُ لِلْاَمْرِ بِالْمَعْروفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْكَرِ]

امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

امام صادق علیه السلام در این بخش به دو مسئله بسیار مهم امر به معروف و نهی از منکر که برای حیات معنوی و تربیتی فرد و خانواده و جامعه به منزلۀ روح برای جسم و خورشید برای موجودات زنده است اشاره دارند.

امر به معروف و نهی از منکر در کارگاه با عظمت عقل دو واجب عقلی و در میدان فقه دو واجب شرعی و در جوّ جامعه دو واجب اجتماعی و انسانی است.

اگر امر به معروف و نهی از منکر نمی بود،امروز از فرهنگ سعادت بخش الهی در روی زمین خبری نبود.

اهل خدا در بعضی از اوقات با این که می دانستند امر به معروف و نهی از منکر برای آنان ضرر مالی و گاهی ضربۀ جانی دارد،ولی به خاطر اهمیت این دو اصل الهی که به غلط آن را فرع نامیده اند خود را در اجرای این دو حقیقت به هر آب و آتشی می زدند و از هیچ قدرتی به خود هراس راه نمی داده و نمی ترسیدند.

ص:۹

هدف بعثت انبیا

هدف از بعثت پیامبران و امامت امامان تربیت بشر و رشد انسان و کمال بنی آدم بوده و انبیای بزرگ حق و عاشقان حضرت معبود،در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزیده و از انسان ها توقع اجر و مزدی جز آراسته شدن آنان به واقعیّت های الهی و به دست آوردن خیر دنیا و آخرت نداشتند.

فَاِنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله بِالحَقِّ لِیُخْرِجَ عِبادَهُ مِنْ عِبادَهِ عِبادِهِ الی عِبادَتِهِ و مِنْ عُهُودِ عِبادِهِ الی عُهُودِهِ وَ مِنْ طاعَهِ عِبادِهِ الی طاعَتِهِ وَ مِنْ وِلایَهِ عِبادِهِ الی وَلایَتِهِ (۱).

خداوند بزرگ،محمّد صلی الله علیه و آله را در میان جامعهٔ انسانی به حق برانگیخت تا بندگانش را از بندگی قلدران و زورمندان به بندگی حق هدایت کند و از تعهدات طاغوتیان به پیمان های الهی رهنمون گردد و از پیروی ستمگران به پیروی خدا برساند و از حکومت ننگین ظالمان به حکومت الهی راهنمایی فرماید.

این هدف مقدس-که عبارت بود از آزادی انسان از تمام قیود هوای نفس طاغوت و طاغوتیان و شیاطین و زورمداران-جز با امر به معروف و نهی از منکر قابل تداوم نبود و در عین این که این دو حقیقت در گرو مایه های سنگین بود ولی عاشقان حضرت دوست فقط و فقط به خاطر خدا و زنده ماندن اهداف انبیا و امامان و آزادی انسان،دست از امر به معروف و نهی از منکر برنداشتند و در این راه در برابر ضربه های مالی و جانی و دچار شدن به زندان ها و تبعیدها پایداری و

۱- (۱)) -الکافی:۳۸۶/۸،خطبه لِأمیر المؤمنین علیه السلام،حدیث ۵۸۶؛بحار الأنوار:۳۶۷/۷۴،باب ۱۴،حدیث ۳۴.

ایستادگی کردند تا دین خدا امروز بدست اهل زمین برسد و فردا هم در اختیار اهل زمین قرار بگیرد.

مسؤولیت الهی امر به معروف و نهی از منکر بر عهدهٔ کلیّهٔ مسلمانان اعم از مرد و زن ثابت است و از برکت این دو واقعیت است که برای جامعه در برابر تمام آلودگی ها مصونیت ایجاد می شود و راه آراسته شدن به حسنات به روی همهٔ مردم باز می گردد.

بر تمام مرد و زن مسلمان است که همانند انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام و اولیا و عاشقان به این دو حقیقت بنگرند و برای لحظه ای از ادای این دو تکلیف باز نمانند که زیان و ضرر تعطیل این دو وظیفه قابل جبران نیست.

قرآن مجید و روایات و اخبار،برای این دو واجب الهی اهمیّت بسیاری قائلند.

جامعه بدون امر به معروف و نهی از منکر جامعه ای بی جان و حیات آن جامعه حیاتی ابلیسی و مردم آن جامعه مردمی بی قدر و قیمت اند.

پاکان راه حق در عین این که اطمینان و یقین داشتند در راه امر به معروف و نهی از منکر باید از جان و مال مایه بگذارند و به انواع مشکلات و سختی ها دچار شوند، دست از ادای این دو تکلیف برنمی داشتند و برای اعتلای کلمهٔ حق با تمام توان و قدرت می کوشیدند و با تمام وجود در برابر ناپاکان و غافلان و بی خبران خروش برمی داشتند.

امام صادق علیه السلام در ابتدای این روایت می فرماید:

هرکس از آفات نفسانی و هواجس درونی و خطرات و مهلکات باطنی خلاصی نیافته و خود را از رذایل نجات نداده و به حسنات الهی آراسته نکرده،شیطان رجیم و آن دیو لعین را از خود نرانده و در کنف حمایت حق و فضای با عظمت توحید و امان عصمت حق که همانا ایمان قوی و عمل صالح و تقوای از محرّمات است

وارد نشده صلاحیّت امر به معروف و نهی از منکر ندارد.

اوّل بایـد به نصیحت خود برخاست،ابتدا بایـد ظاهر و باطن خود را اصلاح کرد، سپس قیام به این دو وظیفهٔ واجب نمود که آلودگان و ناپاکان نمی توانند آن چنان که بایـد در دیگران اثر مثبت بگذارند،گرچه می توانند برای اهل دل عبرت و پند باشند،چنان که نقل است به لقمان حکیم آن انسان بیدار و آزاده گفتند:ادب از که آموختی ؟ گفت:از بی ادبان که دیدم کردار و رفتارشان مورد نفرت مردم بود،من از همان کردار و رفتار دوری گزیدم !

اصلاح نفس

اشاره

مسئلهٔ صلاح و سداد و اصلاح نفس و آراستگی درون از ابتدای حیات مورد توجه بیداران راه حق بود،آنان با تکیه بر معارف الهی راه رسیدن به معراج آدمیت و انسانیت را تزکیهٔ نفس می دانستند.

نفس اگر اصلاح نشود،آدمی را به تمام گناهان و معاصی سوق داده و تبدیل به دری خواهد شد که به روی جهنم باز می شود.

اگر نفس را رها کنیم و به تصفیه و تزکیهٔ آن برنخیزیم،به مانند تنور جهنم از چیزی سیر نخواهد شد و فریاد هَلْ مِنْ مزیدش خاموش نخواهد گشت.

[يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ] (۱).

[یاد کن] روزی را که به دوزخ می گوییم:آیا پر شدی ؟ می گوید:آیا زیادتر از این هم هست ؟

آری،اگر نفس اصلاح نشود و در مدار تصفیه و تزکیه قرار نگیرد،به مانند جهنم

۱- ((۱)) -ق (۵۰):۳۰.

می شود که از هیچ چیز سیر نشود و میلیاردها گناه معده او را پر نکند و تا لحظهٔ آخر عمر فریاد هَلْ مِنْ مَزیدش گوش فلک را کر کند.

نفس را با غیر خدا معامله نکنید و این حقیقت وجودی را از مدار حق خارج ننمایید و روح قدسی و ملکوتی وجود خویش را به کدورت گناه و غفلت آلوده مکنید که زیان این امور در دنیا و آخرت قابل جبران نیست.

حکیم فرزانه،الهی قمشه ای می گوید:

پاکی و روشن دلی است پایهٔ کاخ بهشت***نیکی و دانشوری است مایه هر سروری

نوش بداندیش خلق نیش بود ای رفیق*** زهر نبخشد تو را در عوض شکری

این همه در راه تن در تک و تازی ولی*** از پی تهذیب روح سخت به خواب اندری

جسم چه گردد پلید شسته شود زآب پاک*** روح که چرکین شود از نفس طاهری

جامه و تن را در آب شستی و پاکیزه گشت*** جان پلید ای دریغ گو به کجا میبری

پیروی از هوای نفس

صاحب کتاب«انسان الکامل»می گوید:

ای درویش ! بسیار از آدمیان صورت آدمیان دارند،اما معنی آدمیان ندارند،از حساب بهایمند و صفات و افعال بهایم در ایشان ظاهر است.

ای درویش ! علامت آدمی چهار چیز است ! اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق

نیـک و معارف،هر که این چهار چیز دارد آدمی است و هر که نـدارد نه آدمی است، هر که این چهار چیز به کمال رسانیـد او انسان کامل است.

برای تزکیـهٔ نفس و تصـفیهٔ قلب و عروج به مراتب عالیهٔ آن راه هایی است که جز با سـیر و حرکت در آن راه ها وصول به آن مراتب ممکن نیست.

کوشش و زحمت در این مرحله،جهاد اکبر و بالاترین عبادت و دارای بهترین اجر و ثواب اخروی است.

کسـی که نفس و هوا بر او غـالب است،از تمام آن حقایق و مـدارج و مراتب و ثواب ها محروم و برای ابـد در مرتبـهٔ حیوانیت باقی است و شـکی در این مسـئله نیست که پیروی از هوا و هوس و شـهوات و غرایز خارج از حدود الهی از اقسام شرک خفی است.

هوای نفس در آیات و روایات

[أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ وَ أَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلىٰ بَصَرِهِ غِشٰاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ] (۱).

پس آیـا کسـی که معبـودش را هـوای نفسـش قرار داده دیـدی ؟ و خـدا او را از روی علم و آگـاهی خود [بر این که شایسـتهٔ هــدایت نیسـت] گمراه کرد،و بر گـوش و دلش مُهرِ [تیره بختـی] نهـاد،و بر چشـم [دلش] پرده ای قرار داده اسـت،پس چه کسی است که بعد از خدا او را هدایت کند ؟ آیا متذکّر [حقایق] نمی شوید ؟

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

۱- ((۱)) -جاثیه (۴۵):۲۳.

انَّ اشَدَّ ما اخافُ عَلَيْكَمْ خَصْلَتانِ اتِّباعُ الْهَوى وَ طُولُ الْاَمَلِ فَامَّا اتِّباعُ الْهَوى فَاِنَّهُ يَعْدِلُ عَنِ الْحَقِّ وَ امَّا طولُ الْاَمَلِ فَاِنَّهُ يُورِثُ الْحُبَّ لِلدُّنْيا (۱).

شدیدترین چیزی که نسبت به آن بر شما ترس دارم دو چیز است:پیروی هوا، و درازی آرزو.اما پیروی از هوا چهرهٔ حیات را از حق برمی گرداند،اما درازی آرزو مورث عشق شدید به دنیاست،عشقی که شما را از توجه به حضرت حق بازداشته و عاقبتش جهنم و عذاب ابدی است.

تا از این رسم مجازی نگذری***از حقیقت بر تو نگشاید دری

ترک نفس و ترک مال و ترک جان ***این سه اول منزل است در وصل جان

مجاهدهٔ با نفس در آیات و روایات

آن کس که در راه خدا و برای خدا به مجاهدهٔ با نفس برخیزد به مقام قرب وصل می رسد و متمکّن در معراج انسانی می شود و از کمالات و مدارج معنوی بهره ور می گردد و خیر دنیا و آخرت هم چون باران بهاری به سویش سرازیر می شود.

در این زمینه به آیاتی از قرآن مجید عنایت کنید:

[وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ] (۲):

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد،سعادت،کمال،کرامت،بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم؛و یقیناً خدا با نیکوکاران است.

ص:۱۵

۱- ((۱)) -لآلی الأخبار:۱۴۰/۱؛مسکن الفؤاد:۱۶.

۲- ((۲)) -عنکبوت (۲۹):۶۹.

[وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زٰادَهُمْ هُدىً وَ آتٰاهُمْ تَقْوٰاهُمْ] (۱):

و کسانی که هدایت یافته اند خدا بر هدایتشان افزوده و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان عطا کرده است؛

[إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنٰاهُمْ هُدىً* وَ رَبَطْنٰا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ] (۲):

آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند،و ما بر هدایتشان افزودیم.*و دل هایشان را [با یقین به حقایق،] محکم و استوار ساختیم.

[فَأَمّٰا مَنْ أَعْطىٰ وَ اتَّقىٰ* وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ] (۳):

اما کسی که [ثروتش را در راه خدا] انفاق کرد و پرهیزکاری پیشه ساخت* و وعده نیکوتر را [که وعدهٔ خدا نسبت به پاداش انفاق و پرهیزکاری است] باور کرد؛*پس به زودی او را برای راه آسانی [که انجام همه اعمال نیک به توفیق خداست] آماده می کنیم.

قالَ رَسول اللّه صلى الله عليه و آله:ما اخْلَصَ عَبْدٌ لِلّهِ ارْبَعينَ صَباحاً الّا جَرَتْ يَنابيعُ الْحِكْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ على لِسانِهِ (۴).

رسول گرامی اسلام صلى الله عليه و آله می فرماید:عبدی در چهل روز،وجود خود را در ظاهر و باطن برای خدا خالص نکند مگر این که چشمه های حکمت از دلش بر زبانش جاری شود.

۱- ((۱)) -محمد (۴۷):۱۷.

۲- ((۲)) -کهف (۱۸):۱۳-۱۴.

۳- ((۳)) -لیل (۹۲):۵-۷.

۴- ((۴)) -عیون أخبار الرضا:۶۹/۲،باب ۳۱،حدیث ۳۲۱؛بحار الأنوار:۲۴۲/۶۷،باب ۵۴،حدیث ۱۰.

نفس،حجاب بین عبد و حق

از بعضی عرفای بزرگ پرسیدند:

راه به سوی خدا کدام است ؟ جواب داد:دو قدم:قدمی بر سر نفس و قدمی بر سر دنیا.چون این پاسخ به عارفی با معرفت تر و عاشق تر رسید فرمود:آنچه را خدا کوتاه کرده طولانی کردند،راه رسیدن به خدا یک قدم است و آن هم گذشت از خود که دنیا به واسطهٔ نفس حجاب بین عبد و حق می شود.

الهی،آن عاشق فرزانه چنین سروده:

چون در وطن باز آمدی ای جان هشیار***پیوسته نقش دیده دل کن رخ یار

عهد خدا را ای بنی آدم نگهدار ***مشکن تو عهد دوست را از امر شیطان

چون از مسافر خانه دنیای فانی*** خواهی سفر کردن به ملک جاودانی

بر شاخه طوبای جنت پرفشانی*** ای مرغ لاهوتی به بال علم و ایمان

در هر صورت راه مجاهده با نفس وادار کردن خویش به ادای فرایض و ترک محرمات و آراسته شدن به حقایق اخلاقی است.

چون در این طریق قرار گرفتی صلاحیت برای امر به معروف و نهی از منکر پیدا می کنی و در این راه علاوه بر بیدار کردن مردم و مانع شدن از افتادن آنان در منکرات و هدایتشان به سوی خیر از ثواب عظیمی از طرف حق بهره مند خواهی شد،در این قسمت لازم است امر به معروف و نهی از منکر را در آیینه قرآن و روایات

مشاهده کنید،سپس شرح بقیهٔ روایت«مصباح الشریعه»به خواست حضرت حق دنبال شود.

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

اشاره

[وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ أُمَّهٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۱).

و باید از شما گروهی باشند که [همهٔ مردم را] به سوی خیر [اتحاد،اتفاق، الفت،برادری،مواسات و درستی] دعوت نمایند،و به کار شایسته و پسندیده وادارند،و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛و ایناند که یقیناً رستگارند.

[کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ] (۲).

شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید،به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت بازمی دارید، و [از روی تحقیق،معرفت،صدق و اخلاص] به خدا ایمان می آورید.

[لَیْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ أُمَّهٌ قائِمَهٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللّهِ آناءَ اللَّیْلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ* یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصّالِحِینَ* وَ ما یَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَلَنْ یُکْفَرُوهُ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ] (۳).

۱- ((۱)) -آل عمران (۳):۱۰۴.

۲- ((۲)) -آل عمران (۳):۱۱۰.

۳- ((۳)) -آل عمران (۳):۱۱۳-۱۱۵.

[همهٔ اهل کتاب] یکسان نیستند،از اهل کتاب گروهی درستکار [و رعایت کنندهٔ حقّ خدا و مردم] هستند،آیات خدا را در ساعاتی از شب می خوانند و [به پیشگاه حق از روی تواضع و فروتنی] سجده می کنند.*[در سایهٔ قرآن و نبوّت پیامبر] به خدا و روز قیامت ایمان می آورند و به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهند،و از کار ناپسند و زشت بازمی دارند و در کارهای خیر می شتابند؛و اینان از شایستگانند.*و هر کار خیری انجام دهند،هرگز دربارهٔ آن مورد ناسپاسی قرار نخواهند گرفت؛و خدا به تقواپیشگان داناست.

[يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ] (۱).

پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد،و از اعمال زشت بازمی دارد،و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید،و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند،و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره ها [یِ جهل،بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد.

[وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطِيعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ] (۲).

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی دارند،و نماز را برپا می کنند،و زکات می پردازند،و از خدا و پیامبرش اطاعت می نمایند؛

۱- ((۱)) -اعراف (۷):۱۵۷.

۲- ((۲)) -توبه (۹):۷۱.

یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می دهد؛زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

[التّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السّائِحُونَ الرّاکِعُونَ السّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ] (۱).

[آن مؤمنان،همان] توبه کنندگان،عبادت کنندگان،سپاس گزاران، روزه داران،رکوع کنندگان،سجده کنندگان،فرمان دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقرّرات خدایند؛و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مژده ده.

[الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ] (۲).

همانان که اگر آنان را در زمین قدرت و تمکّن دهیم،نماز را برپا می دارند، و زکات می پردازند،و مردم را به کارهای پسندیده وا می دارند و از کارهای زشت بازمی دارند؛و عاقبت همه کارها فقط در اختیار خداست.

[یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاهَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] (۳).

پسرکم ! نماز را برپا دار و مردم را به کار پسندیده وادار و از کار زشت بازدار و بر آنچه [از مشکلات و سختی ها] به تو می رسد شکیبایی کن که این ها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

۱- ((۱)) -توبه (۹):۱۱۲.

۲- ((۲)) -حج (۲۲):۴۱.

۳- ((۳)) -لقمان (۳۱):۱۷.

مفاد آیات امر به معروف و نهی از منکر

از مجموعه این آیات مطالب زیر استفاده می شود:

۱ -امر به معروف و نهی از منکر از واجبات حتمیه الهیه است.

۲ -امر به معروف و نهی از منکر اخلاق انبیا و اولیا بود.

۳ -نیکان عالم مردم را به ادای این دو وظیفه سفارش می کردند.

۴ -رشد و کمال جامعه در گرو این دو اصل الهی است.

۵ -رضایت و بهشت حق جزای آمرین به معروف و ناهین از منکر است.

۶ -فرهنگ الهی با امر به معروف و نهی از منکر تقویت می شود و به موازات قدرت اسلام کفر و شرک ضعیف می گردد.

مسئلهٔ ایجاد زمینه برای پیاده شدن معروف و پیشگیری از منکر به اندازه ای اهمیت دارد که تارک آن در قرآن مجید ملعون شناخته شده است.

[لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلیٰ لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذٰلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ* کانُوا لاٰ یَتَناهَوْنَ عَنْ مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ] (۱).

از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند.

لعنت شدنشان برای این بود که [نسبت به فرمان های خدا و انبیا] سرپیچی داشتند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می کردند.*آنان یکدیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می شدند بازنمی داشتند.مسلماً بد بود آنچه را انجام می دادند.

ص:۲۱

۱- ((۱)) -مائده (۵):۷۸-۷۹.

آنان که آراسته به دو فضیلت امر به معروف و نهی از منکرند از نظر قرآن مجید اهل نجاتند.

[فَلَمّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ أَنْجَیْنَا الَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِینَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ بَئِیسٍ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ] (۱).

پس چون پندی را که به آنان داده شد،فراموش کردند [در لحظه نزول عذاب] پند دهندگانی که مردم را از بدی ها بازمی داشتند،نجات دادیم و آنان را که ستم کردند به کیفر آن که همواره نافرمانی می کردند،به عذابی سخت گرفتیم.

قرآن مجید در تشویق به این حقیقت و وجوب و لزوم این دو واقعیت می فرماید:

[تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ] (۲).

و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید،و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید.

معنای تعاون،کمک و تشویق و زمینه سازی و راه بازکردن برای خیر و خوبی است و بستن راه و کوبیدن زمینه برای شرّ و بدی است.

قرآن مجید به تارکین امر به معروف و نهی از منکر حمله سخت دارد آنجا که می فرماید:

[لَوْ لا یَنْهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما کانُوا یَصْنَعُونَ] (۳).

۱- ((۱)) -اعراف (۷):۱۶۵.

۲- ((۲)) -مائده (۵):۲.

۳- ((۳)) -مائده (۵):۶۳.

چرا دانشـمندان الهی مَسـلک [و کاملاـن در دین] و عالمـان یهود،آنان را از گفتار گناه آلود و حرام خواری بازنمی دارنـد ؟ بسیار زشت است سکوتی که همواره پیش می گرفتند.

با توجه به این آیات بسـیار مهم و لحن عجیبی که در این آیات هست،آیا فردی از مسـلمانان می تواند خود را نسبت به این دو وظیفۀ الهی غیر مسؤول بداند ؟ ! !

چه نیکو مردمی هسـتند آنان که در هر زمان و هر کجا خود را برای اطاعت از حق حاضـر می کنند و در این راه خوف و ترس نداشـته و از ملامت هر ملامت کننـده ای باک ندارنـد،راستی اگر در راه رضای دوست و اقامـۀ دین او کمک به انبیا و امامان، سر انسان بر باد رود چه باک که هیچ مرگی شیرین تر و لذیذتر و پرمنفعت تر از مرگ و شهادت در راه دوست نیست.

مملکت شاه عشق جز دل درویش نیست***دل بطلب کاینات مملکتی بیش نیست

بگذرد از خویشتن در طلب روی یار*** هر که به جانان رسید معتقدی بیش نیست

عشق بود کیش ما دولت این است و بس*** کافر بی دولت است آن که در این کیش نیست

در نظر هوشیار نیست عیان غیر یار*** این سخن آشکار درخور تفتیش نیست

طالب دیدار دوست کی نگرد پیش و پس*** در دل صاحبدل است در پس و در پیش نیست

ص:۲۳

در تو اگر نیست دل منکر دلبر مباش *** این دل مرد خداست جای بد اندیش نیست (۱)

امر به معروف و نهی از منکر در روایات

عَن ابی عبد اللّه علیه السلام قالَ:مّا أَقَرَّ قَوْمٌ بِالمُنْکَرِ بَیْنَ أَظْهُرِهم لا یُغَیِّرونَهُ إلّا أَوْشک أنْ یَعُمَّهُمُ اللّهُ بِعِقابٍ مِنْ عِنْدِهِ (۲).

امـام صـادق علیه السـلام می فرمایـد:قومی که در مقابل منکر علنی ساکت می نشـینید خداونـد آن قوم را در عـذاب اهل منکر شامل می کند.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْروفِ وَ لَتَنْهُنَّ عَنِ الْمُنْکَرِ اوْ لَیُسَلِّطَنَّ اللّهُ شِرارَکُمْ عَلیٰ خیارِکُمْ فَیَدْعُو خِیارُکُمْ فَلا یُسْتَجابُ لَهُمْ (۳).

رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود:حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه بدان و اشرار بر شما مسلّط می شوند،در آن وقت خوبان شما دعا می کنند ولی مستجاب نمی شود.

و قال علی علیه السلام:وَ ما اعْمالُ الْبِرِّ کُلُّها وَ الْجِهادُ فی سَبیلِ اللّهِ عِنْدَ الْاَمْرِ بِالْمَعْروفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ الّا کَنَفْثَةٍ فی بَحْرٍ لُجّیٍّ (۴).

و نیز امـام علی علیه السـلام فرمود:و همه نیکی هـا و جهـاد در راه خـدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر مـانند آب دهن در برابر دریایی پرعمق.

ص:۲۴

۱- (۱) -صفا اصفهانی.

۲- (۲) - وسائل الشیعه:۱۳۷/۱۶،باب ۴،حدیث ۲۱۱۷۶.

۳- (۳) -بحار الأنوار:۳۷۸/۹۰،باب ۲۴،حدیث ۲۱.

۴- (۴) -بحار الأنوار:۸۹/۹۷،باب ۱،حدیث ۷۰؛نهج البلاغه:حکمت ۳۷۴.

حضرت علی علیه السلام خطاب به مردم کوفه فرمود:

در میان کوچه و محل رفت و آمد مردم منشینید،مگر با رعایت سه خصلت:

غَضُّ الْأَبصار و ردُّ السّلام و ارْشادُ الضالّ (۱).

چشم فرو انداختن از حرام و سلام کردن به مردم و راهنمایی گمراهان.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:کَلامُ ابْنِ آدَمَ کُلُّهُ عَلَیْهِ لا لَهُ الّا امْراً بِمِعْرُوفٍ اوْ نَهْیاً عَنْ مُنْکَرٍ أوْ ذِکْراً لِلّهِ تَعالی (۲).

و نیز پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:تمام سخنان فرزندان آدم به ضرر اوست نه به سودش مگر امر به معروف و نهی از منکر و ذکر خدا.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:أیُّها النّاسُ انَّ اللّه لا یُعَذِّبُ العامَّهَ بِذَنْبِ الخاصّهِ إذا عَمِلَتِ الخَاصَّهُ بِالمُنْکَرِ سِرّاً مِنْ غَیْرِ أنْ تَعْلَمَ العامَّهُ فإذا عَمِلَتِ الخاصَّهُ المُنْکَرَ جِهاراً فَلَمْ یُغَیِّرْ ذلِکَ العامَّهُ اسْتَوجَبَ الفَریقانِ العُقُوبَهَ مِنَ اللّهِ (۳).

امام علی علیه السلام می فرماید:ای مردم ! خداوند متعال عموم مردم را به گناه پنهانی گروهی خاص عذاب نمی کند تا زمانی که گناه آشکار نشده باشد و زمانی که گناه آشکار شد و مردم نسبت به آن متغیر نشدند [امر به معروف و نهی از منکر نکردند] هر دو گروه مستوجب عذاب خداوند می باشند.

و هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چه می کنید وقتی زنان شما طغیان کنند و جوانانتان فاسق شوند و جهاد را ترک کنید ؟ عرضه داشتند:چنین چیزی شدنی است ؟ فرمود:آری،به آن که جانم در

۱- ((۱)) -معدن الجواهر:۳۴،باب ذکر ما جاء فی ثلاثه.

۲- ((۲)) -مستدرک الوسائل:۲۹۲/۵،باب ۵،حدیث ۵۸۹۳.

۳- ((۳)) - بحار الأنوار:۷۵/۹۷،باب ۱،حدیث ۱۶.

دست اوست از این بـدتر هم می شود ! گفتنـد:بـدتر از آن کـدام است ؟ فرمود:چه می کنید زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید ؟ عرضه داشتند:شدنی است ؟ فرمود:به آن که جانم در دست اوست بدتر از این می شود.عرض کردند:

چگونه ؟ فرمود:چه می کنید وقتی معروف را منکر ببینید و منکر را معروف (۱)؟

قیلَ:لَهُ صلی الله علیه و آله أَ تُهْلِکُ الْقَرْیَهُ وَ فیهَا الصَّالِحُونَ ؟ قالَ:نَعَمْ.قیلَ:بِمَ یا رَسولَ اللّهِ ؟ قالَ:بِتَهاوُنِهِمْ وَ سُکُوتِهِمْ عَنْ مَعاصِی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۲).

ابن عباس می گوید:به پیامبر صـلی الله علیه و آله گفتند:آیا خداوند محلّی را که در آن عباد شایسـته هستند هلاک و نابود می کند ؟ فرمود:آری،عرضه داشتند:برای چه ؟ فرمود:به خاطر سستی و سکوت ایشان در برابر معاصی.

در پایانِ یک روایت طولانی به نقل«الکافی»از حضرت باقر علیه السلام آمده:

خداوند به شعیب پیغمبر فرمود:

صـد هزار نفر از قوم تو را عذاب می کنم،چهل هزار نفر اشـرار و شـصت هزار نفر از اخیار و خوبان،عرضه داشت:اشـرار بجای خود اما خوبان را چرا ؟ خطاب رسید:

به خاطر این که خوبان از بدی بدان نهی نمی کنند و اشرار را نصیحت نمی نمایند و بر آنان چون من خشم نمی گیرند (۳).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خداونـد دو ملک را مأمور زیر و رو کردن شـهری فرمـود،چـون بـه آخر آن شـهر رسـیدند مردی را در حـال دعـا و زاری دیدند،یکی از آن دو ملک گفت:این

۱- (۱) -بحار الأنوار:۹۱/۹۷،باب ۱،حدیث ۸۲.

۲- (۲) -جامع السعادات:۴۱/۲،التهاون و المداهنه.

۳- (۳) -الکافی:۵۵/۵،باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر،حدیث ۱؛وسائل الشیعه:۱۴۶/۱۶،باب ۸،حدیث ۲۱۲۰۱.

دعاکننـده را تماشـا کـن،آن دیگری گفـت:مـن گـوشم بـدهکار بـه هیـچ مسـئله ای نیسـت،برای مـن آنچه مهم است امر الهی است،آن ملک دیگر گفت:من دست به کاری نمی زنم تا از حضـرت حق بپرسم،سـپس عرضه داشت:خداونـدا ! فلان بنده ات را در حـال دعـا و زاری دیـدم،خطـاب رسـید:بـه آنچه شـما را امر کردم عمـل کنیـد؛زیرا او مردی است که هیـچ گـاه در برابر معصیت کاران به خشم و غضب تغییر صورت نداد (۱)!

و نیز آن حضرت می فرماید:

مردی از خثعم خـدمت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آمـد گفت:برترین برنامـهٔ اسلام چیست ؟ فرمود:ایمـان به خدا.عرضـه داشت:پس از آن ؟ فرمود:صلهٔ رحم.عرضه داشت:بعد از آن ؟ فرمود:امر به معروف و نهی از منکر.

آن مرد گفـت:چـه عملی بـدترین عمـل است ؟ فرمـود:شـرک بـه خـدا،عرضـه داشـت:بعـد از آن ؟ فرمـود:قطع رحـم،عرضـه داشت:پس از آن ؟ فرمود:امر به منکر و نهی از معروف (۲).

وَ عَنْهُ علیه السـلام قالَ:قالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السـلام:اَمَرَنا رَسُولُ اللّهِ صـلی الله علیه و آله انْ نَلْقیَ اهْلَ الْمَعاصی بِوُجُوهٍ مُکْفَهِرَّةٍ (۳).

و نیز آن حضرت می فرماید:امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:پیامبر ما را امر فرمود

۱- (۱)) -الکافی:۵۸/۵،باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر،حدیث ۸؛وسائل الشیعه:۱۴۳/۱۶،باب ۶،حدیث ۲۱۱۹۵.

۲- (۲)) -الکافی:۵۸/۵،باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر،حدیث ۹؛وسائل الشیعه:۱۲۱/۱۶،باب ۱،حدیث ۲۱۱۳۷.

۳- (۳)) -الکافی:۵۸/۵،باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر،حدیث ۱۰؛وسائل الشیعه:۱۴۳/۱۶،باب ۶،حدیث ۲۱۱۹۴.

با اهل معصیت با چهرهٔ گرفته و عبوس روبرو شویم.

قَالَ أبو عبـد اللّه علیه السـلام:اَلْاَمْرُ بِالْمَعْروفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ خَلْقانِ مِنْ خَلْقِ اللّهِ فَمَنْ نَصَرَهُما اعَزَّهُ اللّهُ وَ مَنْ خَذَلَهُما خَذَلَهُ اللّهُ (۱).

امـام صادق علیه السـلام می فرمایـد:امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق خداونـدنـد، هرکس آنان را یاری کنـد،خـدا او را عزیز می نماید و هرکس آنان را خوار کند، خداوند او را خوار می کند.

وَ عَنْهُ علیه السلام:اِنَّهُ کانَ أبُو عَبدِ اللّه علیه السلام اذا مَرَّ بِجَماعَهٍ یَخْتَصِمُونَ،لا یَجُوزُهُمْ حَتّیٰ یَقُولَ ثَلاثاً:اِتَّقُوا اللّهَ،یَرْفَعُ بِها صَوْتَهُ (۲).

از آن حضـرت حکـایت می کننـد که وقتی به جمعی می گـذشت و آنان را در خصومت و دعوا می دیـد نمی گـذشت تا سـه مرتبه فریاد می زد:تقوای خدا را مراعات کنید.

عَنِ النَّبِیِّ صـلی الله علیه و آله:اِنَّ اللّهَ لَیُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعیفَ الَّذی لا دینَ لَهُ.فَقیـلَ:وَ مَـا الْمُؤْمِنُ الَّذی لا دینَ لَهُ ؟ قالَ:الَّذی لا یَنْهیٰ عَنِ الْمُنْکَرِ (۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:خداوند دشمن مؤمن ضعیف بی دین است،گفتند:مؤمن بی دین کیست ؟ فرمود:کسی که نهی از منکر نمی کند.

از آیات و روایات باب امر به معروف و نهی از منکر استفاده می شود که وجوب

۱- (۱)) -الکافی:۵۹/۵،باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر،حدیث ۱۱؛مجموعه ورام:۱۲۴/۲.
۲- (۲)) -الکافی:۵۹/۵،باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر،حدیث ۱۲؛بحار الأنوار:۹۲/۹۷،باب ۱،حدیث ۸۶.
۳- (۳)) -الکافی:۵۹/۵،باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر،حدیث ۱۵؛وسائل الشیعه:۱۲۲/۱۶،باب ۱،حدیث ۲۱۱۳۹.

این دو وظیفه بر عهدهٔ کسی است که شرایط علمی و عملی در او جمع باشد و به خصوص به حسنات الهی آراسته و از رذایل اخلاقی پیراسته باشد.

الهی ! در مرحلهٔ اوّل همهٔ ما را به واقعیات الهی آشنا ساز،سپس توفیق عمل به آن واقعیت ها را به ما مرحمت کن،آن گاه موفقیت برای زمینه سازی جهت معروف و جلوگیری از منکر را به همهٔ ما لطف فرما که در تمام امور،به خصوص در این دو مرحلهٔ عالی به وجود مقدس تو محتاج و نیازمندیم.

در عشق تو گم شدم به یک بار***سرگشته همی شدم فلک وار

گر نقطه دل به جای بودی*** سرگشته نبودمی دگر بار

تا چند خورم ز نفس و تن خون*** تا کی باشم ازین وزان زار

درماندهای از وجود خویشم*** پاکم به عدم رسان به یک بار

چون با عدمم نمی رسانی*** از روی وجود پرده بردار

تا کشف شود در آن وجودم*** اسرار دو کون و علم اسرار

من نعره زنان چو مرغ در دام*** بیرون جهم از مضیق پندار

این بیداری اگر بیاید*** عطار شود ز خواب بیدا(۱)

۱- ۱)- مؤلف.

[لِاَنَّهُ اذا لَمْ يَكُنْ بِهٰذِهِ الصِّفَهِ فَكَلَّ ما اظْهَرَ يَكونُ حُجَّهً عَلَيْهِ وَ لا يَنْتَفِعُ النّاسُ بِهِ.قالَ اللّهُ تَعالى: [أَ تَأْمُرُونَ النّٰاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ] (۱)؟ وَ يُقالُ لَهُ:يا خائِنُ أَ تُطالِبُ خَلْقى بِما خُنْتَ بِهِ نَفْسِكَ وَ ارْخَيْتَ عَنْهُ عِنانَكَ روىَ أَنَّ أبا ثَعلَبَهَ الخُشَنِىَّ سَأَلَ رسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَنْ هذهِ الآيَهَ: [يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لاٰ يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ] (۲)قالَ صلى الله عليه و آله:وَ أمُرْ بِالْمَعْروفِ وَ انْهَ عَنِ المُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلىٰ ما اصابَكَ حَتّىٰ اذٰا رَأَيْتَ شُحّاً مُطاعاً وَ هَوًى مُتَّبَعاً وَ اعْجٰابَ كُلِّ ذى رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْكَ بِنَفْسِكَ وَ دَعْ عَنْكَ امْرَ الْعٰامَّهِ]

صلاحيت امر به معروف و نهى از منكر

كسى كه مى خواهد امر به معروف و نهى از منكر كند به فرموده امام صادق عليه السلام بايد آراسته به صلاح و سداد باشد؛زيرا اگر از حسنات و حقايق و درستى و راستى،چيزى در او ديده نشود،همان امر به معروف و نهى از منكر حجّتى بر عليه خودش مى گردد،به اين معنى كه:

در مرحلهٔ اول مردم به او مى گويند:آنچه مى گويى اگر خوب و صحيح و درست

۱- (۱) -بقره (۲):۴۴.

۲- (۲) -مائده (۵):۱۰۵.

است،چرا در خودت نیست ؟ و از آنچه دیگران را منع می کنی چرا خودت به آن آلوده ای ؟

و در مرحلۀ دوم در دادگاه قیامت به او می گویند:چرا مردم را به خوبی ها خواندی ولی خودت از آن ها دور بودی ؟ و چرا مردم را از بدی ها نهی کردی ولی خودت به آن ها آلوده بودی ؟

چنان که در قرآن مجید در مقام سرزنش این دورافتادگان از وادی حقیقت فرموده:

آیا مردم را امر به خوبی می کنید و خود را فراموش می نمایید ؟

حضرت عزت به این گونه افراد می فرماید:

ای خاینان بدکار وای خیانت کاران ضایع روزگار ! از بندگانم طلب می کنید آنچه به خود کرده اید ؟ یعنی به نفس خود خیانت کرده اید و خود را فریب داده اید، می خواهید آنان را نیز فریب دهید و از برای تحصیل حاجات خود ارخای عنان به ایشان می کنید و می خواهید که ایشان را نیز از راه به در ببرید ؟ !

در روایت آمده:

ابو ثعلبه از رسول اسلام صلی الله علیه و آله از معنای این آیه پرسید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ] (۱).

ای اهل ایمان ! مراقبِ [ایمان و ارزش های معنویِ] خود باشید؛اگر شما هدایت یافتید،گمراهی کسی که گمراه شده به شما زیانی نمی رساند.

حضرت در پاسخ او فرمود:

مردم را امر به معروف کن و از محرّمات گناهان بازدار و بر پیش آمدها و مکاره

۱- (۱) -مائده (۵):۱۰۵.

و مصـایبی که در راه خـدا به تو می رسـد صبر کن،از شـغل با عظمت امر به معروف و نهی از منکر دست بر مـدار،تا وقتی که مردم را بخیـل و هواپرست و خودرأی ببینی که بر اثر ریشه دوانـدن این رذایـل در وجودشـان از گوش دادن به حق ابا و امتناع دارنـد،در این وقت به خود بپرداز و به اصـلاح خود اقـدام کن و قاطعانه به سوی رشـد و کمال در حرکت باش که اگر ایمانت قوی باشد گمراهی تمام مردم جهان اثر سویی بر تو نخواهد گذاشت.

[وَ صاحِبُ الْامْرِ بِالْمَعْروفِ یَحْتاجُ انْ یَکونَ عالِماً بِالْحَلالِ وَ الْحَرام فارِغاً مِنْ خاصَّهِ نَفْسِهِ مِمّا یَأمُرُهُمْ بِهِ وَ یَنْهاهُمْ عَنْهُ ناصِحاً لِلْخَلقِ رَحیماً بِهِمْ رَفیقاً داعِیاً لَهُمْ بِاللُّطْفِ وَ حُسْنِ الْبَیانِ،عارِفاً بِتَفاوُتِ اخْلاقِهِمْ لِیُنْزِلَ کُلّاً مَنْزِلَتَهُ،بَصیراً بِمَکْرِ النَّفْسِ وَ مَکایِدِ الشَّیْطانِ،صابِراً ما یَلْحَقُهُ،لا یُکافِئُهُمْ بِها وَ لا یَشْکُو مِنْهُم وَ لا یَسْتَعْمِلُ الْحَمِیَّهَ وَ لا یَتَغَلَّظُ لِنَفْسِهِ مُجَرَّداً بِنِیَّتِهِ لِلّهِ تَعالی،مُسْتَعیناً بِهِ وَ مُبْتَغِیاً لِثَوابِهِ،فَاِنْ خالَفُوهُ وَ جَفَوْهُ صَبَرَ وَ انْ وافَقُوهُ وَ قَبِلُوا مِنْهُ شَکَرَ،مُفَوِّضاً امْرَهُ الیَ اللّهِ تَعالی ناظِراً الی عَیْبِهِ]

شرایط آمر به معروف و ناهی از منکر

امام صادق علیه السلام در پایان این فصل می فرماید:

آن کس که در مقام امر به معروف و نهی از منکر است،نیازمند و محتاج به چند برنامه است:

۱-عالم به حلال و حرام و سایر احکام خمسه باشد، قدرت تمیز میان احکام در او دیده شود و گرنه ممکن است امر به منکر و نهی از معروف نماید و از پی این اشتباه مستحق عذاب و عقاب گردد.

۲-خودش مرتکب مناهی و تارک طاعت نباشد که در این صورت موعظه اش

ص:۳۳

بی اثر و موجب انتقاد شدید مردم بر خودش خواهد شد.

۳-از روی اخلاص و اعتقاد و یقین اقدام به این دو وظیفه نماید که اگر برنامه اش مخلوط به اغراض فاسده و اعراض کاسده باشد نتیجه اش شناعت در دنیا و فظاعت در آخرت است.

۴-برنامه اش بر اساس رحم و شفقت قرار گیرد که امر به معروف و نهی از منکر با غلظت و تندی نتیجهٔ خوبی نخواهد داد.

واعظ اگر چه امر به معروف واجب است*** طوری بکن که قلب گنهکار نشکند

***

متاب ای پارسا روی از گنهکار*** به بخشایندگی در وی نظر کن

اگر من ناجوانمردم به کردار*** تو بر من چون جوانمردان گذر کن(۱)

۵-امر به معروف و نهی از منکر باید بر اساس حکمت انجام گیرد، به این معنی که با هر کسی موافق حال او برخورد کند،مثلاً کسانی که به راه عبادت نرفته اند و حلاوت بندگی نچشیده اند،آنان را کم کم و به تدریج به راه بندگی رهنمون شوند و به یکباره عبادات شاقّه بر او تکلیف نکنند که موافق حکمت نیست بلکه باعث نفرت ایشان شود؛چنان که در کتب نوشته اند:

عابدی تارک الصلاتی را به مواعظ و نصایح ترغیب به نماز کرد و آداب نماز به او تعلیم داد و گفت:چند روزی در اوقات نماز با من باش و وظایف واجبات سنن با من به جای آر تا خوب به آداب نماز از جهت علمی و عملی باخبر شوی.آن شخص قبول کرد.

اوّل طلوع فجر که شد تائب را بیدار کرد که برخیز نماز کن،تائب از خواب

۱- ۱)-گلستان، سعدی شیرازی.

برخاست و با عابد به نماز ایستاد،بعد از نماز او را به تعقیب نماز مشغول کرد تا قریب به چاشت شد،تائب برخاست تا بر سر کاری رود و تحصیل معاشی کند.

هنوز کاری فیصل نداده بود که پیشین شد،آواز داد که ای تائب ! بیا که وقت نماز است.تائب کار را ناقص گذاشته به خدمت عابد آمد.عابد او را به نماز نافله مشغول کرد و بعد از نافله به واجب و بعد از واجب به سنّت عصر و بعد از آن به واجب و بعد به تعقیب تا قریب پسین شده و هم چنین مغرب و نافله ها تا قریب به نصف شب.

حاصل آن که جمیع کارهای تائب منحصر شد به نماز و تعقیب و اوراد و از سایر کارها و تحصیل معاش باز ماند.

در این وقت به عابد گفت:نماز کار بیکاران است نه کار من که من طاقت این گونه عبادت ندارم.این بگفت و عابد را رها کرد و به حال اول خود که بی نمازی بود بر گشت.

۶-آمر به معروف و ناهی از منکر باید از مکر نفس و کید شیطان غافل نشود.

۷-از حوادث و سوانح روزگار هرچه بر او رو کند ملازم صبر و شکر باشد.

۸-اگر از مردم و کسانی که در مقام اصلاح ایشان است حرکت ناملایمی نسبت به او واقع شود در مقام تلافی و انتقام برنیاید.

۹-شکوه ایشان به کسی نکند.

۱۰-از ترشرویی و عبوسی نسبت به مردم خودداری کند.

۱۱-از غلظت و تندی احتراز نماید.

۱۲-نیت خود را از اغراض مادّی و امور فاسده خالص نماید.

۱۳-عوض تمام زحماتش را فقط و فقط از حضرت دوست بخواهد که او بهترین تکیه گاه و نیکوترین فریادرس نسبت به فریاد کنندگان و مسکینان

ص:۳۵

و دردمندان است.

۱۴-اگر در امر به معروف و نهی از منکر با او مخالفت نماینـد و جفا کننـد، صبر پیشه کنـد و در صورت موافقت با او به شـکر حق برخیزد.

۱۵-در همه حال کار خود به خدا واگذار نماید.

۱۶-از عیب خود غافل نماند.

شخصـی که در کار امر به معروف و نهی از منکر است باید وضع انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا را وجههٔ همّت خود قرار دهد که آن بزرگواران در این مسیر به انواع بلاها و رنج ها و مشقت ها و طوفان های اجتماعی و خانوادگی دچار شدند،ولی دست از برنامه و هدف پاک خود برنداشـتند و در راه حضـرت حق صبر پیشه کرده و اسـتقامت ورزیدند و خود را به سـعادت دنیا و آخرت و مقام رضوان اللّه رساندند.

انبیا و ائمه علیهم السـلام اگر در راه خدا خسـته می شدند و به عارضهٔ سستی و کسالت دچار می گشتند به طور یقین دین خدا و فرهنـگ پاک الهی به جامعـهٔ انسانی نمی رسـید،اگر شـما هم که امت و پیرو آن بزرگواران هستیـد،برخلاف آنان به سـستی دچار شویـد و از پی موج حوادث میدان ابلاغ را خالی بگذارید به تداوم دین لطمه خورده و به خاموشـی چراغ هدایت کمک کرده اید،از این که حادثه در شـما اثر بگذارد سخت بپرهیزید و گرمی بازار ابلاغ دین را سرد نکنید و همانند مقتدایان خود و راهنمایان راه توحید به راه برحق خود ادامه دهید و در این مسـیر فقط و فقط به حضـرت حق اندیشه کرده و به آن جناب توجه کنید که تحصیل خیر دنیا و آخرت جز تسلیم شدن در برابر دوست و اطاعت اوامر آن حضرت،راه دیگر ندارد.

ص:۳۶

باب ۶۵ در خوف و خشیت از خدا

اشاره

ص:۳۷

قالَ الصادِقُ علیه السلام:

الْخَشْیَهُ میراثُ الْعِلْمِ،وَ الْعِلّمُ شُعاعُ الْمَعْرِفَهِ وَ قَلْبُ الْایمانِ،وَ مَنْ حُرِمَ الْخَشْیَهَ لا یَکُونُ عالِماً وَ انْ شَقَّ الشَّعْرَ بِمُتَشابِهاتِ الْعِلمِ.

قالَ اللّهُ تَعالی: [إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ] (۱).

آفَهُ الْعُلَماءِ عَشَرَهُ اشْیاءَ:الطَّمَعُ،وَ الْبُخْلُ،وَ الرِّیاءُ،وَ العَصَبِیَّهُ،وَ حُبُّ الْمَدْحِ،وَ الْخَوْضُ فیما لَمْ یَصِلُوا الی حَقیقَتِهِ،وَ التَّکَلُّفُ فی تَزْیینِ الْکَلامِ بِزَوائِدِ الْاَلْفاظِ،وَ قِلَّهُ الْحَیاءِ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ،وَ الْاِفْتِخارُ،وَ تَرْکُ الْعَمَلِ بِما عَلِمُوا.

قالَ عیسیَ بْنُ مَرْیَمَ علیه السلام:اَشْقَی النّاسِ مَنْ هُوَ مَعْروفٌ عِنْدَ النّاسِ بِعِلْمِهِ مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ.

قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:لا تَجْلِسُوا عِنْدَ کُلِّ داعٍ یَدْعُوکُمْ مِنَ الْیَقینِ الیَ الشَّکِّ وَ مِنَ الْاِخْلاصِ الیَ الرِّیاءِ وَ مِنَ التَّواضُعِ الیَ الْکِبْرِ وَ مِنَ النَّصیحَهِ الیَ الْعَداوَهِ وَ مِنَ الزُّهْدِ الیَ الرَّغْبَهِ.وَ تَقَرَّبُوا مِنْ عالِمٍ یَدْعُوکُمْ مِنَ الْکِبْرِ الیَ التَّواضُعِ وَ مِنَ الرِّیاءِ الیَ الْاِخْلاصِ وَ مِنَ الشَّکِ الیَ الْیَقینِ وَ مِنَ الرَّغْبَهِ الیَ الزُّهْدِ وَ مِنَ الْعَداوَهِ الیَ الْاَخْلاصِ.وَ لا یَصْلُحُ لِمَوْعِظَهِ الْخَلْقِ الّا مَنْ جاوَزَ هذِهِ الْاَصْنافُ

۱- ((۱)) -فاطر (۳۵):۲۸.

بِصِدْقِهِ،وَ اشْرَفَ عَلىٰ عُيُوبِ الْكَلاٰمِ وَ عَرَفَ الصَّحيحَ مِنَ السَّقيمِ وَ عِلَلَ الْخَواطِرِ وَ فِتَنَ النَّفْسِ وَ الْهَوىٰ.

قٰالَ أميرُ الْمُؤمِنينَ عليه السلام:كُنْ كَالطَّبيبِ الرَّفيقِ الَّذى يَضَعُ الدَّواءَ بِحَيْثُ يَنْفَعُ.

ص:۴۰

[الْخَشْيَهُ میراثُ الْعِلْمِ،وَ الْعِلْمُ شُعاعُ الْمَعْرِفَهِ وَ قَلْبُ الْایمانِ،وَ مَنْ حُرِمَ الْخَشْیَهَ لا یَکُونُ عالِماً وَ انْ شَقَّ الشَّعْرَ بِمُتَشابِهاتِ الْعِلمِ قالَ اللّهُ تَعالی: [إِنَّمٰا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰاءُ] (۱)]

حقیقت خوف از خدا

مسئله خوف و خشیت و تمام جوانب آن همراه با آیات قرآن و روایات و دعاهای اسلامی و کلمات حکیمانه و اشعار عارفانه به طور مفصل در جلد اول کتاب گذشت،لذا به ترجمه روایت قناعت می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خوف الهی نتیجهٔ دانش و آگاهی است که هر که را علم نیست خوف نیست و هر که را خوف نیست از هیچ گناهی ابا ندارد و وی را بر هیچ طاعتی شوق و ذوق نیست.

علم،شعاع معرفت است،معرفت به صفات و اسمای جناب حق و معرفت به تکالیف شرعیه و حقایق اصولیّه و نتیجه و ثمره و حاصل علم،ایمان کامل است و هرکس از خوف الهی محروم باشد از سعادت عظمی محروم و در زندگی و حیات مغبون و در سلک جهّال بدبخت و در قیامت محشور با بریدگان از فیض است هر

۱- ((۱)) -فاطر (۳۵):۲۸.

چند در حدّت فهم و کثرت علم از موشکافان حقایق و در علم و کمال دارای شخصیت و اعتبار باشد.

خداوند بزرگ در قرآن مجید فرموده:

خدا را نمی ترسند مگر صاحبان دانش.

ص:۴۲

[آفَهُ الْعُلَماءِ عَشَرَهُ اشْیاءَ:الطَّمَعُ،وَ الْبُخْلُ،وَ الرِّیاءُ، وَ العَصَبِیَّهُ،وَ حُبُّ الْمَدْحِ،وَ الْخَوْضُ فیما لَمْ یَصِلُوا الی حَقیقَتِهِ،وَ التَّکَلُّفُ فی تَزْیینِ الْکَلامِ بِزَوائِدِ الْالْفاظِ،وَ قِلَّهُ الْحَیاءِ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ،وَ الْاِفْتِخارُ،وَ تَرْکُ الْعَمَلِ بِما عَلِمُوا]

آفت های علم

ده چیز آفت علم است که هریک از این آفت ها به علم انسان بزند،علم را از ثمر دادن می اندازد و آن را وسیلهٔ بدبختی و شقاوت آدمی می کند.

۱-طمع که این رذیله مورّث ذلّت و خواری و باعث غرق شدن انسان در امور مادّی است و با عزّت علم سر سازگاری ندارد.

۲-بخل، چرا که علم نتیجهٔ علوّ همّت است و علوّ همّت منافی بخل که از صفات خسیسه است و فرقی در پلیدی بخل نیست که در علم باشد یا در مال، بخل ریشهٔ علوّ همّت را می خشکاند و انسان را از نظر رحمت حق و مهر خلق می اندازد.

۳-ریا که از بدترین آفات است و آتشی سوزان در خرمن ثواب و اجر اخروی که ریاکار در روز قیامت دستش از مزد و عنایت الهی خالی است و تمام زحمات و کوشش هایش در میدان باعظمت محشر بر باد است ! !

۴-عصبیت که تعلیم باید از روی انصاف و معدلت باشد نه عناد و لجاج و به حکم:

ص:۴۳

[الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ] (۱):

کسی که به سوی حق هدایت می کند،برای پیروی شدن شایسته تر است.

تابع حق باش از هر که و هرکجا که باشد و هر چه که باشد.

۵-حبّ مدح، عالم و دانشمند در انتقال علم و در تعلیم و تدریس نباید به انتظار مدح و ثنای مردم باشد که انتظار مدح و ثنا از صفات خبیثه و موجب تضییع حق علم و مانع افاضه فیوضات بر صفحه الهی نفس است و نیز صاحب این صفت از شایبه ریا خالی نیست و همیشه مطمح نظرش تسلّط و زیادتی بر اقران و امثال است و در ابواب گذشته بیان شد که این صفت مخرّب دین و مزیّف علم است.

۶-خوض و غور در مسائلی که نمی توان به کُنه آن ها رسید که فکر در آن ها موجب تضییع اوقات و باعث تحصیل اعتقادات باطله و مُهلکه است.

۷-زینت دادن کلام به الفاظ زیادی که در محاورات و مکالمات و تصانیف و تالیفات به نحوی رفتار کردن که مستمع و خواننده از فهم مسائل و حقایق عاجز بماند و این هنرنمایی در کلام و نوشتار،دور از انصاف و خارج از اخلاق انبیا و اولیای خداست.

۸-از حیای الهی بیگانه بودن که مورّث عدم رعایت ادب نسبت به مردم و تضییع حق اعلم و اصلح و اسنّی است و با این اوصاف باید گفت:بی حیایی از اخبث خبایث برای همه و به خصوص برای اهل علم است و برای همه فظیع و شنیع و برای اهل علم افظع و اشنع است.

۹-بر خود بالیدن و فخر و مباهات کردن و به علم و دانش یا به مال و منال صورت و سیرت خود فریفته شدن که در قرآن مجید اعلام شده خداوند

ص:۴۴

۱- (۱) -یونس (۱۰):۳۵.

مهربان مردم متکبر و فخرکننده را دوست ندارد.

حکما گفته اند:

به مـال و جمـال خود مبال که آن به شبی می رود و این به تبی و هم چنین است امر در سایر شؤون و اعتبارات دنیوی که گفته اند:

به عزّت مبال وز ذلّت منال ***که این هر دو را زود باشد زوال

۱۰-به دانسته و به دانش و معرفت خود عمـل نکردن که عمـل نکردن به علم ضایع کردن حق علم است و عالم بی عمل چون کمان بی زه و درخت بی ثمر و چراغ بی نور است.

هر که را دل دلبری را منزل است***آن که بی دلبر بماند بی دل است

شاهد از یاران کجا گیرد کنار ***هر کجا شمعی میان محفل است

این جفا و جور مخصوص تو نیست*** هر که شد سیمین بدن سنگین دل است

عشق دریایی است بی حد کاندر آن*** موج کشتیبان و طوفان ساحل است

طالبان را خستگی در راه نیست*** عشق هم راه است و هم خود منزل است

ظلمت ار یکسر بگیرد خانه را ***چون فروغ شمعی آید زایل است

در همه عالم یکی حق بیش نیست*** آن که کثرت می پذیرد باطل است

از خرد بگذر نشاط از عشق نیز*** عاشق از خود غافل از وی عاقل است(۱)

۱- ۱)- نشاط اصفهانی.

[قال عیسی ابن مریم علیه السلام:اشقی الناس من هو معروف عند الناس بعلمه مجهول بعمله]

بدبخت ترین مردم

عیسی بن مریم فرمود:

شقی ترین و بـدبخت ترین مردم کسـی است که در میان مردم مشـهور به علم است ولی از نظر عمل بین خود و خـدا سـست و تنبل و بی حال است (۱).

ص:۴۶

۱- (۱) -بحار الأنوار:۵۲/۲،باب ۱۱،حدیث ۱۹.

[قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:لا تَجْلِسُوا عِنْدَ کُلِّ داعٍ یَدْعُوکُمْ مِنَ الْیَقینِ الیَ الشَّکِّ وَ مِنَ الْاِخْلاصِ الیَ الرِّیاءِ وَ مِنَ التَّواضُعِ الیَ الْکِبْرِ وَ مِنَ النَّصیحَهِ الیَ الْعَداوَهِ وَ مِنَ الزُّهْدِ الیَ الرَّغْبَهِ.وَ تَقَرَّبُوا مِنْ عالِمٍ یَدْعُوکُمْ مِنَ الْکِبْرِ الیَ التَّواضُعِ وَ مِنَ الرِّیاءِ الیَ الْاِخْلاصِ وَ مِنَ الشَّکِّ الیَ الْیَقینِ وَ مِنَ الرَّغْبَهِ الیَ الزُّهْدِ وَ مِنَ الْعَداوَهِ الیَ الْاخْلاصِ.وَ لا یَصْلُحُ لِمَوْعِظَهِ الْخَلْقِ الّا مَنْ جاوَزَ هذِهِ الْاَصْنافُ بِصِدْقِهِ،وَ اشْرَفَ عَلی عُیُوبِ الْکَلامِ وَ عَرَفَ الصَّحیحَ مِنَ السَّقیمِ وَ عِلَلَ الْخَواطِرِ وَ فِتَنَ النَّفْسِ وَ الْهَوی]

عالم حقیقی در کلام نبی اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

از شرکت در مجالسی که انسان را از یقین به شک و از اخلاص به ریا و از تواضع به تکبر و از سلامت و آرامی به عداوت و دشمنی و از زهد در آنچه باید زهد داشت به رغبت و شوق می کشاند بپرهیزید.

با عالمی معاشرت کنید که شما را از کبر به تواضع و از ریا به اخلاص و از شک به یقین و از رغبت به دنیای فانی به زهد و از دشمنی به دوستی و مهر و محبت دعوت کند.

آنان که از این عقبات گذشته اند و به همت صادقانه،این عیوب و صفات ناپسند

ص:۴۷

را از وجود خود شسته اند و از امراض نفسانی و علل روحانی و لذّات غلط جسمانی رهیده اند حق موعظه خلق را دارند که این گونه عالم،جانشین حقیقی انبیا و ائمه علیهم السلام در میان مردم است و هم اوست که چراغ راه حیات مردم و خورشید پرفروغ زندگی انسانی است.

آری،آن کس که در مسیر صدق است و بر عیوب کلام آگاه و شناسای صحیح از سقیم و آشنای با امراض نفسانی و بینای بر فتنه های نفس و هوا است،عالم و دانشمند حقیقی است.

ص:۴۸

[قال أمیر المؤمنین علیه السلام:کن کالطبیب الرفیق الذی یضع الدواء بحیث ینفع]

عالم،طبیب روح

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

در میان مردم مانند طبیب مشفقِ مهربان باش،طبیبی که دوا را برای سودبخشی و شفای مریض بجا مصرف می کند که اگر این گونه باشی،مردم به دست تو از آلودگی ها نجات یابند و از امراض روحی و قلبی شفا پیدا کنند و به دست با کرامت علم و دانشت به انابه و توبه روی آرند و با خدای خود آشتی نمایند و در خلوت دل پس از بیداری و بینایی به محضر حضرت دوست عرضه بدارند:

دل دگر با که سپارم که تو در جان منی***جان دگر با که فشانم که تو جانان منی

هنری نیست جز اینم ز چه پنهان سازم*** گو همه خلق بدانند تو جانان منی

گفتمت مهر و در این گفته چه جای نظر است*** تو بدین طلعت افروخته برهان منی

زخمی ای خواجه گرت با من مسکین رحمی است*** دردی ای دوست اگر از پی درمان منی

چه غم از دوش و چه اندیشه ز فردا دارم***تویی آغاز من و باز تو پایان منی

خط او سرزده یا سرزدهای از خط او*** روزکی چند شد ای دل که به فرمان منی

گفتم ای دست به دامانش رسی روزی و شد*** جیب جان چاك و تو در چاك گریبان منی

گفتم ای پاگذری بر سر راهش آخر*** عمر از دست شد و باز به دامان منی

گفتمش با سر زلف تو رسد دست نشاط ***گفت زنهار همین بس که پریشان منی(۱)

۱- ۱)- نشاط اصفهانی.

باب ۶۶ در آفت قاریان قرآن

اشاره

ص:۵۱

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

الْمُتَقَرّی بِلا عِلْمٍ کَالْمُعْجَبِ بِلا مالٍ وَ لا مُلْکٍ یُبْغِضُ النّاسَ لِفَقْرِهِ وَ یُبْغِضُونَهُ لِعُجْبِهِ فَهُوَ ابَداً مُخاصِمٌ لِلْخَلْقِ فی غَیْرِ وَاجِبٍ وَ مَنْ خاصَمَ الْخَلْقَ فی غَیْرِ ما یُؤْمَرُ بِهِ فَقَدْ نازَعَ الْخالِقِیَّهَ وَ الرُّبُوبِیَّهَ.

قالَ اللّٰهُ تَعالی: [وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللّٰهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدیً وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ] (۱).

وَ لَیسَ شَیْ ءٌ اشَدَّ عِقاباً مِمَّنْ لَبِسَ قَمِیصَ النُّسُکِ بِالدَّعْوی بِلا حَقیقَهٍ وَ لا مَعْنیً.

وَ قالَ زَیْدُ بْنُ ثابِتٍ لِابْنِهِ:یا بُنَیَّ لا یَرَی اللّٰهُ اسْمَکَ فی دیوانِ الْقُرّاءِ.

وَ قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:یَأْتی عَلی امَّتی زَمانٌ تَسْمَعُ بِاسْمِ الرَّجُلِ خَیْرٌ مِنْ انْ تَلْقاهُ خَیْرٌ مِنْ انْ تُجَرِّبَ.

وَ قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:اَکْثَرُ مُنافِقی أُمَّتی قُرّاؤُها فَکُنْ حَیْثُ نُدِبْتَ الَیْهِ وَ أُمِرْتَ بِهِ وَ اخْفِ سِرَّکَ مِنَ الْخَلْقِ مَا اسْتَطَعْتَ وَ اجْعَلْ طاعَتَکَ لِلّٰهِ بِمَنْزِلَهِ روحِکَ مِنْ جَسَدِکَ،وَ لْیَکُنْ مُعْتَبِراً حالُکَ ما تُحَقِّقُهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ بارِئِکَ وَ اسْتَعِنْ بِاللّٰهِ فی جَمیعِ امُورِکَ مُتَضَرِّعاً الَیْهِ آناءَ اللَّیلِ و النَّهارِ.

قالَ اللّٰهُ تَعالی: [ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ] (۲)

ص:۵۳

۱- ((۱)) -حج (۲۲):۸.

۲- ((۲)) -اعراف (۷):۵۵.

وَ الْاِعتِداءُ مِنْ صِفَهِ قُرّاءِ زَمانِنا وَ عَلماماتِهِمْ.

و لْتَكُنْ مِنَ اللّهِ تَعالى فى جَميعِ احْوالِكَ عَلى وَجَلٍ لِئَلا تَقَعَ فى مَيْدانِ التَّمَنّى فَتَهْلِكَ.

ص:۵۴

[الْمُتَقَرّی بِلا عِلْمٍ کَالْمُعْجَبِ بِلا مالٍ وَ لا مُلْکٍ یُبْغِضُ النّاسَ لِفَقْرِهِ وَ یُبْغِضُونَهُ لِعُجْبِهِ فَهُوَ ابَداً مُخاصِمٌ لِلْخَلْقِ فی غَیْرِ وَاجِبٍ وَ مَنْ خاصَمَ الْخَلْقَ فی غَیْرِ ما یُؤْمَرُ بِهِ فَقَدْ نازَعَ الْخالِقِیَّهَ وَ الرُّبُوبِیَّهَ قالَ اللّهُ تَعالی: [وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدیً وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ] (۱)]

عظمت قرآن

اشاره

مسئله قرآن و موقعیت عظیم این کتاب در میدان حیات و منافع اتصال علمی و عملی به قرآن و خسارت های ناشی از عدم توجه به این منبع برکات و فیوضات به طور مفصّل در شرح روایت سیزدهم کتاب«مصباح الشریعه»به طور مشروح و مبسوط گذشت،گرچه بیش از آنچه به مقتضای حال در آن جلد به نوشته آمد توضیح بیشتری را لازم نمی دانم ولی به خاطر اهمیت موضوع،مطالبی را در محور این مایهٔ بی نظیر و سرمایهٔ بی بدیل ملکوتی در این فصل می نگارم،باشد که از این رهگذر سود بیشتری در دو جهت دنیا و آخرت نصیب ما گردد که اگر هزاران کتاب دربارهٔ این کتاب به وسیلهٔ بیداران و آگاهان و مفسّران نوشته شود کم است و در برابر عظمت این منبع الهی کاری صورت نگرفته است.

۱- ((۱)) -حج (۲۲):۸.

در همه کون و مکان نیست جز اینم هوسی***که مگر بی هوسی زیست توانم نفسی

شعله ها سر زدهام از دل و جان طور صفت*** موسیی نیست دریغا که بجوید قبسی

راز رندان خرابات مپرسید ز ما ***به کسی راز مگویید که گوید به کسی

ما نگفتیم حدیثی که توان گفت و شنید*** لیک در خلق زما گفت و شنیدست بسی

من در این دام و تمنّای رهایی هیهات*** تا ابد صید تو جز قید ندارد هوسی(۱)

دعای شروع قرائت قرآن

اشاره

شیخ طوسی که جلالت قدر و منزلتش بر احدی از اهل دل پوشیده نیست در نقلی می گوید:

حضرت مولی الموحدین،امیر المؤمنین علی علیه السلام چون می خواست به قرائت قرآن،این منبع فیض سرمدی مشغول شود به درگاه حضرت ربّ العزّه عرضه می داشت:

اَللّهُمَّ اشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْری،وَ اسْتَعْمِلْ بِالْقُرْآنِ بَدَنی،وَ نَوِّرْ بِالْقُرْآنِ بَصَری وَ اطْلِقْ بِالْقُرْآنِ لِسانی وَ أَعِنِّی عَلَیْهِ ما ابْقَیْتَنی فَاِنَّهُ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ الّا بِکَ (۲).

خدایا ! سینه ام را به وسیلۀ قرآن گشاده گردان،و بدنم را به واسطۀ قرآن به کار گیر،و چشمم را به وسیلۀ قرآن نورانی گردان و زبانم را به وسیلۀ قرآن بازگردان و مرا بر پایداری به قرآنت یاری ده،مسلماً هیچ حرکتی و قدرتی نیست مگر به واسطۀ تو.

۱- ۱)- نشاط اصفهانی.

۲- (۲)) -مصباح المتهجد:۳۲۳؛بحار الأنوار:۲۰۹/۸۹،باب ۲۵،حدیث ۶.

شرح صدر با قرآن

شما در این جملات ملکوتی و آسمانی دقّت کنید و ببینید انسان در صورت تلاوت حقیقی قرآن به چه منابع عظیمی دست می یابد.

شرح صدر حقیقتی است که هر انسان مؤمن و مسلمانی به خاطر برخورد صحیح با حوادث مالی،مقامی،خانوادگی،اجتماعی،شهوانی لازم دارد.

خداوند عزیز در قرآن مجید شرح صدر را به عنوان نعمت عظیم معنوی یاد کرده است.

عامل موفقیت انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا در برابر تمام حوادث زمانشان شرح صدر بود،موسی به هنگام پوشیدن لباس مقدس رسالت و حرکت به سوی مصر برای درهم کوبیدن نظام طاغوتی از پروردگار بزرگ عالم شرح صدر خواست:

[قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی* وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی] (1).

گفت:پروردگارا ! سینه ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده گردان،* و کارم را برایم آسان ساز.

خداوند مهربان اعطای شرح صدر را به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یادآوری می نماید:

[أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ] (2).

آیا سینه ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم ؟

خداوند بزرگ مسئلهٔ شرح صدر را نعمتی عطا شده از طرف خود به مؤمنان می داند:

ص:57

1- (1) -طه (20):25-26.

2- (2) -انشراح (94):2.

[أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ] (۱).

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است،و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است ؟].

منفعت شرح صدر به فرمودهٔ قرآن مجید پذیرفتن اسلام و قبول معارف عالی الهی است:

[فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ] (۲).

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند،سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام می گشاید.

کسی که شرح صدر می خواهد،راه به دست آوردنش معرفت به قرآن و عمل به آیات این منبع برکات و فیوضات است،چرا که با معرفت به قرآن،معرفت به حق و نفس و دنیا و آخرت و تکالیف پیدا می شود و انسان بر اساس آن معرفت با حوادث برخورد می کند و با کمال قدرت موج حادثه را می شکند و از طریق راه بازکردن از میان طوفان ها و حوادث به سوی رضایت حق حرکت می کند.

بدن و قرآن

در جملهٔ دوم دعای حضرت مسئله بدن و قرآن مطرح است،بدن عبارت است از دست و پا و پوست و شکم و شهوت و گوش که اگر حرکات تمام این اعضا براساس نقشه های حق در قرآن مجید باشد آن حرکات عمل صالح و عمل صالح

۱- ((۱)) -زمر (۳۹):۲۲.
۲- ((۲)) -انعام (۶):۱۲۵.

مورد قبول حق و قبولی حق مورّث بهشت است که اگر بـدن هماهنگ با قرآن حرکت نکند حرکتش عین ضـلالت و ضـلالت عین عذاب خداست.

بصیرت با قرآن

در جملهٔ سوم مسئله بصـیرت و آگاهی و روشن دلی و روشن فکری مطرح است که این آگاهی و بینایی و صفا و روشنی تنها از طریق اتصال به کتاب خدا قابل تحصیل است.

زبان و قرآن

از اعضای مهم انسان زبان است،زبانی که اگر مقید به مسائل قرآنی نباشد نزدیک به بیست گناه و معصیت که بعضی از آن ها از کبـایر است مرتکب می شود، زبان اگر بخواهـد یک عضو ملکوتی و الهی باشـد چاره ای نـدارد مگر این که وضـعش را با آیات مربوط به زبان هماهنگ کند.

مددجویی از حق

و در پایان دعا آمده:مرا بر اجرای تمام مسائل قرآن یاری ده که حول و قوّتی به جز حول و قوّت وجود مقدس تو وجود ندارد.

راستی،انسـان با اتصال به قرآن مجیـد به چه مقامات عظیم و بلنـدی می رسـد،چه منازل بزرگ و مراتب مهمی را طی می کند که هیچ موجودی در این جهان استعدادش به پایهٔ استعداد انسان و قدرت پروازش به قدرت پرواز انسان نمی رسد.

ص:۵۹

سفارش های امام علی علیه السلام دربارهٔ قرآن

امیر المؤمنین علیه السلام به تمام امت به طور قاطع و اکید نسبت به قرآن مجید این چنین سفارش می کند:

تَعَلَّمُوا كِتابَ اللّهِ تَبارَکَ وَ تَعالىٰ فَاِنَّهُ احْسَنُ الْحَديثِ وَ ابْلَغُ الْمَوْعِظَهِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَاِنَّهُ رَبيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَاِنَّهُ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدورِ وَ احْسِنُوا تِلاوَتَهُ فَاِنَّهُ احْسَنُ الْقَصَصِ (۱).

بر شما لازم است قرآن مجید را بیاموزید و کتاب خدای تبارک و تعالی را فرا گیرید که آن نیکوترین گفتار و روشن ترین و بلیغ ترین موعظه است.

و قرآن را دقیقاً بفهمید که بهار دل هاست و از حقیقت و معنویت و مفهوم قرآن طلب شفا کنید که علاج کنندهٔ تمام دردهای سینه هاست و نیکو آن را تلاوت کنید که بهترین داستان هاست.

و در«نهج البلاغه»می فرماید:

اعْلَمُوا انَّ هٰذَا الْقُرْآنَ هُوَ النّاصِحُ الَّذى لا يَغُشُّ وَ الْهادِي الَّذى لا يُضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذى لا يَكْذِبُ وَ ما جالَسَ هٰذَا الْقُرْآنَ احَدٌ الّا قامَ عَنْهُ بِزيادَهٍ اوْ نُقْصانٍ،زِيادَهٍ فى هُدىً اوْ نُقْصانٍ مِنْ عَمىً (۲).

بدانید که قرآن نصیحت کنندهٔ بی غش و هدایت کنندهٔ بی گمراهی و گویندهٔ بی دروغ است،کسی با قرآن نمی نشیند مگر این که به هدایتش اضافه و از کوری و تاریکیش کم می شود.

ص:۶۰

۱- (۱)) -تحف العقول:۱۴۹؛بحار الأنوار:۲۹۱/۷۴،باب ۱۴،حدیث ۲.

۲- (۲)) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۱۷۶؛بحار الأنوار:۲۳/۸۹،باب ۱،حدیث ۲۴.

توسل به قرآن

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابو ذر فرمود:

عَلَیْکَ بِتِلاوَهِ الْقُرْآنِ وَ ذِکْرِ اللّهِ کَثیراً فَاِنَّهُ ذِکْرٌ لَکَ فی السماء و نُورٌ لَکَ فِی الْاَرْضِ (۱).

بر تو باد به تلاوت قرآن و یاد زیاد خدا که برای تو ذکر الهی نزد حضرت حق و نور زندگی در دنیا است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دعای جانانه و عاشقانه ای دارند که در کتب معتبر بدین مضمون نقل شده است:

اللّهُمَّ اجْعَلْ لی فی قَلْبی نُوراً وَ فی بَصَری نُوراً وَ عَلی لِسانی نوراً وَ فی سَمْعی نُوراً وَ عَنْ یَمینی نُوراً وَ عَنْ یَساری نُوراً وَ مِنْ فَوْقی نُوراً وَ مِنْ تَحْتی نُوراً وَ مِنْ امامی نُوراً وَ مِنْ خَلْفی نُوراً وَ اجْعَلْ لی فی نَفْسی نُوراً وَ عَظِّمْ لی النُّورَ (۲).

پروردگارا ! در قلب و چشم و زبان و گوش و طرف راست و چپ و بالای سر زیر پا و جلوی روی و پشت سر و در نفس من نور قرار ده و عظمت این نور را بر من ظاهر کن.

عارفی می فرمود:

این نوری است که در این دعا به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت ربّ العزّه درخواست شده،توجه علمی و عملی به قرآن مجید است؛زیرا خداوند عزیز فرموده:

ص:۶۱

۱- (۱) -مستدرک الوسائل:۲۹۴/۵،باب ۵،حدیث ۵۹۰۰.

۲- (۲) -بحار الأنوار:۳۱۳/۸۴،باب ۱۳،حدیث ۹ (با کمی اختلاف).

[وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً] (۱).

و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم.

که محال است جز به وسیله قرآن اعضا و جوارح و ظاهر و باطن انسان و بالای سر و زیر پا و راست و چپ و پشت سر و پیش رویش نورانی گردد.

در توضیح بیشتر این دعا به دو آیه شریفهٔ زیر توجه کنید:

[قٰالَ فَبِمٰا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرٰاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ* ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمٰانِهِمْ وَ عَنْ شَمٰائِلِهِمْ وَ لاٰ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شٰاكِرِينَ] (۲).

گفت:به سبب این که مرا به بیراهه و گمراهی انداختی،یقیناً بر سر راه راست تو [که رهروانش را به سعادت ابدی می رساند] در کمین آنان خواهم نشست.

*سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می تازم و [تا جایی آنان را دچار وسوسه و اغواگری می کنم که] بیشترشان را سپاس گزار نخواهی یافت.

یک بار دیگر به متن این دو آیه توجه کنید،آن گاه دقت نمایید که اگر کسی بخواهد راه نفوذ شیطان را از هر طرف به جانب خودش ببندد چاره ای جز توسل علمی و عملی به قرآن ندارد که قرآن نور الهی است و هرکس قلب و نفس و چشم و گوش و زبان و راست و چپ و بالا ـ و پایین و پشت سر و پیش رویش منور به نور قرآن گردد،شیطان از دسترسی به او محروم و ممنوع و راه غلبه اش بر او برای ابد بسته می شود.

۱- (۱) -نساء (۴):۱۷۴.

۲- (۲) -اعراف (۷):۱۶-۱۷.

آری،قرآن مجید دارای منافع سرشار دنیوی و اخروی است و سعادتمند کسی است که به کوی او سفر کند و برای همیشه در آن کوی که کوی الهی است مقیم شود.

به قول عارف شیراز:

ای قصّهٔ بهشت ز کویت حکایتی***شرح جمال حور ز رویت روایتی

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه ای*** آب خضر ز نوش لبانت کنایتی

هر پاره از دل من و از غصه قصه ای*** هر سطری از خصال تو وز رحمت آیتی

کی عطرسای مجلس روحانیون شدی*** گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی

در آتش ار خیال رخش دست می دهد*** ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی

دانی مراد حافظ از این درد و غصه چیست*** از تو کرشمه ای وز خسرو عنایتی

قرآن در کلام ملّا محسن فیض

محدّث کبیر،مرحوم ملّا محسن فیض کاشانی در جلد اوّل«علم الیقین»دربارهٔ قرآن مجید می گوید:

داروی عظیم علاج بخش هر مرض،کبریت احمر،خواص غریبه،معجزات عجیبه در قرآن مجید است.

ص:۶۳

آن را نمی توان به کوه هـای سـر به فلک کشـیده و اقیانوس های عمیق تشبیه کرد که این کتاب از هر چه در این جهان هستی موجود است برتر و عظیم تر است.

اگر به مواعـظ و تهدیـدهایش بنگری،می بینی که مایـۀ سـخنگوی مـاهر،سـرمایۀ واعظِ خوش بیان و بلیغ است،اگر به احکام و حلال و حرامش نظری کنی می یـابی که دریـایی است برای شـناگری فقیه حـاذق و مفتی صـادق،اگر به بلاغت و فصاحتش توجه کنی معلوم می شود که برای فصـحا و بلغای جهان میزان ترازوست،کتابی است که ادیب پرقدرت و تیزبین ماهر در کنار دریای مفاهیم و معرفت معانیش افتخار می کند.

آنان که در فنون سخن و در چهارچوب فصاحت و بلاغت و در زیبایی های کلام بهترین متخصصند پس از آیۀ شریفۀ:

[فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ] (۱).

پس بعد از آن به کدام سخن ایمان می آورند ؟ !

آنان پس از آیه شریفه:

[مٰا فَرَّطْنٰا فِي الْكِتٰابِ مِنْ شَيْ ءٍ] (۲).

ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه های آفرینش] فروگذار نکرده ایم.

چه می گویند ؟

اگر به کتاب خدا با دیدۀ قلب و چشم فهم بنگری،می بینی که شفای هر دردی و وسیلۀ هر رشد و کمالی در این کتاب است و این منبع فیض است که هر کسی را از

۱- ((۱)) -اعراف (۷):۱۸۵.

۲- ((۲)) -انعام (۶):۳۸.

هر چیزی کفایت می کند و هر انسانی را از هر مایه ای بی نیاز می نماید،در فضایل این کتاب همین بس که خدای بزرگ ثناگوی آن و مدح کنندۀ اوست:

[یا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ] (۱).

ای مردم ! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده،و شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست،و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

[قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ* یَهْدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ] (۲).

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است.*خدا به وسیلۀ آن [نور و کتاب] کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه های سلامت راهنمایی می کند،و آنان را به توفیق خود از تاریکی ها [یِ جهل، کفر،شرک و نفاق] به سوی روشناییِ [معرفت،ایمان و عمل صالح] بیرون می آورد،و به جانب راه راست هدایت می کند.

[وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ] (۳).

و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت

۱- ((۱)) -یونس (۱۰):۵۷.

۲- ((۲)) -مائده (۵):۱۵-۱۶.

۳- ((۳)) -نحل (۱۶):۸۹.

و مژده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان های خدا] ست.

خداوندا ! نسبت به این کتاب ما را معرفت ده و برای تماشای جمال این حقیقت،چشم بصیرت بخش.الهی ! هرچه هست در این کتاب است ولی ما کوردلان را از این سفرهٔ پرفیض نصیبی نیست.یا رب ! به ما گدایان کویت رحمی آر و جان ما را برای رسیدن به حقایق این کتاب صفابخش.

الهی قمشه ای آن عاشق فرزانه به پیشگاه حضرت دوست می نالد و می گوید:

الهی به عشّاق دیوانه ات***به مجنون صفاتان فرزانه ات

به فریاد مخمور صهبای عشق*** به دیوانه سر به صحرای عشق

به جانی که مدهوش و حیران توست ***به آن دل که دایم پریشان توست

به تار دو گیسوی مشکین یار*** به ناز و دو چشم جهان بین یار

به مشک ختن خال هندوی او*** به شکّر لب لعل دلجوی او

به خورشید ایمان رخ مرتضی*** نگارنده سرّ لوح قضا

که در کوی وصلت مرا راه ده*** دل روشن از مهرت ای ماه ده

حقیقت و فضیلت قرآن

روایات بسیار عجیبی در فضل قرآن و معلّمان حقیقی این کتاب یعنی اهل بیت پیامبر علیهم السلام در مهم ترین و معتبرترین کتب حدیث وارد شده که توجه به آن آثار،بر هر مسلمانی واجب است.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:اِنّی تـارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ احَدُهُما اکْبَرُ مِنَ الْآخَرِ:کِتابَ اللّهِ وَ عِتْرَتی اهْلَ بَیْتی فَانْظُرُوا کَیْفَ تَخْلُفُونی فیهِما فَاِنَّهُما لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا

ص:۶۶

عَلَيَّ الْحَوْضِ (۱).

ای مردم ! من دو چیز گران در بین شما می گذارم که یکی بزرگ تر از دیگری است:کتاب خدا و عترتم اهل بیتم،بنگرید که پس از من با این دو گوهر بی بدیل دریای هستی چه می کنید،این دو را هرگز از یکدیگر جدایی نیست تا در کنار حوض بهشت بر من وارد شوند.

این حدیث به طرق مختلفه و با الفاظ گوناگون در اکثر جوامع حدیث آمده، احدی را در صدور این روایت از رسول اسلام صلی الله علیه و آله شکّی نیست.

از امیر المؤمنین علیه السلام در توضیح کلمه عترت در روایت ثقلین پرسیدند،حضرت فرمود:

من و حسن و حسین و نُه نفر فرزندان حسینند که نهمین آن ها مهدی و قائم آنان است که از کتاب جدا نمی شوند و کتاب از آنان جدا نمی شود تا در کنار حوض بر رسول اسلام صلی الله علیه و آله وارد شوند (۲).

در کتاب با عظمت«الکافی»در باب فضل قرآن حدیث بسیار مهمی به مضمون زیر نقل شده است:

عَنِ الْباقِرِ علیه السلام:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:اَنَا اوَّلُ وافِدٍ عَلَی الْعَزیزِ الْجَبّارِ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ کِتابُهُ وَ اهْلُ بَیْتی ثُمَّ امَّتی ثمَّ أَسْأَلُهُمْ ما فَعَلْتُمْ بِکِتابِ اللّهِ وَ بِأَهْلِ بَیْتی (۳).

۱- ((۱)) -احقاق الحق:۳۰۹/۹-۳۷۳؛بحار الأنوار:۱۳۷/۳۷،باب ۵۲،حدیث ۲۵.

۲- ((۲)) - معانی الاخبار:۹۰،باب معنی الثقلین و العتره؛بحار الأنوار:۳۷۳/۳۶،باب ۴۲،حدیث ۲.

۳- ((۳)) -الکافی:۶۰۰/۲،کتاب فضل القرآن،حدیث ۴؛وسائل الشیعه:۱۷۰/۶،باب ۲،حدیث ۷۶۵۳.

امام باقر علیه السلام می فرماید:رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:اولین کسی که در قیامت بر خدا وارد می شود من هستم،سپس کتاب خدا و اهل بیتم آن گاه امّتم،از امت می پرسم که با کتاب خدا و اهل بیتم چه کردید ؟ !

حدیث عجیبی است،گفتار تکان دهنده ای است،پشت کوه به لرزه در می آید تا چه رسد به انسان،فکر کنید صحنهٔ قیامت است و صفحهٔ محشر،رو در روی رسول الهی ایستاده اید و آن حضرت در حالی که سلطنت و حکومت محشر از جانب خدا به دست اوست از شما می پرسد:با قرآن و اهل بیتم چه کردید ؟

اگر در این مسئله تقصیری دارید که دارید و داریم بیایید به پیشگاه حضرت حق توبه کنیم و از جانب دوست بخواهیم که بقیه عمر ما را در اجرای فرامین قرآن و خواسته های اهل بیت علیهم السلام که خواسته های حضرت ربّ العزّه است توفیق عنایت کند.

به قول عارف به قرآن،الهی قمشه ای:

از هرچه جز عشق رخت ای یار توبه***وز هر سخن جز ذکرت ای دلدار توبه

تا جان بود کوشیم در راه وصالت ***کز هرچه غیر از لذّت دیدار توبه

صد لن ترانی گویی از ره برنگردیم*** ما و وصالت دیگر از هر کار توبه

هستی ما خار گلستان وجود است*** با رویت ای گل آفرین از خار توبه

تا جلوه حسنت در این گلزار دیدیم*** کردیم از خار و گل این دار توبه

قرآن در نهج البلاغه

حضرت علی علیه السلام که معلّم و عارف به تمام حقایق کتاب است در معرفی این سفره معنوی و منبع برکات الهی و سرچشمه فیوضات ربّانی در«نهج البلاغه»می فرماید:

قرآن را بر پیـامبر فرو فرسـتاد و این قرآن نـوری است که قنـدیل هـای آن خـاموش نشود و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی نشـیند،دریـایی اسـت که عمـق آن ناپیـداست و راهی است که حرکت در آن گمراهی نـدارد،شـعاعی است فروزنـده که روشـنیش بی نور نمی شود و جداکنندهٔ حق و باطل است که دلیل آن سـستی ناچیزی نپذیرد و بنایی است که پایه هایش تا ابد ویرانی نـدارد،شـفایی است که بیماری های اهل آن را خوف و ترسـی نیست،بلندمرتبه ای است که یاری کنندگانش شکسـت نمی خورنـد و حقی است که مـددکارانش را مغلوبیت نیست،پس قرآن مجیـد معـدن ایمـان و محور آن و چشـمه هـای علم و دریاهای آن و بسـتان های دادگستری و عدالت و حوض های آن و سنگ های بنای اسلام و پایهٔ آن و صحراهای حق و دشت های هموار آن است.

دریـــایی اسـت کـه هرچـه از آن بردارنـــد خـــالی نمی شـــود و چشـــمه هـــایی اسـت کـه هرچـه از آن آب بردارنـــد کـم نمی گردد،آبشخورهایی است که واردین از آن نمی کاهند،منزل هایی است که مسافران راه آن ها را گم نکنند و نشانه هایی است که روندگان از آن ها نابینا نیسـتند و تپه هایی است که روآورندگان از آن ها گذر نتوانند کرد،خداوند قرآن مجید را سیرابی تشـنگی دانایان قرار داد و بهار دل های مجتهـدان و مقصـد راه های نیکان و دارویی که از پس آن دردی نمانـد و نوری که با آن تاریکی نیست و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است،پناهگاهی که دژ بلند آن استوار است و سرافرازی کسی که عاشق اوست،صلح و ایمنی داخل بر او و رستگاری و هدایت پیرو او و عذرخواه آن که منسوب به اوست.

قرآن حجت و دلیل کسی است که با او سخن گوید و گواه کسی که به وسیله آن با دشمن جدال کند و پیروزی کسی که آن را حجّت آورد و نگهدارنـدهٔ کسـی که به آن عمـل کنـد و مرکب سـریع کسـی که آن را به کـار برد و نشانـهٔ کسـی که نشانه جوید،سپر

ص:۶۹

کسی که آن را به برگیرد و عقل و فهم آن کس که آن را در گوش دارد و خبر کسی که نقل خبر کند و حکم کسی که حکومت نماید (۱).

عَنْ مَوْلینَا الصّادِقِ علیه السلام:اِنَّ اللّهَ تَعالی انْزَلَ فِی الْقُرْآنِ تِبْیانَ کُلِّ شَیْ ءٍ حَتّی وَ اللّهِ ما تَرَکَ اللّهُ شَیْئاً یَحْتاجُ الَیْهِ الْعِبادُ حَتّی لا یَسْتَطیعُ عَبْدٌ یَقُولُ لَوْ کانَ هَذا انْزِلَ فِی الْقُرْآنِ الّا وَ قَدْ انْزَلَهُ اللّهُ فِیهِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:خداونـد در قرآن مجید نازل فرمود بیان هر چیزی را، و اللّه برنامه ای را در قرآن مجید فروگذار نکرد،تا کسی بتواند بگوید ای کاش این حکم در قرآن بود،چیزی نیست مگر این که در قرآن مجید باشد.

اسما و اوصاف قرآن

اسـما و صفات و اوصافی در قرآن مجید،محض شناساندن قرآن آمده که هریک دلالت بر حقیقت یا حقایقی از این کتاب می کند و هرکدام نشانگر عظمت بی نهایت این منبع فیض الهی است:

نور (۳)،حکمت (۴)،خیر (۵)،روح (۶)،حق (۷)،هدی (۸)،ذکر (۹)،نبأ

۱- ((۱)) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۱۹۸؛بحار الأنوار:۲۱/۸۹،باب ۱،حدیث ۲۱.

۲- ((۲)) -الکافی:۵۹/۱،باب الرد الی الکتاب و السنه،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۲۳۷/۶۵،باب ۲۴.

۳- ((۳)) -نساء (۴):۱۷۴.

۴- ((۴)) -اسراء (۱۷):۳۹.

۵- ((۵)) -نحل (۱۶):۳۰.

۶- ((۶)) -شوری (۴۲):۵۲.

۷- ((۷)) -رعد (۱۳):۱.

۸- ((۸)) -جن (۷۲):۱۳.

۹- ((۹)) -حجر (۱۵):۹.

عظیم (۱)، شفاء (۲)، رحمت (۳)،علیّ حکیـم (۴)، تنزیل (۵)،ذو الـذکر (۶)، بشیر (۷)، نـذیر (۸)، بشری (۹)، مُنزَّل (۱۰)،عظیم (۱۱)،مجید (۱۲)،عزیز (۱۳)،موعظه حسنه (۱۴)،نعمت (۱۵)،رزق (۱۶)،مبین (۱۷)،میزان (۱۸).

امام باقر علیه السلام می فرماید:

قرآن مجیـد به زیباترین صورت وارد قیامت می شود،چون بر مسـلمانان می گـذرد،گویند:از ماست،بر انبیا می گذرد،گویند:از ماست،بر ملائکه مقرب می گذرد،گویند:از ماست،تا به پیشـگاه حضـرت عزّت رسد،عرضه بدارد:فلان پسر فلان تابستان بسیار گرم را روزه گرفت و شب را به بیداری در عبادت به سر برد

۱- ((۱)) -ص (۳۸):۶۷.

۲- ((۲)) -اسراء (۱۷):۸۲.

۳- ((۳)) -اسراء (۱۷):۸۲.

۴- ((۴)) -زخرف (۴۳):۴.

۵- ((۵)) -شعراء (۲۶):۱۹۲.

۶- ((۶)) -ص (۳۸):۱.

۷- ((۷)) -فصّلت (۴۱):۴.

۸- ((۸)) -فصّلت (۴۱):۴.

۹- ((۹)) -نحل (۱۶):۸۹.

۱۰- ((۱۰)) -انعام (۶):۱۱۴.

۱۱- ((۱۱)) -حجر (۱۵):۸۷.

۱۲- ((۱۲)) -ق (۵۰):۱.

۱۳- ((۱۳)) -فصّلت (۴۱):۴۱.

۱۴- ((۱۴)) -نحل (۱۶):۱۲۵.

۱۵- ((۱۵)) -بقره (۲):۲۳۱.

۱۶- ((۱۶)) -مؤمن (۴۰):۱۳.

۱۷- ((۱۷)) -مائده (۵):۱۵.

۱۸- ((۱۸)) -شوری (۴۲):۱۷.

و فلان پسر فلان تابستان را به نافرمانی گذراند،شب را به خواب به پایان برد، خطاب می رسد:هر مطیعی را در بهشت در جای مخصوص خودش قرار بـده.قرآن در آن وقت حرکت می کند و مردم مؤمن به دنبال او،سـپس به مؤمن می گوید:مرا بخوان و به منـازل و درجات بهشت بالا برو،پس مؤمن می خوانـد و براساس انـدازۀ معرفت و عملش به قرآن،درجات بهشت را طی می کند و خلاصه هرکس در جای معین خودش با کمک قرآن قرار می گیرد (۱).

قرآن و حقایق ملکی و ملکوتی

اشاره

آنچه هـدف اصـلی کتاب خـدا را تشـکیل می دهد،دعوت انسان به سوی خداست.در این زمینه در کتاب الهی به شـش مسـئلۀ کلّی برخورد می کنیم که بقیّۀ مسائل از توابع آن شش مسئله است.

خداشناسی

۱-شـناساندن حضـرت اللّه که مشـتمل بر راه شـناختن ذات و صـفات و افعال حضـرت اوست و چون معرفت کُنه ذات در خور استعداد هیچ موجودی نیست جز تلویحات و اشاراتی در این زمینه در قرآن مجید نیامده است،مانند آیات:

[لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ] (۲).

هیچ چیزی مانند او نیست.

[قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ* اَللّٰهُ الصَّمَدُ* لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ* وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً

ص:۷۲

۱- (۱)) -الکافی:۶۰۱/۲،کتاب فضل القرآن،حدیث ۱۱.

۲- (۲)) -شوری (۴۲):۱۱.

أَحَدٌ] (۱).

بگو:او خـدای یکتاست؛*خدای بی نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند.]* نزاده،و زاییده نشده است،*و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد.

[تَعَالَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ] (۲).

منزّه و برتر است از آنچه آنان توصیف می کنند.

[بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ] (۳).

[بی سابقهٔ ماده،مدت و نقشه] پدیدآورندهٔ آسمان ها و زمین است.

که اکثر به تقدیس و تعظیم حق برمی گردد.

و چـون صـفات حضـرت حـق تقریبـاً برای اکـثر مردم قابـل درک و فهـم اسـت،آیـات زیـادی مشـتمل بر شـناساندن علم،قدرت،حیات،حکمت،کلام،سمع،بصر قرآن مجید را در برگرفته است.

و امّا آیـات مربوط به افعال در کتاب خـدا،هم چون اقیانوسـی است که مجال رسـیدن به اکناف و اطراف و زمینـهٔ درک تمام جوانبش برای هرکسی نیست.

قرآن مسائـل عـالم ملک و شـهادت از قبیـل سـماوات و ارض،نجوم و کواکب، کوه هـا و دریاها،حیوانات و نباتات،ابر و باد و بـاران را در آیـات زیـادی جهت شـناساندن خالق و بالا بردن اندیشـهٔ انسان و آگاه کردن او به حقایق جهان هستی مورد توجه قرار داده است.

۱- ((۱)) -توحید (۱۱۲):۱-۴.

۲- ((۲)) -انعام (۶):۱۰۰.

۳- ((۳)) -بقره (۲):۱۱۷.

قرآن مجید به عالم غیب و جهان ملکوت اشارات و تلویحاتی دارد که اندیشه بسیاری از مردم از درک آن قاصر است و این گونه آیات قلب و مغز و سرّ قرآن مجید است و درک آن در اختیار عاشقان و عارفان و پاک دلان است و به فرمودهٔ سورهٔ مبارکه واقعه:

[لاٰ یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ] (۱).

جز پاک شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

راه رسیدن به حق

۲-در آیات قسمت دوم سخن از راه رسیدن به حق و سلوک به سوی حضرت اللّه است که در آن آیات،مسائل بسیار مهمی که موجب روی آوردن به سوی خدا و اعراض از غیر اوست مورد توجه قرار گرفته و خلاصه آن آیات تفسیر توضیحی بر کلمهٔ طیبهٔ«لا اله الّا اللّه»است.به نمونه ای از آیات بخش دوم اشاره می رود و تفسیر آن آیات به عهدهٔ تفاسیر مهم است که زحمت مراجعه به آن تفاسیر وظیفهٔ خود شماست؛زیرا تشریح این آیات در گنجایش این مختصر نیست.

[اذْكُرُوا اللّهَ ذِكْراً كَثِيراً] (۲).

خدا را بسیار یاد کنید.

[لاٰ تُلْهِكُمْ أَمْوٰالُكُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ] (۳).

۱- ((۱)) -واقعه (۵۶):۷۹.

۲- ((۲)) -احزاب (۳۳):۴۱.

۳- ((۳)) -منافقون (۶۳):۹.

ای مؤمنان ! مبادا اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل کنند.

[وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً] (۱).

نام پروردگارت را [به زبان حال و قال] یاد کن [و از غیر او قطع امید نما] و فقط دل بر او بند.

[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّاها* وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها] (۲).

بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد،رستگار شد.* و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکّی* وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی] (۳).

بی تردید کسی که خود را [از زشتی های باطن و ظاهر] پاک کرد،رستگار شد.

*و نام پروردگارش را یاد کرد،پس نماز خواند.

رجوع انسان ها به حق

۳-قسمت سوم آیات بیان کنندهٔ زمان رجوع تمام انسان ها به حضرت حق است که در آن آیات سخن از لقای سالکان و جنّت جسمی و روحی آنان و سخن از محجوبان بدبخت و سخن از آتش ظاهر و باطن آن هاست.

در این قسمت سخن از حشر و نشر،حساب و میزان و ملائکه و صراط است که هر یک دارای ظاهر و باطنی است،ظاهرش را چون غذای بدن،عموم مردم درک می کنند و باطنش در اختیار درک و فهم خواصّ از بندگان الهی است.

ص:۷۵

۱- ((۱)) -مزمل (۷۳):۸.

۲- ((۲)) -شمس (۹۱):۹-۱۰.

۳- ((۳)) -اعلی (۸۷):۱۴-۱۵.

شناساندن عاشقان حق

۴-در شناساندن احوال عاشقان دعوت به سوی خداست و لطایف صنع و فعل حضرت دوست در این زمینه.در این قسمت با داستان اعجاب انگیز زندگی انبیا و اولیا و شناساندن وضع ملائکه و احوال روگردانان از حق و شکست سخت آن ها در این راه برخورد می کنید و به فواید این گونه آیات که ترغیب کنندۀ به سوی حق و ترسانندۀ از عذاب و بیدار کننده و بینا کنندۀ انسان نسبت به امور مهمّه و مسائل الهیّه است آشنا می شوید،در این گونه آیات اسرار و رموز و اشارات و تلویحاتی است که احتیاج به اندیشۀ طولانی و تفکّر زیاد دارد.

شناساندن منکران حق

۵-در شناساندن احوال منکران و احتجاجات بی پایه آنان و کشف رسوایی ایشان و با منطقی کوبنده،مردود نمودن اباطیل و وسوسه های آن هاست.

در این آیات قرآن مجید با بیانی روشن و با ارائه دلایل و براهین حکمت های استوار،به جواب منکران حق و باطل گویان نسبت به صفات و اسمای حضرت رب و ردّ جانانۀ منکران نبوت و قیامت و مسائل حقه برخاسته و از این طریق آن چنان به جنگ مخالف می رود که برای ابد دهان مخالف را بسته و راه هرگونه انکاری را بر معاند می بندد و از نظر علمی و عقلی آبروی منکر را بر باد می دهد و سخن برحق خود را به کرسی نشانده و تا صبح قیامت چراغ پرفروغی برای هدایت انسان فراراه انسان قرار می دهد و راهی برای احتجاج مخالف و پیروزی او باز نمی گذارد.

ص:۷۶

شناساندن صراط مستقیم

۶-بیان راه راست و نمایاندن صراط مستقیم و خطرات این راه با عظمت و طریق به دست آوردن استعداد برای حرکت در این راه و برگرفتن سلاح برای دفع دزدان و مفاسد آنان که برای گمراه کردن انسان با تمام قدرت در کمین اند.

در این مرحله آیات شریفهٔ قرآن،در بردارندهٔ حلال و حرام و حدود و دیات و احکام و قصاصند و در همین آیات است که مسئلهٔ سیاست صحیح در اسلام و تشکیل حکومت و جهاد و انفاق مال و جان در راه خدا مطرح است.

قاریان بدون معرفت قرآن

پس از این مقدمات مهمی که در شناساندن گوشه ای بسیار ناچیز از عظمت قرآن و مسؤولیت انسان در برابر این کتاب پر فیض و این که سعادت دارَیْن در گرو هماهنگ کردن زندگی با این منبع برکت و شقاوت ابدی محصول مهجور ماندن از این سفرهٔ الهی است در سطور قبل گذشت،اینک به ترجمهٔ روایت که در شناساندن چهرهٔ قاریان بی خبر و بی معرفت است،توجه کنید.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

قاری قرآن که از علم و معرفت نسبت به این کتاب خالی است و درعین حال عُجب دارد،مانند کسی است که از ملک و مال دستش تهی است با وجود این دارای عجب و کبر و منیّت است.

متکبّر و معجب بی ملک و مال چنانچه به خاطر فقرش نسبت به مردم بغض و کینه دارد و مردم نیز به خاطر عجبش با او دشمنند،هم چنین قاری جاهل و قرآن خوان بی معرفت به خاطر فقر معنوی و عدم علم به حقایق قرآن،با مردم

بـدون تکیه بر اصـلی از اصول،منـازعه و مخاصـمه دارد و از تعـادل روحی و فکری مهجور است و معاملاـتش بـا مردم معـاملهٔ ابلیسی و شیطانی است و در عین حال خود را قاری قرآن دانسته و این نام عظیم را در عین بی لیاقتی بر خود نهاده است.

او نمی داند که منازعه و مخاصمه با خلق برگشت به منازعه و مخاصمه با خدا می کند.

او نمی فهمد که تمام برنامه های حق عین حکمت و مصلحت و محض علم و عدالت است.

او توجه نـدارد که خـالق مهربـان هسـتی هر چیزی را بجـای خودش قرار داده و جهـان هم چون خـط و خـال و ابروست که هر چیزی از آن بجای خویش نیکوست، می گویـد:قاری قرآنم ولی به خاطر نفهمیدن قرآن روش صـحیحی با مردم ندارد، پدر و مادر،زن و فرزنـد،رفیق و دوست و هر انسانی که با او رابطه دارد از دست او در رنـج و عذاب است،چنین موجودی نمی فهمد که به آبروی اسلام و قرآن لطمه می زند،توجه ندارد که وجودش منبع شر و اعمالش عین ظلم و ستم است.

او اگر قرآن را فهمیده بود به عدالت زندگی می کرد و در تمام شؤون پیرو حق و حقیقت بود و در همهٔ جوانب تسـلیم واقعیت ها می شد،از کمترین گناه صغیره ای فرار می کرد چه رسد به کبیره و چه رسد به ظلم و ستم بر مردم !

ایراداتی که قـاری قرآن بی معرفت به اوضـاع هستی و وضع ظاهر و باطن مردم دارد،همه از قبیل ایرادات بنی اسـراییلی است و در حقیقت ایراد به حضرت ربّ العزّه جلّ جلاله است.

این قاریان بی معرفت و جاهل همانانی هستند که در روایات معتبره شیعه آمده:

از این گونه قاریـان نـاآرام و دیوانه مسـلک و منافق و دین به دنیا فروخته و دست به دامان حکام و سـلاطین جور زده و منازعه کنندهٔ با مردم بپرهیزید که ضررشان از

گرگ بر گلۀ گوسپند برای جامعه بیشتر و از لشکر یزید در کربلا بر اولیای خدا زیادتر و گسترده تر است ! !

پروردگار در قرآن مجید می فرماید:

گروهی از مردم از روی عناد و جهل در تمام برنامه های خدا بدون تکیه بر هدایت یا کتاب روشن و واضح مجادله می کنند و به خصومت و منازعه برمی خیزند (۱)و قدرت تمیز صواب از خطا را ندارند،این جماعت اهل خسرانند و زیانکارتر از آنان کسی نیست.

ص:۷۹

۱- ((۱)) -حج (۲۲):۸.

[وَ لَيْسَ شَىْ ءٌ اشَدَّ عِقاباً مِمَّنْ لَبِسَ قَميصَ النُّسُكِ بِالدَّعْوىٰ بِلا حَقيقَهٍ وَ لا مَعْنىً.

وَ قالَ زَيْدُ بْنُ ثابِتٍ لِابْنِهِ:يا بُنَىَّ لا يَرَى اللّهُ اسْمَكَ فى ديوانِ الْقُرّاءِ]

عذاب برای قاری بی معرفت

برای هیچ کس در فردای قیامت عذابی سخت تر از عذاب مدعی بی عمل و قاری بی معرفت نیست،آنان که در ظاهر به شکل عبّاد و زهّادند و در باطن دچار اوصاف خسیسه و صفات کریهه اند.

زید بن ثابت به فرزندش می گفت:

آن چنان کن که خدایت تو را در دیوان قرّاء ضبط نکند،قرّایی که ظاهر قرآن را می خوانند ولی از باطن و مفهوم قرآن بی خبرند (۱).

۱- (۱)) -مستدرک الوسائل:۲۵۲/۴،باب ۷،حدیث ۴۶۲۶.

[وَ قٰالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:یَأْتی عَلیٰ امَّتی زَمانٌ تَسْمَعُ بِاسْمِ الرَّجُلِ خَیْرٌ مِنْ انْ تَلقاهُ خَیْرٌ مِنْ انْ تُجَرِّبَ،وَ قٰالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:اَکْثَرُ مُنٰافِقی أُمَّتی قُرّاؤُها فَکُنْ حَیْثُ نُدِبْتَ الَیْهِ وَ أُمِرْتَ بِهِ]

قاریان منافق

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

روزگاری بر امتم می آید که اسم کسی را بشنوی بهتر از دیدن اوست و وی را ببینی بهتر از معاشرت با اوست،چرا که ظاهر اکثر مردم با باطنشان یکی نیست (۱).

و نیز آن جناب فرمود:

بیشتر منافقان و دوزخیان امت من قاریانند که آنچه از قرآن می خوانند عمل نمی کنند و گفتارشان موافق کردارشان نیست،سعی کن کردارت موافق گفتارت باشد و به مضمون آیه شریفهٔ: [فَاسْتَقِمْ کَمٰا أُمِرْتَ] (۲)عمل کنی (۳).

۱- ((۱)) -مستدرک الوسائل:۲۵۲/۴،باب ۷،حدیث ۴۶۲۶.

۲- ((۲)) -هود (۱۱):۱۱۲.

۳- ((۳)) - مستدرک الوسائل:۲۵۲/۴،باب ۷،حدیث ۴۶۲۶.

[وَ اخْفِ سِرَّکَ مِنَ الْخَلْقِ مَا اسْتَطَعْتَ وَ اجْعَلْ طَاعَتَکَ لِلّهِ بِمَنْزِلَهِ روحِکَ مِنْ جَسَدِکَ،وَ لْیَکُنْ مُعْتَبِراً حَالُکَ مَا تُحَقِّقُهُ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ بَارِئِکَ وَ اسْتَعِنْ بِاللّهِ فی جَمیعِ امُورِکَ مُتَضَرِّعاً الَیْهِ آناءَ اللَّیل و النَّهارِ]

رضای حق در طاعت

اسرار باطن و امورت را از مردم بپوشان که اذاعهٔ سرّ موجب پشیمانی است.

طاعت و بندگیت را محض رضای حق قرار بده و این طاعت را در زندگی خود به منزلهٔ روح برای جسد ببین،جسدی که روح ندارد خیر ندارد و انسانی که طاعت ندارد سعادت و سلامت ندارد و چنان که مفارقت روح از بدن سخت و دشوار است،سعی کن حال و وضعت نسبت به طاعت حق آن چنان باشد که مفارقت از طاعت برای تو اشد سختی ها جلوه کند.

بین خود و خدایت را اصلاح کن و سعی و کوشش بر این باشد که مرضیّ حق باشی گر چه خلق تو را نپسندند و دوست نداشته باشند.

روز و شب به درگاه دوست تضرع و زاری بر و در تمام امور ظاهر و باطنت از حضرت حق طلب استعانت کن که یاری جز او و مددکاری جز وی برای تو نیست.

ای خدای من،من آنم کز کرم***سوی هستی دادیم ره از عدم

ذات بی چونت چو کرد آهنگ جود ***هیچ را داد از کرامت هرچه بود

ص:۸۲

جود تو چون هیچ تر از من ندید***تا کمال و فضل تو آرد پدید

هرچه مخزون بود در گنج عدم ***یک به یک را زد به نام من رقم

قدرتت از نیستی هستیم داد*** از تهیدستی زبردستیم داد

راست گویم من هنوز آن نیستم*** ور نگویم من تو دانی چیستم

ای ز بودت ظلمت ما را ظهور*** ظلمت ما پرده رخسار نور

ای تو ستّار عیوب بندگان ***عیب ما و حسن خود کردی نهان

من که دیدستم به خود ستّاریت ***کی شوم نومید از غفّاریت

خلق را بستی زعیبم چشم و گوش*** ای خدا عیب من از خود هم بپوش(۱)

ص:۸۳

۱- ۱)- نشاط اصفهانی.

[قالَ اللّهُ تَعالی: [ادْعُوا رَبَّکَمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَهً إِنَّهُ لاّ یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ] (۱)وَ الْاِعتِداءُ مِنْ صِفَهِ قُرّاءِ زَمانِنا وَ عَلاّماتِهِمْ.

و لْتَکُنْ مِنَ اللّهِ تَعالی فی جَمیعِ احْوالِکَ عَلی وَجَلٍ لِئَلّا تَقَعَ فی مَیْدانِ التَّمَنّی فَتَهْلِکَ]

قاری و خوف از خدا

در قرآن مجید آمده:

در حاجت ها و کارها و در هر حالی خدای خود را با تضرّع و در پنهان و خلوت بخوانید،خداوند خروج هر کاری را از حد وسط دوست ندارد،در دعا و قرآن صدا را بلند مکنید و در مفهوم و معنای قرآن تأمّل نمایید،آن کس که در قرائت قرآن و دعا ملازم خشوع و خضوع نیست و در آیات حق تدبّر نمی کند معتدی است.

امام صادق علیه السلام در پایان روایت می فرماید:

در جمیع حالات و احوالات بر خوف و ترس از مقام خدا باش،مبادا که به وقت تلاوت قرآن به مشتهیات و تمنّیات نفس گرفتار آیی و از این طریق راهی به سوی عذاب ابد به روی خود باز کنی و از بساط قرب به فضایِ بعد و از رَوْح و رحمت به ذلّت و لعنت دچار شوی.

۱- ((۱)) -اعراف (۷):۵۵.

از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست:

در جهنّم آسیایی است که همیشه در گشت است و خرد می کند،پرسیدند:چه چیز را خرد می کند ؟ فرمود:علمای فاجر را که به علم خود عمل نمی کنند و قاریان را که فاسقند و بی تأمّل و تفکّر و بی خشوع و خضوع قرآن می خوانند و اداره کننده دولت ستمکار و وزرای خیانتکار (۱)! !

۱- (۱)) -مستدرک الوسائل ۲۵۰/۴،باب ۷،حدیث ۴۶۲۳.

باب ۶۷ در بیان حق و باطل

اشاره

ص:۸۷

قَالَ الصّادِقُ عليه السلام:

اتَّقِ اللّهَ وَ كُنْ حَيْثُ شِئْتَ وَ فى اىِّ قَوْم شِئْتَ فَاِنَّهُ لا خِلافَ لِاَحَدٍ فِى التَّقْوى،وَ التُّقى مَحْبُوبٌ عِنْدَ كُلِّ فَريقٍ وَ فيهِ جِماعُ كُلِّ خَيْرٍ وَ رُشْدٍ،وَ هُوَ ميزانُ كُلِّ عِلْمٍ وَ حِكْمَهٍ وَ أَساسُ كُلِّ طاعَهٍ مَقْبُولهٍ.

وَ التَّقْوى ماءٌ يَنْفَجِرُ مِنْ عَيْنِ الْمَعْرِفَهِ بِاللّهِ تَعالى،يَحْتاجُ الَيْهِ كُلُّ فَنٍّ مِنَ الْعِلْمِ وَ هُوَ لا يَحْتاجُ الّا الى تَصْحيحِ الْمَعْرِفَهِ بِالْخُمُودِ تَحْتَ هَيْبَهِ اللّهِ وَ سُلْطانِهِ.وَ مَزيدُ التَّقْوى يَكُونُ مِنِ اطِّلاعِ اللّهِ تَعالى عَلى سِرِّ الْعَبْدِ بِلُطْفِهِ.

فَهذا اصْلُ كُلِّ حَقٍّ.

وَ امَّا الْباطِلُ فَهُوَ ما يَقْطَعُكَ عَنِ اللّهِ يَتَّفِقُ عَلَيْهِ ايْضاً كُلُّ فَريقٍ فَاجْتَنِبْ عَنْهُ وَ افْرِدْ سِرَّكَ لِلّهِ تَعالى بِلا عَلاقَهٍ.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله:اَصْدَقُ كَلِمَهٍ قالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَهُ قالَها لَبيدٌ:الا كُلُّ شَىْ ءٍ ما سِوَى اللّهِ باطِلٌ وَ كُلُّ نَعيمٍ لا مَحالَهَ زائِلٌ (1)فالْزَمْ ما أجْمَعَ عَلَيْهِ اهْلُ الصَّفاءِ وَ التُّقى مِنْ اصُولِ الدّينِ وَ حَقايِقِ الْيَقينِ وَ الرِّضا وَ التَّسْليمِ وَ لا تَدْخُلْ فِى اخْتِلافِ الْخَلْقِ وَ مَقالاتِهِمْ فَتَصْعَبَ عَلَيْكَ.

وَ قَدْ اجْمَعَتِ الْامَّهُ الْمُخْتارَهُ بِاَنَّ اللّهَ تَعالى واحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ وَ أَنَّهُ عَدْلٌ فى حُكْمِهِ يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَ يَحْكُمُ ما يُريدُ وَ لا يُقالُ لَهُ فى شَىْ ءٍ مِنْ

1- (1)) -زياد بن لبيد.

صُنْعِهِ لِمَ ؟

وَ لا كانَ وَ لا يَكُونُ شَيْءٌ الّا بِمَشِيَّتِهِ وَ انَّهُ قادِرٌ عَلى ما يَشاءُ وَ صادِقٌ فى وَعْدِهِ وَ وَعيدِهِ وَ انَّ الْقُرْآنَ كَلامُهُ وَ انَّهُ مَخْلُوقٌ وَ انَّهُ كانَ قَبْلَ الْكَوْنِ وَ الْمَكانِ وَ الزَّمانِ وَ انَّ احْداثَ الْكَوْن وَ فَناءَهُ عِنْدَهُ سَواءٌ مَا ازْدادَ بِاحْداثِهِ عِلماً وَ لا يَنْقُصُ بِفَنائِهِ مُلْكُهُ،عَزَّ سُلْطانُهُ وَ جَلَّ سُبْحانُهُ فَمَنْ اوْرَدَ عَلَيْكَ ما يَنْقُصُ هذا الْأَصْلَ فَلا تَقْبَلْهُ وَ جَرِّدْ باطِنَكَ لِذلِكَ تَرى بَرَكاتِهِ عَنْ قَريبٍ وَ تَفُوزُ مَعَ الْفائِزينَ.

ص:٩٠

[اتَّقِ اللّهَ وَ كُنْ حَيْثُ شِئْتَ وَ فى ايِّ قَوْمٍ شِئْتَ فَانَّهُ لا خِلافَ لِاَحَدٍ فِى التَّقْوىٰ،وَ التُّقىٰ مَحْبُوبٌ عِنْدَ كُلِّ فَريقٍ وَ فيهِ جِماعُ كُلِّ خَيْرٍ وَ رُشْدٍ]

امام صادق علیه السلام در این فصل به مسئله حق و باطل اشاره دارند،تقوا را حق،بدون حدّ و حدود زندگی کردن را باطل می دانند.

بحث مفصّل تقوا و بررسی تمام جوانب آن به خواست حضرت حق در توضیح روایت باب هشتاد و دوم«مصباح الشریعه»خواهد آمد.

در این بخش به توضیح مختصر این روایت عالی قناعت می شود و از خداوند بزرگ و پروردگار مهربان با کمال خضوع و خشوع می خواهم که همه ما را در راه حق قرار داده و از افتادن در باطل مصون بدارد.

حقیقت تقوا

طی مطالعات جامع در مسائل الهی به این نتیجه می رسیم که:

تقوا حالتی است درونی که از معرفت به حق و شناخت انبیا و ائمهٔ قرآن و ادامهٔ انجام واجبات و ترک محرمات و دنبال کردن حسنات اخلاقی و گریز از آلودگی های نفسی به دست می آید،چون این حالت به دست آید و در سرزمین وجود آدمی مستقر شود و ریشه بگیرد،از وجود انسان منبعی از خیر و برکت به وجود می آید

ص:۹۱

و تمام درهای سعادت دنیا و آخرت به روی انسان باز می شود.

در نتیجه بایـد گفت:تقوا محصول حق است و حق عبارت است از وجود مقدس پروردگار و تربیت شدگان مستقیم آن جناب یعنی انبیـا و ائمه علیهم السـلام و نیز عبـارت است از قرآن مجیـد که انعکاس علم و اراده و مشیّت و حکمت حضـرت حق در جامعهٔ بشری است.

چون تقوا انعکاسی و پرتوی از رابطهٔ با خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن مجید و زندگی کردن براساس خواسته های آن بزرگواران و قرآن مجید است،از این جهت حضـرت صادق علیه السـلام تقوا را به عنوان حق و عدم آن را باطل معرفی فرموده است.

فرد برحق یعنی آراسته به تقوا،خانواده برحق یعنی زینت گرفته از تقوا،جامعهٔ برحق یعنی جامعه مشرّف به شرف تقوا.

چون معنا و مفهوم تقوا را به این گونه که در سطور قبل گـذشت دانستی،حق را یافته و دانسـته ای و ضـدش را نیز که تعبیر به باطل می شود آگاه شده ای،پس بر تو لازم است که حق را در تمام جوانب حیات یعنی در مرحلهٔ اعتقاد و عمل اخلاق رعایت کنی و از باطل هم چون گریز گوسپند از گرگ بگریزی.

در این فصل تنها به ذکر یک مسئله قناعت می کنم و آن این است که ای عزیزان ! ای فرزنـدان آدم ! حقّ که عبارت از وجود مقـدس خالق یکتا و انبیا و ائمه علیهم السـلام و قرآن است از روز روشن تر و از آفتاب درخشـنده ترنـد،چه معنا دارد که منابع نور و عـدالت و حق و حقیقت را رهـا کرده و رو به جـانب برنامه هایی بیاوریـد که رهنمون شـما نسـبت به آن برنامه ها،هوای نفس و شیاطین درون و برونند.

یک انـدازه بیندیشـید تا در میـدان اندیشه خود را بیابید که خود یافتن نعمت عظیمی است،چون خود را یافتید بدون شک خدا را خواهید یافت که:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (۱).

هر کس خود را بشناسد مسلماً خدا را خواهد شناخت.

آری،از اندیشه در وجود خود و فکرت در آفرینش و دقت در نظام خلقت، خالق خود و آفرینندهٔ خلقت و هستی را خواهید یافت،چون او را یافتید توفیق دست زدن به دامان انبیا و ائمه علیهم السلام و روآوردن به قرآن مجید برای شما خواهد آمد،چون رو به انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن آورید،عاشق پاک شدن و پاکیزه شدن خواهید شد و بر اثر این عشق به حرکت آمده به اصلاح قلب و عمل و اخلاق خود برخواهید خاست،آن وقت است که شما مصداق حق می شوید و وجود شما تبدیل به منبع خیر و برکت می گردد و به سوی لقاء و وصال محبوب مسافرت خواهید کرد و به مقصد اعلی و هدف اسنیٰ خواهید رسید.

آری،به دنبال حق بگردید که یافتن آن آسان است،چون یافتید برای ابد دست به دامن حق بزنید که چون دست زدید به کسب رحمت و رضوان موفق خواهید شد و حقیقت خلافت اللهی و علم الاسمایی و اشرفیت و افضلیت بر تمام موجودات در شما ظهور پیدا خواهد کرد.

به قول عارف نیشابوری که چه زیبا سروده:

دلا در راه حق گیر آشنایی***اگر خواهی که یابی آشنایی

چو مست خُمّ وحدت گشتی ای دل*** میندیش آن زمان تا در کجایی

وگر نفس و هوا عقلت ربایند*** تو میدان آن نفس کز خود برآیی

چو یوسف گر فِتی در چاه کنعان ***کشی در چاه محنت هم بلایی

چو افتادی به دریای حقیقت ***مشو غافل همی زن دست و پایی

ص:۹۳

۱- (۱)) - عوالی اللآلی:۱۰۲/۴،حدیث ۱۴۹؛بحار الأنوار:۳۲/۲،باب ۹،حدیث ۲۲.

چو ابراهیم بت شکن میندیش***بهر آتش که هستی خوش درآیی

تبرّا بر طور سینا همچو موسی*** در این ره گر بورزی پارسایی

برو عطار مسکین خاک ره شو ***به نزد اهل دل تا بر سر آیی

آیات قرآن پیرامون حق

اشاره

اکنون به آیاتی چند از قرآن مجید در مسئله حق عنایت کنید:

خداوند حق است

[ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبٰاطِلُ وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ] (۱).

این [قدرت بی نهایت او نسبت به امور آفرینش و نسبت به وضع و حال مردم] برای این است که فقط خدا حق است،و این که آنچه را جز او می پرستید، باطل است،و این که فقط خدا بلند مرتبه و بزرگ است.

[فَتَعٰالَی اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَرِیمِ] (۲).

پس برتر است خدا آن فرمانروای حق [از آن که کارش بیهوده و عبث باشد]، هیچ معبودی جز او نیست،[او] پروردگار عرش نیکو و باارزش است.

ص:۹۴

۱- ((۱)) -حج (۲۲):۶۲.

۲- ((۲)) -مؤمنون (۲۳):۱۱۶.

خلقت آسمان ها و زمین

[مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلاّ بِالْحَقِّ] (۱).

ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دوست،جز به حقّ و تا سرآمدی معین نیافریدیم.

[أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلاّ بِالْحَقِّ] (۲).

آیا در [خلوت] درون خود نیندیشیده اند ؟ [که] خدا آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن هاست،جز به حقّ و راستی و برای مدتی معین نیافریده است.

[خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمّا يُشْرِكُونَ] (۳).

آسمان ها و زمین را به حق آفرید.از آنچه شریک او قرار می دهند،برتر است.

بعثت انبیا و ارسال رسل

[وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحَاتِ لاَ نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَهَا أُولئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ* وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَ مَا كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لاَ أَنْ هَدَانَا اللّهُ

ص:۹۵

۱- ((۱)) -احقاف (۴۶):۳.

۲- ((۲)) -روم (۳۰):۸.

۳- ((۳)) -نحل (۱۶):۳.

لَقَدْ جٰاءَتْ رُسُلُ رَبِّنٰا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّهُ أُورِثْتُمُوهٰا بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] (۱).

و کسانی که ایمان آوردند و [به اندازهٔ طاقت خود] کارهای شایسته انجام دادند،اهل بهشت اند و در آن جاودانه اند،[چرا که] ما هیچ کس را جز به اندازهٔ طاقتش تکلیف نمی کنیم.*و آنچه از کینه و خشم در سینه های آنان است،بَر می کنیم [تا در بهشت با خوشی و سلامت کامل کنار هم زندگی کنند؛] از زیر [کاخ ها و عمارت های]شان نهرها جاری است و می گویند:

و همه ستایش ها ویژهٔ خداست که ما را به این [نعمت ها] هدایت کرد،و اگر خدا ما را هدایت نمی کرد هدایت نمی یافتیم،مسلماً پیامبران پروردگارمان حق را به سوی ما آوردند،و ندایشان می دهند به پاداش اعمال شایسته ای که همواره انجام می دادید،این بهشت را به ارث بردید.

کتاب های آسمانی

[كٰانَ النّٰاسُ أُمَّهً وٰاحِدَهً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّٰاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ] (۲).

مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یک دست بودند [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند]،پس [از پدید آمدن اختلاف و تضاد] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت،و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد،تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند،داوری کند.

۱- ((۱)) -اعراف (۷):۴۲-۴۳.

۲- ((۲)) -بقره (۲):۲۱۳.

[نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنّاسِ] (۱).

این کتاب را تدریجاً به حق و راستی بر تو نازل کرد که تصدیق کنندهٔ کتاب های پیش از خود است؛و تورات و انجیل را*پیش از این برای هدایت مردم فرستاد.

ما جاء من عند الله

[فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ] (۲).

اما اهل ایمان آگاهند که آن مثل از سوی پروردگارشان درست و حق است.

[إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ قالُوا آمَنّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنّا كُنّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ] (۳).

و هنگامی که بر آنان خوانند،می گویند:به آن ایمان آوردیم،یقیناً این قرآن از سوی پروردگارمان حق و درست است،البته ما پیش از نزول آن [به سبب راهنمایی های تورات و انجیل] تسلیم بودیم.

کتمان حق

[يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ

ص:۹۷

۱- ((۱)) -آل عمران (۳):۳-۴.

۲- ((۲)) -بقره (۲):۲۶.

۳- ((۳)) -قصص (۲۸):۵۳.

تَعْلَمُونَ] (۱).

ای اهل کتاب ! چرا در حالی که [به حقایق و واقعیات] آگاهید،حق را به باطل مُشتبه می کنید،و حق را پنهان می دارید [تا مردم گمراه به مانند ؟ !]

[أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبٰاطَ كٰانُوا هُوداً أَوْ نَصٰارىٰ قُلْ أَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّٰهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهٰادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللّٰهِ وَ مَا اللّٰهُ بِغٰافِلٍ عَمّٰا تَعْمَلُونَ] (۲).

آیا می گویید:ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوّت] آنان یهودی یا نصرانی بودند ؟ ! بگو:شما داناترید یا خدا ؟ [شما به یقین می دانید که آنان یهودی و نصرانی نبودند،پس چرا واقعیت را پنهان می دارید ؟ !] و ستمکارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد اوست پنهان کند،کیست ؟ و خدا از آنچه انجام می دهید،بی خبر نیست.

[إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مٰا أَنْزَلْنٰا مِنَ الْبَيِّنٰاتِ وَ الْهُدىٰ مِنْ بَعْدِ مٰا بَيَّنّٰاهُ لِلنّٰاسِ فِي الْكِتٰابِ أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللاّٰعِنُونَ] (۳).

یقیناً کسانی که آنچه را ما از دلایل آشکار و [وسیلهٔ] هدایت نازل کردیم، پس از آن که همهٔ آن را در کتاب [تورات و انجیل] برای مردم روشن ساختیم، پنهان می کنند [تا مردم به قرآن و پیامبر ایمان نیاورند] خدا لعنتشان می کند، و لعنت کنندگان هم لعنتشان می کنند.

۱- ((۱)) -آل عمران (۳):۷۱.

۲- ((۲)) -بقره (۲):۱۴۰.

۳- ((۳)) -بقره (۲):۱۵۹.

[إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ الْكِتٰابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ مٰا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلاَّ النّٰارَ وَ لاٰ يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ وَ لاٰ يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ] (۱).

قطعاً کسانی که آنچه را خدا از کتاب [تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام] نازل کرده [به سود خود،از بی سوادان یهود و نصاری] پنهان می کنند،و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست می آورند،جز آتش به شکم های خود نمی ریزند.و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید،و [از گناهان و زشتی ها] پاکشان نمی کند،و برای آنان عذابی دردناک است.

[وَ لاٰ تَكْتُمُوا الشَّهٰادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهٰا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ* لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] (۲).

و [شما ای شاهدان !] شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند،یقیناً دلش گناهکار است؛و خدا به آنچه انجام می دهید داناست.*آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است،فقط در سیطرهٔ مالکیّت و فرمانروایی خداست،و اگر آنچه [از نیّت های فاسد و افکار باطل] در دل دارید آشکار کنید یا پنهان سازید،خدا شما را به آن محاسبه می کند؛پس هر که را بخواهد می آمرزد،و هر که را بخواهد عذاب می کند؛و خدا بر هر کاری تواناست.

ص:۹۹

۱- ((۱)) -بقره (۲):۱۷۴.

۲- ((۲)) -بقره (۲):۲۸۳-۲۸۴.

مرگ و سکرات آن

[وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ] (۱).

و سکرات و بیهوشی مرگ،حق را [که همه واقعیات جهان پس از مرگ است] می آورد [و به محتضر می گویند:] این همان چیزی است که از آن می گریختی.

صیحهٔ قیامت

[وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ* يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ] (۲).

و گوش فرا ده روزی که نـدا دهنده از جایی نزدیک ندا می دهد.*روزی که [همگان] صـیحه و فریاد را به حق و درستی می شنوند [و] آن روز،روز بیرون آمدن [از قبرها]ست.

قیامت

[الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ وَ كانَ يَوْماً عَلَى الْكافِرِينَ عَسِيراً] (۳).

در آن روز فرمانروایی مطلق برای [خدای] رحمان ثابت است،و بر کافران روزی بسیار دشوار است.

ص:۱۰۰

۱- ((۱)) -ق (۵۰):۱۹.

۲- ((۲)) -ق (۵۰):۴۱-۴۲.

۳- ((۳)) -فرقان (۲۵):۲۶.

ترازوهای سنجش اعمال

[وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِینُهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۱).

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است؛پس کسانی که اعمال وزن شدۀ آنان سنگین و با ارزش باشد،رستگارند.

بر اساس آیات و روایات،خدا را در قیامت میزانی چون قرآن و رسول اسلام صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام است،چون اعمال و عقاید و اخلاق کسی با آن ها هماهنگ و هم سنگ باشد اهل نجات ورنه به عذاب ابدی دچار خواهد گشت.

قضاوت پروردگار

[وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهٰا وَ وُضِعَ الْکِتٰابُ وَ جِیءَ بِالنَّبِیِّینَ وَ الشُّهَدٰاءِ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ] (۲).

و زمین به نور پروردگارش روشن می شود،و کتاب [اعمال] را می نهند، و پیامبران و گواهان را بیاورند و میانشان به حقّ و راستی داوری شود،و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

وعده های حضرت ربّ العزّه

[وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ

۱- (۱) -اعراف (۷):۸.

۲- (۲) -زمر (۳۹):۶۹.

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً وَعْدَ اللّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِيلًا] (۱).

و کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند،به زودی آنان را در بهشت هایی که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است،درآوریم،در آن جاودانه اند.وعدۀ خدا حق است،و راستگوتر از خدا در گفتار کیست ؟

[إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِىَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ] (۲).

بازگشت همۀ شما فقط به سوی اوست.[خدا شما را وعده داد] وعده ای حق و ثابت؛بی تردید اوست که جهان آفرینش را می آفریند،سپس آن را [به قیامت] بازمی گرداند تا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند،به عدالت و انصاف پاداش دهد،و برای کسانی که کافر شدند به کیفر کفری که همواره می ورزیدند،شربتی از آب بسیار جوشان و عذابی دردناك است.

[أَلاَ إِنَّ لِلّهِ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَلاَ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ] (۳).

آگاه باشید ! مسلماً آنچه در آسمان ها و زمین است،فقط در سیطرۀ مالکیّت و فرمانروایی خداست.بدانید که بی تردید وعدۀ خدا حق است،ولی بیشترشان [این حقایق را] نمی دانند.

ص:۱۰۲

۱- ((۱)) -نساء (۴):۱۲۲.

۲- ((۲)) -یونس (۱۰):۴.

۳- ((۳)) -یونس (۱۰):۵۵.

[وَعْدَ اللّهِ لاّ يُخْلِفُ اللّهُ وَعْدَهُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لاّ يَعْلَمُونَ] (۱).

خدا این وعده را داده است؛و خدا از وعده اش تخلف نمی کند،ولی بیشتر مردم معرفت و شناخت [نسبت به وفای قطعی خدا در مورد وعده اش] ندارند.

عارفان به حق

آری،عارفان به حق که در نتیجه عرفانشان عاشق حقند دلی پر مهر و قلبی پر از عاطفه و نفسی پاک و عملی صالح و چشمی گریان دارند.به آیهٔ شریفهٔ زیر توجه کنید:

[وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ* وَ ما لَنا لا نُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ الْقَوْمِ الصّالِحِينَ* فَأَثابَهُمُ اللّهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذٰلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنِينَ] (۲).

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند،دیدگانشان را می بینی به سبب آنچه از حق شناخته اند،لبریز از اشک می شود،می گویند:پروردگارا ! ایمان آوردیم،پس ما را در زمرهٔ گواهان [به حقّانیّت پیامبر و قرآن] بنویس.

*و بر پایهٔ چه عذر و بهانه ای به خدا و آنچه از حق برای ما آمده ایمان نیاوریم ؟ و حال آن که امید داریم که پروردگارمان ما را در زمرهٔ شایستگان درآورد.*پس خدا به پاس این سخنان [و عقاید صادقانه] به آنان

ص:۱۰۳

۱- ((۱)) -روم (۳۰):۶.

۲- ((۲)) -مائده (۵):۸۳-۸۵.

بهشت هایی پاداش داد که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است،در آن جاودانه اند؛و این است پاداش نیکوکاران.

آری،عارف عاشق اهل حال است،اهل دل است،اهل سیر و سلوک است، اهل خدمت و شفقت به خلق خداست،اهل یار است،اهل حقیقت و معناست که از عرفان به حق کسب کرده و از تجلّی اسما و صفات حق در جان و قلبش به دست آورده است.

به قول عارف معارف افتخار الدین زوزنی:

هان و هان در گردش آور جام را***بیش از این ضایع مکن ایام را

زندگی خواهی شراب عشق نوش*** زهد را یکسو فکن در عشق کوش

عشق باید زافتخار آموختن*** خوشه چیدن خرمن خود سوختن

عاشقی پیوندها ببریدن است ***بی سر و پا در جهان گردیدن است

هر که او را بند یاری اوفتاد*** هر که را با عشق کاری اوفتاد

هم چو من گو دست از هستی بشوی*** ترک کام دنیی و عقبی بگوی

عشق خورشید است از آن گویند مهر*** لیک قدرش برترست از نه سپهر

روح قدس از لمعه انوار اوست*** نفس کل از پرتو آثار اوست

در هر صورت بر اساس آیات قرآن مجید مصادیق بارز حق عبارت است از:

خداوند تبارک و تعالی

آسمان ها و زمین

موجودات سمایی و ارضی

بعثت انبیا و ارسال رسل

کتاب های آسمانی

ما جاءَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ

مرگ و سکرات آن

صیحهٔ قیامت

قیامت

ترازوهای سنجش اعمال

قضاوت پروردگار

وعده های حضرت ربّ العزه

آنان که به واقعیت های بالا دارای معرفتند و تمام حرکات و سکنات آنان براساس آن معرفت است،اهل تقوا و به عبارت دیگر اهل حقند و هرکس از مدار این معرفت و عمل براساس آن خارج باشد،اهل باطل است،گرچه مدّعی حق و اهل حق بودن باشد،بنابراین تقوایی که حضرت صادق علیه السلام در این روایت به عنوان حق معرفی کرده اند به این معنایی است که گذشت و ضد آن بی شک و تردید باطل است،آری،تقوا حق است و آن را معنایی به گستردگی ظاهر و باطن آفرینش است و آراستهٔ به آن،اهل حق و در پیشگاه حضرت دوست دارندهٔ برترین اعتبار و بهترین ارزش است.

اگر در سطور گذشته بیشتر دقت کنید به این نتیجه می رسید که مسئله از الطف لطایف و از ظریف ترین مباحث است.

هیچ کس قدرت رسیدن به تقوا و حق را ندارد مگر این که از هوای نفس برحذر باشد و از آرزوهای دور و دراز پاک بماند.

هوا که عبارت از سرکشی مجموع غرایز حیوانی است،سخت ترین مانع انسان در راه حرکت به سوی مقام قرب و فضای وصال است.

ص:۱۰۵

هوا و هوس مانع رسیدن به خدا

اشاره

آری،در تاریخ بشر ثابت شده که تمام سیه روزی ها و بدبختی ها و شرور و فساد و ظلم و ستم و خیانت ها و قتل و غارت ها محصول پیروی انسان از هوا و هوس و آرزوهای دور و دراز بوده است.

هوا چشم حق بین را کور و گوش حق شنوا را کر و قلب مطیع را نابود می کند.

کاملان از اولیاء و شامخان از عرفا در توضیح آیهٔ شریفهٔ:

[لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا أُولٰئِكَ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ الْغٰافِلُونَ] (۱).

آنان را دل هایی است که به وسیلهٔ آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیلهٔ آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند،آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛اینانند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.

فرموده اند:

لَيْسَ الْمُرادُ انَّهُمْ لا يُبْصِرُونَ الْمَحْسُوساتِ وَ لا يَسْمَعُونَ الْاَصْواتِ وَ لا يَفْقَهُونَ الْاُمُورَ الدُّنْيَوِيَّهِ بَلْ وَ هُمْ كامِلونَ فی تِلْكَ الْجِهاتِ وَ انَّما هُوَ عَدَمُ الْاِدْراكِ وَ التَّفَقُّهِ وَ الْاِسْتِماعِ لِمَعالِي الْاُمُورِ وَ مَراتِبِ الْعِرْفانِ.

مراد این نیست که امور ظاهر و محسوس را نمی بینند و صداهای ظاهر را نمی شنوند و امور دنیایی و مادی را درک نمی کنند که در این جهات مانند همهٔ

ص:۱۰۶

۱- ((۱)) -اعراف (۷):۱۷۹.

موجودات زنـده کامـل و جامعنـد،مراد این است که از دیـدن حقـایق و شـنیدن واقعیت هـا و درک امور الهیه و معارف حقه و مراتب عالی عرفانی محرومند؛ زیرا تمام همت و هدف را مصرف امور بهیمی و آبادی شکم و شهوت کرده و پایبند و غرق در مادیـات و امور محسوسه شـده انـد،به نحوی که باور کرده انـد غیر از عالم شـکم و جهان شـهوت عالم و جهان دیگری وجود ندارد.

خاک زن بر دیدهٔ حس بین خویش***دیده حس دشمن عقل است و کیش

دیده حس را خدا اعماش خواند*** بت پرستش خواند و ضد ماش خواند

زان که او کف دید و دریا را ندید*** زان که حالی دید و فردا را ندید

لیک هرگز مست تصویر و خیال*** درنیابد ذات ما را بی مثال(۱)

عاشقی واله می گوید:

الهی ! دیده ما از عیب معرّا کن و سینهٔ ما از ریب مبرّا،عینی عنایت فرما که هرچه در نظر آید مطلع انوار شود و دلی کرامت نما که آنچه به خاطر رسد مخزن اسـرار گردد،به بزرگواری خود باری نظر غفاری بر گنهکاری بگشای و به مصـقل رحمت زنگ معصـیت از آیینه ضـمیرمان بزدای تـا از چنـگ هر رنـگ و بویی آزاد کنی و به چنگ بی رنگی دلشاد،تا هر نیک و بـدی که بینیم از خود بینیم و هر رنـج و راحتی که پیش آیـد همه بر خود گزینیم،نی غلـط گفتم هر که از بادهٔ بی رنگی جرعه ای نوش کرد،بود و نبود خود به کلّی فراموش کرد،آنجا نیک و بد را چه مجال ؟ و رنج و راحت را چه ملال ؟

در این میخانه جامی گر کنی نوش***کنی بود و نبود خود فراموش

شوی آسوده از هر بود رنگی*** نشینی فارغ از هر صلح و جنگی

ص:۱۰۷

۱- ۱)- مثنوی معنوی، مولوی.

نماند نیک و بد را خود مجالی*** ز رنج و راحت نبود ملالی (۱)

هوا و هوس از دیدگاه امام علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در«نهج البلاغه»می فرماید:

ایُّهَا النّاسُ انَّ اخْوَفَ ما اخافُ عَلَیْکُمْ اثْنانِ:اِتِّباعُ الْهَوی وَ طُولُ الْاَمَلِ،فَاَمّا اتِّباعُ الْهَوی فَیَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ امّا طُولُ الْاَمَلِ فَیُنْسِی الْآخِرَةَ (۲).

ای مردم ! شدیدترین خوف و هراسی که بر شما دارم از دو چیز است:

پیروی از هوا و درازی آرزو،اما پیروی از هوا آدمی را از برخورداری از حق جلوگیری می کند و درازی آرزو آخرت را از یاد انسان می برد.

شارح«نهج البلاغه»علّامهٔ جعفری در شرح جملات بالا می گوید (۳):

هوا عبارت است از امواجی که از جوشش غرایز حیوانی سرمی کشد و فضای درون را تیره و تاریک می سازد و عوامل و وسایل درک و دریافت حقیقت را فلج می کند.

این هوا با این که دارای جوهر و مبنای اصیلی جز خواستن بی محاسبه چیز دیگری نیست،می تواند همه اصالت ها و حقایق ریشه دار را از جلو چشم انسان و عقل و وجدان او دور کند،این همان«می خواهم»است که به هیچ علّت و دلیلی جز خود تکیه نمی کند و این یک سخن بی اساس است که در موقع سؤال از کسی که مطابق هوا عملی کرده است به عنوان جواب بگوید که«دلم خواست»کدام دل ؟ !

۱- ((۱)) -نور علی شاه اصفهانی.

۲- ((۲)) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۴۲؛الکافی:۵۸/۸،خطبه لِأمیر المؤمنین،حدیث ۲۱.

۳- ((۳)) -ترجمه و تفسیر نهج البلاغه:۲۷۳/۹.

تو همی گویی مرا دل نیز هست ***دل فراز عرش باشد نی به پست (۱)

دل و هوی ؟ ! دل جایگاه دریافت عالی ترین حقایق است،دل همان جنبهٔ ملکوتی انسان است که خدا را به وسیلهٔ آن درمی یابد،دل جایگاه تصفیهٔ همهٔ مفاهیم و موضوعاتی است که حواس طبیعی،آن ها را به عقل نظری تحویل می دهد و عقل نظری بدون این که آن ها را از جنبهٔ ارزش ها و عظمت ها درک کند به دل تحویل می دهد.

«دلم خواست کردم»از آن جملات ویرانگر موجودیت آدمی است که با صورت حق به جانبش،آتش به ریشهٔ همهٔ اصول و قوانین مبتنی برحق و حقیقت می زند.

هوا همان امواج بی محاسبه ای است که از جوشش غرایز انسانی سر برمی کشند و بدون اعتنا به«باید»ها و«شاید»ها و«نباید»ها و«نشاید»ها همهٔ اصالت ها را به بازی گرفته و سرمایه های حیات گرانبهای آدمی را مستهلک می سازند.

گاهی هوا محوری به قدری شدّت پیدا می کند که تا سرحد معبودیت پیش می رود،این خطر تباه کننده را خداوند سبحان در قرآن مجید گوشزد فرموده است.

[أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ] (۲).

پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی ؟

در چنین موقعیت هاست که موجودیت آدمی کاملاً مسخ می شود و از انسانیت جز اعضای مادی شبیه به انسان چیزی در او نمی ماند.

مهار کردن هوا برای وصول به حق و حقیقت،درست شبیه مهار کردن کوه

۱- ((۱)) -مثنوی معنوی،مولوی.

۲- ((۲)) -جاثیه (۴۵):۲۳.

آتشفشان است که می تواند مقدمه ای برای استخراج مواد معدنی با ارزش آن کوه بوده باشد.

درون آدمی دارای نیروها و استعدادهای بسیار گرانبهایی است مانند معادن با ارزش در شکم کوه آتشفشان،هنگامی که هواها به تموّج درمی آیند نه تنها آن نیروها و استعدادها خفه می شوند،بلکه انسان در آن موقع به صورت آتشفشانی درمی آید که تبدیل به موجود خطرناک نیز می گردد.

به طور قطع باید گفت:دردهای بی درمان بشری که سرتاسر تاریخ ما را فرا گرفته است،میکربی جز هوای نفسانی ما ندارد،هر کجا ستمی و تجاوزی دیدید فوراً به سراغ کشف ریشهٔ اصلی آن بپردازید،خواهید دید که ریشهٔ اصلی آن ستم،تجاوز هوای نفسانی یک یا چند نفر بوده است.

دلیل این که در این مسئله ادعای قطع و یقین کردیم این است که هرچه مقابل هواست اصیل و حقیقت است و جای تردید نیست که از واقعیت های اصیل حقیقت هرگز ظلم و تجاوزی به وجود نمی آید.

خطاها و اشتباه کاری ها ممکن است مردم یا خود انسان را برای مدّتی حتی برای همیشه از برخورداری از حقایق و اصالت ها محروم نماید،ولی این محرومیّت ظلم و تجاوز نیست،دلیل روشن این مسئله این است که بشر در طول تاریخ گذشته اش به جهت غوطه ور شدن در مجهول هایی که به ضرر او تمام شده است،احساس ظلم و تجاوز نمی کند،بلکه تأسف می خورد از این که چرا آن مجهولات را دیر کشف کرده است.به عنوان مثال:هزاران،شاید میلیون ها نفر در قرون و اعصار گذشته از بیماری سل رنج برده و رخت از این دنیا بربسته اند،اما بدان جهت که جهل به معالجه سل یک پدیدهٔ اختیاری و از روی هوا نبوده است،هیچ عاقلی نمی تواند گذشتگان را توبیخ کند به این که چرا بیماران مسلول شما رنج کشیدند و از

دنیا رفتند و شما ظالم و تجاوزکارید،ولی اگر یک یا چند انسان در امروز دوای بیماری سل را به جهت سودپرستی که آشکارترین مصداق هواپرستی است برای بالا بردن قیمت آن احتکار کنند،بدون تردید اینان ستمکار و متعدی و مبارزه کنندهٔ با حق و محارب با خدا هستند.

برویم به سراغ آرزوهای دور و دراز که موجب فراموش شدن ابدیت می گردد.

نخست این نکته را در نظر می گیریم که فرق میان آرزو و امید در این است که امید عبارت است از خواستن مطلوبی که در آینده قابل تحقّق است و چون قابل تحقّق است بالضروره مبتنی بر واقعیت ها و یا بر آنچه که قابل تبدیل به واقعیت ها است می باشد.لذا امید،آن پدیدهٔ روانی است که هرچه بر واقعیت ها و حقایق بیشتر تکیه داشته باشد مفیدتر و محرک تر خواهد بود،برخلاف آرزو که با امثال این جملات«ای کاش چنین باشد»«ای کاش چنین پیش آمد کند»ابراز می گردد،لذا آرزو نوعی خواستن است که خواسته شده فعلاً-تحقّقی ندارد و از عوامل و عللی که ممکن است آن خواسته شده را در آینده تحقق ببخشد اثر و نشانی وجود ندارد.

به همین جهت است که انسان در حال آرزوهای دور و دراز مجبور است انرژی های مغزی خود را در ساختن تصنعی علل و عوامل و جابجا کردن حقایق و حذف و انتخاب نامعقول واقعیت ها مستهلک نماید،در صورتی که این نیروها و انرژی های مستهلک شده ممکن است آرمان های بسیار مفیدتر و ضروری تر از آن خواسته های آرزویی را تحقق ببخشد.

نتیجهٔ تباه کننده دیگری را که آرزوهای دور و دراز دربردارد همان است که موجب ناپدید شدن آخرت و سرای ابدیت و لقاء اللّه از افق روح آدمی می باشد.

این همان خطر بزرگ است که سر راه حیات هدف دار انسان ها را می گیرد و از حرکت در مسیر تکاملی حیات معقول بازمی دارد.

ص:۱۱۱

آرزوها یک امواج زودگذر و ناپایدار مغزی نیستند که لحظاتی سر برکشند سپس فرو بنشینند،بلکه آرزوها همواره سطوح روانی امروز را که رویاروی حقایق و واقعیات و متأثر از آن هاست می تراشد و می خراشد و قشری از مفاهیم حقیقت نما و مطلوب نما در آینده را بر آن سطوح می چسباند و جلو فعالیت های طبیعی روح را می گیرد،اینان در فرداهای بدون دیروز و امروز زندگی می کنند و به همین علّت است که درک و اشتیاق به ابدیت از افق روح محو می شود و بجای آن فرداهای موهوم جانشین می گردد،آیه ای در قرآن کریم سرگرم شدن به آرزو را به این نحو مورد توبیخ قرار می دهد:

[رُبَمٰا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کٰانُوا مُسْلِمِینَ* ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ] (۱).

کافران [هنگام روبرو شدن با عذاب] چه بسا آرزو می کنند که کاش تسلیم [فرمان های خدا] بودند.*بگذارشان تا بخورند و [با لذایذ مادی و زودگذر] کامرانی کنند،و آرزوها،سرگرمشان نماید؛سپس [حقّانیّت اسلام و فرجام شوم خود را] خواهند فهمید.

ای دل از درد عشق بی خبری***لا جرم در هوای سیم و زری

روز و شب غافلی درین دنیا*** داده ای دین به باد بی خبری

پس فلاحت به سیم وزر نبود*** معرفت بایدت اگر نه خری

سگ به اطلس ملائکه نشود*** این سخن گوش کن اگر بشری

پدرت بود و تو پسر بودی*** پسرت هست و این زمان پدری

پنج روز دگر پسر پدرست*** این چنین است دور چرخ کری

۱- ((۱)) -حجر (۱۵):۲-۳.

گذری کن به سوی گورستان*** تا اسیران خاک را نگری

لحد تنگ و خانه تاریک ***شش درش خاک و خانه کدری

این جهان چون رباط برسر پل*** تو در آنجا مثال رهگذری

هر که آمد بدین جهان بگذشت ***به حقیقت تو نیز درگذری

چون از طریق مقدّمات گذشته به معنا و مفهوم و ریشه تقوا و در حقیقت به معنا و مفهوم حق و باطل واقف شدید،اکنون به ترجمهٔ روایت شصت و هفتم«مصباح الشریعه»دقت کنید:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

تقوای الهی پیشه کن و هرگز از این واقعیت عالی فارغ مباش.

چون ملازم تقوا شدی و به مقتضای آن به حرکت آمدی و از محرمات و محظورات و شبهات اجتناب کردی و به این صفت پاک ملکوتی آراسته گشتی هرکجا خواهی باش و با هر قوم و جمعیتی خواهی برخورد کن که در صورت دارا بودن این صفت از هیچ کس و هیچ مکان ضرری به تو نخواهد رسید،چرا که تقوا صفت مقربان بارگاه حضرت حق است و هیچ کس در پسندیده بودن آن شکی ندارد و در خوبی آن و منافعش بین عاقلان عالم و با انصافان جهان اختلافی نیست، این حقیقت ریشه دار محجوب و پسندیده جمیع فرق است و در بردارندهٔ تمام خوبی ها و راهی است برای رسیدن به رحمت واسعهٔ الهیه.

انسان از طریق این صفت در ارتباط با خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن و قیامت و تمام فضایل و حسنات است،به همین جهت حضرت می فرماید:تمام خوبی ها در تقوا جمع است.

ص:۱۱۳

[وَ هُوَ میزانُ کُلِّ عِلْمٍ وَ حِکْمَهٍ وَ أساسُ کُلِّ طاعَهٍ مَقْبُولهٍ.

وَ التَّقْوی ماءٌ یَنْفَجِرُ مِنْ عَیْنِ الْمَعْرِفَهِ بِاللّهِ تَعالی،یَحْتاجُ الَیْهِ کُلُّ فَنٍّ مِنَ الْعِلْمِ وَ هُوَ لا یَحْتاجُ الّا الی تَصْحیحِ الْمَعْرِفَهِ بِالْخُمُودِ تَحْتَ هَیْبَهِ اللّهِ وَ سُلْطانِهِ.وَ مَزیدُ التَّقْوی یَکُونُ مِنِ اطّلاعِ اللّهِ تَعالی عَلی سِرِّ الْعَبْدِ بِلُطْفِهِ.فَهذا اصْلُ کُلِّ حَقٍّ.

وَ امَّا الْباطِلُ فَهُوَ ما یَقْطَعُکَ عَنِ اللّهِ یَتَّفِقُ عَلَیْهِ ایْضاً کُلُّ فَریقٍ فَاجْتَنِبْ عَنْهُ وَ افْرِدْ سِرَّکَ لِلّهِ تَعالی بِلا عَلاقَهٍ.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:اَصْدَقُ کَلِمَهٍ قالَتْهَا الْعَرَبُ کَلِمَهٌ قالَها لَبیدٌ:الا کُلُّ شَیْ ءٍ ما سِوَی اللّهِ باطِلٌ وَ کُلُّ نَعیمٍ لا مَحالَهَ زائِلٌ] (۱)

تقوا،ترازوی علم و حکمت

تقوا میزان و ترازوی همهٔ علم ها و حکمت هاست،یعنی علم و حکمت به تقوا سنجیده می شود،اگر صاحب علم و حکمت متقی و پرهیزکار است،علم او علم و حکمتش حکمت و باعث نجات او در جهان آخرت است.

اگر اهل تقوا و پرهیز نباشد نه علمش علم است و نه حکمتش حکمت،دانش و حکمتی که ملازم با تقوا نباشد نتیجه ای جز خسران آخرت و حرمان از رحمت واسعهٔ الهی ندارد.

۱- (۱) -زیاد بن لبید.

تقـوا آب خـوش گـواری است که سرچشـمه اش معرفت خـداست،معرفت و بینش عبـد به هر انـدازه نسـبت به اسـما و صـفات حضرت حق بیشتر باشد در مرتبهٔ تقوا کامل تر و پرهیزش از آنچه باید بپرهیزد قوی تر و بیشتر است.

تمام دانش ها و حکمت ها و آگاهی ها و بینش ها گدای تقوا و محتاج به این صفت پاک ملکوتی اند.

علم حقیقی و بینش واقعی جز در سایه تقوا به دست نمی آید که تقوا و پرهیزکاری باب هر معرفت و درب هر دانش و بینشی است.

استحکام تقوا در سرزمین هستی انسان تحقق پیدا نمی کند مگر به معرفت او و نسبت به قاهریت حضرت اللّه و نافذ بودن حکم آن جناب در تمام هستی آفرینش و این که حضرت او در تمام جوانب خلقت به هر نحوی که بخواهد قادر بر تصرف و تغییر و تبدیل است و به عبارت دیگر:تقوا در وجود تو ریشه نمی گیرد مگر آن که به حقیقت و یقین دریابی که تو در تحت فرمان و سلطنت خداوندی و در هیچ کار و هیچ برنامه ای مستقل نیستی و حیات و ممات و رشد و کمال و رزق و روزی تو همه و همه به دست حضرت اوست،این معانی را که در ذات قلبت با توجه به معارف الهیه و مفاهیم بلند قرآن مرتکز کردی،ادای واجبات و اجتناب از محرمات و آراسته شدن به حسنات اخلاقی بر تو آسان می گردد و این گونه معرفت و بینش است که اصل هر حق و ریشهٔ هر واقعیت و فضیلت است.

ای کوی توام مقصد و ای روی تو مقصود***بر آتش عشق تو دلم سوخته چون عود

چه باک اگر عقل و دل و جان به نماند ***گو هیچ ممان زانکه تویی از همه مقصود

در عشق تو جانم که وجود و عدمش نیست***دانی تو که چون است نه معدوم و نه موجود

هر آدمیی را که کفی خاک سیاهست*** بی سابقه دادی تو وجودی زسر جود

عطار اگر سایه صفت گم شود از خود ***خورشید بقا تابدش از طالع مسعود(۱)

چون خدا را از طریق آیات قرآن و معارف انبیا و ائمه علیهم السلام و اندیشه در جهان آفرینش شناختی و به انبیا و ائمه علیهم السلام و فرهنگ الهی آنان معرفت پیدا کردی و حلال و حرام و واجب و فریضه و اخلاق و سنت را از راه کتاب حق و فقه اسلامی بدست آوردی،اکنون توجه داشته باش که هر چیزی که تو را از این حقایق و به خصوص از جناب حق جلّ و علا دور کند و بین تو و آن حضرت حایل و حجاب شود و بر غفلت و بی خبریت از حقایق بیفزاید باطل است و در باطل بودنش عقلای جهان و آگاهان تاریخ اختلافی ندارند و بلکه هر فرقه و دسته ای و هر قوم و جمعیّتی بر باطل بودن آن اتفاق دارند و به بدی و شرّ بودن آن مذعن و مقرّند و اعتقادشان نسبت به آن اعتقاد جازم و قاطع است،پس از باطل و آلوده شدن به آن سخت بپرهیز و از این که دچار باطل گردی،یا امر باطلی از تو صادر شود به حضرت دوست پناه ببر و قلب خود را که خزانهٔ معارف الهیهٔ مرکز انوار ربانیّه است به تعلّقات نفسانی و مشتهیات جسمانی آلوده و ملوّث مکن باطن و سرّ خود را که دل توست از علایق غیر خدایی پاک نگهدار که در دار تحقق حقیقتی جز حضرت حق وجود ندارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

راست ترین سخنی که عرب گفته کلام لبید شاعر است:

۱- ۱)- عطار نیشابوری.

اَلّا کُلَّ شَیْ ءٍ مّا سِوَی اللّهِ باطِلٌ وَ کُلَّ نَعیمٍ لا مَحّالَهَ زائِلٌ (۱)به حقیقت بدانید که هر چیز جز خدا باطل و ضایع است و هر چه از نعمت در عرصهٔ حیات و میدان زندگی است در معرض زوال است.

پس چرا باید دل به چیزی ببندی که از ثبات و بقا عاری و دل بستن به آن موجب دوری از جناب الهی است.

دل بستن به زخارف دنیا و زر و زیور جهان در حدی که انسان را از حضرت او دور کند باعث آلودگی باطن و خبث طینت و ناپاکی درون و سبب ظهور هر گناه و عصیانی از انسان است،چون گناه ادامه پیدا کند و تمام جوانب وجود آدمی را بگیرد نقش حقیقت از صفحهٔ دل و آیینه جان رخت برکشد و پس از مرگ،هیولای عذاب و تجسّم گناهان به انسان هجوم آورده برای همیشه آدمی را به اسارت خود بکشد و درِ خلود و در عذاب را به روی انسان بگشاید،چون دل به عشق او بستی تمام پاکی در درون و برونت ظهور کند و در قیامت به صورت بهشت به سویت روی آورد.

هفت دوزخ چیست اعمال بدت***هشت جنّت هست اعمال خودت

حشر تو بر صورت اعمال توست*** هرچه دیدی نیک و بد احوال توست

جمله اخلاق و اوصاف ای پسر*** هر زمان گردد ممثّل در صُوَر

گاه نارت می نماید گاه نور***گاه دوزخ گاه جنّات است و حور(۲)

بنابراین حقیقتی را که تمام اهل علم و همه اهل حال و جمیع اهل صفا و وفا به راستی و درستی آن اتفاق دارند از دست مگذار و آن حقیقت صفت عالی آسمانی و ملکوتی تقواست.

۱- (۱)) -زیاد بن لبید.

۲- ۲)- اسرار الشهود، محمد اسیری لاهیجی.

[فالْزَمْ مٰا أجْمَعَ عَلَيْهِ اهْلُ الصَّفاءِ وَ التُّقىٰ مِنْ اصُولِ الدّينِ وَ حَقايِقِ الْيَقينِ وَ الرِّضا وَ التَّسْليمِ وَ لا تَدْخُلْ فِى اخْتِلٰافِ الْخَلْقِ وَ مَقٰالٰاتِهِمْ فَتَصْعَبَ عَلَيْكَ.

وَ قَدْ اجْمَعَتِ الْاُمَّةُ الْمُخْتٰارَةُ بِاَنَّ اللّهَ تَعالى واحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ أنَّهُ عَدْلٌ فى حُكْمِهِ يَفْعَلُ مٰا يَشاءُ وَ يَحْكُمُ ما يُريدُ وَ لا يُقٰالُ لَهُ فى شَیْ ءٍ مِنْ صُنْعِهِ لِمَ ؟

وَ لا كانَ وَ لا يَكُونُ شَیْ ءٌ الّا بِمَشِيَّتِهِ وَ انَّهُ قادِرٌ عَلىٰ ما يَشاءُ وَ صادِقٌ فى وَعْدِهِ وَ وَعيدِهِ]

تقوا وسیلهٔ راه بردن به حقایق

تقوا اصل دین و وسیلهٔ راه بردن به حقایق و سبب رسیدن به منزل رضا و تسلیم است.

توجهی به اختلاف و نزاع مردم جاهل و عوام و گفتگوهای آنان دربارهٔ حقایق مکن که باعث انحراف و میل به باطل است که اینان را نمی رسد که با عقل ناقص و علم اندکشان وارد معقولات قدسی و مسائل ملکوتی شوند.

به مسائلی که در راه رشد و تربیت و کمال و سعادت تو مؤثر است و برگزیدگان از امت و خردمندان حقیقی جامعه و پاکان باصفا و عاشقان و عارفان شیدا اتفاق دارند توجه داشته باش.

ص:۱۱۸

آنان اتفاق دارند که بر هر مکلّف عاقل و بر هر پیرو حقیقی قرآن و رسول و امام معصوم واجب است معرفت داشتن و تحصیل یقین و اقرار به این که خداوند عالم فرد و یگانه است و شریک و انبازی برای او نیست و به هیچ چیز شبیه و مانند نمی باشد،چنانچه قرآن ناطق است:

[لَيسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ] (۱).

هیچ چیزی مانند او نیست.

و واجب است بدانی که جناب او عادل است و هیچ ظلمی بر حضرت او نسبت به هیچ موجودی روا نیست و هرچه انجام می دهد عین حکمت و محض مصلحت و مساوی با عدالت است.

آن جناب قادر و تواناست و حکم و حکومتش به هر چه اراده کند نافذ است عجز و قصوری در آن پیشگاه مقدس راه ندارد.

آگاه باش که هرچه در عالم امکان از مَكْمَن غیب به حیّز وجود و ظهور می آید به مشیت بالغه و ارادهٔ حکیمانه اوست که:

ما شاءَ اللّهُ كانَ وَ ما لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ (۲).

خداوند آنچه اراده کند می شود و آنچه اراده نکند تحقق پیدا نمی کند.

واجب است اعتقاد به این که حضرت او صادق است و دروغ و کذب به ساحت او روا نیست و هرچه از مراتب ثواب و درجات بهشت برای نیکان وعده داده و هر وعیدی به گنهکاران و عاصیان داده به طور حتم واقع می شود.

۱- ((۱)) -شوری (۴۲):۱۱.

۲- ((۲)) - الکافی:۵۷۱/۲،باب الحرز و العوذه،حدیث ۱۰؛بحار الأنوار:۳۹۴/۷۰،باب ۱۴۲،حدیث ۱۰.

[وَ انَّ الْقُرْآنَ کَلامُهُ وَ انَّهُ مَخْلُوقٌ وَ انَّهُ کانَ قَبْلَ الْکَوْنِ وَ الْمَکانِ وَ الزَّمانِ وَ انَّ احْداثَ الْکَوْن وَ فَناءَهُ عِنْدَهُ سَواءٌ مَا ازْدادَ بِاحْداثِهِ عِلماً وَ لا یَنْقُصُ بِفَنائِهِ مُلْکُهُ،عَزَّ سُلْطانُهُ وَ جَلَّ سُبْحانُهُ فَمَنْ اوْرَدَ عَلَیْکَ ما یَنْقُصُ هذا الْأصْلَ فَلا تَقْبَلْهُ وَ جَرِّدْ باطِنَکَ لِذلِکَ تَری بَرَکاتِهِ عَنْ قَریبٍ وَ تَفُوزُ مَعَ الْفائِزینَ]

احاطۀ قدرت الهی

متوجه باش که قرآن کلام الهی و آفریده او و حادث است و در این کتاب پرفروغ و منبع نور است که علم جناب حق محیط به تمام هستی است.هم پیش از ظهور هستی،محیط بوده که چه به وجود می آید و هم بعد از ظهور آفرینش محیط است که چه هست.

بدان و آگاه باش ! وجود او جدای از موجودات و مجردات و مادیات و بسایط و مرکبات و مکان و مکانیات و زمان و زمانیات است و در عین حال همه این ها در احاطۀ قدرت و ارادۀ اویند و او پیش از همه بوده و با همه هست و بعد از همه خواهد بود.

ص:۱۲۰

كانَ اللّهُ وَ لا شَیءٌ مَعَهُ و كانَ اللّه وَ لا شیءٌ قَبْلَهُ (۱).

بود آن زمان كه چیزی نبود.

و قالَ مَوْلانا أَمیرَ المُؤْمِنینَ علیه السلام:ما رَأَیْتُ شَیْئاً الّا وَ رَأَیْتُ اللّهَ فیه أَوْ قَبْلَهُ أَوْ مَعَهُ (۲).

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:چیزی را ندیدم مگر این كه در او،قبل از او و با او حضرت حق را دیدم.

و بدان كه وجود و عدم موجودات نزد او مساوی است،نه از وجود آنان نفعی عاید اوست و نه از عدم تمام كاینات ضرری متوجه آن جناب است.

عزیز است سلطنت و بزرگواری او،جلیل و عظیم است تنزّه و تقدس او جلّ شأنه.

به این واقعیت ها و حقایق براساس اجماع برگزیدگان امت كه ائمهٔ هُدیٰ علیهم السلام و فقیهان و اندیشمندان هستند اذعان و اعتقاد كن و معرفت به خدا و انبیا و قرآن را از طریق آنان كسب كن و خلاف آن را از هر كه در هر لباسی كه باشد بشنوی باور مكن.

اگر به آنچه از حق و انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن رسیده به دل و جان اعتقاد ورزی، خیلی سریع به نفع و سودش برسی و به وسیله این اعتقاد و معرفت در دنیا و آخرت با عبّاد و زهّاد واقعی امت محشور شوی.

آری،تقوا،مردن از هوا و هوس و از شهوات و مشتهیات و از تعلّقات

۱- (۱) -بحار الأنوار:۲۳۳/۵۴،تفهیم و تتمیم.

۲- (۲) -موسوعه العقائد الاسلامیه:۷۵/۳،حدیث ۳۴۵۴.با كمی اختلاف؛شرح أسماء الحسنی:۱۸۹.

و وابستگی های غلط و خلاصه روی گرداندن از ما سوی و روی آوردن به حضرت اللّه است که حیات حقیقی در این مرگ است و سبک شدن از سنگینی ها در این موت و این مرگ و موت در حقیقت مرگ و موت اختیاری است و به تقوا و پرهیز از محرمات و انجام واجبات و آراستگی به حسنات اخلاقی حاصل می شود که پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فریاد زد:

مُوتُوا قَبْلَ انْ تَمُوتُوا (۱).

بمیرید قبل از آن که شما را بمیرانند.

۱- (۱)) -بحار الأنوار:۵۷/۶۹،باب ۹۵،حدیث ۱.

باب ۶۸ در شناختن پیامبران

اشاره

ص:۱۲۳

قَالَ الصّادِقُ علیه السلام:

انّ اللّه تَعالی مَكَّنَ انبیاءَهُ مِنْ خَزائِنِ لُطْفِهِ وَ كَرَمِهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ عَلَّمَهُمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ افْرَدَهُمْ مِنْ جمیعِ الْخَلائِقِ لِنَفْسِهِ.

فَلا یُشْبِهُ اخْلاقَهُمْ وَ احْوالَهُمْ احَدٌ مِنَ الْخَلائِقِ اجْمَعینَ اذْ جَعَلَهُمْ وَسائِلَ سائِرِ الْخَلْقِ الَیْهِ وَ جَعَلَ حُبَّهُمْ وَ طاعَتَهُمْ سَبَبَ رِضاهُ وَ خِلافَهُمْ وَ انْكارَهُمْ سَبَبَ سَخَطِهِ.

وَ امَرَ كُلَّ قَومٍ وَ فِئَهٍ بِاتِّباعِ مِلَّهِ رَسُولِهِمْ وَ أبی أنْ یَقْبَلَ طاعَهً الّا بِطاعَتِهِمْ وَ تَبْجیلِهِمْ وَ مَعْرِفَهِ حُرْمَتِهِمْ وَ حُبِّهِمْ وَ وَقارِهِمْ وَ تَعظیمِهِمْ وَ جاهِهِمْ عِنْدَ اللّهِ تَعالی.

فَعَظِّمْ جمیعَ انبیاءِ اللّهِ تَعالی وَ لا تُنْزِلْهُمْ مَنْزِلَهَ احَدٍ مِمَّنْ دُونَهُمْ،وَ لا تَتَصَرَّفْ بِعَقْلِكَ فی مَقاماتِهِمْ وَ احْوالِهِمْ وَ اخْلاقِهِمْ الّا بِبَیانٍ مُحْكَمٍ مِنْ عِنْدِ اللّهِ تَعالی وَ اجْماعِ اهْلِ الْبَصائِرِ بِدَلائِلَ یَتَحَقَّقُ بِها فَضائِلُهُمْ وَ مَراتِبُهُمْ.

أضَلَّهُمُ اللّهُ وَ أعْمی أبْصارَهُمْ.

وَ أنی بِالْوُصُولِ الی حَقیقَهِ ما لَهُمْ عِنْدَ اللّهِ تَعالی.

وَ انْ قابَلْتَ افْعالَهُمْ وَ اقْوالَهُمْ بِمَنْ دُونَهُمْ مِنَ النّاسِ فَقَدْ اسَأْتَ صُحْبَتَهُمْ وَ أنْكَرْتَ مَعْرِفَتَهُمْ وَ جَهِلْتَ خُصُوصِیَّتَهُمْ بِاللّهِ وَ سَقَطْتَ عَن دَرَجَهِ حَقائِقِ الْایمانِ وَ الْمَعْرِفَهِ،فَایّاكَ ثُمَّ ایّاكَ.

ص:۱۲۵

[انّ اللّه تَعالی مَکّنَ انبیاءَهُ مِنْ خَزائِنِ لُطْفِهِ وَ کَرَمِهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ عَلَّمَهُمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ افْرَدَهُمْ مِنْ جَمیعِ الْخَلائِقِ لِنَفْسِهِ]

نبوت انبیا

امام صادق علیه السلام در این فصل به مهم ترین موضوع و پرمنفعت ترین حادثه که در تاریخ انسان رخ داده یعنی مسئله نبوت و انبیا اشاره می فرمایند.

نبوت انبیـا و وجود مبارک پیامبران یعنی حقیقتی که در پرتو آن توحیـد،قیامت و تمام حقایق ملکوتی و واقعیت های آسـمانی شناخته شد و از برکت آن درهای سعادت دنیا و آخرت به روی انسان گشوده گشت.

اگر انبیـای الهی نبودنـد،حقایق آسـمانی و مسائل قدسـی و واقعیت های معنوی شـناخته نمی شـد و دست احـدی از عالمیان به معنویات و ثمرات آن نمی رسید.

آنان که جدای از انبیا در فلسـفه و حکمت،رنج فراوان بردند و هزاران سال است به تدوین مسائل مشـغولند و هزاران کتاب در این زمینه به یادگار گذاشـتند،خود انصاف بدهیـد که این راه را تا کجا توانسـتند طی کنند،به کتابخانه ها و کتب اینان مراجعه کنید،ببینید هنوز که هنوز است در مسائل اولیه حکمت با خود اختلاف دارند و از ارائه مسائلی که حلّال مشـکلات بشر باشد و در جهت سلامت قلب و اخلاق و عمل بشر به کار آید عاجز بوده و هستند.

ص:۱۲۶

کدام فیلسوف و حکیمی که فلسفه و حکمتش جدای از نبوت تدوین شده می تواند خودش اسوۀ حیات واقعی در عالم زندگی و کتابش راهگشای مشکلات مادی و معنوی باشد ؟ !

بشر جدای از نبوت انبیا و راه نورانی پیامبران از یافتن حقایق معنوی و مسائل با عظمت ماورای طبیعت و شناخت توحید عاجز بوده و هست.

شما فقط یک ساعت و بلکه کمتر در زندگی فرد و خانواده و جامعۀ جدای از نبوّت و فرد و خانواده و جامعۀ متصل به نبوت دقت کنید تا صدق این مقال برای شما روشن شود و موقف و موقعیت با عظمت انبیا برای شما معلوم گردد.

آن کن که به حقیقت در رابطه با انبیاست دارای قلب سلیم،اندیشۀ پاک،اخلاق حسنه و عمل صالح است و وجودش برای خانه و جامعه و برای فرد و ملّت منبع خیر و برکت است،اگر به دانش برسد دانشمندی بصیر و آگاهی ورع و معلّمی دلسوز و مرشدی روح بخش و کانونی از نور می گردد،اگر به مال برسد،انفاق گری عاشق،صدقه دهنده ای صادق،دستگیری جان بخش و فداکاری مهربان و حلّال مشکلات دردمندان و مستمندان و بینوایان می گردد و برای شب تاریک محتاجان چراغی پرفروغ و شمعی سوزان می شود،اگر به حکومت و مقام برسد،انسانی رعیت نواز،حاکمی عادل،کارگردانی بیدار،چوپانی بینا،دادگری با وفا و گیرندۀ حق مظلوم از ظالم خواهد شد.

آن که با نبوت انبیا رابطه ندارد،اگر به دانش برسد،همانند دزدی می شود که برای غارت کردن گزیده ترین کالا با چراغ آمده و مانند گرگی است که به گله زده از اضلال و گمراه کردن عباد حق و تحمیل فرهنگ شیطانی و مادی خود بر جامعۀ انسانی ابا نمی کند !

اگر به مال برسد دچار حرص و بخل و طمع می شود و مانند زالو به جان

مظلومان و محرومان افتاده و از مکیدن خون آنان لذت می برد و برای دستبرد به اموال عمومی و حق محرومان از هیچ جنایتی فروگذار نمی کند.

اگر به مقام برسد خون و جان و مال و هویّت و حیثیت و آبروی انسان ها را مباح کرده و صداسبه به حیات آرام مردم تاخته و از آتش زدن به فضای زندگی دیگران غرق در لذت گشته و از این که به خاطر مقامش هزاران انسان بی گناه با زن و فرزند خود طعمه آتش سلاحش شوند روگردان نخواهد شد ! !

تاریخ بشر را در قلمرو فرد و اجتماع همین دو گروه تشکیل داده اند:آنان که فضای زندگی و جان و قلب خود را به نور نبوت روشن کردند و تا توانستند به بندگان الهی در هر جهت خدمت نمودند و آنان که قلب و جان و فضای حیاتشان سراسر ظلمت و تاریکی بود و تا توانستند و تا جایی که نفس داشتند به بندگان الهی هجوم برده و از هیچ جنایت وحشتناکی فروگذار نکردند ! !

بدون شک اگر نبوت انبیا نبود،یا امروز از نسل بشر آثاری وجود نداشت یا اگر داشت از نظر کیفیت زندگی با هیچ جنگلی قابل مقایسه نبود.

در این فصل ابتدا به ترجمه اصل حدیث اقدام می شود سپس به شرح مفصل مسئله از طریق قرآن و روایت و مسائل عقلی پرداخته می شود،باشد که خداوند بزرگ و پروردگار مهربان دل ما را به نور نبوت منور کند و جان و قلب ما را به حقایقی که از آن پیشوایان راه حق بجا مانده آراسته فرماید.

این عاجز درمانده به پیشگاه مقدس حضرت حق از باب عجز و زاری عرضه داشته ام:

دل ما جایگه آتش سوزندهٔ توست ***جان ما آینه صورت فرخندهٔ توست

ص:۱۲۸

سود ما غیر غمت نیست به بازار وجود***جمع ما خاک نشینان به وفا بنده توست

به شبستان جهان جمله به ظلمت غرقیم*** نور ما پرتو ما از رخ تابنده توست

نیست ما را به جهان ارزش اظهار وجود*** ارزش ما همه از گوهر ارزنده توست

به سراپرده عشقت همه جمعیم و خوشیم*** که همین جمع از آن زلف پراکنده توست

شیوه ما گنه و هر قدم ماست خطا ***همه سرهاست به زیر و همه شرمنده توست

جان ناقابل ما زآتش عشقت تو بسوز*** سوز جان ها همه از سوز گدازنده توست

بنواز این دل مسکین همه از لطف وکرم*** که کرامت به تو سوگند برازنده توست

ترجمۀ روایت این باب

خداوند بزرگ از باب عشق و شفقت و فرط مهربانی به بندگان از خزائن لطف و کرم و رحمت خود انبیا را برای هدایت خلق مبعوث به رسالت کرد و آن هادیان راه حق را به سوی عباد خود فرستاد.

دانش و بینش و آگاهی و بصیرت نسبت به تمام امور را از غیب علمش و خزینۀ دانشش به آنان مرحمت فرمود،تا جایی که آن بزرگواران در تمام زمینه های حیات از جهت معرفت سرآمد تمام عالمیان شدند.

ص:۱۲۹

آن آراستگان به حقایق را از میان تمام مردم عالم به عنوان بندگان خاص و عباد مخلص برای خود برگزید،چون که آنان را نفس و جانی بود در غایت تنزّه و پاکی و صفا و نورانیت و قلبی بود مالامال از معرفت و عشق به حضرت ربّ.

هیچ آفریده ای از نظر احوال و اخلاق شبیه انبیای خدا نیست که آنان از نظر حال و احوال و خُلق و اخلاق و درستی و راستی و فضیلت و فضایل و علم و آگاهی و بصیرت و بینش سرآمد تمام عالمیانند.

انبیا را واسطه بین خود و خلق خود قرار داد،تا مردمان به سبب اتصال علمی و عملی به آن بزرگواران از فیوضات الهیه و حقایق رحمانیه بهره مند شوند،و اطاعت از آن پیشگامان و پیشروان راه شریعت و طریقت و حقیقت را موجب رضا و خشنودی خود و مخالفت با آنان را سبب سخط و غضب و خشم خود قرار داد.

اطاعت از هر پیامبری را تا پیامبر دیگر مبعوث به رسالت نشده بر امت آن پیامبر واجب و لازم دانست و به آنان ابلاغ کرد که اطاعت از پیامبرتان اطاعت از من، تعظیم رسول من تعظیم من و معرفت حرمت او معرفت حرمت من و عشق به او عشق به من و احترام به او احترام به من و شناخت مرتبهٔ او شناخت مرتبهٔ من است.

خداوند عزیز تمام انبیا را بزرگ و عظیم دانسته،تو نیز به پیروی از حق همه انبیا را عظیم و بزرگ بدان و نسبت به آن بزرگواران حق احترام را رعایت کن و احدی را در هیچ برنامه ای با آنان مقایسه مکن که آنان در هیچ زمینه ای نظیر و شبیه و مانند ندارند.

بدون تکیه بر حجت قوی و دلیل عقلی و نقلی و قرآن و حدیث،نسبت به مقامات و احوالات و اخلاق آنان نظر مده که نظر دربارهٔ آنان بدون اتکای به برهان قوی نظری فاقد ارزش است.

عقل به تنهایی راه به شناخت مقام و حال و عظمت و بزرگی آن بزرگواران ندارد

ص:۱۳۰

به این خاطر حرکت با پای عقل تنها به جایی نمیرسد.

خداونـد به چاه بـدبختی دراندازد آنان که در حق انبیا بدون تکیه بر برهان الهی نظر دادند و چشم دلشان را کور کند،آنان که خواستند بدون چراغ الهی در حق پیامبران اظهار نظر کنند.

کجا به حقیقت آن بزرگواران می توان رسید که هر دستی از رسیدن به مقام آنان کوتاه و هر پایی لنگ است،چگونه قـدر و قیمت آنان را می توان یافت که آنان در نزد حق از قرب منزلت خاص برخوردارند ؟ !

اگر آنان را با کسی در افعال و اقوال مساوی و برابر بـدانی به گناه خطرناکی و به عمل بسیار بـدی دچار شـده ای،علاوه مقام آن بزرگواران را منکر شده،امتیازات الهی آنان را پنهان داشته ای،در این صورت از درجهٔ ایمان و حقایق آن و از مدار معرفت خارج گشـته و بنـدهٔ ناسپاس و بـدبختی شده ای.بر تو باد،بر تو باد ! از این که بدون حجت قوی و برهان جلی در حق آن عباد پاک و بندگان مخلص حق،اظهار نظر کنی.

این شرمندهٔ مسکین و سرافکنده مستکین به محضر مقدس رسول اسلام صلی الله علیه و آله عرضه داشته ام:

عزیز آن جان که جانانش تو باشی***قوی آن دل که سلطانش تو باشی

بلند آن سر به عالم گردد ای دوست*** که باشد گوی و چوگانش تو باشی

به محصول ابد خواهد نشستن*** درختی را که دهقانش تو باشی

غنی هر دو عالم گردد آن کس ***که در یک لحظه احسانش تو باشی

سر و سامان بگیرد در دو عالم*** هر آن دل را که سامانش تو باشی

چمن آرا شود هر گل که در عشق ***در این عالم گلستانش تو باشی

شود روشنتر از خورشید عالم ***هر آن جانی که عرفانش تو باشی

ص:۱۳۱

دهد جان هم چو مسکین بی محابا*** هر آن عاشق که مهمانش تو باشی

انبیا،ضروری ترین نیاز انسان

اشاره

دنیا منزلی از منازل است که انسان در این منزل هیچ چاره ای ندارد جز این که به حالت اجتماع زندگی کند.

در این منزل نیازمند به سلامت بدن و بقای نسل است،برای سلامت بدن و بقای نسل محتاج به جلب علل حفظ سلامت بدن و بقای نسل و دفع مهلکات و مفسدات بدن و نسل است.

علل حفظ سلامت بدن و بقای نسل،مواد غذایی،مواد پوشاکی و تأمین مسکن و ازدواج است و هر یک از این موارد موانع و مهلکات و مفسداتی دارد که انسان تا هست باید با علل خرابی و فساد مبارزه کند.

تأمین مواد غذایی و پوشاکی و مسکن احتیاج به تولید و خرید و فروش دارد،در این جهت پای دامداری،کشاورزی،صنعت و تجارت به میان کشیده می شود و این همه احتیاج به تعاون و همکاری و کار دسته جمعی دارد و این احتیاج به تعاون و همکاری است که اساس تمدن و سیاست و ایجاد دولت و حکومت را اقتضا می کند.

از طرفی نفس بشر نفسی بی نهایت خواه است و این حالت بی نهایت خواهی بر اساس حکمت خداوندی به نفس عنایت شده و این بی نهایت خواهی باید متوجه عالم معنی و ملکوت باشد تا انسان در پایان مسافرتش در منزل دنیا به مقصد اعلی و هدف اسنیٰ که لقای قرب حضرت اللّه است برسد.

ولی چون اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان در ادوار تاریخ حالت بی نهایت خواهی را علاقه داشتند،نمی توانستند به مقدار حق خود نسبت به خوراک

و پوشاک و مسکن و شهوت قانع باشند و نمی خواستند قبول کنند که هر انسانی را بر سر این سفره حقّی است و اگر می گذاشتند به این صورت زندگی کند فضای حیات به طور دائم دچار آشفتگی و اضطراب و خون ریزی و تجاوز و قتل و غارت می شد،از این رو از همان روزگار نخست احتیاج و نیاز شدید به قانون یعنی برنامه هایی که کنترل کننده آزادی خواهی های غلط باشد حس کردند و پیاده شدن قانون را هم در گرو یک قدرت عادلانهٔ حاکم بر اجتماع دانستند.

در احتیاج به قانون و نیاز به حکومت عادل،احدی از عقلای عالم و اهل وجدان و انصاف از روزگاران اول تا امروز شک و تردید ندارد،دعوا در این است که چه کسی باید قانون وضع کند و چه قدرتی باید خیمه حکومت و امارت بزند ؟

وجود مقدس حضرت حق مسئله قانون گذاری را در حدی که تمام جوانب حیات انسان را از قلب و نفس و روح و بدن و خانواده و اجتماع شامل گردد به نحوی که او را در تمام جهات رشد دهد و برپا کردن یک حکومت صددرصد عادلانه و حکیمانه را در قدرت بشر نمی داند،ولی از خدا بی خبران و متکبران از حق،جعل قانون و برپا کردن حکومت را حق خود می دانند.

خداوند منبع قانون را خود و انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام معرفی می کند و برپایی حکومت و امارت را وقف حریم مقدس خود و انبیا و ائمه علیهم السلام دانسته و این همه را بر اساس عشق به انسان و در طریق جلب منفعت و دفع ضرر از دامن حیات او انجام می دهد،چرا که حضرت او در جعل قانون و ایجاد حکومت فقط و فقط رشد و تکامل بشر و رسیدن او را به بهشت ابد و جنّت لقا و وصال می خواهد و در مسئله قانون گذاری و جعل حکومت در صورت اطاعت بشر نفعی عاید او نیست که او غنی حمید است و در صورت عصیان انسان ضرری متوجه او نیست که عزیز و قادر است.

ص:۱۳۳

ولی بی خبران،منبع قانون را علم و سواد و عقل علیل خود می دانند و برپایی حکومت را حق خود دانسته و کار خود می دانند.

قانون حق به وسیلهٔ کتب آسمانی و به خصوص قرآن مجید و بیانات انبیا و ائمه علیهم السلام که انعکاسی از وحی است و اجتهاد فقهای واجد شرایط در زمان غیبت به جمیع مردم عالم ابلاغ می گردد و برای پیاده شدن قانون جهت بسط قسط و عدل انبیا و ائمه علیهم السلام از طرف حضرت حق مأمور به بر پا کردن حکومت و شؤون آن می گردند و در زمان غیبت فقهای عظام مسؤولیت بر پا کردن حکومت را به عهده می گیرند حکومتی که سستی در به پا کردنش مساوی با هدم دین و تعطیل قانون و هلاکت انسان است.

ولی قانون بشری از طرف مجالس مقنّنه که مرکز نشست و برخاست عده ای کم سواد و بی مهر به انسان و محدود به شهوات و غرایز شیطانی و ابلیسی است اعلام می شود و هم آنان از طریق آرای مردم که ریشه در هزار دوز و کلک دارد ایجاد حکومت می کنند،اگر قلدر و زورگو و ستم کاری زودتر از آنان دست به بر پا کردن حکومت نزند ! !

در حکومت انبیا و ائمه علیهم السلام به طور مستقیم قانون الهی از طرف آنان اعلام و به وسیله دستیاران حکومت به اجرا گذاشته می شود و شخص حاکم با بودن پیامبر یا امام معصوم،خود پیامبر یا امام است که مستقیماً از جانب حق منصوب است و نیازی به مجلس مقنّنه نیست.

ولایت فقیه

بر اساس ادله شرعیه و آنچه که فقها از ادله استنتاج کرده اند هیچ اختلافی در اصل ثبوت ولایت برای فقیه بین فقها وجود ندارد،لکن فقهای عظام بر اساس

دلایل علمی خود در حدود اختیارات فقیه دارای دیدگاههای متعددی می باشند.

در غیبت انبیا و ائمه علیهم السلام ولایت بر جامعه،به عهدهٔ فقیهی عادل و مدیر و مدبّر و بصیر به اوضاع زمان است که از طرف خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام شرایطش معرّفی شده و براساس آن شرایط،بر این مسند قرار می گیرد.

بر اساس نظر فقهایی که قایل به بسط اختیارات فقیه می باشند در زمان ولی فقیه همراه با شرایط لازم تشکیل حکومت داده می شود،حکومتی عادل و الهی و با انصاف و خدمتگزار که اگر در این جهت انحرافی رخ دهد و حکومتی بدون شرایط تشکیل شود از طرف ولی فقیه با آن انحرافات مقابله می گردد.

ولایت فقیه بر مردم در هر عصری از اعصار غیبت مطابق با حدود اختیارات استفاده شده از ادلهٔ شرعیه شعاعی از ولایت امام معصوم و ولایت امام معصوم شعاعی از ولایت پیامبر و ولایت پیامبر شعاعی از ولایت حضرت اللّه بر جامعهٔ است.

قانون در کتاب الهی به خاطر علم و حکمت و عدل قانون گذار که احاطه بر غیب و شهود عالم و بر باطن و ظاهر هستی و نیز احاطه به تمام نیازهای درونی و برونی بشر دارد،صددرصد به نفع انسان و حکومت تعیین شده از طرف آن قانون گذار که حضرت اللّه است یک حکومت عدل است و انسان در سایهٔ قانون الهی بدون تردید به خیر دنیا و آخرت و سعادت دارین و حیات طیبه و لقا و وصال و قرب حضرت حق می رسد.

در این زمینه به آیاتی از قرآن مجید توجه نمایید.

ص:۱۳۵

آیات هدایت در قرآن مجید

[قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمِيعاً فَإِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ] (۱).

گفتیم:همگی از آن [مرتبه و مقام] فرود آیید؛چنانچه از سوی من هدایتی برای شما آمد،پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

[قالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطی كُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی] (۲).

گفت:پروردگار ما کسی است که به هر موجودی،آفرینش [ویژهٔ] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده،سپس هدایت نمود.

[سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَی* اَلَّذِی خَلَقَ فَسَوّی* وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدی] (۳).

نام پروردگار برتر و بلند مرتبه ات را [از هرچه رنگ شرک خفی و جلی دارد] منزّه و پاك بدار.*آن که آفرید،پس درست و نیکو گردانید.* و آن که اندازه قرار داد و هدایت کرد.

[وَ اللّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِی السَّبِيلَ] (۴).

و خدا همواره حق را می گوید،و همواره راه [درست و راست که شما را به سعادت می رساند] می نمایاند.

ص:۱۳۶

۱- (۱) -بقره (۲):۳۸.

۲- (۲) -طه (۲۰):۵۰.

۳- (۳) -اعلی (۸۷):۱-۳.

۴- (۴) -احزاب (۳۳):۴.

[قَدْ جٰاءَكُمْ مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ كِتٰابٌ مُبِينٌ* يَهْدِى بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوٰانَهُ سُبُلَ السَّلاٰمِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ] (۱).

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است.*خدا به وسیلهٔ آن [نور و کتاب] کسانی را که از خشنودی او پیروی کننـد به راه های سـلامت راهنمایی می کند،و آنان را به توفیق خود از تاریکی ها [یِ جهل، کفر،شـرک و نفاق] به سوی روشناییِ [معرفت،ایمان و عمل صالح] بیرون می آورد،و به جانب راه راست هدایت می کند.

آیات مربوط به مسئلهٔ هدایت در قرآن مجید بسیار زیاد است،شما خود می توانید به این منبع فیض مراجعه کنید و مسائل عظیم مربوط به هدایت را ببینید، آنچه در این آیات مهم است این است که خداوند می فرماید:

هـدایت وقف حریم حضـرت حق است و هـدایت حضـرت حق مجموعه مقررات و قوانین اوست که فعلاًـ در قرآن مجیـد قرار دارد و پیـامبر و ائمه علیهم السـلام مفسّـران آننـد و تـابع هـدایت خوف و حزن را در دنیا و آخرت نـدارد،آری،اگر تمام مردم جهان مطیع حق شوند و قوانین او را به کار بگیرند عدالت و قسط در تمام جوانب حیات تجلی می کند و خوف و حزن و ترس و غصه و اضطراب و نگرانی در فضای عدالت و قسط معنا ندارد.

حکومت در قرآن

اشاره

اجرای مجموعه مقررات بر عهدهٔ یک حکومت با قدرت و صددرصد حکیم

۱- (۱) -مائده (۵):۱۵-۱۶.

و عادل است و چنین حکومتی جز در سایهٔ اراده حضرت حق و تعیین او میسّر نیست.اینک آیات کتاب خدا در زمینهٔ حکومت:

حکومت داود

[یٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ وَ لاٰ تَتَّبِعِ الْهَویٰ فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِیدٌ بِمٰا نَسُوا یَوْمَ الْحِسٰابِ] (۱).

[و گفتیم:] ای داود ! همانا تو را در زمین جانشین [و نمایندهٔ خود] قرار دادیم؛پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند.بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند،چون روز حساب را فراموش کرده اند،عذابی سخت دارند.

در آیهٔ شریفه دقت کنید،حکومت نبی بر مردم حکومت مستقل و براساس هوا نیست،بلکه حکومت پیامبر در میان مردم به جانشینی از حق است و قانون آن حکومت قانون خداست و در حقیقت چون مردم با خداوند بزرگ نمی توانند رابطهٔ مستقیم داشته باشند،پاکترین انسان زمان از جانب حضرت حق برای حکومت بر مردم و در حقیقت واسطه بودن بین خلق و خالق انتخاب می شود تا قانون خدا را در سایهٔ حکومت پرقدرت و عادلانه و حکیمانه اش اجرا کند و از این طریق تمام مردم را از چشمه سار حق و عدل بهره مند سازد.

در این راستا ببینید و به حق اندیشه و فکر نمایید که بین قوانین خدایی و حکومت الهی و قوانین بشری و حکومت دمکراتی و کمونیستی و مشروطه

ص:۱۳۸

۱- ((۱)) -ص (۳۸):۲۶.

و جمهوری خلق و...چقدر فرق است که به تجربه و حقیقت ثابت و مسلم شده، قوانین الهی و حکومت خدایی باعث رشد و کمال مردم و وسیله ساز سعادت دنیا و آخرت و زمینه ساز رسیدن مردم به وصال خداست و حکومت های بشری و قوانین مادی باعث انحطاط مردم و وسیله ساز شقاوت دنیا و آخرت و زمینه ساز دور شدن مردم از تمام واقعیت ها و حقایق الهی و انسانی است.

این خلافت از خدا در میان مردم و حکومت براساس قانون الهی تنها مخصوص داود نبوده که از آدم تا خاتم به دلالت آیات قرآن و از خاتم نبوت تا خاتم ولایت و از ختم ولایت تا به امروز و از امروز تا قیامت بر عهدهٔ همهٔ انبیا و ائمه علیهم السلام و فقهای جامع الشرایط بوده و هست و خواهد بود.

حکومت ابراهیم و ذریهٔ او

[وَ إِذِ ابْتَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قٰالَ إِنِّي جٰاعِلُكَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً قٰالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قٰالَ لاٰ يَنٰالُ عَهْدِي الظّٰالِمِينَ] (۱).

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد،پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید،پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود:من تو را برای همهٔ مردم پیشوا و امام قرار دادم.ابراهیم گفت:و از دودمانم [نیز پیشوایانی برگزین].[پروردگار] فرمود:پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد.

آری،ابراهیم و فرزندان صالحش که انبیای خدا و پیامبر اسلام و امامان شیعه علیهم السلام هستند با تمام وجود به قوانین الهی عمل کردند و از طریق عمل به رشد

۱- ((۱)) -بقره (۲):۱۲۴.

و کمال الهی رسیدند و به خاطر آن رشد و کمال،صلاحیت پیشوایی بر جامعه و تشکیل حکومت پیدا کردند و به احدی از صالحان،حق برکنار بودن از تشکیل حکومت داده نشد که برپا کردن حکومت حق براساس آیات قرآن بر صالحان از اوجب واجبات و در رأس تمام فرایض است گر چه عافیت طلبان و مشرکان و کافران دوست نداشته باشند.

حکومت فقها

ذریهٔ صالح ابراهیم براساس آیات قرآن همه انبیای پس از او و دوازده امام معصوم شیعه هستند که حق حکومت و زمینه سازی برای اجرای فرمان های حق با آنان بود و آنان هم به دستور حضرت ربّ العزّه برای برپایی حکومت الهی و پیاده شدن مقررات خداوندی تا لحظهٔ خروج از دنیا به هر قیمتی که برای آنان تمام شد کوشیدند و پس از انبیا و اهل بیت علیهم السلام مسئلهٔ برپایی حکومت و زمینه سازی برای اجرای فرهنگ الهی را در تمام جوانب حیات بر اساس نظریهٔ بسط ولایت فقیه به عهدهٔ فقهای جامع الشرایط می باشد.

از جمله ادله ای که می تواند به عنوان مؤید برای بر پا کردن حکومت الهی و فراهم آوردن زمینه برای پیاده شدن تمام مقررات حضرت حق اشاره نمود این آیه است.

[وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلاَةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ] (۱).

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند،

ص:۱۴۰

۱- (۱) -انبیا (۲۱):۷۳.

و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم،و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند.

اگر به همین آیه دقت کنید به این نتیجه می رسید که هر حکومتی غیر حکومت پیغمبر و امام معصوم و جانشینان آنان،حکومت باطل و غاصبانه و ظالمانه و هر قانونی جز قانون الهی،قانون باطل و قانون ضالّ و مضلّ است.

حکومت های غیر الهی

اشاره

در این زمینه به آیاتی از کتاب خدا توجه کنید:

[وَ مَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوٰاءَ السَّبِيلِ] (۱).

و کسی که کفر را به جای ایمان اختیار کند،تحقیقاً راه راست را گم کرده است.

اکثر حکومت های امروز شرق و غرب از حاکمان و سیاستمدارانی تشکیل شده که به واقعیت های الهی کافر و مشرکند و وکلایی که برای قانون گذاری از طرف آن حکومت ها به مجالس مقننه می روند همدست و همراه همان حاکمان کافر و مشرکند و بلکه از آنان گمراه ترند،آن وقت ببینید می توان حکومت آنان را حکومت صالح و قوانین وضع شده آن ها را هادی انسان دانست ؟

آن گونه حکومت ها حکومت ضد خدا و غیر واقعی و غاصبانه و آن گونه قوانین، اکثر ماده و تبصره هایش منحرف از حق و گمراه کننده خلق است.

[وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً] (۲).

ص:۱۴۱

۱- ((۱)) -بقره (۲):۱۰۸.

۲- ((۲)) -نساء (۴):۱۱۶.

و هر که به خدا شرک ورزد،یقیناً به گمراهی بسیار دوری دچار شده است.

آیا حاکمان حکومت های آمریکایی و اروپایی و ممالک کمونیستی مشرک نیستند و شرک آنان در حدّ نهایی نیست !

از این مشرکان حاکم و قانون گذاران مجالس آن می توان توقع عدالت و قسط و مهرورزی و سعادت بشر داشت ؟ ! !

[وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً بَعِيداً] (۱).

و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و پیامبران او و روز قیامت کافر شود،یقیناً به گمراهیِ دور و درازی دچار شده است.

دقت کنید تمام حکومت های شرق و غرب و مجالس مقننه آنان مصداق این آیه شریفه هستند،ایمانی به خدا و ملائکه و رسول و کتاب و قیامت ندارند و کسی که فاقد ایمان است و به قیامت و حساب و کتاب اعتقاد ندارد چه قدم خیری برای یک ملت دربردارد و چه دلی به حال مستضعفان بسوزاند و چه زمینه ای برای رشد واقعی مردم فراهم کند ؟ مگر آبادی ظاهر شهرها و درآمد زیاد و ماشین سازی و قطارسازی و هواپیماسازی و گستردن سفرۀ بهداشت و بهداری و رنگ و نقاشی ظاهر زندگی سعادت است که حکومت ها بگویند ما به انسان خدمت کردیم،مگر کافر و مشرک دست خدمت دارد ؟

به حقیقت قسم دست مشرک و کافر دست ظلم،خونریزی،فساد،بیدادگری، غارت،جنایت،کشتن استعدادها،بستن راه سعادت و دست خاموش کردن چراغ

ص:۱۴۲

۱- ((۱)) -نساء (۴):۱۳۶.

هدایت و فروغ اصالت است.

[وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ لا یُنْصَرُونَ* وَ أَتْبَعْناهُمْ فِی هٰذِهِ الدُّنْیا لَعْنَهً وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِینَ] (۱).

و آنان را [به کیفر طغیانشان] پیشوایانی که دعوت به آتش می کننـد قرار دادیم،و روز قیامت یاری نمی شونـد،*و آنان را در این دنیا با لعنت بدرقه کردیم،و روز قیامت از زشت رویان [و مطرودان] از رحمت خدایند.

مردم مؤمن و مسلمان در برابر این گونه حکومت ها و قوانین آنان بخواهند مزاحم حکومت الهی شوند باید ایستادگی کنند تا شر اشرار و فساد مفسدان و کفر کفار از فضای کره زمین برچیده شود.

[وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّهِ] (۲).

و دین [در سراسر گیتی] ویژۀ خدا شود.

وظیفۀ مردم در برابر حکومت کفر

قرآن مجید در زمینۀ وظیفۀ مردم در برابر حکومت های کفر و شرک و قوانین آنان در صورت ایجاد مزاحمت می فرماید:

[فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ] (۳).

در این صورت بـا پیشوایان کفر بجنگیـد که آنان را [نسبت به پیمان هایشان] هیـچ تعهـدی نیست،باشـد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] بازایستند.

۱- ((۱)) -قصص (۲۸):۴۱-۴۲.

۲- ((۲)) -انفال (۸):۳۹.

۳- ((۳)) -توبه (۹):۱۲.

دلیل دیگر بر نیاز ضروری انسان به انبیا

انسان در ابتدای ولادت استعداد محض است و از هر کمالی عاری و خالی است:

[وَ اللّٰهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهٰاتِکُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ شَیْئاً] (۱).

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید.

وسایل کسب دانش و کمال را تا جایی که لازم بود،از باب مهر و محبّت در اختیار انسان قرار داد:

[وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ وَ الْأَفْئِدَهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ] (۲).

و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.

انسان ها تا به امروز با وسایل الهی دنبال دانش و علم رفتند،ولی به اقرار بزرگان از علمای شرق و غرب جز ظاهری از علم،آن هم علم مادّیت چیزی به دست نیاوردند،آن را هم که به دست آوردند در مقابل مجهولاتشان بسیار ناچیز است،تا جایی که گفته اند:

از الف علم اندکی کشف و از باء تا یاء برای انسان روشن نیست.

و این همه را خداوند عزیز در یک آیه خبر داده است:

[وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ مٰا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَلِیلاً] (۳).

۱- ((۱)) -نحل (۱۶):۷۸.

۲- ((۲)) -نحل (۱۶):۷۸.

۳- ((۳)) -اسراء (۱۷):۸۵.

و از تو دربارۀ روح می پرسند،بگو:روح از امر پروردگار من است،و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.

نه تنها نسبت به حقیقت روح،انسان را دانشی نیست،بلکه نسبت به بسیاری از کلیات و جزئیات عالم ماده و ظاهر جهان بینشی ندارد چه رسد به مسائل عالی الهی و حقایق بلند معنوی و مسائل پرارزش ملکوتی که قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

[يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ] (۱).

[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.

خداوند عزیز طبیعت اولیه همۀ انسان ها را از اوّل تاریخ تا قیامت چنین معرّفی می کند:

[خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ] (۲).

انسان از شتاب و عجله آفریده شده است.

[قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَهِ رَبِّی إِذاً لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَهَ الْإِنْفَاقِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُوراً] (۳).

[به این کافران و مغروران به امور مادی دلفریب] بگو:اگر شما مالک خزینه های رحمت پروردگارم [مانند باران،اموال،ارزاق و...] بودید،در آن صورت از ترس [تهی دستی و کم شدنش] از انفاق کردن آن بخل

۱- ((۱)) -روم (۳۰):۷.

۲- ((۲)) -انبیا (۲۱):۳۷.

۳- ((۳)) -اسراء (۱۷):۱۰۰.

می ورزیدید؛و انسان همواره بسیار بخیل و تنگ نظر است.

[إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً* إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً* وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً] (۱).

همانا انسان حریص و بی تاب آفریده شده است؛*چون آسیبی به او رسد، بی تاب است،*و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد، بسیار بخیل و بازدارنده است.

[إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً] (۲).

بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار،و [نسبت به فرجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.

ملاحظه کنید اندک علمی که از ظاهر امور به دست آمده در ظرف شتاب و بخل شدید و حرص و بی صبری و ظلم و جهل است چگونه انسان با تکیه بر این علم اندک و این همه محدودیت و کم ظرفیتی می تواند به درک سعادت حقیقی و خیر دنیا و آخرت نایل آید ؟ !

اینجاست که نیاز انسان به وجود انسان هایی که مستقیماً از جانب حضرت ربّ العزّه به تربیت کامل و جامع آراسته شده اند و بینایی و بینش آنان ما فوق همهٔ انسان ها تا قیامت است و علوم اولین و آخرین و دانش ظاهر و باطن و مادی و معنوی نزد آنان است حسّ می شود.

[كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ] (۳).

ص:۱۴۶

۱- ((۱)) -معارج (۷۰):۱۹-۲۱.

۲- ((۲)) -احزاب (۳۳):۷۲.

۳- ((۳)) -آل عمران (۳):۱۰۳.

خدا این گونه،نشانه های [قدرت،لطف و رحمت] خود را برای شما روشن می سازد تا هدایت شوید.

آری،خداوند مهربان این چنین به وسیله نبوّت آیاتش را برای شما بیان می کند و حقایق را روشن می کند،باشد که به مقام سعادت و رشد و کمال هدایت شوید.

عزیزان ! خداوندی که نظام خلقت و آفرینش و نظام نفس و انفس را بدون هدایت نگذاشته،هرگز انسان را از نظر معنوی و تربیتی بی هدایت نمی گذارد که انسان در پیشگاه او افضل موجودات و امانت دار الهی و خلیفه خداست،چگونه او را بدون هدایت و راهبر می گذارد.

ویژگی ها و صفات انبیای الهی

اشاره

پیامبر آن شخصیت والا ـ و با عظمتی است که خداوند علیم وی را از میان تمام مردم زمان یا تمام انسان ها از ابتدا تا قیامت برای درک وحی و اسرار غیبی و واقعیات مُلک و ملکوت و دریافت احکام شرعی در جهت مصلحت دنیا و آخرت مردم انتخاب کرده و وی را گنجینه و مخزن دانش و بینش و حقایق عالی هستی قرار داده است.

رابطهٔ حضرت حق با انبیای گرامی گاهی به صورت مستقیم بوده چون رابطه با موسی بن عمران و گاهی به وسیله روح اعظم و امین وحی و گاهی به صورت القای واقعیت ها در قلب آن بزرگواران که دو صورت اخیر برای تمام پیامبران الهی عمومیت داشته است.

قدرت روحی و نفسی و قلبی انبیا از طرف حضرت اللّه آن چنان بوده که هر وقت اراده می کردند با غیب عالم و با لوح و قلم و با غیب الغیوب هستی تماس

برقرار کننـد به سادگی و به آسانی برای آنان میسّر بود و تحت همین قـدرت روحی و قوت قلبی و صافی نفس،هر چه را برای خود و در جهت حیات مردم می خواستند دریافت می کردند.

برتری انبیا

معلّم اول و آخر آنان حضـرت ربّ العزّه بود و هیچ بشری در افاضه دانش و علم نسبت به آن بزرگواران دخالت نداشت و این مسئله به فرموده امام صادق علیه السلام در «اصول کافی»بر اساس اصل قبح ترجیح بلا مرجح ثابت و مسلّم است.

به عبارت ساده تر،اطاعت از تمام انبیا تا روز قیامت بر تمام انسان ها واجب و حتم است،اگر فرض شود کسی در میان بنی آدم در رشـته ای از دانش به خصوص دانش تربیتی و روحی آگاه تر از پیامبران باشد و بر او اطاعت از انبیا واجب و لازم باشد این وجوب اطاعت ترجیح بلامرجّح است،یعنی مقدم را مؤخر داشـتن و مؤخر را مقدم داشـتن و این تقدیم و تأخیر در دادگاه عقل و وجـدان قبیـح است، بنابراین دانش و معلومات انبیا ما فوق معلومات بشـر تا روز قیامت است و در جامعـهٔ انسانی معلّمی نبوده که بر انبیا اضافه معلومات داشـته باشـد تا بتوانـد بر دانش انبیا بیفزایـد،این است که این طایفـهٔ عظیم القدر و این نفوس عالیه و ارواح طیّبه معلّمی جز خدای لایزال از روز اول حیات تا لحظهٔ بیرون رفتن از دنیا نداشتند.

معلومـات اول زمـان و معقولات آخر زمـان در دو رشـتهٔ غیب و شـهود در حـدّ لازم برای آن بزرگواران چون خورشـید تابان درخشـش داشت و این مسـئله به خـاطر این بـود که خداونـد عزیز به آن راهنمایـان راه حق نفسـی به نـام نفس قدسـی کرامت فرموده بود و این نفس قدسـی هم در جهت رشـد و کمـال خود آنـان بود و هم در جهت رشـد و کمـال امّت هـا و اقوام روی زمین در تمام ادوار تاریخ.

ص:۱۴۸

بر اساس همین نفس قدسی بود که تمام انبیا در تمام لحظات حیات پرارزش خود از قید هوا و هوس و از قید طاغوت و طاغوتیان با کمال قدرت آزاد زیستند و جز در پیشگاه حضرت ربّ العالمین سر تواضع فرود نیاوردند که در مکتب حق اصل آزادی عبارت از قرار داشتن در مدار بندگی حق و آزاد بودن از قید خلق است.

چون سربندگی بر خاک درگاه دوست گذاری و در این بندگی هدفی جز رضای محبوب نخواهی،از دنیا و عقبی و ما فیها رسته ای و به عین آزادی و محض وارستگی رسیده ای که دنیا و ما فیها و عقبی و آنچه در آن دو ظرف است بر عاشق حرام است،آنچه بر عاشق واجب است اطاعت از معشوق و آنچه بر او حلال است طلب رضا و خواسته و ارادهٔ محبوب است.

معجزات انبیا

انبیای الهی در عالم بیداری شاهد عالم غیب و مُثُلِ غیبیه بوده و صدای دلنواز ملائکه را می شنیدند،و مسائل غیبی را به کمک ملائکه یا قدرت قلب خود دریافت می نمودند و اخبار کلی و جزئی مُلک و ملکوت و حوادث گذشته و آینده تا جائی که خداوند مهربان اراده داشت برای آنان روشن بود !

آنان به اذن و اجازهٔ حضرت حق برای اثبات نبوت خود و به تصدیق نشاندن امت،قدرت تصرف در نظام تکوین داشتند و در این رابطه می توانستند به سهولت و آسانی مرده زنده کنند،کور مادرزاد شفا دهند،مرض جذام و پیسی را معالجه نمایند،ابر برای باریدن حاضر کنند،شتر ماده از دل کوه بیرون بکشند،از درون مردم و خانه هایشان خبر دهند،سنگ ریزه را به سخن درآورند،از سنگ سخت دوازده چشمهٔ آب جاری نمایند،چوب خشکی را تبدیل به اژدها کنند،دست به بغل برده و چون بیرون بیاورند مانند ماه شب چهارده سرانگشتانشان بدرخشد،

ص:۱۴۹

درخت را وادار کرده از جای خود حرکت کند و زمین را بشکافد و به سوی آنان آید حیوانات را قدرت نطق داده تا بر نبوتشان اقرار بیاورند،در چاه خشک آب دهن انداخته و آن را پر آب نموده و ماه شب چهارده را از وسط دو نیم کنند و از همه مهم تر نفوس مرده و ارواح بی جان را زنده و جاندار و به حیات طیبه آراسته نمایند.

اکثر آنچه به عنوان معجزه در سطور بالا رقم زده شد در قرآن مجید آمده که به هیچ عنوان جای انکار ندارد و منکر آن بدون شک کافر یا مشرک است.

آری،وجه امتیاز انبیا با دیگر مردم در قدرت نفس و روح قلب و معجزات آن بزرگواران بود.

آخرین معجزه از سلسلهٔ معجزات انبیای بزرگوار حق،قرآن مجید است که با کرامت وحی به آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله عطا شد و آن معجزهٔ جاوید و خالد و ابدی است که کسی را یارای آوردن یک آیه مانند آن نیست و همین مسئله یعنی عجز اولین و آخرین از آوردن یک آیه مانند آن،بهترین و برترین دلیل بر حقانیت این کتاب و نزول آسمانی آن می باشد،و نیز همین قرآن بالاترین دلیل و شاهد بر حقانیت انبیا و کتب آسمانی پیشین و برترین دلیل و حجّت بر امامت امامان معصوم شیعه علیهم السلام و ولایت تکوینی و تشریعی آن بزرگواران است (۱).

معجزات انبیا و به خصوص قرآن مجید برای ابد بازار پیامبرسازی را از طرف هواپرستان و استعمارگران و استثمارچیان بی حیا و پررو بست و در طول تاریخ ادعای کذب و دروغ کسی در زمینهٔ نبوت بر کرسی ننشست و رونق پیدا نکرد.

۱- ((۱)) -در زمینهٔ اعجاز قرآن و دلالتش بر نبوت نبی اسلام و انبیای گذشته و امامت ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام صدها کتاب استدلالی نوشته شده که زینت بخش تمام کتابخانه های داخلی و خارجی است که مجموعهٔ نام آن ها اگر یک جا جمع شود به چند جلد کتاب قطور می رسد.

علم و حکمت انبیا

اشاره

گروهی از بیداران راه حق اعتقاد دارند:بالاترین معجزهٔ انبیا و برترین خارق عادت آنان علم و حکمت است،علم و حکمتی که سرچشمهٔ مستقیم و زلالش علم و حکمت خداست و همین علم و حکمت خدادادی بود که آن بزرگواران را از هر جهت از تمام مخلوقات عالم ممتاز کرده بود.

برای دانایان و خاصان از عقلا و اهل انصاف،علم و حکمت انبیا که در درون آنان یا در کتابشان تجلی داشت وسیلهٔ تصدیق نبوت آنان بود،چون بینایان و دانایانی هم چون سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار که نمونه آنان در همهٔ امم بود،از انبیای خدا پس از آن چشمه های جوشان و سرشار علم و حکمت،معجزه و خارق عادت طلب نمی کردند و موعظهٔ حسنه و خوارق عادات و معجزات یعنی تصرفات آنان در امور تکوینی به اذن حضرت ربّ برای تودهٔ مردم و عوام الناس وسیلهٔ تصدیق نبوت بود که در این جهت مردم عوام به آنان ایمان می آوردند و تعدادی از آنان تا آخرین نفس با انبیای خدا همراهی می نمودند،اینان به همان خوارق عادات و ظاهر آیات کتاب هدایت می یافتند و از عناد و لجبازی دوری جسته دست به دامن انبیا می زدند و هدایت می یافتند و به راه خیر و صلاح و سعادت و سداد می رفتند و شمشیر و اسلحه ای که در اختیار انبیا قرار داشت برای اهل لجاج و عناد بود،آنان که به هیچ وجه تسلیم علم و حکمت و موعظه و معجزه نمی شدند و می خواستند حاکم بر زندگی و حیاتشان هوا و هوس و شهوات باشد و از این راه به استعمارگری و استثمار بندگان و به استضعاف کشیدن آنان ادامه داده و مزاحم هدایت و رشد و کمال عباد حق گردند.

اینان بیداری و سعادت و سلامت بندگان حضرت رب را نمی خواستند

ص:۱۵۱

و همیشه در پی این معنا بودند که عباد الهی برای شکم و شهوت آنان حمالی کنند و محصول زحمت و دسترنج خود را در اختیار آن بردگان شهوت و هوا قرار دهند ! !

جهاد انبیا و به کار گرفتن اسلحه به وسیله آنان فقط برای پاکسازی فضای حیات از شرّ نابکاران و ظالمان و متجاوزان و ستمگران و کافران و مشرکان بود و این بکارگیری اسلحه در عصری از اعصار مهم ترین وظیفهٔ مردم مؤمن در برابر مردم مزاحم است و هرکس از قرار گرفتن در مدار جهاد سربتابد از توحید و نبوت سر تابیده و به سعادت خود و دیگران لطمه زده و خیانت غیر قابل جبران مرتکب شده است ! !

خداوند متعال در این زمینه می فرماید:

[لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ] (1).

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت بر خیزند،و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و سودهایی است،فرود آوردیم و تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش را در غیاب پیامبران یاری می دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.

اگر در آیهٔ شریفه دقت کنید هر سه مسئله را می یابید:معجزات،علم و حکمت و اسلحه،معجزات برای عوام،علم و حکمت برای خواص،اسلحه برای دشمنان.

۱- ((۱)) -حدید (۵۷):۲۵.

انسان وقتی در برابر بارگاه عظمت و شخصیت انبیای گرامی حق قرار می گیرد، چاره ای جز تسلیم در برابر آن هادیان راه حق نمی بیند و به این معنا واقف می شود که رو گردانی از آنان و فرهنگ ثمربخش و سعادت آورشان،عین ضلالت و شقاوت و محض بدبختی و ذلت و باعث درافتادن در چاه هوا و هوس و گرفتار آمدن به دست راهزنان و غولان خطرناک است.

عالم معقول و محسوس

پیامبران الهی قرار گرفتگان بین عالم معقول و عالم محسوسند،آن ها از جهتی با تمام وجود و در کمال علاقه و عشق و محبت و صفا با حضرت حقند که در این جهت فکر و قلب و نفس و روحشان به وسیلهٔ عنایات دوست سیراب می شود و از جهتی به اذن خدای مهربان در کمال رحمت و شفقت همراه با خلقند،تا آنان را از جهالت و ضلالت و ذلّت و شقاوت نجات بخشند و به راه کمال و رشد و سعادت رهنمون شوند.

چون روی به ملکوت آرند خیال می کنی از خلق و مخلوقات به کلی بی خبرند و چون روی به خلق آرند انگار یکی از آنانند.

انبیا واسطه بین حق و خلقند،خداوند مهربان به وسیله آنان درِ سعادت دنیا و آخرت را به روی خلق می گشاید و به توسط آن بزرگواران به بندگانش فیض بی نهایت و رحمت واسعه می رساند،اگر آنان مبعوث به رسالت نمی شدند،فیضی از جانب دوست به کسی نمی رسید و احدی از رحمت خاصّهٔ الهیه بهره نمی برد.

عالم ملک و ملکوت

برای قلب پاک انبیا از طرف حضرت رب الارباب دو در باز شده،از یک در آنچه

در لوح و ذکر حکیم است مطالعه می کنند و از آن راه به عجایب ما کان و ما سیکون و احوال گذشته و آینده و قیامت و حشر و کتاب و میزان و حساب و حسابرسی و عاقبت امر مردم و همه خصوصیات بهشت و جهنم آگاه می گردند و از درِ دیگر ظاهر جهان را می نگرند و خیر و شر مردم و علل سعادت و شقاوت جوامع را می یابند تا آنان را به وسیلهٔ آنچه از غیب گرفته و بر ظاهر آگاهی یافته به سعادتشان راهنمایی کنند و از افتادن در شقاوت و لذّات ویرانگر حفظ کنند.

آن بزرگواران در دو جهت ملک و ملکوت در کمال کمالند و در طرفین غیب و شهادت در اوج عظمت و آگاهی و این اعلی مرتبهٔ انسانیت و اوج قدرت آدمی در عالم امر و خلق است.

انبیا ستارگان درخشان حضرت حق در افق حیات انسانند،دست یابی به راه سعادت و درستی جز در سایهٔ نور آنان امری محال و برنامه ای غیر ممکن است.

اگر نهال وجود انسان به دست آنان باغبانی شود،به میوهٔ شیرین رشد و کمال می رسد و شاهد قبولی حضرت حق و رضای آن جناب هم چون بلبل عاشق گل بر شاخهٔ این درخت و شجرهٔ طیبه می نشیند.

اگر نهال وجود انسان به دست غیر انبیا بیفتد پس از اندک مدّتی خشک شده و شاخ و برگش می ریزد و از آن هیمه ای برای سوختن در آتش جهنم باقی می ماند !

بگذارید نور نبوت انبیا در فضای حیات شما تجلی کند که در سایهٔ این نور،دل و قلب و نفس و جانتان منوّر به نور معرفت گشته و به عنایات و فیوضات خاصهٔ حضرت حق مفتخر خواهید شد که راه نجاتی جز راه انبیا نیست و راهی برای رسیدن به مقام قرب و لقا جز طریق آن بزرگواران وجود ندارد.

آری،آنان ستارگان درخشان آسمان حیاتند و به قول عارف شیراز:

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد*** دل رمیدهٔ ما را رفیق و مونس شد

ص:۱۵۴

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت***به غمزه مسئلهآموز صد مدرس شد

به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا*** فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد

طرب سرای محبت کنون شود معمور ***که طاق ابروی یار منش مهندس شد

لب از ترشح می پاک کن برای خدا ***که خاطرم به هزاران گنه موسوس شد

کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود*** که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد

علم و عمل انسان

برای بر پا کردن یک زندگی پاک و شستشوی فضای حیات از تیرگی ها و آلودگی ها،تمام انسان ها احتیاج شدید به دانش و معرفت دارند و در این زمینه کسی کوچک ترین شک و تردید روا نمی دارد.

این دانش و معرفت است که قدرت دارد ما را به کیفیت زیست صحیح و شؤون حقیقی زندگی آشنا کند.

کسی نمی تواند کوچک ترین و کم ترین گامی بدون معرفت در راه زندگی آگاهانه بردارد.

نیاز و احتیاج ما به دانش از کوچک ترین جزئیات جهان هستی گرفته تا مجموع کلی آن برای همه احراز شده است.

انسان بدون علم و معرفت به جهان هستی و به خصوصیات و ظاهر و باطن انسان و انسانیت و بدون آگاهی به مبدأ و معاد،یک حیوان درنده ای است که بدون شک مزاحم سایر جانداران است.

مسئلهٔ معرفت یک رکن اساسی موجودیت انسان است.

رکن اساسی دیگر عبارت از روش و عمل بر اساس آن آگاهی و معرفت است.

اکتفا به دانش تنها و ذهن را مانند ضبط صوت قرار دادن و راه زندگی را بدون

معرفت طی کردن نه تنها مفید نیست بلکه دانش بدون عمل،برای زندگی مادی و معنوی استهلاک انرژی کلان است بدون بهره برداری از آن.

انبیای الهی منابع معرفت و آگاهی و بینش و دانشند و این معنا را به تجربه ثابت نموده اند و برای اهل انصاف و عقل در این که آن بزرگواران در رأس صاحبان معرفت اند شکی نیست،بر تمام انسان ها واجب و لازم است که عقل جزیی خود را به عقل نورانی و کلّی آنان متصل کرده و تشنگی جان را از چشمهٔ معرفت آنان سیراب نمایند،آن گاه زندگی و حرکت را بر اساس معرفتی که از آنان کسب می کنند قرار دهند تا به سعادت دنیا و آخرت دست یابند و از عذاب جهنم در فردای قیامت خلاصی یافته به ضیافت حضرت حق در بهشت عنبر سرشت درآیند.

زیستن بدون کمک انبیا،زیستن در جهالت است،عاقبت این زیستن یا دیوانگی یا خودکشی یا پریشانی و اضطراب یا ورشکستگی روحی و یا دچار شدن به گسیختگی پیوند سالم اعصاب از یک دیگر است.

آنان که از مکتب نبوت و از راه انبیا جدا زندگی می کنند هم چون کلاف سردرگم اند و در حوادث و مصایب و سختی ها و رنج ها راه بجایی نمی برند و تکیه گاه محکمی برای خود نمی یابند،اینان اگر هم ادامهٔ حیات دهند راحت نیستند و لحظه به لحظه دچار مرگ تدریجی اند.

صفات انبیا در گفتار ملّا صدرا

جناب صدر المتألّهین در کتاب با ارزش«الشواهد الربوبیّه»در اشراق تاسع در صفات و ویژگی های انبیا براساس آیات و روایات و درایت عارفان می گوید:

از اوصاف انبیای حق حدّت فهم و جودت ذهن و خوش فکری و تیزفهمی شدید است،به نحوی که آنچه را از غیب الغیوب می شنوند با سرعتی سریع تر از

ص:۱۵۶

هر شیئی عمق و حقیقت آن را می یابند و نیاز به سؤال برای درک عمق حقایق پس از شنیدن اول ندارند و این نهایت نورانیت عقل آنان و روشنایی و صفای نفس آن بی بدیلان و بی نظیران و بندگان خاص حضرت ربّ العزّه است.

انبیای الهی اول بار هر چه را از مصدر وحی و عالم غیب و جهان سرّ می شنوند تا ابد در حافظهٔ آنان می ماند و درِ هرگونه فراموشی به روی آن بزرگواران بسته است؛ زیرا نفس پاک و قلب صافی آنان متصل به لوح محفوظ است و هادی راه معنا ندارد حقیقت و حقایق گرفته شده از عالم غیب را فراموش کند که آنچه را گرفته وسیلهٔ هدایت و حجّت حق بر خلق عالم است،آنچه در بعضی کتب به عنوان صحت نسیان نبی آمده غلط محض است.

انبیا از هر جهت دارای صحت فطرت و سلامت طبیعت و معتدل المزاجند، خلقت آن ها کامل و از جهت درون و برون و ظاهر و باطن تامّ و کامل و در منتهی درجهٔ سلامت و صحت اند.

اینان اگر معتدل المزاج و صحیح الفطره و سالم الطبیعه نبودند،در جدال با اهل جدل و مناظرهٔ با مادّیگران و اهل دانش و جنگ با شجاعان کافر و مشرک برای اعتلای کلمهٔ حق و ریشه کن کردن درخت باطل و طرد طاغوت و طاغوتیان موفق نبودند،در حالی که در قرآن مجید و کتب حدیث و تاریخ می خوانید که آن بزرگواران در تمام زمینه های حیات مردمی موفّق و طایفه ای پیروز و بهروز و حاکم و غالب بودند.

آری،رشد و کمال آن هم در حدّ اعلا جز به فطرت سالم و طبیعت صحیح و بدنی سالم و قوی عنایت نمی شود.

انبیای الهی دارای بیانی ساده و عبارات و کلماتی روشن و در حدّ عالی فصاحت و بلاغت بودند و به همین خاطر می توانستند عالی ترین مسائل الهی و حقایق ربانی

و معارف ملکوتی را به تودهٔ مردم و عوام ترین انسان ها در خور فهم و عقلشان و در حدّ استطاعت و قدرت فکرشان تفهیم کنند و آنان را از حضیض جهالت به اوج معرفت برسانند !

آری،دانش انبیا با همهٔ قدر و علوّ و اوجی که در عظمت و واقعیّت دارد قابل فهم همگان است،البته هر کسی درخور شأن عقل و فکرش می تواند از این سفرهٔ الهی تغذیه شود و به جایی برسد.

علم سوی در اله برد***نه سوی مال و نفس و جاه برد

جان بی علم دل بمیراند ***شاخ بی بار ربو بگیراند

هر که را علم نیست گمراه است*** دست او زان سرای کوتاه است

مرد را علم ره دهد به نعیم ***مرد را جهل در برد به جحیم

علم باشد دلیل نعمت و ناز*** خنک آن را که علم شد دمساز

کار بی علم بار و بر ندهد*** تخم بی مغز پس ثمر ندهد(۱)

علاقهٔ انبیا و کرامت انسان

انبیای الهی در مقامی بالا از علم و حکمتند و بدین سبب دل آنان از عشق به حکمت و علم و ابلاغ آن به تمام انسان ها هم چون دریا پر از موج است و در این راه از هیچ گونه کوششی دریغ نکردند،در حدّی که اهل انصاف و عاقلان و آگاهان و دانشمندان با بصیرت در شرق و غرب معتقد و مقرّ و معترف و مذعن به این حقیقت اند که دانشی و حکمتی که امروز در دست انسان هاست،مایه در علم و حکمت انبیای الهی دارد.

۱- ۱)- حدیقه الحقیقه وشریعه الطریقه، سنایی غزنوی.

انبیای خدا به شهوات غلط میل نداشتند و در این زمینه دارای عصمت فکری و روحی بودند،آن بزرگواران لحظه ای از عمر خود را به لهو و لعب نگذراندند و مغرور به عالم غرور نشدند،نسبت به لذات غلط و غیر خدایی نفرت داشتند و تمام این برنامه ها را حجاب بین خود و بین محبوب دانسته و مبغوض اهل اللّه و مجاورین عالم قدس و ملکوت به حساب می آوردند،بدین جهت پاک زیستند و پاک از این عالم فانی به عالم باقی رخت بستند.

انبیای الهی از کرامت نفس در آن حدّ عالی و نهاییش برخوردارند و به این خاطر عاشق و علاقه مند به کرامت انسان بودند و با تمام وجود کوشش کردند که همه را به کرامت بالفعل برسانند،آنان از امور پست و دَنیّ گریزان بودند و به معالی امور روی داشتند،از هر چیزی عالی و رفیعش را انتخاب می کردند و هر امر پست و بی ارزشی را از فضای حیات ملکوتی و قدسی خود دور می نمودند،آنان می دانستند که امور عالی وسیلهٔ قرب و کمال نسبت به حضرت حق است.

اجرای حدود الهی

پیامبران به خاطر هدایت بشر در کمال مهر و محبت و عاطفه و عشق بودند و هرگز در مسیر دستگیری از انسان دچار خشم و غضب نمی شدند و حاضر نبودند حدّی از حدود خدا را که حیات جامعه وابسته به آن بود تعطیل کنند،اجرای حدود و قصاص الهی از طرف آنان عین محبت و رأفتشان به جامعه انسانی بود.

آن بزرگواران به هیچ وجه اهل خوف و ترس از میدان جنگ و جهاد و مرگ و مردن نبودند؛زیرا به این معنا معرفت داشتند که دنیا مقدمهٔ آخرت و آخرت از همهٔ دنیا بهتر و برتر است،در اقدام به امور الهی از جسارت نفس برخوردار بوده و از ضعف نفس در امان بودند،کار خیری پیش نمی آمد مگر این که در انجامش از

تمام مردم عالم پیش قدم تر و جسورتر بودند،خیری در تمام زندگی از آنان فوت نشد و شرّی و لو بسیار اندک از آن بزرگواران در هیچ زمینه ای دیده نشد !

آنان در جود و سخاوت برتر از تمام عالمیان بودند؛زیرا وابستگی آنان به خزاین رحمت حق با وجودشان متحد بود و یقین داشتند خزاین عنایت الهی کم شدنی و تمام شدنی نیست،این است که در ایثار مال و علم و جان دریغ نداشتند و می دانستند سود بی نهایت این ایثار به خودشان بر می گردد.

چون به خلوت انس و عبادت میرفتند وجودی سرشار از نشاط و حال هم چون اقیانوس داشتند و خستگی روز هیچ تأثیری در عشق و نشاط آنان نسبت به عبادت و انس با دوست نداشت،چرا که آنان عارف ترین موجودات به حضرت حق بودند لذا تمام عشق و محبت را صرف او کرده و در این راه از خستگی و سستی پروا نداشتند.

آنان از لجبازی و عناد در برابر عدل و حق و برهان و حکمت،پاک و منزّه بودند، به محض برخورد با حق و عدالت تسلیم شده و قبولی خود را با تمام وجود اعلام می کردند.

در سورهٔ مبارکهٔ کهف آمده است:

وقتی موسی بن عمران با دارا بودن مقام با عظمت اولوالعزمی از حضرت ربّ العزّه شنید مردی در مجمع البحرین است که از او نسبت به حقایق و اسرار آگاه تر است،بلافاصله از جانب حق درخواست کرد وی را به آن مرد رهنمون شود،تا از علم سرشار او در جهت رشد و کمال و تقویت روح و قلب او استفاده کند (۱)! !

آری،بر شما حتم و لازم است که در برابر نبوت انبیا سر تسلیم فرود آرید

۱- (۱)) -کهف (۱۸):۶۵-۶۶.

و خاضعانه به محضر این مقام با عظمت و این نور بی نهایت عرضه بدارید:

بی تو ای نو گل خندان سر بستانم نیست***جز دل خون شده و دیده گریانم نیست

ای مه از خود مپسند این همه مهجور مرا*** که در این تیره شبان طاقت هجرانم نیست

همچو مهتاب به بام آی و نگر در شب هجر*** که به جز نقش خیال تو در ایوانم نیست

صبح آن روز که امید وصالم نبود*** ای سفر کرده کم از شام غریبانم نیست

گنج عشقت به دلم جست نهان گاهی و من***شرمسارم که جز این کلبه ویرانم نیست

تن سپارم به بلا در ره امکان وصول*** غم جانانم اگر هست غم جانم نیست

امتیازات انبیا

امتیازات و ویژگی های انبیا را می توان در عناوین زیر خلاصه کرد:

۱-برگزیدگان و انتخاب شدگان خاصّ حق.

۲-ممتازترین انسان ها در عبادات.

۳-پاک ترین و خالص ترین عباد الهی از جهت قلب و نفس و روح.

۴-دارندگان علم و حکمت.

۵-باتقواترین انسان های روزگار.

۶-صبورترین انسان ها در برابر حوادث.

۷-شاکرترین افراد بشر نسبت به نعمت ها.

۸-نیکوکارترین انسان های تاریخ.

۹-مخلصین از عباد حق.

۱۰-مخلَصین از بندگان الهی.

۱۱-صالح ترین افراد بشر.

۱۲-صدّیق ترین انسان ها.

۱۳-خاضع ترین افراد بنی آدم نسبت به حق و خلق.

۱۴-خاشع ترین افراد از نظر حالت قلب.

۱۵-شجاع ترین انسان ها در تمام جوانب انسانی.

۱۶-با سخاوت ترین مردم روزگار.

۱۷-عارف ترین افراد بشر نسبت به حقایق.

۱۸-محبوب ترین انسان ها در پیشگاه حق.

۱۹-عاشق ترین انسان ها نسبت به حضرت اللّه.

۲۰-امین ترین مردم روزگار نسبت به همهٔ امور حیات.

برای این که نمونه هایی از واقعیت های بیان شده را در انبیای حق در مرحلهٔ نفس و قلب و عمل ببینید حتماً به آیات کتاب خدا در شرح احوال انبیا مراجعه کنید.

قرآن مجید این خصوصیات را از زندگی پاک انبیا حکایت می کند؛آن چنان که انسان غرق در حیرت و تعجب می گردد.

یوسف در آیینهٔ واقعیت

اشاره

یوسف چون به چاه شد به نقل حسن بن محبوب،از حسن بن عماره،از مِسمَع ابی سیّار از امام صادق علیه السلام در آن تاریکی و خلوت و وحشت چاه با کمال ایمان

و اطمینان به الهام حضرت دوست عرضه داشت:

اللّهُمَ انّی اسْئَلُکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدُ لا الهَ الّا انْتَ الحَنّانُ المَنّانُ،بَدیعُ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ ذُو الْجَلالِ وَ الْاِکْرامِ انْ تُصَلّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْ تَجْعَلَ لی مِنْ امْری فَرَجاً مَخْرَجاً وَ تَرْزُقَنی مِنْ حَیْثُ احْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لا احْتَسِبُ (۱).

پروردگارا ! تو را می خوانم به این که سپاس و شکر مخصوص توست،معبودی جز تو،مهربان و نیکی دهنده وجود ندارد،به وجود آورنده آسمان ها و زمینی،ای صاحب جلال و اکرام ! بر محمّد و آل محمد درود فرست و در کار من گشایشی آر و مرا از جایی که گمان دارم و ندارم روزی بخش.

چون کاروان وی را از چاه بیرون کشیدند خود را معرفی نکرد و نگفت که من یوسف پسر یعقوبم و منزل و مکانم در همین نزدیکی است،بلکه سکوت کرد و خود را تسلیم کاروانیان نمود؛زیرا با فراست ایمانی و نور قلبی دریافته بود که این بلاـ و مصیبت و این ابتلا و آزمایش گرچه ظاهری تلخ دارد ولی عاقبتش شیرین و الهی است و این آزمایش مقدمه ای ملکوتی برای رسیدن به مقامی الهی است که در آن مقام خیر او و ملّت های تاریخ لحاظ شده است !

روح با عظمت او در عین این که کودکی چند ساله بود از قبول تزویر،تلبیس، تمویه،تخیلات،دروغ،حیله،مکر،کید،توهمات و تسویلات نفسانیه با کمال قدرت ابا داشت.

چون در برابر وسوسه های خطرناک آن زن زیبای مصری در کاخ عزیز و در خلوت خانهٔ کاخ قرار گرفت و هجوم و وسوسه های او به مدّت هفت سال طول

۱- (۱) -مهج الدعوات:۳۰۷؛بحار الأنوار:۱۷۰/۹۲،باب ۱۰۵.

کشید و در آن ایام یوسف به بلوغ رسیده بود،در برابر او بر اساس قرآن مجید فقط گفت:معاذ اللّه.

عجیب کلمه ای است،معنای این کلمه این است که خیال نکنی من از ترس آبرویم در دنیا،یا جریمه شدن به خاطر جرم،یا به زندان افتادن،یا به عذاب آخرت دچار شدن به تو نزدیک نمی شوم بلکه از این خواسته تو فقط و فقط به خاطر عزیزم و محبوبم و معشوقم حضرت اللّه سرباز می زنم و محال است در این زمینه حتّی فکری آلوده در قلب پاک من خطور کند.

گفتگوی یوسف با زلیخا

ابن عباس شاگرد امیر المؤمنین علیه السلام می گوید:

بزرگان برای ما حکایت کردند که زلیخا هفت سال برای خواستهٔ خود یوسف را در شدیدترین مضیقه قرار داد ولی آن حضرت یک بار به چهرهٔ او چشم ندوخت، روزی در کمال زاری به آن حضرت عرضه داشت:یک بار دیده به سویم بردار، پاسخ داد:اگر تو را ببینم از دیدن حق محروم و کور می شوم !

گفت:ای یوسف ! چه چشم زیبایی داری،جواب داد:اوّل عضوی است که در خانهٔ تاریک قبر بر رویم فرو ریزد !

گفت:چه بوی خوشی داری،گفت:پس از سه روز از مرگم چون قبرم را باز کنی به شدت از بوی تعفن جنازه فرار می کنی.

گفت:چرا به من نزدیک نمی شوی،پاسخ داد:نزدیکی به تو باعث دوری از خدا است !

گفت:فرشم از حریر خالص است برخیز و حاجتم را بر آور،جواب داد:اگر به خواسته ات عمل کنم نصیبم را در بهشت الهی از دست می دهم.

گفت:تو را به شکنجه گران زندان می سپارم،جواب داد:در آن وقت است که خداوند مهربان و مولای عزیزم مرا می خرد (۱).

چون به زندان افتاد عرضه داشت:

[رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ] (۲).

یوسف گفت:پروردگارا ! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.

چون پس از نُه سال به عللی که قرآن ذکر کرده از زندان آزاد شد و سلطان مصر به وی احترام کرد و به او گفت:امروز مقامت نزد ما معلوم شد و تو در این دستگاه امین و صاحب منزلتی،می توانست بگوید:من فرزند یعقوبم و منزل ما شهر کنعان است؛اکنون اسب تیز پایی به من بده تا به دیار خود روم و به دیدار پدر و مادرم خوشحال شوم،ولی این معنا را نگفت؛زیرا ملت مصر را اسیر کاخ نشینان دید و عباد خدا را دچار مردم ظالم و ستمگر مشاهده کرد،پیش خود گفت:در این دستگاه نفوذ کنم،باشد که روزی در سایهٔ به دست آوردن آبروی مردمی و قدرت بتوانم این جامعهٔ شیطان زده و گرفتار طاغوت و طاغوتیان را نجات دهم ! !

به عزیز مصر گفت:

[اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ] (۳).

یوسف گفت:مرا سرپرست خزانه های این سرزمین قرار ده؛زیرا من نگهبان دانایی هستم.

چون مدتی در آن پُست خدمت کرد و امانت و لیاقت و کفایت خود را نشان داد

۱- ((۱)) -اقوال الائمه:۲۵/۵.

۲- ((۲)) -یوسف (۱۲) ۳۳.

۳- ((۳)) -یوسف (۱۲):۵۵.

به مقام رهبری مملکت مصر رسید و به تمام اوضاع و احوال آن مملکت مسلّط شد،در این زمینه قرآن مجید می فرماید:

[وَ كَذٰلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهٰا حَيْثُ يَشٰاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنٰا مَنْ نَشٰاءُ وَ لاٰ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ] (۱):

این گونه یوسف را در [آن] سرزمین مکانت و قدرت دادیم که هر جای آن بخواهد اقامت نماید.رحمت خود را به هر کس که بخواهیم می رسانیم و پاداش نیکوکاران را تباه نمی کنیم.

چون برادران در سفر سوّم به حضورش رسیدند برای این که از شدت شرم و خجالت آنان بکاهد و بار سنگین روح آنان را از عملی که کرده بودند کم کند به آنان فرمود:

[هَلْ عَلِمْتُمْ مٰا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جٰاهِلُونَ] (۲).

گفت:آیا زمانی که نادان بودید،دانستید با یوسف و برادرش چه کردید ؟

آنان ناگهان به خود آمده و پس از اندکی تأمل گفتند:

آیا تو همان یوسف هستی که چهل سال قبل دچار خطای ما شدی ؟

گفت:آری،من یوسفم و این برادر من است،این خداوند مهربان است که بر ما منت گذاشت و به خاطر تقوا و صبر،ما را به این مقام و منزلت رساند که خداوند عزیز اجر و مزد نیکوکاران را ضایع نمی کند.

برادران گفتند:به خداوند قسم که حضرت حق تو را بر ما به«مُلک و عزّت و عقل و حسن و کمال»برگزید و ما در عدم شناخت حق تو،مقصر و خطاکاریم.

ص:۱۶۶

۱- ((۱)) -یوسف (۱۲):۵۶.

۲- ((۲)) -یوسف (۱۲):۸۹.

یوسف عزیز با کمال مهربانی در برابر آن همه ظلم و ستم برادران فرمود:

[لاٰ تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّٰاحِمِينَ] (۱).

گفت:امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست،خدا شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است.

یوسف عزیز بر اثر پاکی جان و نور قلب،چون خود را در والاترین مقام در روی زمین دید به پیشگاه مقدس حضرت حق عرضه داشت:

[رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحٰادِيثِ فٰاطِرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصّٰالِحِينَ] (۲).

پروردگارا ! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی.ای پدید آورندهٔ آسمان ها و زمین ! تو در دنیا و آخرت سرپرست و یار منی در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم را بگیر،و به شایستگان مُلحقم کن.

دورنمایی از تعالیم عالی انبیا

اشاره

عرفای بزرگ و حکمای الهی بر اساس معارف حقه،به خاطر محدودیت ظاهر انسان،از انسان تعبیر به عالم صغیر و به خاطر روح الهی و قلب با عظمتش که عرش رحمان است از او تعبیر به عالم کبیر کرده اند.

۱- ((۱)) - یوسف (۱۲):۹۲.

۲- ((۲)) - یوسف (۱۲):۱۰۱.

عالم کبیر و عالم صغیر

این بیداران راه دوست گفته اند:

چنانچه در عالم ظاهر کرهٔ زمین را کوه ها و معادن و رودها و نهرها و دریاها و بازارهاست هم چنان در عالم صغیر انسانی مانند آن ها موجود است به این معنا که:

بدنش زمین،استخوان ها کوه ها،مغز معادن،درون دریا،امعاء رودها،رگ ها نهرها،پیه گِل،موی گیاه،محل روییدن موی خاک پاک حاصل خیز،اُنس آبادانی، پشت تپّه ها،وحشت خرابه ها،تنفّس بادها،سخن رعد،صدا صاعقه،گریه باران،سرور و فرح روشنایی،غصه و اندوه تاریکی،خواب مرگ،بیداری حیات، ولادت ابتدای سفر،کودکی بهار،جوانی تابستان،کهولت پاییز،پیری زمستان، مرگ انتهای سفر دنیایی،سال های عمر شهرها،ماه ها منزلگاه ها،هفته ها فرسخ ها،روزها میل ها،نفس ها گام ها (۱)،از این جهت عالَمِ صغیر است و دنیا نسبت به او عالَمِ کبیر.

روح و قلبش از نظر استعداد از وسعت سماوات و ارض گسترده تر و مرکز گنجایش علم و هدایت و عشق و محبت و مستعدّ خلافت و ولایت و کرامت و حقیقت است،از این جهت عالم کبیر و دنیا نسبت به او عالم صغیر است.

این جهان با عظمت و دنیای بی نهایت معلّم و استادی می خواهد تا به شناخت ظاهر و باطنش هدایتش نماید و غرض از خلقت وی را به وی بنمایاند و مبدأ و معادش را به وی بشناساند و راه صحیح سلوک و سیر او را از دنیا تا به آخرت به او تعلیم دهد و این معلم و استاد عقل خود او نیست که عقلش از نظر استعداد جزئی

۱- ((۱)) -تفسیر خسروی:۹/۵.

است و جز به درک جزئیات آن هم جزئیاتی از ظاهر راه نمی برد و اگر عقلش می توانست در همهٔ امور معلم او باشد تاکنون تمام اسرار لازم را در اختیار او گذاشته بود،به ناچار باید اذعان و اعتراف کرد که در زمینهٔ رشد و کمال و همآهنگ کردن تمام حقایق ظاهر با باطن و یافتن راه سعادت و سلامت و رسیدن به مقام قرب و وصال نیازمند به تعالیم انبیای عظام است،آن تعالیمی که از حضرت ربّ به انبیا ابلاغ شده تا آن هادیان راه حق به مردم ابلاغ نمایند.

انبیای گرامی حق با براهین حکیمانه در درجهٔ اول وجود مقدس حق و حضرت ربّ العزّه و اسما و صفات آن جناب را به مردم شناساندند و از این راه قلب انسان خواهان را که مرکز گرفتن انوار غیبی است با منور کردن به نور ایمان و یقین به حضرت محبوب متصل کردند و از این طریق انسان را برای به دست آوردن مقام قرب و رسیدن به فضای وصل برافروختند و از اهل ایمان منبعی از نور و روشنایی به وجود آوردند،نوری که انسان را تا ملکوت و غیب عالم رهنمون گشت و وی را وادار کرد به پیشگاه جناب او با زبان حال بگوید:

شاد زی ای دل غمگین که نشاط و غم از اوست ***رنج از او راحت از او زخم از او مرهم از اوست

آفتابی بودم ساکن خلوتگه دل***که فروغ مه و خورشید فروزان هم از اوست

سر من گوی صفت در خم چوگان کسی است*** که چه ابروی بتان پشت مه نو خم از اوست

بکشد تا بکند پای من از بند رها ***للّه الحمد که این رشته قوی محکم از اوست

ص:۱۶۹

من و آن جام جهان بین و پس از این لب جوی***که دل دُرد کشان زنده چو جام جم از اوست

در میخانه مبندید و سر خُم منهید*** بدهید آن می دیرینه که دفع غم از اوست

احاطه به ظاهر و باطن هستی

پیامبران برای بشر با بیانی قاطع ثابت کردند که وجود مقدس او محیط به ظاهر و باطن هستی است و حقّ حقیقی اوست که از او اطاعت کنند و در تمام شؤون حیات از وی فرمان برند،چرا که مالك و ربّ هستی جز جناب او کسی نیست.

آن بزرگواران با دلایل حقه این معنا را به انسان تفهیم کردند که مطیع حق،مورد رضای حق و عاقبتش نعیم ابد و عاصی از فرمانْ،منفور دوست و منزل ابدی و جایگاه دایمی اش عذاب جهنّم است.

در فرهنگ انبیای عظام توحید و یکتا پرستی ریشهٔ همه واقعیت ها و فضایل است و بدون پیوند با حق و ایمان به حضرت ربّ العزّه،هیچ برنامه ای از برنامه های انسان قابل ارزش نیست.

انبیای الهی در شناساندن اسما و صفات حق پافشاری عجیبی داشتند؛زیرا معرفت به اسما معرفت به اوست و معرفت به او بهترین عامل تربیت و رشد و کمال انسان در دنیا و آخرت است.

شناخت حضرت حق طبیعتاً همراه با شناخت حقوق آن جناب است،به این معنی که وقتی انسان موفق به شناخت اسما و صفات گردد،به این نتیجه می رسد که حق عبادت،حق اطاعت،حق ربوبیت،حق مالکیت وقف حریم مقدس اوست و انسان را به هیچ عنوان نرسد که غیر خدا را معبود خود و مربوب خود

ص:۱۷۰

و مالک خود و مطاع خود بگیرد که اگر غیر خدا را در این زمینه ها هدف قرار دهد کافر و مشرک و دچار خزی دنیا و عذاب آخرت است.

تمام گرفتاری های انسان در طول تاریخ معلول اشتباه و خطا و عصیان او نسبت به معبودگیری اوست،وقتی دنیا،درهم و دینار،مقام،شهوت،هوا،طاغوت، بت،علم،دولت و قدرت معبود انسان شود،انسان تبدیل به یک موجود شریر افسار گسیخته می گردد که در طریق حیات و زندگی خود به هیچ کس و هیچ چیز رحم نخواهد کرد.

اسمای الهی

اشاره

در زمینهٔ اسما اللّه که باب معرفت حضرت حق است روایت مهمی وارد شده که بسیار مناسب است به آن اشاره شود:

فی کِتابِ التَّوْحیدِ بِإِسْنادِهِ عَنْ مَوْلانا الصّادِقِ علیه السلام عَنْ أَبیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلیٍّ عَنْ أَبیهِ عَلیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلیٍّ عَنْ أَبیهِ عَلیِّ بْنِ أَبی طالِبٍ علیهم السلام قال:قالَ رَسوُل اللّهِ صلی الله علیه و آله:اِنّ لِلّهِ تَبارَکَ وَ تَعالی تِسْعَةً وَ تِسْعینَ اسْماً مِائَةً الّا واحِداً مَنْ احْصاها دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ هِیَ:

اللّهُ الْواحِدُ الْاَحِدُ الصَّمَدُ الْاَوَّلُ الْآخِرُ السَّمیعُ الْبَصیرُ الْقَدیرُ الْقاهِرُ الْعَلیُّ الْاعْلیٰ الْباقِی الْبَدیعُ الْبارِیءُ الْاَکْرَمُ الظّاهِرُ الْباطِنُ الْحَیُّ الْحَکیمُ الْعَلیمُ الْحَلیمُ الْحَفیظُ الْحَقُّ الْحَسیبُ الْحَمیدُ الْحَفِیُّ الرَّبُّ الرَّحْمٰنُ الرَّحیمُ الذّارِئ الرَّزاقُ الرَّقیبُ الرَّؤُفُ الرّائِی السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ السَّیِّدُ السُّبُّوحُ الشَّهیدُ الصّادِقُ الصّانِعُ الطّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفْوُ الْغَفورُ الْغَنِیُّ الْغِیاثُ الْفاطِرُ الْفَرْدُ الْفَتّاحُ الْفالِقُ الْقَدیمُ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ الْقَوِیُّ الْقَریبُ

ص:۱۷۱

الْقَیُّومُ الْقابِضُ الْباسِطُ قاضِی الْحاجاتِ الْمَجیدُ الْمَوْلی الْمَنّانُ الْمُحیطُ الْمُبینُ الْمُقیتُ الْمُصَوِّرُ الْکَریمُ الْکَبیرُ الْکافی کاشِفُ الضُّرِّ الْوِتْرُ النُّورُ الْوَهّابُ النّاصِرُ الْواسِعُ الْوَدودُ الْهادِی الْوَفِیُّ الْوَکیلُ الْوارِثُ الْبَرُّ الْباعِثُ التَّوابُ الْجَلیلُ الْجَوادُ الْخَبیرُ الْخالِقُ خَیْرُ النّاصِرینَ الدَّیّانُ الشَّکورُ الْعَظیمُ اللَّطیفُ الشّافی (۱).

روایت پر ارزش اسما اللّه را این فقیر به اسناد مشایخ اجازات رواییم:حضرات آیات عظام سید محمد هادی میلانی و سید احمد خوانساری و میرزا خلیل کمره ای و آخوند ملّا علی معصومی همدانی قدس اللّه اسرارهم که به شیخ صدوق متصل است نقل می کنم که:

شیخ صدوق از امام صادق،از امام باقر،از امام سجاد،از امام حسین،از امیر المؤمنین علیهم السلام و آن حضرت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که:

برای حضرت حق نود و نه اسم است که هرکس آن ها را احصا کند وارد بهشت می شود،آن گاه اسما را ذکر می نماید که در سطور قبل خواندید.

احصای اسمای الهی

شیخ صدوق می فرماید:

احصا یعنی احاطه و آگاهی به معانی و مفاهیم بلند و ملکوتی این اسما نه به معنای شمردن است«که در شمردن منفعت نیست،ولی در احاطه به مفهوم منفعت هست؛زیرا در توجه به مفهوم است که اثر اسم در انسان آشکار می گردد».

ص:۱۷۲

۱- (۱)) -الخصال:۵۹۳/۲،حدیث ۴؛التوحید:۱۹۴،باب ۲۹،حدیث ۸؛بحار الأنوار:۱۸۶/۴،باب ۳،حدیث ۱.

محدّث خبیر،ملّا محسن فیض کاشانی می گوید (۱):

اهل معرفت و خاصان درگاه و عاشقان عارف برای احصا معنای دیگری دارند که در حقیقت آن معنا حقیقت است و آن این است که احصا یعنی متّصف شدن به این اسما در درون و برون به قدر امکان و استطاعت انسانی و به عبارت دیگر احصا یعنی شکل گیری از آن اسما در حدی که آدمی را به حقیقت مصداق واقعی خلیفه الهی قرار دهد،نشنیدند که رسول اسلام صلی الله علیه و آله با تأکید سخت سفارش دارند:

تَخَلَّقُوا بِاَخْلاقِ اللّهِ (۲).

متخلق به اخلاق الهی بشوید.

گویی اسما اخلاق حقند و مؤمن به طور حتم مکلّف و مسؤول است که خود را به اخلاق حق بیاراید،اگر معنای احصا شمردن باشد چه سودی بر اسما مترتب است ؟ اگر کسی یک میلیون اسم از اسمای حق را فقط به زبان بشمارد،بدون آن که در درونش تجلّی دهد و آثار آن اسما را در خود ریشه دار نماید،مانند یک حیوان است:

[وَ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِمٰا لاٰ یَسْمَعُ إِلاّٰ دُعٰاءً وَ نِدٰاءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ] (۳).

داستان [دعوت کنندهٔ] کافران [به ایمان]،مانند کسی است که به حیوانی [برای رهاندنش از خطر] بانگ می زند،ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آن هم آوا و صدایی که مفهومش را درک نمی کند] نمی شنود.[کافران،در حقیقت] کر و لال و کورند،به همین سبب [دربارهٔ حقایق] اندیشه نمی کنند.

۱- ((۱)) -علم الیقین:۱۰۲/۱.

۲- ((۲)) -بحار الأنوار:۱۲۹/۵۸،تتمیم.

۳- ((۳)) -بقره (۲):۱۷۱.

بیان اسما و صفات حق از طرف انبیاء فقط و فقط برای این بوده که بشر به مفاهیم آن اسما معرفت پیدا کند و سپس آن مفاهیم را در دل و نفس و جان و همۀ اعضا و جوارح تجلّی دهد تا هدف حضرت حق از خلیفه قرار دادن انسان برای اللّه،تحقق پیدا کند.

انسان وقتی به مفاهیم این اسما و معانی این اوصاف دقت می کند دل از تمام علایق غیر از علاقه به حق و شؤون حق برمی دارد،یکتا نگر و یکتا گو و یکتا خواه می شود،نور معرفت در قلبش تجلّی می کند و روح ربّانیش با کمال اشتیاق برای پرواز به بارگاه قدس حاضر می گردد،اعمال و رفتار و اخلاق انسان مقید به خواسته های آن جناب می شود و ننگ هواپرستی و بت پرستی،مال پرستی و شهوت پرستی و طاغوت پرستی الی الابد از دامن انسانیت پاک می شود و آدمی با تمام هستی خود در برابر آن جناب سر تعظیم فرود آورده و در کمال خشوع و خضوع در مدار اطاعت و عبادت قرار گرفته و بی قرارِ آن محبوب و معشوق و معبود واقعی می گردد.

الهی آن عارف وارسته چنین سروده:

بیا ساقی ای یار دیرین من***به می کن شفای دل و دین من

بده می که تا محرم دل شویم*** چه دیوانه عشق عاقل شویم

همان می که رقصان کند ماه را*** به وجد آورد جان آگاه را

غم و درد از آن باده درمان شود*** تن خاکی از ذوق او جان شود

همان می که در گلشن جان کشند*** به یاد گل روی جانان کشند

همان می که ایزد پرستان زدند*** به میخانه عشق مستان زدند

همان می که شیرینتر از جان بود*** به جام اندرش نور ایمان بود

ص:۱۷۴

عظمت خالق و حقارت مخلوق

اشاره

در مکتب انبیا آن چنان بایـد با حضـرت حق آشـنا گردی که هماننـد خود انبیا، خداوند در عرش درونت برتر و عظیم تر از هر چیز و همه عالم در برابر دیدهٔ سرت کوچک و ناچیز آید،به عبارت دیگر او را با زحمت تحصیل معرفت و عمل صالح درونت تجلّی دهی و غیر او را مگذاری از مرز دیدهٔ سـرت بگذرد که اگر مظاهر فریبای دنیا از دیده بگذرد و به دل راه پیدا کند تو را به اسارت می کشد،نشنیده ای که حضرت مولا در وصف عاشقان اللّه فرموده است:

عَظُمَ الْخالِقُ فی انْفُسِهِمْ فَصَغُرَ ما دونَهُ فی اعْیُنِهِمْ (۱).

آنچه در دنیای جان آنان بزرگ است فقط خداست،و هر چه جز او باشد در دیدهٔ آنان و تماشاگه آنان کوچک است.

به خـاطر درک عظمت دوست است که فریب هیـچ برنامه ای را نمی خورنـد و شـیئی از اشـیا چه جانـدار،چه بی جان کمترین اثری در آن بزرگوران نمی گذارد.

عبادت و بندگی برای ارتقای انسان

اشاره

انبیای عظام الهی تکالیف و مسؤولیت هایی را تحت عنوان عبادت و بنـدگی بر انسان واجب کردنـد تا وی را از برکت عبادت از مقام حیوانی به مقام بلند ملکوتی ارتقا دهند؛زیرا راه ارتقایی برای انسان جز از طریق انجام تکالیف عبادی وجود ندارد.

۱- (۱) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۱۹۳؛بحار الأنوار:۳۱۵/۶۴،باب ۱۴،حدیث ۵۰.

نماز و ذکر

این عبادات گاهی به صورت نماز و ذکر با خضوع و خشوع است،نماز و ذکری که تحقّقش مشروط به شرایط بسیار مهم درونی و برونی است و انجامش همراه با شرایط،بازدارندهٔ انسان از فحشا و منکرات است و به عبارت دیگر پاک کنندهٔ انسان از آلودگی های درونی و برونی است که بحث مفصل آن در جلد پنجم کتاب گذشت.

گذشتن از مال دنیا

و گاهی به صورت برنامه های مالی است مانند صدقات،انفاق،خمس،زکات، دستگیری از یتیم و مسکین و حاجتمند و دردمند که این گونه تکالیف زنده کنندهٔ حالات الهی در وجود انسان مانند جود و سخا و مروت و مهر و عاطفه و برطرف کنندهٔ مشکلات مردم است.

روزه و خودداری از پلیدی

انبیا به مردم دستور روزه و خودداری از پلیدی های درون را دادند تا از این طریق مردم را به تزکیهٔ نفس برسانند و آنان را لایق رسیدن به مقام قرب و چشیدن شربت وصال کنند.

عبرت از گذشتگان

انبیا از مردم خواستند گاهی برای دیدن عجایب و آثار الهی که در تمام صفحات طبیعت جلوه گر است سفر کنند،تا از طریق سفر به معرفت خود بیفزایند و به یاد

سفر خود از دنیا به آخرت و دیدن نتایج اعمال خود بیفتند و از این راه به رشد و کمال خود اضافه نمایند و نیز دریابند که سفر آنـان به جهـان بعـد از این جهـان حتمی و مسلّم است و هم چنین از دیـدن کاخ های خراب شـده و آثار ویران شـده شاهان و قلدران و ستمکاران و قبور کهنه و مندرس آنان و بدن و جمجمه پوسیدهٔ ایشان بفهمند که اوّلاً کسی در دنیا ماندنی نیست گر چه دارای عظیم ترین قـدرت باشد و ثانیاً گردن هر گردنکشـی عاقبت می شـکند و دماغ هر متکبری عاقبت به خاک ذلّت می آید و هر نفس سـتمکاری بدون شک به اسارت اعمال ننگین خود میرود و به عذاب ابد الهی در برابر آن همه سـتم بر بندگان حق دچار می شود.

عبرت از گذشتگان در نهج البلاغه

امیر المؤمنین علیه السلام برای عبرت گرفتن از گذشتگان می فرماید:

اهل گورسـتان همسایگانی هسـتند که با هم انس نمی گیرنـد و دوسـتانی که به دیدار یکدیگر نمی روند،نسـبت های آشـنایی بینشان کهنه و سبب های برادری از آن ها بریده شده است،با این که همه در یک جا جمعند تنها و بی کسند و در عین این که دوستان هم بودند از هم دورند،برای شب صبح و برای صبح شب نمی شناسند،هر یک از شب و روز که در آن کوچ کرده اند برایشان همیشگی است.

سختی های آن جهان را سخت تر از آنچه می ترسیدند مشاهده کردند و آثار آن جهان را بزرگ تر از آنچه تصور می نمودند دیدنـد،اگر بعـد از مرگ به زبان می آمدنـد، نمی توانسـتند آنچه را به چشم دیـده و دریافته انـد بیان کنند،اگر چه نشانه های آنان ناپدید شده و خبرهایشان قطع گردیده،ولی چشم های عبرت پذیر،آنان را می نگرد و گوش های خرد از آن ها می شنود که از راه غیر گویایی یعنی به زبان عبرت می گویند:

آن چهره های شکفته و شاداب بسیار گرفته و زشت شد و آن بدن های نرم و نازک بی جان افتاده،جامه های کهنه و پاره و کفن پوسیده در برداریم و تنگی گور ما را سخت به مشقت انداخته،وحشت و ترس را به ارث بردیم و منزل های خاموش به روی ما خراب شد.

اندام نیکوی ما نابود و صورت های خوش آب و رنگ ما زشت و اقامت ما در قبور ترسناک طولانی شد،از اندوه،رهایی و از تنگی،فراخی نیافتیم !

زمین چه بسیار بدن ارجمند و صاحب رنگ شگفت آوری را خورده است که در دنیا متنعّم به نعمت و پروردهٔ خوشگذرانی و بزرگواری بوده،هنگام اندوه به شادی می گراییده و به جهت بخل ورزیدن به نیکویی و حرص به کارهای بیهوده و بازیچه، چون مصیبت و اندوهی به او وارد می گشت متوجّه لذت و خوشی شده خود را از اندوه منصرف می نمود،پس در حالی که او به دنیا و دنیا به او می خندید،در سایهٔ خوشی زندگانی که همراه با بسیاری غفلت بود،ناگهان روزگار او را با خار خود لگدکوب کرد و قوایش را درهم شکست و از نزدیک ابزار مرگ و علل موت به سویش نگاه می کرد،پس او به اندوهی آمیخته شد که با آن آشنا نبود و با رنج پنهانی همراز گشت که پیش از این آن را نیافته بود و بر اثر بیماری ها ضعف و سستی بسیار در او به وجود آمد،در این حال هم به بهبودی خود انس و اطمینان کامل داشت و هراسان رو آورد به آنچه اطبّا او را به آن عادت داده بودند از قبیل علاج گرمی به سردی و برطرف شدن سردی به گرمی،پس داروی سرد،بیماری گرمی را خاموش نساخت و بلکه به آن افزود و داروی گرم بیماری سردی را بهبودی نداده،جز آن که آن را به هیجان آورده سخت کرد،با داروی مناسب که با طبایع و اخلاط درآمیخت مزاج معتدل نگشت مگر آن که طبایع هر دردی را کمک کرده می افزود،تا این که طبیب او سست شد و از کار افتاد و پرستارش او را فراموش کرد و زن و فرزند

و غمخوارش از بیان درد او خسته شدند و در پاسخ پرسش کنندگان حال او گنگ گشتند و نزد او از خبر اندوه آوری که پنهان می نمودند با یکدیگر گفتگو کردند،یکی می گفت:حال او همین است که هست و دیگری به خوب شدن او امیدوارشان می کرد و دیگری بر مرگ او دلداریشان می داد،در حالی که پیروی از گذشتگانِ پیش از آن بیمار را به یادشان می آورد که آنان رفتند ما هم باید برویم.

پس در اثنای این که او با این حال بر بال مفارقت دنیا و دوری دوستان سوار است ناگاه اندوهی از اندوه هایش به او هجوم آورد،پس زیرکی ها و اندیشه های او سرگردان مانده از کار بیفتد و رطوبت زبانش خشک شود و چه بسیار پاسخ پرسش مهمی را دانسته ولی از بیان آن عاجز و ناتوان است و چه بسیار آواز سخنی که دل او را دردناک می کند می شنود،ولی خود را کر می نمایاند و آن آواز یا سخن از بزرگی است که او را احترام می نموده یا از خردسالی که به او مهربان بوده است.

به حقیقت مرگ را سختی هایی است که دشوارتر است از آن که همهٔ آن ها بیان شود یا عقول مردم دنیا آن را درک کرده و بپذیرد (۱).

فرامین پیامبران به انسان ها

انبیا از جانب حضرت حق تکالیفی را بر مردم واجب کردند که مردم بر محور آن تکالیف اجتماع کنند،تا دردها گفته شود و مشکلات بازگو گردد،آن گاه به وسیلهٔ کمک همهٔ دردها علاج و مشکلات حل گردد،از این قبیل تکالیف نماز جماعت و نماز جمعه و مسئلهٔ با عظمت حج است و این عبادات مربوط به یک روز و دو روز و یک هفته و یک سال نیست،بلکه تا پایان عمر همگان تداوم دارد و ادایش در

۱- (۱)) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۲۲۱؛بحار الأنوار:۴۳۴/۷۴،باب ۱۵،حدیث ۴۷.

تمـام اوقات واجب و لازم است،مردم از طریق این عبادات به حل مشـکلات دنیایی و اجتماعی موفق می شونـد و هم از برکت این تکالیف به ثواب و اجر اخروی می رسند.

انبیای الهی در مورد مِلک و املاک و صـناعات و تجارات و عقود و معاوضات و ارث و میراث و بـدهی و طلب کاری و غنایم و صدقات و مسـئلهٔ عهد و نذر و قسم و شـهادت در دادگاه و قضا و دادرسی قوانینی مقرر فرمودند که اجرای آن قوانین ضامن سلامت جامعه و حلّال مشکلات مردم در امور اجتماعی و اقتصادی و اختلافی است.

انبیا،در جهت حفظ شخصیت زن در امر ازدواج و طلاق و عِدّهٔ طلاق و رجوع و محرّمات نسب و رضاع و شوهرداری و تربیت اولاـد و حـق زن بر مرد و آنچه مربـوط به نظـام خـانواده است قوانینی از جـانب حق ارائه کردنـد که رعـایت آن قوانین بـاعث استحکام خانواده و رشد و کمال و تربیت زن و شوهر و فرزندان است.

انبیای الهی در تمام معاملات از ضـرر زدن و ضـرر کشـیدن منع کرده و به هر کسی حق داده اند که در تمام جهات زندگی از حق خود دفاع کنـد و به کسـی حق نـداده اند که دست به تجارت و معامله و معاشـرتی بزند که در سایهٔ آن به تربیت و عقل و روح و آبرو و اموال و عِرض و شرف کسی خسارت وارد آید.

انبیـا،از خـدعه و مکر و غشّ و تزویر و زور و بیکـاری و مفت خوری و غصب و سـرقت و قمـار و دلاّـلی و فحشـا و منکرات و شغـل هایی که برای دین و ایمان مردم ضـرر داردماننـد مطربی و لهو و لعب به شـدّت منع کرده و آلوده به آن ها را مغضوب حق و گمراه و هیزم جهنم دانسته اند.

انبیـای گرامی حق جهت حفـظ نسـل و تربیت انسان و بقای انسانیت و اخلاق الهی در جامعه از لواط و زنا و اسـتمناء به شـدت ابراز تنفّر کرده و مرتکب هر یک از

این سه گناه را مرتکب اکبر و کبایر معرفی کرده و برای هر کدام از این سه گناه اعلام جریمه سنگین در دنیا و عذاب سخت در آخرت نموده اند ! !

انبیا،مادران و پدران را نسبت به فرزندان از جهت نفقه و تربیت مسئول شناخته و احترام و احسان به پدران و مادران را وظیفهٔ واجب اولادان دانسته اند.

انبیای خدا تمام رذایل اخلاقی را بازشناسانده و تمام حسنات روحی را برای مردم بیان کرده و برای برپایی خیمهٔ عدالت از تمام مردم به عنوان وظیفهٔ واجب خواسته اند خویش را از رذایل در حد کامل پاک کنند و به حسنات عالی اخلاقی آراسته شوند.

انبیای الهی برای حفظ سلامت قوانین حضرت رب و حفظ مردم مؤمن و ناموس و شرف مسلمانان و حدود و ثغور و سرزمین مردم با ایمان از شرّ اشرار و کید کفّار و فساد مفسدان،جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر را واجب و فریضه دانسته اند و محض جنگ با دشمن قوانین و تکالیفی را وضع کرده یا از طرف خداوند اعلام داشته اند که آن قوانین و تکالیف فقط و فقط در راه اعلای کلمهٔ حق و حفظ ایمان و ریشه کن شدن باطل و نابود شدن فساد است،چون جنگی با دشمن دین پیش آمد شرکت در آن با مال و جان از اعظم واجبات و روی گردانی و فرار از آن مساوی کفر به خداست.

انبیا،طلب علم و معرفت و حرکت به سوی رشد و کمال و آدمیت و انسانیت تا رسیدن به مقام قرب و تحصیل سعادت دنیا و آخرت را بر تمام مرد و زن واجب دانسته و صاحب سستی و تنبلی را در این زمینه ملعون قلمداد کرده اند.

انبیا،برای حفظ نظام نبوت و مسائل الهی و تداوم فرهنگ حضرت حق،از جانب حضرت ربّ العزّه مأموریت و مسؤولیت و تکلیف واجب داشتند،برای بعد از خود خلیفه و جانشین معیّن کنند،جانشین و خلیفه ای که خدای بصیر برای بعد

از آنـان به آنـان معرفی می کرد و حضـرت حق سـستی در این واجب را مسـاوی بـا هـدم نبوت و ناتمـام مانـدن رسـالت اعلام کرد،آنچه جانشـین برای صـد و بیست و چهار هزار پیامبر مقرّر شد همه به نحو مسـتقیم به تعیین حضـرت حق بود که انبیا فقط مأمور ابلاغ جانشینی او در امت و ملت خود بودند.

در هر صورت برای ظـاهر و بـاطن حیات و برای امور مادی و معنوی و برای مسائل دنیایی و آخرتی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسـی و اقتصادی،انبیای خـدا از طرف خـدا و به مصـلحت اندیشـی خود نسـبت به مردم به اذن خـدا،قانون ارائه کردند و این قوانین در طول تاریـخ بر اساس پدید آمدن نیاز به تدریج اعلام شد تا در هنگام ظهور بعثت رسول اسـلام صـلی الله علیه و آله مسـئلهٔ قانون به کمال رسید و دین آن حضرت تا روز قیامت به عنوان دین کامل و نعمت تمام و مکتب جامع از طرف حضرت رب العـالمین امضا شـد و نبوت و دین به آن جناب ختم گشت و این راه تا پایان جهان به عنوان راه صـحیح زنـدگی و صـراط مستقیم شناخته شد.

بشارت کتب آسمانی بر وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام

اشاره

مسـئلهٔ وجود با برکت رسول اسـلام حضرت محمد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله و دوازده جانشین معصوم او از عجیب ترین مسائل آفرینش و از عظیم ترین برنامه های هستی و از بزرگ ترین مسائل الهی است.

بر اسـاس روایـات مسـتفیضه ای کـه در توضـیح و تفسـیر بعضـی از آیـات قرآن مجیـد از معتـبرترین کتب شـیعه و اهـل سـنت رسـیده،خداوند بزرگ قبل از آفرینش انسان وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام را به ملائکه خبر داد و از آنان بر نبوت رسول اسـلام صـلی الله علیه و آله و امامت ائمه بزرگوار اقرار گرفت و از ابتدای خلقت آدم تا زمان حضرت عیسی علیه السلام وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او را به تمام انبیا خود اطلاع داد و از

آنـان بر نبوت محمّـد صـلی الله علیه و آله و امـامت ائمه علیهم السـلام پیمـان و میثـاق گرفت و اعلام ظهور نبوت او و ولایـت امامان بعد از او را بر امّت ها واجب و لازم فرمود (۱).

[وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلى ذلِكُمْ إِصْرِی قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدِينَ] (۲).

و [یاد کنید] هنگامی که خدا از همهٔ پیامبران [و امت هایشان] پیمان گرفت که هرگاه کتاب و حکمت به شما دادم،سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتاب های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد،قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید.[آن گاه خدا] فرمود:آیا اقرار کردید و بر این [حقیقت] پیمان محکم مرا [به صورتی که به آن وفا کنید] دریافت نمودید ؟ گفتند:اقرار کردیم.فرمود:پس [بر این پیمان] گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

در سورهٔ مبارکه صف روشن ترین آیه در این زمینه به مضمون زیر آمده:

[وَ إِذْ قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يا بَنِی إِسْرائِيلَ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَیَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِينٌ] (۳).

و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت:ای بنی اسرائیل ! به یقین من فرستادهٔ خدا به سوی شمایم،تورات را که پیش از من بوده،تصدیق می کنم،

۱- ((۱)) -تفسیر القمی:۱۰۶/۱ و۲۴۶.

۲- ((۲)) -آل عمران (۳):۸۱.

۳- ((۳)) -صف (۶۱):۶.

و به پیـامبری که بعـد از من می آیـد و نـامش«احمـد»است،مژده می دهم.پس هنگـامی که [احمـد] دلایـل روشن برای آنـان آورد،گفتند:این جادویی است آشکار ! !

با توجه به عمق و مفهوم و باطن و ظاهر این دو آیه و روایات مسـتفیضه در ذیل هر دو برای احدی در این مسئله شک و تردید نمی مانـد که خداونـد بزرگ ظهور وجود پیـامبر و ائمه علیهم السـلام را به انبیای گرامی خود خبر داده و از آنان پیمان گرفته که ظهور آن جناب و نبوت او و امامت امامان علیهم السلام را به امّت های خود اعلام کنند.

آری عهد گرفت و پیمان و میثاق خواست که هر یک از شـما زمان وی را درک کردید و به محضـر مقدس او رسیدید باید به او ایمان آورده و آن جناب را در هـدفش یاری نماییـد و اگر وی را نیافتید اوصاف و خصوصـیاتش را به قوم خود خبر دهید و از آنان بخواهیـد ایمان به او آورده و وی را یاری دهنـد و اگر آنان او را نیافتنـد،به بعـدی های خود سـفارش اکیـد نماینـد که چون وی را یافتند به او ایمان آورده و یاریش دهند.

این که جناب احدیّت اوصاف و خصوصـیات رسول اسـلام صلی الله علیه و آله را برای انبیا بیان کرد و انبیا به دستور خدا برای ملّت های خود توضیح دادند،به خاطر این بود که وی را با دیگری اشتباه نکنند و حجّت الهی بر تمام مردم عالم تمام باشد.

این که در آیهٔ شریفهٔ سورهٔ آل عمران فرمود:

[وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشّاهِدِينَ] (۱).

و من هم با شما از گواهانم.

من هم که ربّ العالمینم بر رسالت او همراه با شما شهادت می دهم،نهایت

ص:۱۸۴

۱- ((۱)) - آل عمران (۳):۸۱.

تعظیم و اجلال نسبت به جناب مقدس اوست و در تاریخ هستی به این اندازه از طرف حضرت حق به کسی احترام نشده است.

عَنْ أَبِی الحَسَن علیه السلام قال:وِلایَهُ عَلِیٍّ علیه السلام مَکْتُوبَهٌ فی جَمیعِ صُحُفِ الْاَنْبِیاءِ وَ لَمْ یَبْعَثَ اللّهُ رَسولاً الّا بِنُبُوَّهِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِیِّهِ عَلِیٍّ (۱).

امام رضا علیه السلام می فرماید:ولایت علی علیه السلام در تمام کتب انبیا آمده و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث به رسالت نکرد مگر به اقرار به نبوت محمّد و جانشینی علی.

در سورۀ مبارکه اعراف به مسئلۀ اعلام نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله در تورات و انجیل اشاره شده است:

[الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ] (۲).

همان کسانی که از این رسول و پیامبر«ناخوانده درس»که او را نزد خود [با همۀ نشانه ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می یابند،پیروی می کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تورات

در سِفْر اول تورات بشارت موسی به ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده است.

در سفر ثانی و پانزدهم تورات بشائر حضرت ابراهیم به ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده و قرآن مجید در سورۀ مبارکه بقره آیۀ ۱۲۹ این معنا را به طور قاطع

۱- ((۱)) -الکافی:۴۳۷/۱،باب فیه نتف و جوامع من الروایه،حدیث ۶؛بحار الأنوار:۴۶/۳۸،باب ۵۸،حدیث ۴.
۲- ((۲)) -اعراف (۷):۱۵۷.

تأیید می کند (۱).

در باب پنجاه و سوم مزامیر داود علیه السلام بشارت به ظهور حضرت ختمی مرتبت آمده و در بشائر عویدیا و حیقوق و حزقیل و دانیال و شعیا که در تورات آمده خبر از ظهور حضرت محمّد صلی الله علیه و آله داده شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در انجیل

از قول حضرت عیسی در انجیل آمده:

نیکی می رود،پس از آن بارقلیطا«وجود مقدس حضرت محمّد صلی الله علیه و آله»خواهد آمد،او بار سنگین بی دینی را از دوش شما برمی دارد و هر چیز مبهمی را برای شما تفسیر می کند و بر نبوت من شهادت می دهد،چنانچه من بر نبوتش شهادت دادم.

کعب بن لُؤیّ بن غالب-که از علمای بزرگ اهل کتاب قبل از نبوّت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود-هفته ای یک روز که مردم آن را عَروبه می گفتند ولی آن را جمعه نامید مردم را جمع می کرد و خبر آمدن رسول اسلام صلی الله علیه و آله را به آنان اعلام می کرد.

به عیسی بن مریم خطاب رسید:گفتارم را بشنو و امرم را اطاعت کن،ای فرزند زن پاکیزه و بریده از شرّ ! من تو را بدون پدر آفریدم و وجودت را نشانه ای از عظمت خود برای تمام جهانیان قرار دادم،مرا عبادت کن و بر من تکیه داشته باش و کتاب نازل شده مرا بگیر و به جامعهٔ خود ابلاغ کن.

به آنان خبر بده من خدای بدیع دائم ابدی ام،پیغمبری که در آینده مبعوث به

۱- ((۱)) - «رَبَّنٰا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» ؛پروردگارا ! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان بخواند،و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد،و [از آلودگی های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

رسالت می کنم تصدیق کنید،او صاحب جمل و صاحب نسل و نسب است،در عین زنان متعدّده که به اذن من در حبالۀ نکاح اوست فرزندش از آنان کم است، نسل او از دختر مبارکه ای است که مصاحب مادر تو مریم در بهشت است،برای آن دختر دو فرزند عزیز است که هر دو به شهادت می رسند،دین او دین حنیف و قبلۀ او مکه و وجودش برای عرب و عجم رحمت است،برای او در قیامت حوضی است بسیار بزرگ،به عدد ستارگان آسمان در کنار آن حوض ظرف است،رنگ آن حوض رنگ مجموع آشامیدنی های بهشت و طعم آن طعم تمام میوه های جنّت است،هر کس از آن حوض بنوشد برای ابد تشنه نمی شود،به مانند ملائکه در برابر من برای عبادت می ایستد،قلبش در برابر عظمت من در کمال خشوع است، نور معرفت از سینه اش می درخشد،حق بر زبانش جاری است،دو چشمش می خوابد ولی قلبش خواب ندارد،مقام شفاعت را برایش ذخیره کرده ام،قیامت به قیام امتش از قبرها بر پا می شود.

مفصل تر از حدیث بالا در کتاب«اکمال الدین»شیخ صدوق نقل شده است (۱).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در نزد یهود

صاحب«کشف الغُمّه»،علی بن عیسی اربلی می گوید:

بعضی از یهودی ها جمله ای را از تورات دربارۀ رسول اکرم صلی الله علیه و آله برایم نقل کرده اند که خودم در تورات ترجمه شده،به عربی دیده ام و آن این است:

اسْماعیلُ قَبِلْتُ صَلاتَهُ وَ بارَکْتُ فیهِ وَ انْمَیْتُهُ وَ کَثَّرْتُ عَدَدَهُ بِمَّادْمَّادٍ«مَعْناهُ مُحَمَّدٌ»وَ عَدَدُ حُروفِهِ اثْنانِ وَ تِسْعونَ حَرْفاً سَأخْرُجُ اثْنَیْ عَشَرَ اماماً مَلِکاً مِنْ

۱- (۱) -اکمال الدین:۱۵۹.

نَسْلِهِ وَ اعْطیهِ قَوْماً کَثیرَ الْعَدَدِ (۱).

نماز اسماعیل را پذیرفتم،به او برکت دادم،وی را رشد عنایت نمودم،تعداد فرزندان و نسلش را به«مادماد»یعنی محمّد صلی الله علیه و آله زیاد کردم،عدد حروف محمّد صلی الله علیه و آله نود و دو حرف است،دوازده نفر صاحب ولایت و امامت از اولادش قرار دهم و نفرات امّتش را زیاد کنم.

نام مبارک«محمّد»به حروف ابجد بدون تشدید میم دوم نود و دو است:

م ۴۰ ح ۸ م ۴۰ د ۴

در قسمتی از یکی از سوره های کتب آسمانی چنانچه وهب بن منبه نقل می کند آمده (۲):

در میان مردم امّی پیامبری را مبعوث به رسالت می کنم که از تندی و سخت دلی دور است،نعره زن و عیب جو و بدون علّت مداح کسی نیست،از بدقولی و فحش و ناروا پاک است،زیبایی باطن و ظاهر در او جمع است،دارای خلق کریم است، تقوا شعار او،حکمت بیان او،صدق و وفا طبیعت او،عفو و نیکی اخلاق او،حق آیین او،عدل سیرت او و اسلام دین اوست.

او را به رفعت و بلندی رسانم،سختی معیشتش را علاج کنم،از گمراهی حفظش کرده و در هدایت غرقش سازم،به وسیلهٔ او قلوب پراکنده را جمع کنم، مخلصان از بندگان را امت او گردانم،تسبیح و تقدیس و تحمید را به آنان الهام کنم، مساجدشان را به نماز آباد و مبدأ و معادشان را نیک گردانم.

امت او برای جهاد در راه من با مال و جان هجرت کنند،در برابر عظمت من به

۱- ((۱)) -کشف الغمه:۲۱/۱.

۲- ((۲)) - بحار الأنوار:۲۳۹/۶۱،باب ۱۰،با کمی اختلاف.

قیام و رکوع و سجود برخیزند،آنان راهبان شب و شیران روزند،این همه عنایت من است که به هر کس بخواهم می بخشم که من دارای عنایت عظیمم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کلام سلیمان

کعب الاحبار می گوید:

سلیمان در مسیرش به یمن به مدینه طیّبه رسید،به همراهانش گفت:اینجا شهر هجرت پیامبر آخر زمان است،خوشا بحال کسی که به او مؤمن شود و از وی پیروی کرده،در تمام امور حیات به او اقتدا کند.

وقتی به مکّه گذشت گفت:پیامبر عربی از این شهر به مدینه می رود،خداوند یاری کنندگانش را یاری دهد،دور و نزدیک در پیشگاه حضرت او در مسئله حق مساویند،در راه حق از ملامت کنندگان باک ندارد.

گفتند:ای پسر داود ! دین او چیست ؟ فرمود:آیین حنیف.

پرسیدند:بین ما و او چه زمانی فاصله است ؟ فرمود:بیش از هزار سال،من به شما بگویم و بر شما واجب است به دیگران برسانید که او آقای همه انبیا و خاتم رسولان است و نامش در کتب انبیا ثبت است.

چون سلیمان از مکه گذشت،فریاد مکه به جانب حق برخاست،خطاب رسید سبب گریه ات چیست ؟ عرضه داشت:الهی ! تو بهتر می دانی که سلیمان یکی از رسولان توست،بر من گذشت و برای نماز و عبادت پیاده نشد و به نزد من ذکر تو نگفت،من دچار بت های بت پرستانم،خداوند وحی فرمود:در آیندهٔ نزدیک تو را از سجده کنندگان پُر کنم،قرآن را در ابتدای امر در تو نازل کنم،پیامبری در کنار تو مبعوث کنم که محبوب ترین پیامبران من است،قومی را در تو قرار دهم که مرا عبادت کنند،واجباتی بر عبادم تکلیف کنم که برای انجامش در نزد تو با سرعت

زیاد به سویت بشتابند و در کنار تو ناله ها و ضجّه ها و نوبه ها به سویم برخیزد، همانند نالۀ ناقه برای فرزندش و کبوتر برای جوجه اش،دامنت را از بت و بت پرستی پاک کنم و تو را برای تمام جهانیان از برکت پیامبرم قبله سازم.

بشارت علمای بزرگ عصر جاهلیت بر ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

جاحظ،دانشمند و ادیب بسیار مشهور عرب در کتاب«البیان و التبیین» می گوید (۱):

قُسّ بن ساعدۀ ایادی از علما و حکمای بزرگ عصر جاهلیّت بود،در میان مردم قسم خورد و گفت:در قسمم دروغگو نیستم،برای خدا دینی است بهتر از دینی که برای شماست.

او با آن که رسول اسلام را درک نکرد ولی ایمان به او را در عصر جاهلیت اعلام داشت،می گویند عمر درازی بر او گذشت،نبی اسلام صلی الله علیه و آله را به اسم و نسب می شناخت،خبر بعثتش را به مردم بشارت می داد،اهل تقوا بود و مردم را به تقوا دعوت می کرد،مطالبی می گفت که عوام از درک آن مطالب عاجز بودند،جز خواص از عقلاـ سخنانش را نمی فهمیدند،پیامبر بعد از ظهور رسالت و بعثتش به وی دعا کرد و فرمود:روز قیامت هم چون یک امت به محشر می آید.

تُبّع مَلِک و سیف بن یَزَن و بحیرای راهب و ابو المُوَیْهِب از آمدن آن حضرت و رسالت و بعثت آن جناب خبر داشتند و خبر آنان مستند به کتب آسمانی گذشته بود،در حدی که سیف علائم و نشانه های آن حضرت را قبل از ولادت به عبد المطّلب گفت و بحیرای راهب در طریق شام از وضع آن حضرت به ابو طالب خبر داد.

۱- (۱)) -البیان و التبیین:۳۰۸/۱.

ابن حوّاش شامی و زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ورقه بن نوفل بر اثر مطالعاتشان در کتب گذشته،از آن جناب و اوصافش به طور کامل خبر داشتند.

آری،این اخبار که از کتب آسمانی و به خصوص تورات و زبور و انجیل و به وسیلهٔ احبار و رهبان و حکما و علما و کاهنان نقل می شد در بین مردم رایج بود،تا شب هفدهم ربیع الاول با ولادت آن نور ملکوتی و موجود ربّانی و شخصیت الهی تحقّق عینی یافت.

چون از مادر پاك و پاکیزه اش که در اعمال و اخلاق و رفتار و کردار بر آیین ابراهیم بود متولّد شد،سر به آسمان برداشت،سپس به سجده آمد،آن گاه نوری از او درخشید که ما بین مشرق و مغرب را در معرض دید مادر گذاشت.

این وضعیت را وقتی به یکی از احبار یهود گفتند،در تأویلش گفت:آوازه اش روی زمین را می گیرد و از جانب خدا به امر عظیمی مأمور می شود.

شعر ادیب الممالک در ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اشاره

میرزا صادق خان ادیب الممالك فراهانی در اشعاری نغز و بی نظیر اتفاقات شب ولادت آن حضرت را چنین آورده:

برخیز شتر بانا بر بند کجاوه***کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه

در شاخ شجر برخاست آوای چکاوه*** وز طول سفر حسرت من گشت علاوه

بگذر بشتاب اندر از رود سماوه*** در دیده من بنگر دریاچه ساوه

وز سینه ام آتشکده پارس نمودار

از رود سماوه زره نجد و یمامه***بشتاب و گذر کن به سوی ارض تهامه

بردار پس آن که گهر افشان سر خامه*** این واقعه را زود نما نقش به نامه

در ملك عجم بفرست با پرّ حمامه*** تا جمله ز سر گیرند دستار و عمامه

جوشند چو بلبل به چمن کبک به کهسار

با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید***کاری که تو میخواهی از فیل نیاید

رو تا به سرت جیش ابابیل نیاید*** بر فرق تو و قوم تو سجّیل نیاید

تا دشمن تو مهبط جبرییل نیاید*** تاکید تو در مورد تضلیل نیاید

تا صاحب خانه نرساند به تو آزار (۱)

کرامتی از آیت اللّه حایری در مورد شعر ادیب الممالک

از یکی از شاگردان مؤمن و با تقوای حضرت آیت اللّه العظمی حایری مؤسّس حوزهٔ علمیهٔ قم شنیدم که در شب ولادت رسول اسلام صلی الله علیه و آله شب هفدهم ربیع الاول مجلس جشنی در یکی از محلات قم برپا بود،آیت اللّه حایری در آن مجلس شرف حضور داشت،آهی از دل پرشوق کشید و گفت:

در این مجلس جای حاج سید علی اصغر اراکی خالی است که با آن صدای گرم و دلنوازش اشعار ادیب الممالک را در ولادت رسول اسلام صلی الله علیه و آله بخواند و به مجلس حال و نورانیت ببخشد،ساعتی نگذشت که حاج سید علی اصغر وارد مجلس شد،به محضر آیت اللّه حایری سلام کرد و ولادت خاتم انبیا را تبریک گفت،آیت اللّه حایری فرمود:تو کجا و شهر قم و این مجلس ؟!!

عرضه داشت:از اراک قصد تهران داشتم،چون ماشین به قم رسید خراب شد، راننده گفت:احتمالاً تا صبح در قم بمانیم،من بسیار خوشحال شدم پیش خود گفتم در این شب ولادت به زیارت بروم سپس مجلس جشن و سروری را پیدا کرده در آنجا شرکت کنم تا از معنویت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بهره مند شوم،آیت اللّه حایری

۱- (۱)) -ادیب الممالک فراهانی.

فرمود:این همه از فضل و عنایت خداست برخیز و میلادیه ادیب را در این مجلس بخوان ! !

اسمای پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله

محمّـد،احمد،حادّ،ماحی،عاقب،حاشر،رسول رحمت،رسول توبه، رسول ملاحم،مقفّی،قُثَم،شاهد،بشیر،نذیر،سراج منیر،ضحوک،قتّال، متوکّل،فاتح،امین،خاتم،مصطفی،نبی،امّی،مزّمّل،مدّثّر،کریم،نور،عبد، رؤف،رحیم،طه،یس،منذر،مذکّر.

شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام نقل می کند:نامش در صحف ابراهیم ماحی،در تورات موسی حادّ،در انجیل عیسی احمد،در فرقان محمّد است.

معانی این اسما را از حضرت پرسیدند فرمود:ماحی یعنی محو کنندهٔ هر معبود باطل،حادّ یعنی عاشق دین و مؤمن برای خدا،احمد یعنی تعریف شده از جانب حق،محمّد یعنی کسی که خدا و ملائکه و انبیا و رسل و جمیع امم وی را می ستایند و بر او درود می فرستند (۱).

کعب الاحبار می گوید:اهل بهشت او را عبد الکریم و اهل آتش وی را عبد الجبّار و اهل عرش او را عبد المجید و سایر ملائکه او را عبد الحمید و انبیا وی را عبد الوهّاب و شیاطین او را عبد القهّار و جن حضرتش را عبد الرحیم،و جبال جنابش را عبد الخالق،خشکی وی را عبد القادر،دریا او را عبد المُهَیْمِن،ماهی ها آن حضرت را عبد القدّوس، شن ریزه ها او را عبد الغیاث،وحوش وی را

۱- ((۱)) -من لا یحضره الفقیه:۱۷۷/۴،باب الوصیه من دون آدم علیه السلام،حدیث ۵۴۰۳؛الأمالی،شیخ صدوق:۷۱،المجلس السابع عشر،حدیث ۲؛بحار الأنوار:۳۹/۱۱،باب ۱،حدیث ۳۸.

عبـد الرزّاق،درنـدگان او را عبـد السـلام،بهـایم آن جنـاب را عبـد المـؤمن،طیـور آن حضـرت را عبـد الغفّـار،تـورات او را مودمود،انجیل طاب طاب،صحف عاقب، زبور فاروق،خدا طه و یس و مؤمنان آن حضرت را محمّد می گویند.

اخلاق و اوصاف پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله

وجود مقدس نبی اسـلام صـلی الله علیه و آله در اخلاق و حال سـرآمد تمام انسان های تاریخ است و کسی در جهان هستی از مَلَک و جن و انس در شرافت و کرامت و حسنات اخلاقی به آن جناب نمی رسد.

سعد بن هشام می گوید:

از همسر پیامبر پرسیدم:اخلاق آن جناب چگونه بود ؟

جواب داد:قرآن نخوانده ای ؟ گفتم:چرا،گفت:اخلاقش قرآن بود.

به نظر میرسـد زیباترین و جامع ترین و کامل ترین جمله ای که بتوانـد اخلاق آن حضـرت را تعریف کند همین جمله است که از همسر آن حضرت نقل شده:

کانَ خُلْقُ رَسُولِ اللّه صلی الله علیه و آله الْقُرْآنَ (۱).

اخلاق پیامبر خدا قرآن بود.

آری،اخلاقش قرآن بود که قرآن کتاب هدایت است و اخلاق،بخش مهمّی از هدایت است.

وجود مقدّسی که می فرمود:

تَخَلَّقُوا بِاَخْلاقِ اللّهِ (۲).

۱- ((۱)) -الدّر المنثور:۲۵۰/۶.

۲- ((۲)) -بحار الأنوار:۱۲۹/۵۸،تتمیم.

متخلّق به اخلاق الهی بشوید.

خود از تمام انسان ها به اخلاق الهی متخلّق تر بود.

اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن

اشاره

قرآن مجید در آیات بخش اخلاق خطاب به آن حضرت می فرماید:

[خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجٰاهِلِینَ] (۱).

عفو و گذشت را پیشه کن،و به کار پسندیده فرمان ده،و از نادانان روی بگردان.

[إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسٰانِ وَ إِیتٰاءِ ذِی الْقُرْبیٰ وَ یَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ] (۲).

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند.شما را اندرز می دهد تا متذکّر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی،ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.]

[وَ اصْبِرْ وَ مٰا صَبْرُکَ إِلاّٰ بِاللّٰهِ وَ لاٰ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ تَکُ فِی ضَیْقٍ مِمّٰا یَمْکُرُونَ] (۳).

و شکیبایی کن،و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست،و بر [گمراهی و ضلالت] آنان [و کارهایی که انجام می دهند] اندوهگین مباش،و از

۱- ((۱)) -اعراف (۷):۱۹۹.

۲- ((۲)) -نحل (۱۶):۹۰.

۳- ((۳)) -نحل (۱۶):۱۲۷.

نیرنگی که همواره به کار می گیرند،دلتنگ مشو.

[وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] (۱).

و کسی که [با قدرت داشتن بر انتقام به اختیار خود] شکیبایی ورزد و [از انتقام] گذشت کند،بی تردید این از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

[فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ] (۲).

پس [تا نزول حکم جهاد] از آنان درگذر و [از مجازاتشان] روی گردان؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد.

[وَ لاٰ تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَ السَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَدٰاوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ] (۳).

نیکی و بدی یکسان نیست.[بدی را] با بهترین شیوه دفع کن؛[با این برخورد متین و نیک] ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است [چنان شود] که گویی دوستی نزدیک و صمیمی است.

[وَ الْکٰاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعٰافِینَ عَنِ النّٰاسِ وَ اللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ] (۴).

آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند،و خشم خود را فرو می برند، و از [خطاهایِ] مردم در می گذرند؛و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

[یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لاٰ تَجَسَّسُوا

۱- ((۱)) -شوری (۴۲):۴۳.

۲- ((۲)) -مائده (۵):۱۳.

۳- ((۳)) -فصلت (۴۱):۳۴.

۴- ((۴)) -آل عمران (۳):۱۳۴.

وَ لاٰ یَغْتَبْ بَعْضُکَمْ بَعْضاً] (۱).

ای اهل ایمان ! از بسیاری از گمان ها [در حقّ مردم] بپرهیزید؛زیرا برخی از گمان ها گناه است،و [در اموری که مردم پنهان ماندنش را خواهانند] تفحص و پی جویی نکنید،و از یکدیگر غیبت ننمایید.

نمونهٔ این آیات در تمام سور قرآن زیاد است که به مسائل عالی اخلاقی تذکر داده و هیچ کس چون رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله متخلّق به آن آداب نگشته،او در تمام برنامه های الهی منبعی از فضایل شد و مطلع الفجر تمام حقایق به خصوص حقایق اخلاقی گشت و نور اخلاق از جناب ربّ العزّه از طریق قرآن مجید بر او تابید و از وی به تمام جهان.

در میان امت تنها ائمهٔ طاهرین علیهم السلام بودند که با تمام هستی به تمام خلقیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله متخلّق شدند،به نحوی که بین آنان و نبی اسلام صلی الله علیه و آله در ایمان و عمل و اخلاق هیچ فرقی نماند،تنها فرق آنان با نبی اسلام صلی الله علیه و آله فقط و فقط در نبوّت بود.

یا عَلِیُّ انْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هٰرُونَ مِنْ مُوسیٰ الّا انَّهُ لٰا نَبِیَّ بَعْدی (۲).

ای علی ! نسبت تو به من مثل نسبت هارون است به موسی جز این که پیغمبری بعد از من نمی باشد.

چون خُلق نازنین و اخلاق کریمانه اش قرآن بود،یا بگو اخلاق حمیده و اوصاف

۱- ((۱)) -حجرات (۴۹):۱۲.

۲- ((۲)) -الکافی:۱۰۷/۸،حدیث أبی بصیر...،حدیث ۸۰؛الأمالی،شیخ طوسی:۲۵۳،المجلس التاسع،حدیث ۴۵۲؛بشاره المصطفی:۲۶۶؛الخصال:۳۱۱/۱، حدیث ۸۷؛بحار الأنوار:۲۶۵/۳۷، باب ۵۳، حدیث ۳۵،(این حدیث شریف در اکثر کتب اهل سنت و در الغدیر و عقبات به اسناد متعدده نقل شده است).

پسندیده اش چون اخلاق و اوصاف حضرت حق جل و علا بود،خداوند مهربان در قرآن مجید در ابتدای سوره قلم به آن منبع نور و گنجینهٔ کرامت و اصل هر شرف و ریشهٔ هر حقیقت خطاب کرد:

[وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ] (۱).

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

عظمت و شخصیت رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله

در پی تخلّق آن منبع فیض به اخلاق الهی بود که قرآن مجید در آیاتی وی را آیینهٔ تمام نمای حضرت حق در برنامه های اخلاقی و شخصیتی معرفی کرد و کرامت و عظمت وی را پس از خدا بالاترین کرامت و عظمت دانست و در این زمینه آن جناب را هم چون حق موجود تک و واحد به حساب آورد و همهٔ حقیقت وی را حقیقت خدا معرفی نمود ! !

در جایی وجود مقدس او را رحمت بر تمام عالمیان اعلام کرد:

[وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ] (۲).

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

و در جای دیگر طاعتش را مقرون به طاعت خود دانست:

[مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ] (۳).

هر که از پیامبر اطاعت کند،در حقیقت از خدا اطاعت کرده.

۱- ((۱)) -قلم (۶۸):۴.

۲- ((۲)) -انبیا (۲۱):۱۰۷.

۳- ((۳)) -نساء (۴):۸۰.

و در آیهٔ دیگر بیعت با آن وجود مقدّس را بیعت با خود دانست:

[إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّهَ] (۱).

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند،جز این نیست که با خدا بیعت می کنند.

و در سوره ای دیگر عزّت او را عزّت خود دانست:

[وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ] (۲).

عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر است.

و در محلّی دیگر از قران کریم رضا و خشنودی آن حضرت را رضا و خشنودی خود دانست:

[وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ] (۳).

شایسته تر آن بود که خدا و رسولش را خشنود کنند.

و در آیه ای اجابت دعوت وی را اجابت دعوت خود دانست:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ] (۴).

ای اهل ایمان ! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد،دعوت می کنند اجابت کنید.

و در مرحلهٔ دیگر ظهور عشق خدا را در قلوب انسان معلول پیروی از آن یگانهٔ دهر و فرید روزگار دانست:

۱- ((۱)) -فتح (۴۸):۱۰.

۲- ((۲)) -منافقون (۶۳):۸.

۳- ((۳)) -توبه (۹):۶۲.

۴- ((۴)) -انفال (۸):۲۴.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ] (۱).

بگو:اگر خدا را دوست دارید،پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

آری،این وجود مقدس همان منبع با فضیلت و گنجینهٔ نوری است که وقتی حلیمهٔ سعدیه پس از ولادت از آمنه وی را برای شیر دادن به دامن پاکش گذاشت و خواست از طرف چپ سینه اش وی را شیر بدهد چون طرف راستش سالیان دراز بود خشک شده بود شیر نگرفت،چون شکوه به خانواده اش برد،به او گفتند:از طرف راست شیرش بده،جواب داد:آن طرف به علّت مرض از بین رفته،گفتند:

همان طرف خشک را در دهانش بگذار،باشد تا با گرفتن آن به گرفتن طرف دیگر میل پیدا کند،چون او را برگرداند دهان مبارک به سینهٔ خشک شده گذاشت،ناگهان مانند چشمهٔ اول بهار شیر شیرین جوشیدن گرفت،با این معجزهٔ الهی خواست سه مطلب را به جهانیان اعلام کند:

۱-من نیامده ام تا چیزی از کسی بگیرم،آمده ام تا شما تهیدستان جهان را غنی کنم که من نیازمند به شما نیستم،ولی شما در تمام زمینه ها محتاج من هستید !

۲-من چپ گرا نیستم،راهم از هم اکنون راه راست و صراط مستقیم است و در این راه راهبر و راهنمایم !

۳-شما را ای حلیمه سعدیه ! فرزندی نوزاد است که باید از سینه ات سیر و سیراب شود و با یک جانب سینه فقط یک نوزاد را می توان اداره کرد،من نیامده ام حق کسی را گرچه به اندازهٔ ذرّه ای باشد پایمال کنم که من آمده ام تا حقوق به غارت رفتهٔ همهٔ انسان ها را به صاحبان حق برگردانم ! !

۱- ((۱)) -آل عمران (۳):۳۱.

از وجود او از همان ابتدای ولادت برق اخلاق درخشیدن گرفت و تا قیامت شعاع درخشش رو به گسترش و در محشر و بهشت چراغ اهل حشر و بهشتیان است.

او آراسته به تمام حسنات الهی و محامد اخلاقی،پیراسته از تمام آلودگی ها بود و به آراستن مردم به مکارم اخلاق و طهارت مردم از رذایل،عشق می ورزید و مرتب می فرمود:

بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الْاَخْلاقِ (۱).

برانگیخته شدم تا کرامت های اخلاقی را به کمال برسانم.

مردم را در جهت آراسته شدن به اخلاق حسنه با کمال شدت و اهتمام ترغیب و تشویق می کرد و علاقه داشت فضای جان مردم را به نسیم الهی اخلاق زنده ببیند.

الهی قمشه ای در وصف آن حضرت چنین سروده:

در جهان سلطان ایمان خسرو بطحاستی***خاتم ملک رسالت آن دُر یکتاستی

سید کونَیْن و سرّ دهر و فخر عالَمَیْن*** گوهر دریای خلقت لؤلؤ لالاستی

مجمع اوصاف خوبی مظهر اعلای حق*** قبله خوبان عالم درگه والاستی

جوهر عقل نخستین مبدأ ایجاد حق*** سدره و طوبی عیان زان قامت رعناستی

ص:۲۰۱

۱- (۱) -مکارم الأخلاق:۸؛مستدرک الوسائل:۱۸۷/۱۱،باب ۶،حدیث ۱۲۷۰۱.

اول از غیب احد بر سرّ احمد تافت نور***زان تجلّی عرش و کرسی و قلم انشاستی

مالک الملک فصاحت منبع کل الکمال*** نطق وی گوهرنشان و طبع گوهر راستی

مبدأ اشراق خورشید ازل رخسار او*** اهل تقوای ابد را منشأ تقواستی

شاهد یکتای حق هر آیت از قرآن وی*** ناطق توحید هر مویی بر آن اعضاستی

هر که را عقل است و عشق و دانش و دین بی گمان***دل بر آن آیین پاک و مقصد اعلاستی

اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات

قسمتی از اخلاق الهی او را سیره های متعدد و کتب حدیث از قول امیر المؤمنین و فاطمهٔ زهرا و حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و مقداد و ابو ذر چنین نقل کرده اند:

بردبارترین و شجاع ترین و عادل ترین و عفیف ترین مردم دهر بود،در تمام مدت عمر شصت و سه ساله اش دست مبارکش نامحرمی را لمس نکرد.

او سخی ترین مردم روزگار بود،چون به خانه می آمد درهم و دیناری نزد او نمانده بود،اگر شب میرسید و درهمی نزد او مانده بود،به خانه نمی رفت تا آن را در جایی که خدا می خواست بپردازد.

پارگی کفشش را وصله می زد،لباسش را می دوخت،در کار و برنامهٔ خانه به زن و فرزند کمک می کرد،کسی در تمام روزگار باحیاتر از او نبود،چشم به صورت کسی نمی دوخت،دعوت آزاد و بنده را قبول می کرد،هدیهٔ مردم را گرچه

جرعه ای شیر بود می پذیرفت و میل می کرد و به نیکوترین صورت تلافی می فرمود،از مال صدقه مصرف نمی کرد و از اجابت دعوت مسکین و کنیز تکبّر نداشت.

برای خدا به خشم می آمد ولی در تمام عمرش برای یک بار به خاطر خودش خشمگین نشد،بر حقّ پافشاری داشت اگر چه به ضرر خود و یارانش تمام می شد، بسیار اتّفاق افتاد که در سختی ها و تنهایی ها از طرف مشرکان پیشنهاد یاری و کمک به او شد ولی نپذیرفت،گاهی از شدّت گرسنگی و نیافتن خوراک سنگ به شکم مبارک می بست و هرگز خم به ابرو نمی آورد،اگر چیزی از حلال می یافت می خورد وگرنه صبر و حوصله می کرد،از حلال خدا بدون علت پرهیز نمی کرد،خوراکش یا خرمای تنها یا شیر،یا نان جو یا شیرینی یا عسل بود و اگر مدتی هیچ کدام از آن ها را نمی یافت فقط خدا را عاشقانه شکر می کرد ! !

دعوت برای ولیمۀ ولادت یا عروسی،یا خانه،یا سفر را قبول می کرد،به تشییع جنازه حاضر می شد و بدون پاسدار در بین مردم رفت و آمد داشت و در این زمینه از دشمنانش هراسی به خود راه نمی داد،متواضع تر از او کسی نبود،بدون کبر با مردم نشست و برخاست داشت،خوش رفتار بود و از چهرۀ پاکش صفا و صمیمیت و خوبی می بارید.

چیزی از امور دنیا وی را دستپاچه و مضطرب و هولناک نمی کرد،از لباس حلال آنچه می یافت می پوشید،مرکب سواری برای او تفاوت نداشت که چه باشد،استر یا اسب یا الاغ،هر کدام را می یافت سوار می شد.

در دورترین نقطۀ شهر از مریض عیادت می کرد،بوی خوش را دوست داشت و از بوی نامناسب در کراهت بود.

عشق عجیبی در نشستن با فقرا داشت و با مساکین هم سفره می شد،اهل فضل

را سخت احترام می کرد و دل اهل شرف را با نیکی به آنان به دست آورده با آنان رفیق می شد،اقوام را دیدن می کرد و در صلهٔ رحم امتیازی برای کسی قائل نبود،بر احدی جفا روا نمی داشت و عذر معذرت خواه را با کمال بزرگواری می پذیرفت.

خوش گفتار و خوشمزه بود،ولی از حق تجاوز نمی کرد،در خنده از قهقهه پرهیز داشت،آن قدر عزیز و کریم و بزرگوار بود که با اصحابش در بازی و ورزش شرکت می کرد و با آنان مسابقه می داد،چون بر سرش به خاطر عدم معرفت و ادب داد می کشیدند صبر می کرد و حوصله می فرمود.

دارای بز و گوسپند بود،خود شیرش را می دوشید و با اهل خانه در خوردن آن شرکت می جست،در لباس و خوراک بین خود و کلفت و نوکر فرق نمی گذاشت.

وقت خود را در غیر رضای خدا صرف نمی کرد،به باغ دوستانش در مدینه می رفت و قلب آنان را خوشحال می کرد،به احدی به خصوص فقرا و مساکین به چشم حقارت نمی نگریست و از صاحب قدرتی یک ذرّه ترس نداشت.

درس نخوانده بود و چیزی حتی یک کلمه ننوشته بود،در سرزمین جهل و صحرای فقر و در میان عده ای گوسپند چران نشو و نما کرده بود،ولی خداوند عزیز وی را به جمیع محاسن اخلاقی و طرق حمیده و اخبار اولین و آخرین و آنچه مایهٔ نجات و فوز در آخرت و صلاح و سداد در دنیا است آراسته فرموده بود.

در سلام به همگان پیشی می جست،تا حاجت و نیاز کسی را برطرف نمی ساخت از پای نمی نشست،چون دست به دست یاران می داد،دست مبارکش را نمی کشید تا طرف مقابل دست از دستش بردارد،در مصافحه و معانقه پیش قدم بود،نشست و برخاستش توأم با یاد خدا بود،وقتی کسی به آن جناب وارد می شد و آن حضرت در حال نماز بود،نمازش را خفیف کرده و زود تمام می کرد و به وارد می فرمود:تو را نیاز و حاجتی است ؟ اگر حاجتمند بود،حاجتش را روا می کرد

ص:۲۰۴

و دوباره به نماز برمی گشت.

به هر واردی احترام می گذاشت تا جایی که عبا یا ردا یا لباسش را برای نشستن وارد پهن می کرد،مجلسش برای همه یکسان بود،در حدی که کسی تصور می کرد از طرف آن جناب بیشترین احترام و اکرام به او شده،مجلس او مجلس حیا و تواضع و امانت بود،مردم را با کنیه و لقب صدا می کرد و هرگز نسبت به کسی بی احترامی روا نداشت،از خشم مبرّا و نسبت به مقصر سریع الرضا بود،رقّت قلبش را نسبت به مردم کسی نداشت،بهترین و با منفعت ترین مردم برای مردم بود،هرگاه از جای خود برمی خاست می گفت:

سُبْحانَکَ اللّهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ،اَشْهَدُ انْ لا اِلهَ الّا انْتَ اسْتَغْفِرُکَ وَ اتُوبُ الَیْکَ.

منزهی تو و سزاوار ستایشی ای خدا،شهادت می دهم که غیر از تو خدایی نیست،طلب آمرزش دارم از تو و به سوی تو توبه و بازگشت می کنم.

می فرمود:این دعا را امین وحی به من تعلیم داد.

فصیح ترین و بلیغ ترین مردم روزگار بود،تا جایی که نوشته اند:

اهل بهشت به زبان او سخن می گویند.

کلامش کوتاه و پر مغز و پر معنی بود و هر چه می خواست بگوید در همان کلام مختصر می گنجاند،بدون نیاز سخن نمی گفت و ابتدای به کلام نداشت،هرگز بد نگفت و در رضا و غضب از حق گویی تجاوز نکرد.

آن حضرت نسبت به پروردگارش باخشیت ترین و باتقواترین و داناترین و در طاعت و صبر بر عبادت قوی ترین و در عشق به رب عاشق ترین و در زهد از غیر دوست زاهدترین مردم بود.

در تمام عمرش به جنگ ابتدا نکرد،ولی در هر میدانی که برای رزم قدم گذاشت

سر سوزنی از حق روی گردان نشد و یارانش را نیز سفارش می کرد:

جنگ را برای خدا انجام دهید و سخت مواظبت کنید که ذره ای ظلم از شما نسبت به دشمن سر نزند،آن وجود مبارک جهادی را بالاتر از جهاد با هوای نفس نمی دانست (۱).

من از بیان شرح مفصل حیات آن حضرت و غزوات و جنگ ها و سایر برنامه هایش صرف نظر کرده و خواندن شرح مفصل حیات آن جناب را به مشروح ترین کتب حدیث و تاریخ واگذار می کنم.

مقام جمع الجمعی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

اشاره

کِلک قدرت الهی از بسیاری و این همه جماد که کثرت آن معلوم نیست اندکی را نبات قرار داد.

از بسیاری از نبات اندکی را جاندار و از بسیاری از جانداران اندکی انسانند و از بسیاری انسان اندکی عاقل و از بسیاری از عقلا اندکی مسلم و از بسیاری مسلم اندکی مؤمن و از این همه مؤمن اندکی عابد و از بسیاری عابد،اندکی زاهد و از زاهدین اندکی عالِم و از عالِمین اندکی عارف و از عرفا اندکی اولیا و از اولیای تعدادی انبیا و از انبیا تعدادی رسل و از رسل تعداد کمی اولوالعزم و از میان پنج پیغمبر اولوالعزم تنها یکی را خاتم انبیا قرار داد (۲).

با توجه به مقدماتی که گذشت،باید به این معنا اعتراف کرد،معنایی که متکی به اصول قرآنی و روایتی است که شناخت پیامبر و عمل به سنت او از اعظم واجبات الهیّه است و در این مسئله هیچ مکلفی در پیشگاه حضرت حق معذور نیست.

۱- ((۱)) -بحار الأنوار:۱۹۴/۱۶ -۲۹۹،باب ۹ و ۱۰ و ۱۱؛کنز العمال:۴۵۱/۱۲.

۲- ((۲)) -رسائل حاج ملّا هادی،رساله هدایه الطالبین.

آمد اندر جهان جان هر کس***جان جان ها محمّد آمد وبس

هر که چون خاک نیست بر در او*** گر فرشته است خاک بر سر او

(سنایی)

احمد مرسل که چرخ از شرف پای او***با همه رفعت کند پایه بطحا طلب

جلد اگر می کنی مصحف مجدش برد*** دفتر انجیل را بهر مقوا طلب

(وحشی)

ختم رسل فخر امم عقل کلّ***شمع طرق شاهد شرع و سبل

امی ناخوانده خط از هیچ باب*** باب امم مادر امّ الکتاب

(گیلانی)

ای اصل قدیم و اصل اقدم***وی حادث با قدیم توأم

فرموده بشأنت ایزد پاک*** لولاک لما خلقت الافلاک

(غروی اصفهانی)

وجود مقدس او در معرفت به رب و در مقت نفس و در فرار از ما سوی اللّه به سوی اللّه و در رغبت به آخرت و در عبادت حضرت حق و در تفویض امر به جناب دوست،کامل ترین و جامع ترین انسان روزگار بود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کلام ملّا صدرا

فیلسوف بزرگ،صدر المتألّهین شیرازی از قول حضرت خضر علیه السلام نقل می کند:

خَلَقَ اللّهُ نُورَ مُحَمَّدٍ مِنْ نُورِهِ فَصَوَّرَهُ وَ صَدَّرَهُ عَلی يَدِهِ يَبْقی ذلِکَ النُّورُ بَيْنَ يَدَیِ اللّه تعالی مِأَهَ الْفِ عام فَکانَ يُلاحِظُ فی کُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَهٍ سَبْعينَ الْفَ لَحْظَهٍ وَ نَظْرَهٍ يَکْسُوهُ فی کُلِّ نَظْرَهٍ نُوراً جَديداً وَ کَرامَهً جَديدَهً ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ الْمَوْجُوداتِ

ص:۲۰۷

کُلَّها (۱).

خدای عزیز،نور محمد را از نور خود آفرید،به آن نور صورت و شکل بخشید و آن را در صدر تمام کاینات قرار داد،صد هزار سال آن نور در دست قدرت حق بود،هر شب و روز هفتاد هزار بار به آن نور نظر رحمت و عنایت می انداخت،در هر نظری نور و کرامتی جدید به او می پوشاند،سپس تمام هستی را از پرتو آن نور به منصّهٔ ظهور آورد.

قرآن مجید تمام مرد و زن را مکلّف به تکلیف واجب می داند که:وجود مقدس نبی اسلام صلی الله علیه و آله را در تمام شؤون زندگی سرمشق خود قرار دهند:

[لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثِیراً] (۲).

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛و خدا را بسیار یاد می کند.

حکیم نکته سنج سعدی شیرازی می گوید:

کریم السّجایا جمیل الشّیم***نبیّ البرایا شفیع الامم

شفیع الورا خواجه بعث و نشر*** امام الهدی صدر دیوان حشر

امام رسل پیشوای سبیل***امین خدا مهبط جبرییل

کلیمی که چرخ فلک طور اوست*** همه نورها پرتو نور اوست

شفیعٌ مطاعٌ نبیٌ کریم*** قسیمٌ جسیمٌ وسیمٌ نسیم

یتیمی که ناخوانده ابجد درست*** کتب خانه هفت ملّت بشست

ص:۲۰۸

۱- ((۱)) -تفسیر نور:۳۸۴.

۲- ((۲)) -احزاب (۳۳):۲۱.

چو عزمش برآمیخت شمشیر بیم***به معجز میان قمر زد دو نیم

چو صیتش در افواه دنیا فتاد*** تزلزل در ایوان کسری فتاد

اگر در قرآن مجید دقت کنید به این معنا واقف می شوید که خیر دنیا و آخرت در گرو پیروی از وجود مبارک نبی اسلام صلی الله علیه و آله است و میزان نجات هر کسی از عذاب فردا رضایت و خشنودی پیامبر عزیز از اوست.

حکمت ها و دستورهای اخلاقی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

یَا ابْنَ مَسْعُودٍ انْصِفِ النّاسَ مِنْ نَفْسِکَ وَ انْصَحِ الْاُمَّهَ وَ ارْحَمْهُمْ فَاِذا کُنْتَ کَذلِکَ وَ غَضِبَ اللّهُ عَلی اهْلِ بَلْدَهٍ وَ انْتَ فیها وَ ارادَ انْ یُنْزِلَ عَلَیْهِمُ الْعَذابَ نَظَرَ الَیْکَ فَرَحِمَهُمْ بِکَ (۱).وَ یَقُولُ اللّهُ تَعالی: [وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُری بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ] (۲).

پسر مسعود ! از جانب خود در همهٔ شؤون به مردم انصاف ده و دست از نصیحت امّت بر مدار و به آنان ترحم کن،چون چنین گونه رفتار کنی،وجود مبارکت علّت قطع غضب خدا بر قومی می گردد که تو در آن هایی،خداوند در قرآن مجید فرموده:خداوند هیچ قومی و اهل هیچ دیاری را در صورتی که آن ها مصلح و نیکوکار باشند به ظلم هلاک نکند.

النَّظَرُ الَی الْعالِمِ عِبادَهٌ وَ النَّظَرُ الِی الْاِمامِ الْمُقْسِطِ عِبادَهٌ،وَ النَّظَرُ الَی الْوالِدَیْنِ بِرَأْفَهٍ وَ رَحْمَهٍ عِبادَهٌ،وَ النَّظَرُ الَی الْاَخِ تَوُدُّهُ فِی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

۱- ((۱)) -مکارم الأخلاق:۴۵۷،الفصل الرابع؛بحار الأنوار:۱۱۱/۷۴،باب ۵،حدیث ۱.

۲- ((۲)) -هود (۱۱):۱۱۷.

عِبادَةٌ (۱).

دیده دوختن به چهرهٔ عالم عبادت است و نظر بر رهبر عادل عبادت است و نگاه به رأفت و مهربانی بر پدر و مادر و برادری که در راه خدا دوستش داری نیز عبادت است.

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ اكْثِرْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ الْبِرِّ فَانَّ الْمُحْسِنَ وَ الْمُسیءَ يَنْدِمانِ،يَقُولُ الْمُحْسِنُ يا لَيْتَنی ازْدَدْتُ مِنَ الْحَسَناتِ وَ يَقولُ الْمُسیءُ قَصَّرْتُ (۲)،وَ تَصْديقُ ذَلِکَ قَوْلُهُ تَعالی: [وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ] (۳).

پسر مسعود ! خوبی و نیکی زیاد بجای آر که خوب و بد پشیمان می شوند، نیکوکار می گوید:ای کاش بیشتر بجا می آوردم و بدکار می گوید:کوتاهی کردم،دلیل این معنی قول خداست که می فرماید:به نفس ملامتگر قسم.

عَلامَهُ الْمُنافِقِ ثَلاثٌ:اِذَا حَدَّثَ كَذَبَ،وَ اذا وَعَدَ اخْلَفَ،وَ اذَا ائْتُمِنَ خانَ (۴).

نشانهٔ منافق سه چیز است:چون سخن گوید همراه با دروغ باشد و چون وعده کند تخلف نماید و چون مورد اطمینان واقع شود خیانت کند.

مَنْ شَهِدَ شهادَةَ حقٍ لَيُحْيِیَ بِها حَقَّ امرِئٍ مُسْلِمٍ أتی يَوْمَ القيامهِ وَ لِوَجْهِهِ نورٌ مَدَّ الْبَصَرِ يَعْرِفُهُ الْخَلايِقُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ (۵).

۱- (۱) -الأمالی،شیخ طوسی:۴۵۴،المجلس السادس عشر،حدیث ۱۰۱۵؛بحار الأنوار:۷۳/۷۱،باب ۲،حدیث ۶۰.

۲- (۲) -مکارم الأخلاق:۴۵۳،الفصل الرابع؛بحار الأنوار:۱۰۵/۷۴،باب ۵،حدیث ۱.

۳- (۳) -قیامت (۷۵):۲.

۴- (۴) -مستدرک الوسائل:۱۳/۱۴،باب ۳،حدیث ۱۵۹۷۱.

۵- (۵) -تهذیب الأحکام:۲۷۶/۶،باب ۹۱،حدیث ۱۶۱؛بحار الأنوار:۳۱۱/۱۰۱،باب ۲،حدیث ۹.

کسی که برای زنده شدن حق یک مسلمان به شهادت حقّی اقدام کند،روز قیامت تا جایی که چشم خلایق کار می کند نوری از چهره اش می درخشد که تمام مردم به وسیلهٔ آن نور وی را به اسم و نسب می شناسند.

یٰا أبٰا ذَرٍّ لِیَکُنْ لَکَ فی کُلِّ شَیْ ءٍ نِیَّةٌ حَتّیٰ فِی النَّوْمِ وَ الْاَکْلِ (۱).

ابا ذر ! برای تمام امورت می توانی برای خدا نیّت کنی حتی در خواب و خوراکت.

قیلَ لِلنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله:فَاَیُّ الْایمٰانِ افْضَلُ ؟ قٰالَ:الْهِجْرَةُ.قیلَ:وَ مَا الْهِجْرَةُ ؟ قٰالَ:اَنْ تَهْجُرَ السُّوءَ.قیلَ:فَاَیُّ الْهِجْرَهِ افْضَلُ ؟ قٰالَ:الْجِهٰادُ (۲).

به رسول الهی صلی الله علیه و آله عرضه داشتند:چه ایمانی افضل است ؟ فرمود:هجرت، عرضه داشتند:هجرت چیست ؟ فرمود:دست برداشتن از بدی،گفتند:چه هجرتی افضل است ؟ فرمود:جهاد.

هَجْرُ الْمُسْلِمِ اخٰاهُ کَسَفْکِ دَمِهِ (۳).

قهر کردن مسلمان با برادرش مانند ریختن خون اوست.

ایّاکَ وَ هِجْرانَ اخیکَ فَاِنَّ الْعَمَلَ لا یُتَقَبَّلُ مِنَ الْهِجْرٰانِ (۴).

از قهر کردن با برادر مسلمانت بپرهیز که عمل در کنار قهر قبول نیست.

لٰا تَقٰاطَعُوا،وَ لا تَدابَرُوا،وَ لا تَباغَضُوا،وَ لا تَحاسَدُوا،وَ کُونُوا عِبٰادَ اللّهِ اخْواناً،

۱- ((۱)) -أعلام الدین:۱۹۴؛وسائل الشیعه:۴۸/۱،باب ۵،حدیث ۹۰.

۲- ((۲)) -کنز العمال:۱۷.

۳- ((۳)) -کنز العمال:۲۴۷۸۹.

۴- ((۴)) -بحار الأنوار:۹۰/۷۴،باب ۴،حدیث ۳.

وَ لا یَحِلَّ لِمُسْلِمٍ انْ یَهْجُرَ اخاهُ فَوْقَ ثَلاثٍ (۱).

با هم قطع رابطه نکنید،از هم جدایی نکنید،به هم خشم نورزید،از حسادت با یکدیگر بپرهیزید،بندگان خدا ! با هم برادر باشید،بر مسلمان حلال نیست بیش از سه روز با مسلمان قهر کند.

مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَهً حَسَنَهً،اَوْ امَرَ بِمَعْرُوفٍ،اَوْ نَهی عَنْ مُنْکَرٍ،اَوْ دَلَّ عَلی خَیْرٍ، اوْ اشارَ بِهِ فَهُوَ شَریکٌ،وَ مَنْ امَرَ بِسُوءٍ اوْ دَلَّ عَلَیْهِ اوْ اشارَ بِهِ فَهُوَ شَریکٌ (۲).

کسی که کار نیکی را برای کسی واسطه شود،یا امر به معروف کند،یا نهی از منکر نماید،یا بر خیری دلالت نماید،یا به کار مثبتی اشاره کند،در ثواب عمل با آن ها شریک است و هرکس امر به بدی کند،یا به کار سویی دلالت نماید،یا اشاره کند در عمل به آن بدی ها شریک است.

ثَلاثٌ مُهْلِکاتٌ:طاعَهُ النِّساءِ،وَ طاعَهُ الْغَضَبِ وَ طاعَهُ الشَّهْوَهِ (۳).

سه چیز هلاک کننده است:پیروی از زنان [ضعیف الایمان]،دنبال کردن غضب و پیروی از شهوت.

در زمینهٔ سخنان رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به کتب معتبر حدیث چون«الکافی»، «من لاـ یحضره الفقیه»،«وسائل الشیعه»،«تحف العقول»و«بحارالأنوار» و«مستدرک بحار»و«مستدرک سفینه البحار»مراجعه کنید که این اوراق محدود

ص:۲۱۲

۱- (۱) -الترغیب و الترهیب:۴۵۴/۳،حدیث ۱.

۲- (۲) -الجعفریات:۸۸؛بحار الأنوار:۲۴/۲،باب ۸،حدیث ۷۶.

۳- (۳) -غرر الحکم:۴۰۸،حدیث ۹۳۷۱؛مستدرک الوسائل:۳۴۶/۱۱،باب ۴۲،حدیث ۱۳۲۱۷.

گنجایش آن دریای بی نهایت را ندارد.

در پایان این قسمت به ترجیع بندی که فقیه بزرگ،فیلسوف سترگ،مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی در وصف رسول گرامی صلی الله علیه و آله اسلام سروده بسنده کرده،باشد که از معنویت آن وجود مقدس و آن منبع کرامت سهمی نصیب ما محتاجان و گدایان گردد.

ای خاک ره تو خطّهٔ خاک***پاکی زتو دیده عالم پاک

آشفته موی توست انجم*** سرگشته کوی توست افلاک

ای بر سرت افسر لَعَمْرُک*** وی زیب برت قبای لولاک

ای رهبر و رهنمای گمراه*** وی هادی وادی خطرناک

عالم زمعارف تو واله*** تو نغمه سرای ما عرفناک

یا اعظمَ صورهٍ تَجَلّی*** فیهَا اللّهُ ما ادَقَّ معناک

دامان جلالت ای شهنشاه*** هرگز نفتد به دست ادراک

این بنده و مدح چون تو شاهی*** حاشاک از این مدیحه حاشاک

فرموده به شأنت ایزد پاک*** لولاک لَما خلقت الافلاک

ای مظهر اسم اعظم حق*** مجلای اتمّ و نور مطلق

ای نور تو صادر نخستین*** وی مصدر هرچه هست مشتق

ای عقل عقول و روح ارواح*** وی اصل اصول هر محقّق

ای شمس شموس و نور انوار*** وی اعظم نیّرات و اشراق

ای فاتحه کتاب هستی*** هستی ز تو یافتست رونق

در سیر توی ای نبیّ ختمی*** ذوالغایه بغایه گشت ملحق

ای آیهای از محامد توست*** قرآن مقدس مصدّق

وصف تو به شعر در نگنجد***دریا نرود میان زورق

فرموده به شأنت ایزد پاک*** لولاک لما خلقت الافلاک

اصحاب و پیروان واقعی رسول اسلام صلی الله علیه و آله

اشاره

شرح حال آن دسته از یاران حضرت او که درجات ایمان و عمل را طی کرده بودند و به مقام با عظمت رضا و تسلیم رسیده بودند و خداوند مهربان از آن بزرگان اعلام رضایت و خشنودی کرد و در زمان آن حضرت شهید شده یا وفات کردند و آنان که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با تمام وجود و هستی از خلیفه و جانشین برحقّ او که به دستور خدای عزیز منصوب به خلافت شده بود و خلافتش در روز عید غدیر از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ شد،پیروی کردند و تا آخرین قطرۀ خون در راه علی که راه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ایستادند،از این اوراق خارج است،من به عنوان تیمّن و تبرک به دورنمایی از حیات معنوی چند نفر از اصحاب و یاران آن حضرت اشاره می کنم،باشد که نکات الهی زندگی آنان به فضای تاریک ما روشنی بخشد.

سلمان فارسی

او انسان با کرامتی است که از سرزمین ایران به عشق رسیدن به حقیقت به عنایت و هدایت حق به مدینه آمد و در آنجا به محضر منوّر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرّف و قلب الهی اش به نور اسلام منوّر و پس از مدتی اندک مراحل ایمان و منازل عرفان را طی کرد و به حقایق قرآن مجید آراسته شد.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله دربارۀ آن مرد الهی فرمود:

سَلْمانُ مَنّا اهْلَ الْبَیْتِ (۱).

سلمان از ما اهل بیت است.

و نیز در روح او و شخصیت والای قلبی و فکریش فرمود:

سَلْمانُ بَحْرٌ لا یُنْزَفُ وَ کَنْزٌ لا یَنْفَدُ (۲).

سلمان دریایی است که خشک شدنی نیست و گنجی است که تمام نمی شود.

امیر المؤمنین علیه السلام او را لقمان امت (۳)و حضرت صادق علیه السلام وی را برتر از لقمان حکیم دانسته است.

از برای ایمان ده درجه است و سلمان وجود خود را به درجهٔ دهم رساند و مقامی برتر از مقام اصحاب همهٔ انبیا به دست آورد (۴).

برای او علم بلایا و منایا بود و بارها امین وحی به وسیلهٔ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سلام حضرت احدیّت را به وی ابلاغ کرد.

او در راه ایمان به انواع شداید و حوادث و بلاها دچار شد،ولی خم به ابرو نیاورده و در راه دوست با تمام وجود صبر کرد و استقامت ورزید.

او وقتی در جمعی نسبت به اصل و نسبش مورد پرسش واقع شد در جواب فرمود:

من سلمان فرزند بندهٔ خدایم،گمراه بودم به برکت محمّد هدایت یافتم،فقیر بودم به برکت محمد غنی شدم،برده بودم به برکت محمّد آزاد شدم،این است حسب و نسب من (۵)!

۱- (۱) -عیون اخبار الرضا:۶۴/۲،باب ۳۱،حدیث ۲۸۲؛بحار الأنوار:۳۲۶/۲۲،باب ۱۰،حدیث ۲۸.

۲- (۲) -الاختصاص:۳۴۱؛بحار الأنوار:۳۴۸/۲۲،باب ۱۰،حدیث ۶۴.

۳- (۳) -الاحتجاج:۲۵۹/۱؛بحار الأنوار:۳۲۹/۲۲،باب ۱۰،حدیث ۳۸.

۴- (۴) -سفینه البحار:۲۴۳/۴،باب السین بعده اللام.

۵- (۵) -الکافی:۱۸۱/۸،خطبه لأمیرالمؤمنین علیه السلام حدیث ۲۰۳؛بحار الأنوار:۳۸۱/۲۲،باب ۱۱،حدیث ۱۶.

ابو ذر غفاری

آن جناب جزء آن چهار نفری است که خداوند عزیز،پیامبرش را به عشق و محبت آنان امر فرموده است و آن چهار نفر عبارتند از:

امیر المؤمنین علیه السلام،سلمان،ابو ذر،مقداد (۱).

رسول اسلام صلی الله علیه و آله وی را صدّیق امت و در زهد شبیه عیسی بن مریم به حساب آورده است (۲).

ملّا محمد باقر مجلسی رحمه الله می گوید:

پس از معصومین،در میان امّت کسی به جلالت قدر سلمان و ابو ذر و مقداد نیست.

امام کاظم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

در روز قیامت منادی از جانب ربّ العزّه ندا کند:کجایند حواریون و مخلصون محمد بن عبد اللّه که بر طریقهٔ او مستقیم بودند و پیمان وی را نشکستند ؟ پس سلمان و ابو ذر و مقداد برخیزند (۳).

پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس می خواهد به زهد عیسی بن مریم نگاه کند.به زهد و تقوای ابو ذر نظر کند (۴).

او چندی در شهر شام و اطراف آن به امر به معروف و نهی از منکر و مبارزهٔ

۱- ((۱)) -الخصال:۲۵۴/۱،حدیث ۱۲۷؛بحار الأنوار:۳۲۴/۲۲،باب ۱۰،حدیث ۲۰.

۲- ((۲)) -روضه الواعظین:۲۸۵/۲؛بحار الأنوار:۳۴۳/۲۲،باب ۱۰،حدیث ۵۲.

۳- ((۳)) -روضه الواعظین:۲۸۲/۲؛بحار الأنوار:۳۴۲/۲۲،باب ۱۰،حدیث ۵۲.

۴- ((۴)) - بحار الأنوار:۳۴۳/۲۲،باب ۱۰،حدیث ۵۲.

جانانه با معاویه و معرفی شخصیت امیر المؤمنین علیه السلام مشغول بود،تا جائی که گروهی به دلالت او به شرف تشیع نایل آمدند.

او بر اثر امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با خلافکاری های دستگاه سلطنت عثمان به رَبَذه تبعید و در آنجا به داغ فرزندش ذَر که بر اثر گرسنگی و تشنگی مُرد مبتلا و خود او هم از فرط بی آبی و گرسنگی به شرف لقاء اللّه مشرف و به دست پاک مالک اشتر نخعی عاشق امیر المؤمنین علیه السلام با آب زمزم غسل داده شد و سپس دفن گردید،من به زیارت قبر او مشرف و در لحظهٔ تشرّف نور خدا را از آن قبر به جانب عرش در حرکت دیدم ! !

مقداد بن الاسود

آن بزرگوار از خواص اصحاب حضرت ختمی مرتبت و از اولیای عظیم الشأن الهی است.

تقوا و دینداری و شجاعت او بیش از آن است که به رشتهٔ تحریر آید،فریقین در کرامت و شخصیت و جلالت قدر او هم داستانند.

بلال حبشی

از سابقین در اسلام و در عظمت قدر و جلالت شأن فروزنده تر از ستارگان فروزان است.

امام صادق علیه السلام در حق او فرمود:

خدا رحمت کند بلال را که به ما اهل بیت عشق می ورزید و او بندهٔ صالح بود (۱).

۱- (۱)) -الاختصاص:۷۱؛بحار الأنوار:۱۴۱/۲۲،باب ۳۷،حدیث ۱۲۵.

چون اذان از جانب حق نازل شد،پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله اعلامش را به آن جناب واگذار کرد و در طرد آنان که نمی خواستند صدای او را بشنوند آیهٔ شریفهٔ [إِنَّ أَكْرَمَكُمْ] در حق او نازل شد !

آن جناب پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر به اذان گفتن نشد؛زیرا اذان گفتن خود را کمک به ستم ستمگران دوران می دانست ! تنها یک بار به درخواست دختر گرامی پیامبر اسلام اذان گفت و سپس به شام هجرت کرده و در آنجا درگذشت.

من قبر آن جناب را در باب صغیر واقع در بیرون شهر شام زیارت کرده ام و از آن قبر با حقیقت تبرک جستم.

جابر بن عبد اللّه انصاری

آن جناب صحابی جلیل القدر و از اصحاب بدر است،در مدح و ثنایش روایات زیادی وارد شده و هم اوست که سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به امام باقر علیه السلام رساند و آن جناب اوّل کسی است که در روز اربعین به زیارت حضرت سیدالشهدا موفق شد و هم آن بزرگوار است که لوح آسمانی را که نص امامت ائمه علیهم السلام در اوست نزد حضرت زهرا علیها السلام زیارت کرد و از آن نسخه برداشت.

امام سجاد علیه السلام با فرزندش حضرت باقر علیه السلام که در آن وقت طفلی خردسال بود به دیدن جابر رفتند،چون کنار او نشستند،امام سجاد علیه السلام به حضرت باقر علیه السلام فرمود:

سر عمویت را ببوس،چون امام سر جابر را بوسید عرضه داشت:این کیست ؟ حضرت سجاد علیه السلام فرمود:فرزندم محمد،پس جابر آن حضرت را به آغوش گرفت و گفت:یا محمد ! محمّد رسول خدا تو را سلام رساند،آن گاه به حضرت باقر علیه السلام

عرضه داشت:ضامن شفاعت من شوید،حضرت پذیرفتند (۱).

جابر در بسیاری از غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بود و در غزوه صفین حضرت مولی الموحدین را همراهی کرد و لحظه ای از متابعت امام عارفان درنگ نکرد و پیوسته مردم را به محبت و عشق آن حضرت ترغیب می نمود و در کوچه و بازار عبور کرده با صدای بلند می خواند:

«عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَر فَمَنْ ابىٰ فَقَدْ كَفَر» (۲)علی علیه السلام بهترین بشر است پس کسی که از او برگردد کافر است.

شرح مفصّل حیات پر برکت یاران رسول الهی صلی الله علیه و آله را می توانید در کتب رجالی و تاریخی ببینید که این دفتر گنجایش آن مفصل نبود.در پایان این قسمت لازم دیدم به دورنمایی از حیات بضعهٔ رسول زهرای بتول که قطب و محوری در تمام هستی است اشاره کنم که در این نوشتار نقصی نماند.

فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

اشاره

دختر گرامی نبی اسلام در شب بیستم جمادی الثانی به سال پنجم بعثت از مادری بی نظیر چون خدیجهٔ کبری که روایات بسیاری در مدحش از پیامبر و ائمه علیهم السلام رسیده متولد شد.

فاطمه علیها السلام براساس آیهٔ تطهیر دارای مقام عصمت و براساس آیات سورهٔ انسان از نظر ایمان و عمل و اخلاق بر تمام زنان آفرینش یگانه و یکتاست.

۱- ((۱)) -کفایه الأثر:۳۰۱؛بحار الأنوار:۳۶/۳۶۰،باب ۴۱،حدیث ۲۳۰.

۲- ((۲)) -من لا یحضره الفقیه:۳/۴۹۳،باب تأدیب الولد و امتحانه،حدیث ۴۷۴۴؛بحار الأنوار:۳۸/۶،باب ۵۶،حدیث ۱۰.

دختر رسول اسلام علیها السلام در دانش و بینش سرآمد زنان روزگار و در پیشگاه حضرت حق از اعتبار و ارزشی ما فوق تمام اعتبارات و ارزش ها برخوردار است.

در مسئلهٔ ولادت آن جناب در روایات چنین آمده:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همراه علی علیه السلام و عمّار و حمزه و منذر و عباس و دیگر صحابه در ابطح نشسته بود،ناگاه جبرییل به صورت اصلی خود در حالی که بال هایش مشرق و مغرب را پُر کرده بود بر حضرت نازل شد و ندا داد:یا محمّد ! علیّ اعلیٰ تو را سلام می رساند و امر می کند چهل شبانه روز از خدیجه دوری کن.

آن حضرت در آن چهل شبانه روز به امر حضرت ربّ العزّه روزها را روزه می داشت و شب ها را تا صبح به عبادت مشغول بود.

در آن هنگام به خدیجه مرضیه پیام داد که نیامدن من نزد تو به دستور خداست، بر خود گمان بد مبر که خداوند عزیز روزی چند بار به وجود تو بر ملائکه مباهات می نماید ! !

چون چهل شبانه روز تمام شد امین وحی نزد آن جناب آمد و عرضه داشت:

خداوندت سلام می رساند و می فرماید:برای تحفه و کرامت من مهیا شو،پس میکاییل بر آن حضرت نازل شد و طبقی آورد که پارچه ای از سُندس بهشت روی آن بود و عرضه داشت:پروردگار می فرماید:امشب به این طعام افطار کن،علی علیه السلام می فرماید:در آن چهل شب هرگاه وقت افطار می شد،پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه می دادند هرکس بخواهد آن حضرت را ملاقات نماید ولی در شب چهلم فرمود:یا علی ! کنار در خانه بنشین و از ورود افراد ممانعت کن که این طعام بر غیر من حرام است،چون افطار شد طبق را گشود و در میان آن خوشه ای از خرما و انگور و جامی از آب دید، به اندازهٔ لازم میل فرمود،آن گاه جبرییل به آب بهشت دستش را شست سپس به آن جناب گفت:امشب وظیفه داری به منزل خدیجه بروی،از آن طرف خدیجه می گوید:من در آن چهل شب با تنهایی ساختم،چون شب می رسید درها را

می بستم و پرده را می آویختم و چراغ را خاموش و پس از عبادت می خوابیدم،شب چهلم خوابیده بودم که صدای در بلند شد،برخاستم و گفتم:کیست که جز محمّد را نیاید درِ این خانه را بزند که ناگهان صدای دلنواز رسول اسلام صلی الله علیه و آله را شنیدم که می گوید:خدیجه منم ! با عجله در را باز کرده و از آن جناب استقبال کردم و همان شب به نور مقدس دخترم زهرا منوّر شده و حامل آن امانت بزرگ الهی شدم (۱)!

شیخ صدوق به سند معتبر از مفضل روایت می کند که:

چون خدیجه با رسول اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج کرد،زنان مکه بر اثر عداوتی که با پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند از خدیجه جدا شدند و رفت و آمد با آن حسنهٔ روزگار را ترک کردند،خدیجهٔ کبریٰ از این جهت در غم و غصه بود تا به زهرا حامله شد،از آن وقت به بعد شادی عجیبی برای او آمد و با حمل خود به انس نشست و این معنا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پنهان می داشت.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد،شنید خدیجه سخن می گوید،پرسید:با که سخن می گفتی ؟ عرضه داشت:با فرزندی که در شکم دارم،حضرت فرمود:

آری،ای خدیجه ! اینک جبرییل به من خبر داد که این طفلی که در رحم داری دختر است و اوست نسل طاهر با میمنت و برکت که خداوند نسل مرا از او به وجود می آورد و از او امامان و پیشوایان دین به هم رسند و حق تعالی پس از انقطاع وحی آنان را خلیفه های خود گرداند.

چون موقع به دنیا آمدن فاطمه رسید،خدیجه کبری به سوی زنان قریش فرستاد تا نزد او حاضر شوند،ایشان در جواب گفتند:ما را با تو کاری نیست،چون همسر یتیم فقیری هستی،خدیجه از جواب متکبران دوران سخت اندوهگین شد،در این

۱- (۱)) -العدد القویه:۲۲۰؛من احوال الصدیقه الطاهره علیها السلام؛بحار الأنوار:۷۸/۱۶،باب ۵،حدیث ۲۰.

حالت چهار زن را نزد خود دید،از دیدن آنان وحشت کرد،ایشان گفتند:مترس که ما رسولان پروردگاریم،منم ساره زوجهٔ ابراهیم،دوم آسیه بنت مزاحم که رفیق تو در بهشت است،سوم مریم دختر عمران،چهارم کلثوم خواهر موسی بن عمران.

خداوند،ما را برای کمک به تو فرستاده،در آن وقت زهرا علیها السلام متولد شد،در حالی که تمام هویت او را پاکی و پاکیزگی گرفته بود و نوری از او درخشیدن داشت که تمام جهان را روشن کرد،پس آن جناب به سخن آمد و گفت:

اشْهَدُ انْ لا الٰهَ الّا اللّهُ وَ انَّ ابی رَسُولُ اللّهِ سَیِّدُ الْاَنْبِیاءِ وَ انَّ بَعْلی سَیِّدُ الْاَوْصِیاءِ وَ وُلْدی سادَةُ الْاَسْباطِ (۱).

شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست،مسلماً پدرم رسول خدا سرور همه پیامبران دست و همسرم سرور همهٔ اوصیاست و فرزندانم سرور همهٔ نسل ها هستند.

ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که:

فاطمه را نزد حضرت حق نُه نام است:

فاطمه،صدیقه،مبارکه،طاهره،زکیه،راضیه،مرضیه،محدّثه،زهرا.

امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان فرمود:

می دانی تفسیر فاطمه چیست ؟ عرضه داشت:مرا خبر دهید،فرمود:

فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ.

بریده شده از تمام آلودگی های باطن و ظاهر.

سپس حضرت فرمود:

۱- (۱)) -الأمالی،شیخ صدوق:۵۹۳،المجلس السابع و الثمانون،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۸۰/۱۶،باب ۵،حدیث ۲۰.

اگر امیر المؤمنین علیه السلام او را تزویج نمی کرد برایش در تمام جهان کفو و نظیری نبود (۱).

علامهٔ مجلسی رحمه الله در ترجمهٔ اسامی آن حضرت فرموده:

صدّیقه: معصومه.

مبارکه: دارندهٔ کمالات و معجزات و اولاد کرام.

طاهره: پاکیزه از نقایص.

زکیّه: نموکننده در کمالات.

راضیه: خشنود به قضای حق.

مرضیه: اسوه مردان راه حق و پسندیدهٔ اولیای الهی.

محدَّثه: کسی که هم سخن با ملک است.

زهرا: نورانی به نور صوری و معنوی (۲).

شیخ مفید و شیخ طوسی از عامّه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فاطمه پارهٔ تن من است،هر که او را شاد گرداند مرا شاد گردانده و هر که او را بیازارد مرا آزرده.

و نیز آن حضرت فرمود:

فاطمه عزیزترین مردم نزد من است (۳).

شیخ طوسی از عایشه نقل می کند:

۱- (۱) -علل الشرایع:۱۷۸/۱،باب ۱۴۲،حدیث ۳؛الخصال:۴۱۴/۲،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۱۰/۴۳،باب ۲،حدیث ۱.

۲- (۲) -بحار الأنوار:۱۰/۴۳،باب ۲،حدیث ۱.

۳- (۳) -الأمالی،شیخ طوسی:۲۴،المجلس الأول،حدیث ۳۰؛الأمالی،شیخ مفید:۲۵۹،المجلس الحادی و الثلاثون،حدیث ۲؛بحار الأنوار:۲۳/۴۳،باب ۳،حدیث ۱۷.

کسی را در گفتار و سخن شبیه تر از زهرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم،چون فاطمه به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد او را خوش آمد می گفت و دست های زهرا را می بوسید و وی را بجای خود می نشاند (۱).

ابن بابویه از حضرت مجتبی علیه السلام نقل می کند:

شب جمعه مادرم را در محراب عبادت دیدم،پیوسته در رکوع و سجود بود تا صبح طالع شد،دائم برای مؤمنین و مؤمنات به اسم دعا می کرد،به مادر گفتم:چرا برای خود دعا نمی کنی فرمود:

یا بُنَیَّ الْجارُ ثُمَّ الدّارُ (۲).

ای فرزندم ! اوّل همسایه سپس خود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانهٔ فاطمه آمد،جامه اش را از جُل شتر دید و دست هایش را در حال آسیا کردن و بچه اش را در حال شیر دادن،اشک چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد و فرمود:ای دختر با ارزشم ! تلخی های امروز دنیا را برای به دست آوردن حلاوت آخرت بچش.

حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشت:

یا رسول اللّه ! خدا را حمد می کنم بر نعمت هایش و شکر می کنم بر کرامت هایش؛

پس خداوند این آیه را فرستاد:

۱- (۱) -الأمالی،شیخ طوسی:۴۰۰،المجلس الرابع عشر،حدیث ۸۹۲؛بحار الأنوار:۲۵/۴۳،باب ۳،حدیث ۲۲.

۲- (۲) -علل الشرایع:۱۸۱/۱،باب ۱۴۵،حدیث ۱؛وسائل الشیعه:۱۱۲/۷،باب ۴۲،حدیث ۸۸۸۴.

[وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ] (۱) (۲).

و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی.

حسن بصری می گوید:

فاطمه علیها السلام عابدترین فرد امّت بود،در عبادت حق آن قدر بر پای می ایستاد تا پای مبارکش ورم می کرد !

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:برای زن چه چیزی بهتر است ؟ عرضه داشت:نبیند مردی را و نبیند مردی او را،حضرت وی را به سینه گرفت و فرمود:

[ذُرِّيَّةً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ] (۳) (۴).

برخی از [آنان از نسل] برخی دیگرند.

راوندی در«نوادر»از امیر المؤمنین علیه السلام آورده:

شخص نابینایی از دختر پیامبر اذن خواست وارد خانه شود،زهرا خود را از او پوشاند،پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:به چه سبب خود را از او مستور کردی او که کور بود ؟ عرض کرد:اگر او کور است ولی من بینا هستم،علاوه اگر در پرده نباشم رایحهٔ مرا استشمام می نماید،حضرت فرمود:شهادت می دهم که تو پارهٔ تن منی (۵).

الهی قمشه ای آن حکیم فرزانه در وصف آن گل گلستان عصمت چنین سروده:

به برج معرفت گردون درخشان اختری دارد به جیب خود سپهر عشق تابان گوهری دارد

ص:۲۲۵

۱- ((۱)) -ضحی (۹۳):۵.

۲- ((۲)) -المناقب:۳۴۲/۳؛بحار الأنوار:۸۵/۴۳،باب ۴،حدیث ۸.

۳- ((۳)) -آل عمران (۳):۳۴.

۴- ((۴)) -المناقب:۳۴۱/۳؛بحار الأنوار:۸۴/۴۳،باب ۴،حدیث ۷.

۵- ((۵)) -النوادر،راوندی:۱۳؛بحار الأنوار:۹۱/۴۳،باب ۴،حدیث ۱۶.

به باغ وحی و بستان نبوت گلبنی باشد*** که آن گلبن هزاران باغ گل در هر پری دارد

به بستان ولایت تازه سرو قامتی بینی*** که آن قامت چو غوغای قیامت محشری دارد

به چشم از کحل ادراک حقایق سرمه بینش*** به گوش علم و ایمان گوهری دارد

امیر دین از آن برج ولای آسمان رفعت*** به از مه یازده تابنده مهر انوری دارد

حسن خلق وحسین افسر علی قدر ومحمّدفر ***که او چون شاه صادق ماه مذهب جعفری دارد

دگر موسی کاظم پس علی فرزند دلبندش*** که در ملک رضا آن والی حق کشوری دارد

دگر سلطان تقوی خسرو یکتا تقی دیگر ***نقی پاک جان آن کو حسن فر عسگری دارد

دگر غوث زمان قطب جهان آن معنی قرآن*** امام انس و جان قائم ولی داوری دارد

گوشه ای از سخنان حکیمانه حضرت زهرا علیها السلام

برای آن حضرت سخنان و کلمات و سخنرانی هایی است که نشان دهندهٔ دانش و بینش آن حضرت نسبت به حقایق ملکوتی و آسمانی است و این که سرچشمهٔ علم و دانش او وحی است و آن حضرت را به روح اعظم اتصالی ما فوق تعریف است،او مستقیماً در دامن ختم نبوت تربیت یافت و علوم اولین و آخرین را از آن

جناب دریافت کرد.

فلاسفه و حکما و عرفا و اولیا بر خطبه ای که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد النبی در دفاع از ولایت مطلقهٔ امیر المؤمنین علیه السلام انشاء کرد شرح ها و تفسیرها نوشته اند ولی تا به امروز تمام قدرتمندان عقلی از درک حقایق ملکوتی آن خطبه معطّل مانده اند ! !

در آن خطبه اسرار ملکوت،حقایق عرفانی،مسائل مهم فلسفی،مسئلهٔ نبوت، برنامهٔ ولایت،هنگامهٔ محشر،اوضاع طبیعت و هستی،برنامهٔ قرآن،آیندهٔ بشر و واقعیت های دیگر مورد بحث دختر پیامبر قرار گرفته که آن خطبه به تنهایی کتاب کاملی از علم و معرفت است که بدون سابقهٔ ذهنی،در حضور انصار و مهاجر ایراد فرمودند.

علاوه بر آن خطبه در موقعیت های گوناگون،مسائل و مطالبی را القا فرموده اند که جمع آن مسائل و مطالب کتابی عظیم از حکمت الهی و عرفان آسمانی است.

بدون شک اگر بخواهم تمام سخنان آن دریای معرفت را در این نوشتار بیاورم و به شرح و توضیح آن اقدام کنم به چند مجلد می رسد،تنها برای نشان دادن گوشه ای از عظمت عقلی و شخصیت روحی آن حبیبهٔ حق به جملاتی از آن جناب به نقل فقیه بزرگ سید ابن طاوس قناعت می کنم:

خطبهٔ حضرت زهرا علیها السلام به نقل از سید ابن طاووس

دختر با عظمت پیامبر،پس از رحلت پدر،بر اثر انحراف مسیر خلافت و حکومت به دست هواپرستان زمان،دچار انواع حوادث و مصایب و بلاها و طوفان ها و ابتلائات شد،حوادثی که مانند تیرگی شب به خیمهٔ حیات هجوم آورد،در حدّی که از زبان حال آن معصومه نقل شده،اگر بلاهایی که پس از وفات

پدر به سر من آمد به روزهای روزگار می ریختند تمام روزها تبدیل به شب تار می شد.

در وزش آن طوفان های بنیان برانداز بسیاری از مردم دین و ایمان را به دنیای فانی فروخته و آخرت باقی را برای مقداری درهم و دینار و کرسی ریاست از دست دادند.

دختر پیامبر برای حفظ قرآن و زحمات انبیا و نگهداری منصب سعادتبخش ولایت و امامت در برابر آن همه حادثه و بلا ایستادگی کرد و تابلوی گرانبهای زیر را که درس ها برای امت تا روز قیامت در آن ثبت است از خود به یادگار گذاشت.

الْحَمْدُ للّهِ الَّذی لَمْ یَجْعَلْنی جاحِداً لِشَیْ ءٍ مِنْ کِتابِهِ.

خدای را سپاس گزارم که در برخورد با این همه حوادث و بلا و رنج و مشقّت و طوفان و ناراحتی دچار انکار چیزی از حقایق کتاب الهی نشدم.

اعتقاد به توحید و نبوّت و ملائکه و کتاب و روز قیامت و قرار در مدار اخلاق حسنه و اعمال صالحه را به عنایت الهی حفظ کردم،حوادث خطری برایم در این زمینه ایجاد نکرد.

وَ لا مُتَحَیِّراً فی شَیْ ءٍ مِنْ امْرِهِ.

خدا را شکر می کنم در چیزی از امر الهی پس از وزیدن این همه بادهای خطرناک اخلاقی و اجتماعی سرگردان و دودل نشدم.

راه برایم آشکار بود و حق در همهٔ زمینه ها برایم از آفتاب روشن تر،سلوکم را در مسلک الهی ادامه دادم و با کمال یقین و پاک از شک و تردید وظایف الهی خود را انجام دادم.

ص:۲۲۸

اللّهُمَّ انّی اسْئَلُکَ قَوْلَ التَّوابینَ وَ عَمَلَهُمْ.

پروردگارا ! آنچه برای من مهم است،این است که به صف بازگشتگان به سوی تو درآیم و گفتارم در مسئلهٔ توبه و عملم در برنامهٔ بازگشت هم چون توّابین حقیقی به راستی و درستی باشد که طایفه توبه کنندگان در پیشگاه تو از ارزش بسیار عظیمی برخوردارند.

وَ نَجاةَ الْمُجاهِدینَ وَ ثَوابَهُمْ.

ای خداوند مهربان ! از تو می خواهم راهم و نجاتم را،راه و نجات رزمندگان در راحت قرار دهی و از ثواب و خیری که به مجاهدین فی سبیل اللّه عنایت می کنی به من هم عنایت نمایی که سستی و عافیت طلبی را دشمنم و تمام علاقه و عشقم به این است که رزمنده ای خالص و مجاهدی پاک برای اعلای کلمهٔ حق باشم.

وَ تَصْدیقَ الْمُؤْمِنینَ وَ تَوَکُّلَهُمْ.

الهی ! قلبم را هم چون قلب مؤمنان واقعی آراسته به تصدیق نسبت به همهٔ واقعیات قرار بده و آن جایگاه ملکوتی را به نور صدق و صفا منوّر گردان،الهی اعتماد و توکّلم را بر خود همانند اعتماد و توکل انبیا بر خویش قرار داده.

اذا تَوَفَّیْتَ نَفْسی وَ قَبَضْتَ رُوحی فَاجْعَلْ روحی فِی الْاَرْواحِ الرّابِحَهِ،وَ اجْعَلْ نَفْسی فی الْاَنْفُسِ الصّالِحَهِ،وَ اجْعَلْ جَسَدی فِی الْاَجْسادِ الْمُطَهَّرَهِ وَ اجْعَلْ عَمَلی فِی الْاَعْمالِ الْمُتَقَبَّلَهِ.

پروردگارا ! چون عمرم سرآمد و روحم را قبض کردی،پس روحم را در ارواح رابحه و نفسم را در نفوس صالحه و بدنم را در ابدان مطهّره و اعمالم را در اعمال قبول شده قرار بده.

ص:۲۲۹

احتمالاً معنای ارواح رابحه،ارواح انبیای اولوالعزم و انفس صالحه،نفوس آن بزرگواران و اجساد مطهّره،اجساد شهدای راه حق و حقیقت باشد که از هر منت و برنامه ای آزادند.

سُبْحانَ مَنْ یَعْلَمُ خَواطِرَ الْقُلوبِ،سُبْحانَ مَنْ یُحْصی عَدَدَ الذُّنوبِ،سُبْحانَ مَنْ لا تَخْفی عَلَیْهِ خافیةٌ فی الْاَرْضِ وَ السَّماءِ.

پاک و منزه از هر عیب و نقصی است خداوندی که بر تمام آنچه بر قلوب بندگان می گذرد آگاه است،پاک و منزه است پروردگاری که شمارهٔ عدد ذنوب گنهکاران در پیشگاهش معلوم است،پاک و مبرّاست خداوندی که هیچ چیزی در زمین و آسمان از حضرتش پوشیده نیست.

الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لَمْ یَجْعَلْنی کافِراً لِاَنْعُمِهِ وَ لا جاحِداً لِفَضْلِهِ،فَالْخَیْرُ فیهِ وَ هُوَ اهْلُهُ.

اللّهُمَّ قَدْ تَری مَکانِی وَ تَسْمَعُ کَلامی وَ تَطَّلِعُ عَلی امْری وَ تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَ لَیْسَ یَخْفی عَلَیْکَ شَیْ ءٌ مِنْ امْری.

سپس و حمد می کنم آن وجود مقدسی را که به من توفیق داد،تا از ناسپاسی نسبت به نعمت هایش و انکار فضایلش آزاد باشم،تمام خیر در اوست و او اهل خیر است.الهی ! جایم را می بینی و کلامم را می شنوی و بر تمام امورم آگاهی و آنچه در وجود من است می دانی و چیزی از برنامه های باطن و ظاهر من بر تو پوشیده نیست.

اللّهُمَّ انْزِعِ الْعُجْبَ وَ الرِّیاءَ وَ الْکِبْرَ وَ الْبَغْی وَ الْحَسَدَ وَ الضَّعْفَ وَ الشَّکَّ وَ الْوَهْنَ وَ الضُّرَّ وَ الْاَسْقامَ وَ الْخِذْلانَ وَ الْمَکْرَ وَ الْخَدیعَهَ وَ الْبَلِیَّهَ وَ الْفَسادَ مِنْ سَمْعی وَ بَصَری وَ جَمیعِ جَوارِحی وَ خُذْ بِناصِیَتی الی ما تُحِبُّ

وَ تَرْضیٰ (۱).

الهی ! خودبینی و ریا و تکبر و تجاوز و حسد و سستی و شک و بی حسی و خسارت و دردها و خواری و مکر و حیله و بلا و فساد را از گوش و چشم و تمام جوارح من ریشه کن فرما و مرا در مسیر عشق و رضایت خود قرار بده.

حیات مادی و معنوی در نظر حضرت زهرا علیها السلام

در روایات بسیار مهم در کتب معتبر آمده که:

مردی از سر کار بازار به خانه رفت،همسرش وی را پریشان حال دید،سبب پریشانی وی را که از چهره اش آشکار بود پرسید،در پاسخ زن گفت:امروز در میان مغازه برای مدّتی به فکر عاقبت و قیامت خود افتادم که در آن روز جای من کجاست:بهشت یا جهنم ؟ برایم معلوم نشد،مرا سخت افسرده کرد،اکنون با اضطراب و وحشت و پریشانی و ناراحتی به خانه آمده ام و از تو می خواهم مرا از این رنج نجات دهی،زن به همسرش گفت:از دست من برای تو چه کاری برمی آید ؟ جواب داد:نزد حضرت زهرا علیها السلام برو که آن مخدّره عالم به حقایق است و از آن حضرت عاقبت مرا بپرس !

زن به خانۀ حضرت زهرا علیها السلام رفت و عین گفتار شوهرش را به آن بانوی عصمت عرضه داشت،حضرت در پاسخ وی گفت:به همسرت بگو:اگر در امور حیات مادی و معنوی هماهنگ با قرآن زندگی کرده باشی مسلماً اهل بهشت ورنه به عذاب الهی دچار خواهی شد.

دختر با عظمت پیامبر در علم و عمل،در اخلاق و کردار،در زهد و عبادت،در

۱- (۱)) -فلاح السائل:۱۷۳،الفصل التاسع عشر،بحار الأنوار:۶۶/۸۳،باب ۳۹،حدیث ۴.

فضیلت و کمال،در شوهرداری و خانه داری،در تربیت اولاد در تمام روزگار و در همهٔ دهر موجودی عالی و بی نمونه است،تا جایی که بر تمام زنان جهان واجب است در تمام امور حیات از آن حضرت پیروی کرده و به آن جناب تأسّی جویند تا خیر دنیا و آخرت خویش را تأمین نمایند.

حیات الهی بانوی دوسرا به طور مفصّل در کتب حدیث و کتب تاریخ آمده و به وسیلهٔ دانشمندان بزرگ شیعه و سنی به رشتهٔ تحریر کشیده شده و از بدو ولادت تا شهادت آن بانوی دو سرا را به نحو تحلیلی نگاشته اند،شما می توانید زندگی آن مقام با عظمت ملکوتی را در آن کتب که بین مردم مشهور و در تمام کتابخانه ها هست بخوانید.

ص:۲۳۲

باب ۶۹ در شناخت ائمهٔ طاهرین علیهم السلام

اشاره

ص:۲۳۳

قَالَ الصّادِقُ علیه السلام:

رُوِیَ بِاِسْنادٍ صَحیحٍ عَنْ سَلْمانَ الْفارْسِیِّ رضی الله عنه قالَ:دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمّا نَظَرَ الَیَّ قالَ:یا سَلْمانُ انَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبیّاً وَ لا رَسُولاً الّا وَ لَهُ إثْنا عَشَرَ نَقیباً،قالَ:قُلْتُ:یا رَسُولَ اللهِ عَرَفْتُ هذا مِنْ اهْلِ الْکِتابَیْنِ.قالَ:یا سَلْمانُ هَلْ عَلِمْتَ نُقَبائِیَ الْاِثْنَی عَشَرَ الَّذینَ اخْتارَهُمُ اللّهُ تَعالی لِلْاِمامَهِ مِنْ بَعْدی ؟ فَقُلْتُ:اَللّهُ وَ رَسُولُهُ اعْلَمُ.فَقالَ:یا سَلْمانُ خَلَقَنِیَ اللّهُ تَعالی مِنْ صَفْوَهِ نُورِهِ وَ دَعانی فَأَطَعْتُهُ،فَخَلَقَ مِنْ نُوری عَلِیّاً وَ دَعاهُ فَاَطاعَهُ،فَخَلَقَ مِنْ نُوری وَ نُورِ عَلِیٍّ فاطِمَهَ وَ دَعاها فَاَطاعَتْهُ،وَ خَلَقَ مِنّی وَ مِنْ عَلِیٍّ وَ فاطِمَهَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ فَدَعاهُما فَاَطاعاهُ فَسَمّانَا اللّهُ بِخَمْسَهِ اسْماءٍ مِنْ اسْمائِهِ فَاللّهُ تَعالی الْمَحْمُودُ وَ انَا مُحَمَّدٌ،وَ اللّهُ الْعَلِیُّ وَ هذا عَلِیٌّ، وَ اللّهُ الْفاطِرُ وَ هذِهِ فاطِمَهُ،وَ اللّهُ ذُو الْاِحْسانِ وَ هذَا الْحَسَنُ،وَ اللّهُ الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحُسَیْنُ وَ خَلَقَ مِنْ نُورِ الْحُسَیْنِ تِسْعَهَ أئِمَّهٍ فَدَعاهُمْ فَاَطاعُوهُ مِنْ قَبْلِ انْ یَخْلُقَ اللّهُ تَعالی سَماءً مَبْنِیَّهً اوْ ارْضاً مَدْحِیَّهً اوْ هَواءً اوْ مَلَکاً اوْ بَشَراً وَ کُنّا انْواراً نُسَبِّحُهُ وَ نَسْمَعُ لَهُ وَ نُطیعُ.

قالَ:فَقُلْتُ:یا رَسُولَ اللّهِ بِاَبی انْتَ وَ امّی ما لِمَنْ عَرَفَ هؤُلاءِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ ؟ فَقالَ:یا سَلْمانُ مَنْ عَرَفَهُمْ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ وَ اقْتَدی بِهِمْ فَوالاهُمْ وَ تَبَرَّأَ مِنْ عَدُوِّهِمْ کانَ وَ اللّهِ مِنّا یَرِدُ حَیْثُ نَرِدُ وَ یَسْکُنُ حَیْثُ نَسْکُنُ.

فَقُلْتُ:یا رَسُولَ اللّهِ فَهلْ ایمانٌ بِغَیْرِ مَعْرِفَتِهِمْ بِأَسْمائِهِمْ وَ أَنْسابِهِمْ ؟

فقالَ:

لا-يا سَلْمانُ.قُلْتُ:يا رَسُولَ اللّهِ فَأنّى لى بِهِمْ ؟ فَقالَ:قَدْ عَرَفْتَ الَى الْحُسَيْنِ ؟ قُلْتُ:نَعَمْ.قالَ رَسُولُ اللّهِ ثُمَّ زَيْنُ الْعابِدينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ باقِرِ عِلْمِ الْأوَّلينَ وَ الآخِرينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلين ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسانُ اللّهِ الصّادِقُ،ثُمَّ مُوسى بْنُ جَعْفَرٍ الْكاظِمُ غَيْظَهُ صَبْراً فِى اللّهِ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضا الرّاضى بِسِرِّ اللّهِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُخْتارُ مِنْ خَلْقِ اللّهِ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهادى اَلَى اللّهِ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصّامِتُ الأمينُ عَلى سِرِّ اللّهِ ثُمَّ فُلانٌ سَمّاهُ بِاِبْنِ الْحَسَنِ النّاطِقُ الْقائِمُ بِحَقِّ اللّهِ.

قالَ سَلْمانُ:فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ:يا رَسُولَ اللّهِ انّى مُؤَجَّلٌ الى عَهْدِهِمْ ؟ قالَ:يا سَلْمانُ اقْرَأْ:

[فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً* ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً] (۱).

قالَ:فَاشْتَدَّ بُكائى وَ شَوْقى وَ قُلْتُ:يا رَسُولَ اللّهِ أَ بِعَهْدٍ مِنْكَ ؟ فَقالَ:اى وَ الَّذى ارْسَلَنى لَبِعَهْدٍ مِنّى وَ بِعَلِيٍّ وَ فاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ تِسْعَهِ أئِمَّهٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليهم السلام السَّلام وَ بِكَ وَ مَنْ هُوَ مِنّا وَ مِظْلُومٌ فينا وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَ الْايمانَ مَحْضاً،اى وَ اللّهِ يا سَلْمانُ ثُمَّ لَيُحْضَرَنَّ ابليسُ وَ جُنُودُهُ وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضاً حَتّى يُؤخَذَ بِالْقِصاصِ وَ الْاَوْتارِ وَ التُّراثِ وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ احَداً،وَ نَحْنُ تَأويلُ هذِهِ الْآيَه.

ص:۲۳۶

۱- (۱) -اسراء (۱۷):۵-۶.

[وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ* وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ] (۱).

قالَ سَلْمانُ:فَقُمْتُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ ما یُبالی سَلْمانُ مَتی لَقِیَ الْمَوْتَ اوْ لَقِیَهُ (۲).

ص:۲۳۷

۱- ((۱)) -قصص (۲۸):۵-۶.

۲- ((۲)) -این باب در نسخه عبد الرزاق لاهیجی نمی باشد.

[روی باسناد صحیح عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال:دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله فلما نظر الی قال:یا سلمان ان الله عز و جل لم یبعث نبیا و لا رسولا الا و له إثنا عشر نقیبا]

امامت و ولایت

اشاره

دسیسه کاران و دغل بازان و دین فروشان به دنیا این روایت بسیار مهم را-که بیانگر یکی از اصولی ترین مسائل اسلام یعنی امامت و رهبری است،امامتی که حیات و تداوم دین و حفظ مفاهیم و معانی حقیقی قرآن بستگی به آن دارد-از بعضی از نسخه های قدیمی«مصباح الشریعه»حذف کرده و بجای آن روایتی مجعول و ساختگی در فضایل و مناقب بعضی از صحابه که از اربابان ظلم و زور بودند گذاشته اند.

من از آن روایت مجعول که مخالف با قرآن و سنت بود،به دستور قرآن و سنت چشم پوشیده و روایت اصلی باب شصت و نهم«مصباح الشریعه»را از بعضی از نسخ خطّی و چاپی که بیانگر مسئلهٔ امامت و ولایت است آوردم تا شرح«مصباح الشریعه»از نقص و عیب خالی بماند و خوانندگان امروز و فردا در حدّ لازم از آن منتفع شوند.

ص:۲۳۸

ملّا محسن فیض کاشانی در«علم الیقین» (۱)این روایت عالی را از سید جلیل حسن بن ابی کبش و حسن بن سلیمان در کتاب«محتضر و صاحب مقتضب» و علامۀ مجلسی رحمه الله در جلد سیزدهم«بحار الأنوار»از چاپ قدیم و محدّث نوری در ابتدای باب یازدهم کتاب«نفس الرحمن فی فضایل سلمان»نقل کرده اند.

دسیسه کاران باید بدانند نور خدا با پف دهان قابل خاموش کردن نیست که خدا حافظ و تمام کنندۀ نور خود است و آنچه در رابطه با خداست برای ابد ماندنی است.

نمونۀ این روایت که در آن تصریح به اسم ائمۀ طاهرین علیهم السلام شده در کتب شیعه و سنّی آمده است.

کتب فریقین از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایات زیادی آورده اند که:

بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در موقعیت های گوناگون در طول بیست و سه سال بعثت خود به اوصیای بعد از خود با ذکر نام اشاره کرده و در این زمینه جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست و روایات این باب از نظر سند صحت آن قدر محکم و متین است که حتّی وهّابی های عربستان که در دشمنی با طوایف مسلمانان و برخی از اصول مسلّم اسلام معروف جهانند در بازسازی مسجد النبیّ نام دوازده امام و جانشین پس از پیامبر را بر ستون های سنگی مسجد حک کرده و من چندین بار آن اسامی مقدسه را بر ستون های داخل حیاط مسجد خوانده ام.

در اینجا لازم است به یک حدیث که از رسول اسلام صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و سنی، تصریح به نام دوازده جانشین آن حضرت دارد،اشاره شود.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در کتاب پر قیمت«ینابیع المودّه»و شیخ صدوق در

۱- ((۱)) -علم الیقین:۴۰۶/۱.

«اکمال الدّین»و فیض کاشانی در«علم الیقین»با سند متین و محکم از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل می کنند که گفت:

وقتی آیه شریفه:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ] (۱).

ای اهـل ایمـان ! از خـدا اطاعت کنیـد و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت انـد و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید.

بر پیامبر بزرگ نازل شد،من به آن حضـرت عرضه داشـتم:خدا و رسول را شناختیم،اولی الامری که در این آیه پروردگار عالم طاعتشان را با طاعت از رسول یکی قرار داده کیستند ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:اینان جانشینان من و رهبران جامعه اسلامی پس از من هستند اوّل آنان:

علی ابن ابی طالب و حسن و حسـین و علی بن الحسـین و محمد بن علی در تورات معروف به باقر که ای جابر او را می بینی و چون دیدی سلامم را به او برسان.

سپس صادق جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علی و علیّ بن محمد و حسن بن علی.

سپس هم نام و هم کنیت من حجت خدا در زمین و بقیّت عباد پسر حسن بن علی است.

یاد و نام خدا به دست او در مشارق و مغارب طنین انداز می شود،او از شـیعیان و دوستدارانش غایب است و آن که خدا دلش را به ایمان امتحان کرده بر امامتش اقرار دارد.

۱- ((۱)) - نساء (۴):۵۹.

جابر می گوید:از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم:شیعیانش در زمان غیبت از او سود می برند ؟ فرمود:به آن کسی که مرا به رسالت فرستاده از نورش بهره می گیرند و از رهبریش سود می برند،چنانچه مردم از آفتاب پشت ابر بهره می برند !

در دنبالۀ حدیث،داستان ملاقات جابر با حضرت باقر العلوم علیه السلام آمده،ملاقاتی که پیامبر بزرگ از آن خبر داد (۱).

نصّ صریح رسول اسلام صلی الله علیه و آله را بر نام دوازده امام و این که آن بزرگواران خلفا و جانشینان آن حضرتند می توانید در کتاب های«صحیح بخاری»،«مسند احمد بن حنبل»،«ینابیع المودّه»که از مهم ترین کتب اهل سنت است و«الکافی»و«احقاق الحق»،«اِعلام الوَریٰ»،«بحار الأنوار»که از مهم ترین کتب شیعه است ملاحظه کنید.

در زمینۀ وجوب نصب امام و این که لزوم امامت در جامعه هم چون لزوم نبوّت است کتب بسیار مهم و دقیق و تحقیقی و استدلالی به توسط دانشمندان بزرگ شیعه نوشته شده که در این زمینه حجت حق را بر تمام مکلفین تا صبح قیامت تمام کرده اند و درِ هر عذری را در تخلف از ائمۀ معصومین پس از پیامبر به روی همه بسته اند.

کتاب هایی هم چون«الفین»نوشتۀ علامۀ حلّی و«عبقات»نوشته میر حامد حسین نیشابوری و«الغدیر»نوشتۀ علامۀ امینی و«المراجعات»نوشتۀ سید شرف الدین عاملی،برای مطالعه در زمینۀ امامت و ولایت از مهم ترین و سودمندترین کتب است.

استحکام بنای تشیّع واقعیتی است که از آفتاب روشن تر است و شیعه در تمام

۱- (۱) -ینابیع المودّه:۱۷۳/۲؛اعلام الوری:۳۹۷،الفصل الثانی؛بحار الأنوار:۲۴۹/۳۶،باب ۴۱،حدیث ۶۷.

زمینه های اسلامی علماً و عملاً از تمام مکتب های تاریخ حیات مکتبش برتر و اصولی تر است و این معنا را به طور تحقیقی و همراه با استدلالات و براهین بسیار محکم در صدها کتاب معتبر و علمی ثابت کرده است،گرچه معاندان عامد و دین فروختگان به دنیا و بلعم های تاریخ امت اسلام بر اثر اسیر بودن در بند هوای نفس که بدترین و سخت ترین دشمن است،نخواسته اند حق را بپذیرند و از واقعیت پیروی کنند.

آنان و پیروان کر و کورشان مسئلهٔ خلافت و جانشینی از رسول اسلام صلی الله علیه و آله را در جلسهٔ سقیفه از مسیر و محور حقیقی و اصلی برگرداندند و کثیری از مسلمان ها را تا ظهور امام دوازدهم به چاه ضلالت و بیابان گمراهی انداختند و سخیف ترین و بی پایه ترین حرف را که پیامبر در امر جانشینی نظر نداده و تعیین حکومت پس از وی بر عهدهٔ امت است اساس کار خود قرار داده و باعث این همه تشتّت و اختلاف و ضعف و دین سازی و انحراف و بدبختی در جامعهٔ اسلامی شدند !

امامت و ولایت در کلام امام رضا علیه السلام

من از میان صدها کتاب علمی و تحقیقی و روایی و تاریخی که در امر ولایت و امامت و جانشینی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شده فقط یک سخن از حضرت علی بن موسی الرضا عالم آل محمد علیهم السلام نقل می کنم باشد که اهل انصاف به انصاف خود تکیه کنند.

عبد العزیز بن مسلم که از یاران و ارادتمندان و مخلصان حضرت رضاست می گوید (1):

ص:۲۴۲

۱- (۱)) -الکافی:۱۹۸/۱،باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته،حدیث ۱؛الأمالی،شیخ صدوق:۶۷۴،المجلس السابع و التسعون،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۱۲۰/۲۵،باب ۴،حدیث ۴.

در ابتـدای ورودمـان به مرو در خـدمت امام رضا علیه السـلام در روز جمعه در جامع مرو بودیم،بین مردم در امر امامت پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله سـخنان زیادی رد و بـدل شد و اختلاف زیادی که بین مردم در مسـئلهٔ امامت بود مورد مذاکره قرار گرفت پس از آن جلسه به خدمت مولایم حضرت رضا علیه السلام رسیدم و داستان مردم را بازگو کردم، حضرت لبخندی زد و فرمود:ای عبـد العزیز ! این مردم جاهل و نادانند و در رأی و عقیده خود کلاه سـرشان رفته،به حقیقت خداوند عزّ و جلّ جان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را نگرفت مگر این که دین را برای او کامل کرد و قرآنی به او عنایت فرمود که شـرح هر چیز در آن است،حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم بدان نیاز دارند همه را در آن بیان کرد و فرمود:

[مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْ ءٍ] (۱).

ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه های آفرینش] فروگذار نکرده ایم.

در سفر حجه الوداع که آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بود آیهٔ سوم سورهٔ مائده را نازل کرد:

[الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دِیناً] (۲).

امروز [بـا نصبِ علی بن ابی طـالب به ولاـیت،امـامت،حکومت و فرمـانروایی بر امت] دینتان را برای شـما کامل،و نعمتم را بر شما تمام کردم،و اسلام را

۱- (۱) -انعام (۶):۳۸.

۲- (۲) -مائده (۵):۳.

برایتان به عنوان دین پسندیدم.

امر امامت از تمام نعمت است،پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا برای همگان همهٔ معالم دین را بیان کرد و راه را برای آنان روشن ساخت و آن ها را بر جادهٔ حق واداشت و علی علیه السلام را بر آنان رهبر و پیشوا نمود و از چیزی که مورد نیاز امت باشد صرف نظر نکرد مگر این که بیان فرمود،هر که خیال کند که خداوند دینش را کامل نکرده،کتاب خدا را رد نموده و هرکس کتاب خدا را رد کند به آن کافر است ! !

آیا قدر و موقعیت امامت را در امت می دانند تا اختیار و انتخاب آنان در آن روا باشد ؟ !

به راستی ! امامت اندازه ای فراتر و مقامی والاتر و موقعی ارزنده تر و آستانی منیع تر و ژرفایی فروتر از آن دارد که مردم با عقل خود به آن رسند،یا با رأی و نظر خود درک کنند یا به انتخاب خود امامی بگمارند.

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم پس از آن که مقام نبوت و خُلّت را پابرجا کرد بدان رسید،این امامت سومین درجه و فضیلتی بود که خدایش بدان مشرف کرد و نامش را به وسیلهٔ آن بلند نمود و فرمود:

[إِنِّی جٰاعِلُکَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً] (۱).

من تو را برای همهٔ مردم پیشوا و امام قرار دادم.

خلیل از شادمانی به این نعمت عرضه داشت:

این مقام در ذرّیه و نژاد من هم هست ؟

خداوند فرمود:

۱- ((۱)) -بقره (۲):۱۲۴.

[لاٰ يَنٰالُ عَهْدِي الظّٰالِمِينَ] (1).

پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد.

این آیه امامت و رهبری هر ظالمی را تا روز قیامت باطل ساخت و آن را مخصوص برگزیدگان پاک ساخت.

شیعه در اسلام

آیا پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اگر مسئلهٔ زحمات وصی به حق رسول حضرت امیر و یازده فرزندش و یاران آن بزرگواران نبود،آیا از اسلام حقیقی نشانی باقی می ماند ؟ ! و پس از غیبت اگر به وسیلهٔ فقهای واجد شرایط و تربیت شدگانشان آن همه زحمت برای بقای دین انجام نمی پذیرفت با هجومی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیلهٔ هواپرستان و به خصوص بنی امیه و بنی عباس به اسلام شد از اسلام چه می ماند ؟ اسلامی که امروز به دست طوایف غیر شیعه است اسلام فقهای تربیت شده بنی امیه و بنی عباس است و اسلامی که به دست شیعه است اسلام ائمه معصومین علیهم السلام و اسلام ائمه علیهم السلام،اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله، اسلام خداست.

این که می گویم اسلام غیر شیعه اسلام فقهای دست پروردهٔ بنی امیه و بنی عباس است حقیقتی است که خود کتب فقهی و تاریخی آنان نشان می دهد به همین خاطر است که تمام آرای فقهی شیعه از نظر محتوی و استدلال بر تمام آرای فقهی چهار مذهب دیگر برتری دارد،در این زمینه به کتاب«الخلاف»شیخ طوسی مراجعه کنید و نیز فتوای بزرگ فقیه اهل سنت شیخ محمود شلتوت را ببینید که فتوا می دهد

۱- (۱) -بقره (۲):۱۲۴.

تمام اهل سنت می توانند در تمام امور از فقه شیعه که فقه جعفر بن محمد الصادق است پیروی کنند ! !

آری،شیعه در تمام مسائل اعتقادی و عملی و اخلاقی و مادی و معنوی و سیاسی و اجتماعی و دنیایی و آخرتی پیرو امامان معصوم از اهل بیت رسول اکرم علیهم السلام است که آنان دانش و علوم خود را از جد بزرگوار خود پیامبر گرفته اند و پیامبر علومش را از حضرت حق اخذ کرده و در حقیقت سنّی واقعی شیعیان هستند که به حقیقت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در همۀ امور و به خصوص در امر خلافت و جانشینی پیروی کرده اند،گرچه مخالفان ما را به هزاران تهمت رَمْی کنند و از هیچ دروغی در حق ما باز نایستند که ما را جز خدا تکیه گاهی نیست و علاوه بر پاسخ تهمت ها و دروغ ها که در کتب علمی خود مانند«احقاق الحق»و«عبقات» و«الغدیر»و«المراجعات»و«النص و الاجتهاد»و«الامام الصادق»داده ایم در دادگاه قیامت با حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و شهادت حضرت حق به پاسخ تهمت ها و دروغ های معاندان و هواپرستان و استعمارزدگان اقدام خواهیم کرد که:

[أَ لَيْسَ اللّٰهُ بِأَحْكَمِ الْحٰاكِمِينَ] (۱).

آیا خدا بهترین داوران نیست ؟

راسخون در علم

اگر وجود امام معصوم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نبود-امامی که به گفتۀ روایات متواتره واجد تمام اوصاف و خصوصیات پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از نبوت است-تصرفات بیجای هواپرستان با عقل و آرائشان در مفاهیم آیات قرآن به عمر مکتب حقیقی حق خاتمه می داد.

۱- (۱) -تین (۹۵):۸.

این امامان معصوم علیهم السلام بودند که حقیقت مفاهیم را بیان کردند و گفتارشان به عنوان میزان شناخت حقایق قرآن برای اهل دل باقی ماند تا با مراجعه به گفتار و آرای برحق آنان باطل بودن آرای دیگران نسبت به قرآن معلوم گردد.

به آیهٔ زیر با کمال دقت توجه نمایید:

[هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا الْأَلْبابِ] (۱).

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب،آیات محکم است [که دارای کلماتی صریح و مفاهیمی روشن است] آن ها اصل و اساس کتاب اند،و بخشی دیگر آیات متشابه است [که کلماتش غیر صریح و معانی اش مختلف و گوناگون است و جز به وسیلهٔ آیات محکم و روایات استوار تفسیر نمی شود] ولی کسانی که در قلوبشان انحراف [از هدایت الهی] است برای فتنه انگیزی و طلب تفسیرِ [نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان] از آیات متشابهش پیروی می کنند،و حال آن که تفسیر واقعی و حقیقی آن ها را جز خدا نمی داند.و استواران در دانش [و چیره دستان در بینش] می گویند:ما به آن ایمان آوردیم،همه [چه محکم،چه متشابه] از سوی پروردگار ماست.و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکّر نمی شوند.

تاکنون در جامعهٔ اسلامی احدی نگفته راسخ در علم ابو بکر و عمر و عثمان،یا

۱- ((۱)) -آل عمران (۳):۷.

زمامداران اموی و عباسی و فقیهان دربار آن دو حکومت و یا فقیهان امروز ممالک اهل سنت هستند،اگر هم کسی بگوید هیچ دلیلی و حجّتی و برهانی قانع کننده بر گفتارش ندارد،از طرفی هم آیات قرآن بی مصداق نیست،در زمینهٔ مصادیق آیهٔ بالا چون به روایات اهل سنت و روایات کتب شیعه مراجعه کنیم می بینیم امامان معصوم علیهم السلام به عنوان راسخون در علم معرفی شده اند و مصادیق جملهٔ [وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ] آن بزرگوارانند و همانان بودند که با بیانات خود در جهت روشن کردن آیات قرآن مُهر باطل به آرا و عقاید تمام دسته جاتی که پیرو متشابهات بودند زدند ورنه امروز از حقیقت دین خبری نبود ! !

در زمان حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السلام به وسیلهٔ زمامداران اموی و عباسی کتب مکاتب گوناگون خارجی سیل وار به ممالک اسلامی آمد و دست نشاندگان دربار اموی و عباسی به ترجمهٔ آن کتب دست زدند و هزاران آرا و افکار بشری را در جامعهٔ اسلامی رواج دادند،در رواج آن آرا و افکار،اسلام عزیز می رفت که چراغش خاموش و فروغش برچیده شود.

حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام با تربیت چند هزار شاگرد و فرستادن آنان در نواحی مختلف مملکت اسلامی از هدم بنای دین و بهم ریختن مفاهیم آیات به وسیلهٔ آن آرا و افکار باطله جلوگیری کردند و حضرت رضا علیه السلام با تشکیل مجالس مهم علمی،از خاموش شدن چراغ دین مانع شدند و صراط مستقیم حق را در لا به لای آن همه طوفان نمایاندند و به وسیلهٔ زحمات ائمهٔ بعد و فقهای از جان گذشتهٔ شیعه تا به امروز تداوم پیدا کرد و از امروز تا فردا هم با رنج هایی که عالمان شیعه تحمل می کنند تا آمدن امام عصر علیه السلام ادامه پیدا می کند،تا کسی نگوید راه بر من روشن نبود !

ص:۲۴۸

امامت و ولایت در کلام امام سجاد علیه السلام

در این زمینه روایت مهمّی را از«علم الیقین»فیض نقل می کنم:

عَنْ مَوْلانَا الصَّادِقِ علیه السلام عَنْ ابیهِ الْباقِرِ عَنْ ابیهِ السَّجادِ علیهما السلام قالَ:نَحْنُ ائِمَّهُ الْمُسْلِمینَ وَ حُجَجُ اللّهِ عَلَی الْعالَمینَ وَ سادَهُ الْمُؤْمِنینَ وَ قادَهُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلینَ وَ مَوالِی الْمُؤْمِنینَ وَ نَحْنُ امانٌ لِاَهْلِ الْاَرْضِ کَما انَّ النُّجومَ امانٌ لِاَهْلِ السَّماءِ وَ نَحْنُ الَّذینَ بِنا یُمْسِکُ اللّهُ السَّماءَ انْ تَقَعَ عَلی الْاَرْضِ الّا بِاِذْنِهِ وَ بِنا یُمْسِکُ الْاَرْضَ انْ تَمیدَ بِاَهْلِها وَ بِنا یُنْزِلُ الْغَیْثَ وَ تُنْشَرُ الرَّحْمَهَ وَ یُخْرِجُ بَرَکاتِ الْاَرْضِ وَ لَوْ لا ما فِی الْاَرْضِ مِنّا لَساخَتْ بِاَهْلِها.ثُمَّ قال:وَ لَمْ تَخْلُ الْاَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّهٍ لِلّهِ فیها ظاهِرٌ مَشْهورٌ اوْ غایِبٌ مَسْتورٌ وَ لا تَخْلو الی انْ تَقُومَ السّاعَهُ مِنْ حُجَّهٍ لِلّهِ فیها وَ لَوْ لا ذلِکَ لَمْ یُعْبَدِ اللّهُ.

قالَ الرّاوی:فَقُلْتُ لِلصّادِقِ علیه السلام:فَکَیْفَ یَنْتَفِعُ النّاسُ بِالْحُجَّهِ الْغایِبِ الْمَسْتورِ ؟ قالَ:کَما یَنْتَفِعونَ بِالشَّمْسِ اذا سَتَرَها حِجابٌ (1).

امام صادق علیه السلام از پدرش حضرت باقر علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش حضرت سجاد علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمودند:

ماییم رهبران مسلمانان و دلایل حضرت حق بر عالمین و شریف ترین مؤمنان و راهبر راهیان نور و مولای مردم با ایمان و ماییم مأمن و پناهگاه اهل زمین چنانچه ستارگانند امان اهل آسمان،از برکت معنویت ماست که آسمان به

۱- (۱)) -علم الیقین:۳۸۱/۱،کمال الدین:۲۰۷/۱،باب ۲۱،حدیث ۲۲؛الأمالی،شیخ صدوق:۱۸۶،المجلس الرابع و الثلاثون،حدیث ۱۵؛بحار الأنوار:۵/۲۳،باب ۱،حدیث ۱۰.

زمین نمی آید و به خاطر ماست که زمین اهلش را به چاه اضطراب نمی اندازد، باران به خاطر ما می بارد و رحمت به واسطهٔ ما منتشر می شود،برکات زمین برای ما بیرون می آید و اگر ما از جانب حق در بین مردم نمی بودیم،زمین اهلش را فرو می برد،از خلقت آدم تاکنون زمین از حجت ظاهر مشهور یا غایب مستور خالی نبوده و تا قیامت خالی نیست و گرنه خداوند عبادت نمی شد.

راوی به حضرت عرضه داشت:مردم از حجت غایب چگونه فیض می برند ؟ فرمود:همان گونه که از آفتاب از پس پردهٔ ابر.

ص:۲۵۰

[رُوِیَ بِاِسْنادٍ صَحیح عَنْ سَلْمانَ الْفارْسِیِّ رضی الله عنه قالَ:دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمّا نَظَرَ الَیَّ قالَ:یا سَلْمانُ انَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَبْعَثْ نَبِیّاً وَ لا رَسُولاً الّا وَ لَهُ إثْنا عَشَرَ نَقیباً،قالَ:

قُلْتُ:یا رَسُولَ اللّهِ عَرَفْتُ هذا مِنْ اهْلِ الْکِتابَیْنِ.قالَ:یا سَلْمانُ هَلْ عَلِمْتَ نُقَبائِیَ الْاِثْنی عَشَرَ الَّذینَ اخْتارَهُمُ اللّهُ تعالی لِلْاِمامَهِ مِنْ بَعْدی ؟ فَقُلْتُ:اَللّهُ وَ رَسُولُهُ اعْلَمُ.فَقالَ:یا سَلْمانُ خَلَقَنِیَ اللّهُ تَعالی مِنْ صَفْوَهِ نُورِهِ وَ دَعانی فَأَطَعْتُهُ، فَخَلَقَ مِنْ نُوری عَلِیّاً وَ دَعاهُ فَاطاعَهُ،فَخَلَقَ مِنْ نُوری وَ نُورِ عَلِیٍّ فاطِمَهَ وَ دَعاها فَاطاعَتْهُ،وَ خَلَقَ مِنّی وَ مِنْ عَلِیٍّ وَ فاطِمَهَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ فَدَعاهُما فَاطاعاهُ فَسَمّانَا اللّهُ بِخَمْسَهِ اسْماءٍ مِنْ اسْمائِهِ فَاللّهُ تعالی الْمَحْمُودُ وَ انَا مُحَمَّدٌ،وَ اللّهُ الْعَلِیُّ وَ هذا عَلِیٌّ،وَ اللّهُ الْفاطِرُ وَ هذِهِ فاطِمَهُ،وَ اللّهُ ذُو الْاِحْسانِ وَ هذَا الْحَسَنُ،وَ اللّهُ الْمُحْسِنُ وَ هذَا الْحُسَیْنُ وَ خَلَقَ مِنْ نُورِ الْحُسَیْنِ تِسْعَهَ أئِمَّهٍ فَدَعاهُمْ فَاطاعُوهُ مِنْ قَبْلِ انْ یَخْلُقَ اللّهُ تَعالی سَماءً مَبْنِیَّهً اوْ ارْضاً مَدْحِیَّهً اوْ هَواءً اوْ مَلَکاً اوْ بَشَراً وَ کُنّا انْواراً نُسَبِّحُهُ وَ نَسْمَعُ لَهُ وَ نُطیعُ]

امام صادق علیه السلام فرمود:

روایت شده به سند صحیح از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت:بر رسول خدا وارد شدم،به من توجه فرمود و چنین گفت:ای سلمان ! خداوند پیامبری را نفرستاد

ص:۲۵۱

مگر ایـن کـه برای او دوازده نقیـب (۱)بـوده است،عرضه داشـتم:این حقیقت را از پیروان تـورات و انجیـل شـنیده ام،فرمود:ای سلمان ! آیا نقبای دوازده گانه مرا که خداوند متعال آنان را برای مقام امامت و وصایت انتخاب فرموده می شناسی ؟

گفتم:خدا و رسول او به این حقیقت آگاه ترند.

فرمود:خداوند مرا از نور خالص و صاف خود به وجود آورد و سپس مرا برای اطاعت و بندگی خود دعوت کرد و من اجابت نمودم و از نور من علی بن ابی طـالب را آفریـد و او را به مقام اطاعت و پیروی خود خوانـد و او قبول کرد و از نور من و علی، دخترم فاطمه را آفرید و او را نیز به اطاعت دستورهای خود دعوت نمود و او پذیرفت و از نور من و علی بن ابی طالب و فاطمه دخترم،حسن و حسـین فرزنـدانم را آفرید و آن ها نیز دعوت حق را به اطاعت اجابت نمودند و از این جهت ما را با پنج اسم از اسمای خود نامید.

پس خداوند متعال محمود و من محمد هسـتم و او علی و بلند مقام و این پسر عمویم علی است و خداوند فاطر و شکافنده حق از باطل و نور از ظلمت است و دخترم فاطمه قطع کننـده و جدا سازنده است و حضـرت او صاحب نیکی ها و احسان و فرزندم حسن است و دیگری حسین !

و خداوند بزرگ از نور فرزندم حسـین نُه فرزند آفرید که پیشوایان دین من هستند و ایشان را برای بندگی و اطاعت اوامر خود دعوت فرمود و آنـان قبول کردنـد و این برنـامه پیش از آفرینش خلق بود و در آن وقت ساختمـان آسـمان و گسـترش زمین و وجود هوا و مَلَک و انسان صورت نگرفته بود،ما در آن هنگام انواری بودیم که پروردگار بزرگ را تسبیح و تقـدیس کرده و فرمان او را شنیده و پیروی می نمودیم.

۱- (۱)) -نقیب به معنای شاهد و شخصیتی است که محیط به حقایق و برتر از همه و اعلم از دیگران در همهٔ امور است.

[قالَ:فَقُلْتُ:يا رَسُولَ اللّهِ بِاَبى انْتَ وَ امّى ما لِمَنْ عَرَفَ هؤُلاءِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ ؟ فَقالَ:يا سَلْمانُ مَنْ عَرَفَهُمْ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ وَ اقْتَدى بِهِمْ فَوالاهُمْ وَ تَبَرَّأَ مِنْ عَدُوِّهِمْ كانَ وَ اللّهِ مِنّا يَرِدُ حَيْثُ نَرِدُ وَ يَسْكُنُ حَيْثُ نَسْكُنُ.فَقُلْتُ:يا رَسُولَ اللّهِ فَهلْ ايمانٌ بِغَيْرِ مَعْرِفَتِهِمْ بِأسْمائِهِمْ وَ أنْسابِهِمْ ؟ فَقالَ:لا:يا سَلْمانُ.قُلْتُ:يا رَسُولَ اللّهِ فَأنّى لى بِهِمْ ؟ فَقالَ:قَدْ عَرَفْتَ الَى الْحُسْينِ ؟ قُلْتُ:نَعَمْ.قالَ رَسُولُ اللّهِ ثُمَّ زَيْنُ الْعابِدينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ،ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلىٍّ باقِرِ عِلْمِ الْأوَّلينَ وَ الآخِرينَ مِنَ النَّبِيّينَ وَ الْمُرْسَلين ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسانُ اللّهِ الصّادِقُ،ثُمَّ مُوسى بْنُ جَعْفَرٍ الْكاظِمُ غَيْظَهُ صَبْراً فِى اللّهِ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسىَ الرِّضا الرّاضى بِسِرِّ اللّهِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُخْتارُ مِنْ خَلْقِ اللّهِ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهادى الَى اللّهِ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصّامِتُ الأمينُ عَلى سِرِّ اللّهِ ثُمَّ فُلانٌ سَمّاهُ بِاِبْنِ الْحَسَنِ النّاطِقُ الْقائِمُ بِحَقِّ اللّهِ]

سلمان می گوید:عرضه داشتم:یا رسول اللّه ! من کجا دارای آن مقامی هستم که به آنان برسم ؟

یا رسول اللّه ! پدر و مادرم فدایت،برای کسی که ایشان را آن طور که باید،

بشناسد چه پاداشی است ؟ فرمود:

ای سلمان ! هر کس آنان را آن طور که باید،بشناسد و از آنان پیروی کند و آنان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید،به خدا سوگند از ماست،هرجا ما وارد شویم وارد می شود،هرجا ما ساکن شویم سکونت کند.

فرمود:تا حسین را شناختی ؟ گفتم:آری.

فرمود:پس از او علی سید العابدین است و بعد از او فرزندش محمد که شکافنده علوم اولین و آخرین از میان انبیا و مرسلین است و سپس فرزندش جعفر است که لسان صادق پروردگار خواهد شد و بعد از او فرزندش موسی است که فرو برنده خشم و غضب خویش می باشد از لحاظ صبر و بردباری در راه پروردگار و پس از او فرزندش علی الرضا است که در برابر تقدیر و حکم های الهی که پوشیده است راضی است.

بعد از او فرزندش محمد است که برگزیده خلق اوست و پس از او فرزندش علی است که هدایت کنندهٔ به سوی خداست و سپس فرزند او حسن است که صامت و نگهدارنده و امین اسرار الهی است و بعد از او فرزندش فلان است که نام او را ذکر فرمود و او گویندهٔ به حق و قیام کننده در راه الهی است.

ص:۲۵۴

[قَالَ سَلْمَانُ:فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ:يَا رَسُولَ اللّهِ انّي مُؤَجَّلٌ الَىٰ عَهْدِهِمْ ؟ قالَ:يَا سَلْمَانُ اقْرَأْ: [فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أَولاَهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكَمْ عِبَاداً لَنَا أُولِى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلاَلَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْداً مَفْعُولاً* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً] [(۱)]

سلمان گفت:من گریه کردم و سپس عرضه داشتم:یا رسول اللّه ! آیا من تا زمان آنان باقی خواهم بود ؟

فرمود:بخوان آیه شریفه را:

و حکم کردیم به بنی اسرائیل که هرآینه فساد و شر برمی انگیزید در دو مرحله و در روی زمین بزرگی و بلندی می طلبید و چون وعدهٔ مرحلهٔ اول فرا رسید، مبعوث می کنیم بندگانی را که شدّت و حدّت دارند،پس نفوذ می کنند در خلال محوطه ها و وعدهٔ پروردگار متعال واقع و محقق خواهد شد،سپس برمی گردانیم قوت و عظمت و بلندی شما را و مسلط می کنیم شما را بر دیگران و تأیید می کنیم شما را به اموال و فرزندان و قرار می دهیم شما را پرجمعیت ترین گروه ها.

ص:۲۵۵

۱- (۱) -اسراء (۱۷):۵-۶.

[قالَ:فَاشْـتَدَّ بُكائى وَ شَوْقى وَ قُلْتُ:يا رَسُولَ اللّهِ أ بِعَهْـدٍ مِنْكَ ؟ فَقالَ:اى وَ الَّذى ارْسَـلَنى لَبِعَهْدٍ مِنّى وَ بِعَلِىٍّ وَ فاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَـيْنِ وَ تِسْعَهِ أئِمَّهٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ:السَّلام وَ بِكَ وَ مَنْ هُوَ مِنّا وَ مِظلُومٌ فينا وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَ الْايمانَ مَحْضاً، اى وَ اللّهِ يا سَلْمانُ ثُمَّ لَيُحْضَرَنَّ ابليسُ وَ جُنُودُهُ وَ كُلُّ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضاً حَتّى يُؤخَذَ بِالْقِصاصِ وَ الْاَوْتارِ وَ التُّراثِ وَ لا يَظْلِمُ رَبُّكَ احَداً،وَ نَحْنُ تَأويلُ هذِهِ الْآيَهِ.

[وَ نُرِيـدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْـعِفُوا فِى الْـأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ* وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِى الْـأَرْضِ وَ نُرِىَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ] (۱).

قالَ سَلْمانُ:فَقُمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَىْ رَسُولِ اللّهِ صلى الله عليه و آله وَ ما يُبالى سَلْمانُ مَتى لَقِىَ الْمَوْتَ اوْ لَقِيَهُ]

سلمـان گفت:گريه ام شديـد شـد و شوقم به ديـدار آن اوليـاى الهى بيشتر گشت، عرض كردم:يـا رسول اللّه ! آيا اين جريان و مغلوبيت و مظلوميت با سابقهٔ عهدى خود شما مى باشد ؟

فرمود:

ص:۲۵۶

۱- (۱)) -قصص (۲۸):۵-۶.

آری،سوگند به خداوند بزرگ این جریان با سابقهٔ عهدی من و علی بن ابی طالب و دخترم فاطمه و فرزندانم حسن و حسین و نُه فرزند از اولاد فرزندم حسین و آن کسی که از ماست و هر شخصی که در راه ما مظلوم می باشد و هرکسی که به مرتبهٔ خلوص ایمان نایل باشد صورت گرفته است ! !

آری،سوگند به پروردگار بزرگ ای سلمان،پس از این در مرحلهٔ دوم حاضر می شود و روی کار می آید.

ابلیس و پیروان و یاران او و آن کسانی که عناد و کفر خود را به درجهٔ کامل رسانیده اند و در پایان این مرحله باز خداوند آنان را می گیرد و در مقابل اعمال ناشایست و کفر و الحاد و تجاوز و عصیان،آنان را مؤاخذه و قصاص و عقاب نمایند و خداوند هرگز به کسی ستم روا نمی دارد.

و ما هستیم مصداق این آیهٔ شریفه:

ما می خواهیم احسان کنیم به آن کسانی که ضعیف شده اند در روی زمین و آنان را پیشوایان مردم قرار داده و پس از هلاک دیگران وارثان آنان گردند و ما آنان را در روی زمین نیرومند کرده و برقرار می کنیم و فرعون و هامان و پیروان آن ها را نشان می دهیم آنچه را که وحشت داشته و از آن پرهیز می کردند.

سلمان گفت:من از خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخاستم،ولی به اندازه ای غرق فکر و اندیشه شدم که هیچ گونه باک نداشته و متوجه نبودم که مرگ در کجا و چه وقت مرا می رسد،یا من چه هنگام به مرگ خواهم رسید ؟ !

با توجه به مقدمه ای که بر روایت گذشت روشن می گردد که:تداوم فرهنگ الهی و سلامت دین و صراط مستقیم بستگی تام به وجود رهبری صحیح و امام واجد شرایط دارد و کسی را نمی رسد که این جایگاه عظیم الهی را به انتخاب خود یا انتخاب مردم اشغال نماید که این مسند حقّ،سزاوار اوصیایی است که از جانب حق برای انبیا تعیین شده اند ! !

خلافت بلا فصل امیر مؤمنان علی علیه السلام

دوران با عظمت رسالت و نبوت پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در میان دریایی از مصایب و شداید و سختی ها و بلاها و طوفان های سهمگین اجتماعی،همراه با هشتاد و چند جنگ به حجه الوداع رسید.

در آن برهۀ طاقت فرسا که هماهنگ با بیست و سه سال زمان بود،رسول بزرگ الهی صلی الله علیه و آله به توفیق حضرت رب الارباب موفّق به ابلاغ تمام واقعیت های ظاهری و باطنی اسلام شد.

اکنون از حج برمی گردد،تا یکی دو ماه باقیماندۀ عمر گرانمایه اش را سپری کرده به ملاقات حضرت محبوب نایل گردد.

در مرحلۀ اوّل عقل سلیم حکم می کند که محصول زحمات طاقت فرسایش را که امتی مسلمان و جوان است و هم چنین قرآن مجید را که سرمایۀ بی نظیر عالم ملکوت است بدست کسی بسپارد که هم چون خود او دارای روحی بلند و قلبی سلیم و عقلی فعال و اراده ای الهی باشد و در مرحلۀ بعد تمام معارف و آثار شرعی و به خصوص آیات کتاب چنین مسئلۀ مهمی را اقتضا می کند،او اگر دست به چنین برنامۀ بسیار مهمی نزند،امت را پس از خود دچار اختلاف می کند و اختلاف، هزاران حادثه و پی آمد را به دنبال خود برای امت خواهد آورد و از این رهگذر ضربه های جبران ناپذیری به مسؤولیت او متوجه قرآن و جامعۀ اسلامی خواهد گشت و جامعۀ او از انحراف مصون نخواهند ماند !

به همین خاطر در راه بازگشت از حجه الوداع غرق در این اندیشۀ الهی است که در آیندۀ نزدیک که خورشید جهان افروز وجودش در پس ابرهای تیره و تار مرگ از دیدگان پنهان خواهد شد،بعد از او چه کسی می تواند حافظ این همه قوانین

و سنن بوده،اداره کننده و رهبر تودهٔ عظیم انسانیت به سوی کمال و رستگاری باشد ؟

آیا آن کس که بعد از او با پاک ترین سابقهٔ قومی و نژادی و گذشته نیالوده به شرک و گناه،وظیفهٔ تهذیب اخلاق را به عهده خواهد گرفت کیست و شخصی که در میان مردم به حق و عدالت قضاوت خواهد کرد کدام است ؟

آیا آن فکر بلندی که از سرچشمهٔ علم الهی سیراب خواهد شد،از آنِ چه کسی است و آن روح قوی و منطق بلیغی که افکار مردم را به خدا و روز جزا سوق خواهد داد و در نشر تعلیمات دین و اعتلای اسلام حقیقی خواهد کوشید به کدام انسان واقعی متعلّق است ؟

آیا آن کس که پس از او خواهد توانست آیینهٔ تمام نمای او در میان قوم باشد کیست ؟

آیا آن عنصر شایسته ای که در ارحام و اصلاب پاک پرورش یافته،دارای سرشتی با صفا و روحی تابناک چونان خودش پذیرای حقایق است پیشوای خلق خواهد بود ؟

و سرانجام جانشین و خلیفهٔ او کدام انسان کامل است ؟

هرچند برای وی از روز روشن آشکارتر است که پس از او سزاوار رهبری و پیشوایی کیست و خوب می داند که جامهٔ امامت بر چه اندامی برازنده و رساست،با این حال منتظر فرمان الهی است و چشم به راه رسول پروردگار است که به نص صریح خداوند این موضوع را برای اجتماع مسلمانان آشکار کند.

برای او به سابقهٔ قبلی نزول وحی،مسلم است که پروردگارش در این موضوع مهم او را بلاتکلیف نخواهد گذاشت و برای پرورش درخت برومند و بارآور دین باغبانی کارآزموده و مجرّب و پرورش دهنده ای شایسته و کاردان انتخاب خواهد

کرد،چون می داند منصب عالی خلافت همانند مقام شامخ نبوت موهبتی است الهی و خداوند به اقتضای حکمت هر که را شایسته داند برای آن برخواهد گزید و وظیفهٔ مسلمانان را پس از وی در مورد امام و رهبر با نزول وحی معین خواهد کرد.

اینک به ناحیه ای نزدیک شده اند که«غدیر خم»نام دارد و این جایگاهی است که از آنجا راه اهل مدینه و مصریان و عراقیان از یکدیگر جدا می شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم چنان سرگرم اندیشه های خویش است،دل بر مبدأ وحی گمارده و چشم به سوی ملکوت دوخته و با دیدگان جذاب خود که دنیایی از عواطف و بشر دوستی و آثار جهان بینی در بردارد،به دامنهٔ ابهام آمیز افق خیره می نگرد و گویی از مشرق انوار وحی منتظر فرمانی بزرگ و امری خطیر است.

انتظار محمّد چندان نمی پاید،خداوند خواستهٔ حبیبش را برآورده آخرین و مهم ترین موضوع اساسی اسلام را که پیامبرش مدّت هاست چشم به راه اعلام آن از جانب خداست با فرستادن وحی آشکار می کند.

در این گیرودار اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله نیک می بینند که ناگهان چهرهٔ گردآلود او برافروخته می شود،پلک هایش را برهم می گذارد،سنگینی مخصوصی بر او چیره می گردد دانه های عرق از پیشانی بلندش فرو می چکد و ناگهان چون کوهی در جای خود می ایستد و در این حال کلماتی را زیر لب زمزمه می کند،این حالت نزول وحی است که به محمد دست داده است.

به اشارهٔ او شترش را می خوابانند،صدایش کم کم بلند می شود،اطرافیانش به خوبی می شنوند که این نغمهٔ آسمانی را جبرییل امین فرشتهٔ وحی بر او نازل کرده است با لهجهٔ گیرا و محکم خویش تلاوت می کند:

[یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَ اللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّٰاسِ] (۱).

ای پیامبر ! آنچه از سوی پروردگارت [دربارهٔ ولایت و رهبری علی بن أبی طالب امیر المؤمنین علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای.و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می دارد؛قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

فرشتهٔ وحی به امر خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید که آنچه دربارهٔ ولایت و امامت و خلافت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام و واجب بودن پیرویش بر هر فرد مسلمان بر او نازل شده است به همه بگوید و به دستور خداوند بزرگ علی را فرد شاخص و پایگاه عالی دین و رهبر مطلق مسلمانان جهان بگرداند.

توقف محمد همهمه ای در میان کاروانیان برپا ساخته است،هیاهویی که با شیههٔ اسبان عربی و زنگ شتران قافله ها آمیخته است،سرها از هر سو کشیده و جملاتی بین افراد رد و بدل می شود:

چه اتفاقی افتاده است ؟

اینجا ؟ اینجا که جای فرود آمدن نیست !

این بیابان آتش زا که از تابش آفتاب سراسر آن زبانه می کشد در این کوهسار تفتیده،در این بیابان بی آب و علف،در اینجا چه می خواهند بکنند،برای چه توقف کرده اند ؟

کاش زودتر به راه ادامه دهیم شاید از نسیم دشت هایی که در پیش است برخوردار شویم و به منزلگاه مناسبی برسیم.

۱- ((۱)) -مائده (۵):۶۷.

آیا چه پیش آمده که محمد مهربان را وادار کرده است ما را در این سرزمین ملتهب و ظهر گرمابار امر به توقف دهد ؟

آیا باز چه فرمانی از خداوند بر محمّد نازل گشته است ؟

در این هنگام از جمعیّتی که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همراهند جلودارانشان مسافتی از صحرای جحفه را پیموده اند و عقب داران هنوز با نقطهٔ توقف او فاصله دارند،به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را که جلو رفته اند بازمی گردانند و آنان را که از عقب می رسند نگاه می دارند و محل اجتماع نزدیک بر که غدیر معیّن می گردد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله نماز ظهر را با افراد کاروان از مرد و زن بجای می آورند و پس از فراغ از نماز برای ابلاغ امر مهمّی که خداوند او را برای آن مأمور به توقف در این سرزمین کرده است به وسیلهٔ منادیانی چند مردم را خبر می دهد که همگی گرد او جمع شوند.

محمد بر جهاز به پا خاسته و در برابر دیدگان هزاران تن مسلمان چنین آغاز سخن می کند:

سپاس و ستایش مخصوص خداوند است و ما از او کمک می خواهیم و به او ایمان می آوریم و بر او توکّل می کنیم.

ما از بدی های نفس و زشتی های کردارمان به پروردگار خود پناه می بریم،او خداوندی است که اگر کسی را گمراه کند آن کس راهنمایی نمی یابد و اگر کسی را هدایت کند آن کس گمراه کننده ای نخواهد داشت و من گواهی می دهم که معبودی نیست جز آفریدگار یکتا که بخشنده و مهربان است و شهادت می دهم که محمد بنده و فرستادهٔ اوست.

باری ای مردم ! خدای مهربان آگاه مرا خبر داده است که عمر هر پیغمبر طبق سنّتی است که از آن جهت می دانم نزدیک است مرا داعی الهی و پیک اجل در

رسد،من مسؤولم و شما نیز مسؤولیت دارید،از شما سؤال می کنم در پیشگاه خداوند،دربارهٔ من چه خواهید گفت ؟ آیا وظیفهٔ رسالت را ادا کرده ام و شما را به راه راست و دین خدا فرا خوانده ام ؟

مردم یک آواز جواب دادند:ما گواهی می دهیم که تو همانا تبلیغ کرده ای و اندرز گفتی و فراوان کوشیده ای،خداوند به تو پاداش خیر دهد.

بار دیگر برای توضیح و تأیید می گوید:آیا شما شهادت نمی دهید که معبودی جز خدای یکتا و بی همتا نیست و محمد بنده و رسول اوست و بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت حق و مسلم است و بدون شک و تردید خواهد آمد ؟

باز همگی می گویند:چرا به این ها گواهی می دهیم،پیامبر صلی الله علیه و آله در آن حال می گوید:خداوندا ! گواه باش.سپس گفتارش را چنین ادامه می دهد:همگی سخن مرا می شنوند ؟

- آری.

بدانید:من در رستاخیز پیش از شما کنار حوض کوثر می رسم،شما بر من وارد خواهید شد و آن حوضی است پهناور که بر لب جام های بی شماری است.

اکنون که داستان چنین است و روز پاداشی در پیش و می بایست روز قیامت به پیامبر خود ملحق شوید ببینید،نگاه کنید که در مورد دو شیء گرانقدر و دو جانشینی که میان شما می گذارم چگونه رفتار می کنید ؟ !

در این هنگام از میان انبوه جمعیت شخصی فریاد می کشد:ای محمّد این دو جانشین که می گویی چیست ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ می دهد:

کتاب خداوند که رشته ای است پیوسته از یک سر به دست اوست و از سر دیگر به دست شما،پس به کتاب خدا چنگ زنید و عترت و خانوادهٔ من.

پروردگار مهربان آگاه مرا خبر داده است که این دو شیء گران ارج:قرآن مجید

ص:۲۶۳

و عترت من هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در قیامت پهلوی کوثر بر من وارد شوند و من نیز همین را آرزو داشته از خداوند بزرگ درخواست کرده ام،پس به شما سفارش می کنم که این دو امانت گرانمایه و پرارج را پشت سر مگذارید که به هلاکت و شقاوت خواهید رسید و از آن دو نیز فاصله مگیرید که سرانجامی بد خواهید داشت.

در هر صورت کلام نبی اکرم صلی الله علیه و آله و طنین آهنگ محکم و رسای او در فضای درهٔ غدیر هم چون نواهای آسمانی دل ها را می لرزاند و مانند آب زلالی جان های ملتهب را خنک و شادمان می ساخت.

خطبهٔ آن حضرت نزدیک به چهار ساعت طول کشید و در فاصلهٔ این مدت امور مختلفی را یادآور شد و آیات بسیاری از قرآن را به مناسبت مطالب خود قرائت کرد،سپس اندکی درنگ نمود و در حالی که به اطراف خود در میان تودهٔ مردم می نگریست به آواز بلند علی را نزد خود فرا خواند و او را ابتدا یک پله پایین تر از خویش بر فراز منبر نشاند و خطاب به جمعیت کرده چنین گفت:

ای گروه مسلمانان ! تاکنون سه نوبت جبرییل امین از جانب خداوند به من وحی آورد که تمام انبیای پیش از تو خلفا و جانشینان خود را معرفی کرده اند و چون در این روز ولایت و امامت علی از طرف آفریدگار کاینات بر تمام موجودات عالم عرضه شده است تو نیز باید ولایت و پیشوایی او را به مردم ابلاغ کنی.

ولی چون می دانم منافق بسیار و مؤمن یکدل کم است در اجرای این فرمان خداوند سه مرتبه عذر آوردم تا این آیه: [يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ] (۱)هم اکنون بر من نازل شد و مرا مجبور کرد تا شما را آگاه کنم که خلیفه و مولا و امیر بعد از من علی است.

۱- ((۱)) -مائده (۵):۶۷.

سپس پیشوای اسلام با وجود کهولت سن و خستگی سفر کمربند علی را گرفت و با نیرویی فوق العاده او را بر فراز سر بلند کرد و در حالی که زانوهای علی محاذی با سینهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و سپیدی زیر بغل او نمایان شد آن گاه به دنبال سخنان خود چنین فرمود:

ای مردم ! از شما می پرسم:نسبت به مؤمنان حتی از خودشان سزاوارتر به تصرف در امور و سنجش مصلحت ها کیست ؟

مردم یک آواز جواب دادند:خدا و رسول داناترند.

آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم ؟ چنین است.

آن گاه منشور آسمانی خلافت را خواند:

مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ اللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ

وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.

هرکس من مولای اویم،علی مولای اوست،پروردگارا ! دوستی کن با آن کس که علی را دوست دارد و پیرو باشد،دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد ! یاری کن هرکس یاریش کند یاری مکن کسی را که بی یاریش گذارد.

پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله نزدیک به یک ساعت علی را هم چنان بر سر دست داشت و با تمام خصوصیات و مشخصات به مردم معرفی کرد،پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن بیاناتش در حدود هفتاد و سه مرتبه مردم را به عنوان معاشر الناس مورد خطاب قرار داد و آنان را از مخالفت با علی ترسانید و پی در پی مخالفان او را به عذاب دردناک ابدی و قهر و خشم خداوندی بیم داد و برای دوستانش سعادت جاودانی و بهشت موعود را ضمانت کرد و همی یادآور شد که در پیروی علی بزرگی و سیادت مسلمانان مصون می ماند و اعتلای جهانی دین اسلام مسلم است و گرنه جز تباهی و فساد اجتماع

و روش های غلط و دوری از علوم قرآن و محرومیت از تربیت صحیح چیز دیگر عایدشان نخواهد گشت.

رسول الهی صلی الله علیه و آله طی این سخنرانی چند ساعته خود حجت را بر امت تمام کرد و موضوع خطیر خلافت و امامت را از جانب خداوند به مردم ابلاغ نمود،تا آنجا که خطبهٔ او به پایان نزدیک شد و هنوز دریای جمعیت احاطه اش کرده بود که فرشتهٔ وحی این آیه را فرود آورد و او را مأمور ساخت که برای مردم بخواند:

[الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاٰمَ دِيناً] (۱).

امروز [بـا نصبِ علی بن ابی طـالب به ولاـیت،امـامت،حکومت و فرمـانروایی بر امت] دینتان را برای شـما کامل،و نعمتم را بر شما تمام کردم،و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

سپس با صدایی که گویی از اعماق طبیعت بر می خاست فریاد کشید«اللّه اکبر» دین کامل گشت،نعمت خداوند اتمام پذیرفت و پروردگار به رسالت من و امامت علی پس از من خشنود شد.

آن گاه در برابر گروهی متجاوز از صد و بیست هزار نفر مسـلمان از منبر فرود آمد در حالتی که به قول یکی از فصحای عرب که در آن روز حاضـر بود،محمّد در حال پایین آمدن به قدری شادمان و فرحناک بود که گفتی مهم ترین وظیفه را انجام داده و بزرگ ترین فرمان الهی را ابلاغ کرده است.

بدین ترتیب فصل نوینی در تاریخ اسلام گشوده شد؛زیرا با شخصیت ترین مرد نامی دنیای اسلام یعنی فاتح جنگ های خیبر و بدر و خندق،یار وفادار و شجاع

۱- ((۱)) -مائده (۵):۳.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عم و داماد او،درِ شهر علم نبوی و مجسّمهٔ تمام نمای اخلاق نبی معظم صلی الله علیه و آله،از امروز تاج امامت را به فرمان پروردگار عالمیان به ابلاغ رسولش بر سر می گذارد و منبر و محراب پیامبر صلی الله علیه و آله بدو تفویض می گردد.

آری،او شایسته ترین انسانی است که سزاوار است بر کرسی جانشین نبی اکرم صلی الله علیه و آله جای گیرد و بر مسند رهبری مسلمانان تکیه زند.

علی به پیشوایی مسلمانان برگزیده شد،چه مژده ای بزرگ و چه انتخابی شایسته.

در این هنگام دسته دسته مردم به حضورش می رسیدند و دست مردانه او را به عنوان پیشوایی خویش می فشردند.

رؤسای قبایل،سران عشایر و طوایف و بزرگان مهاجر و انصار به خدمتش بار می یافتند و رهبریش را تهنیت می گفتند.

کسانی هم چون ابو بکر بن ابی قحافه،طلحه،زبیر و عمر بن خطاب از امامتش اظهار خوشوقتی می کردند !

مخصوصاً ابو بکر و عمر به وی چنین اظهار می کردند:

به به ای پسر ابو طالب ! تهنیت باد تو را که مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

حسّان شاعر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله می گفت:

ای بزرگان قریش ! من پس از بیعت در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی می دهم که ولایت و امامت علی ثابت شد،آن گاه به عرض رسول اسلام صلی الله علیه و آله رسانید که اجازه دهید اشعاری دربارهٔ علی بگویم و شما بشنوید،با کسب اجازه از رسول اسلام صلی الله علیه و آله قصیدهٔ شیوایی همان هنگام به مبارکی آن روز فرخنده سرود و در برابر جمع خواند و در آن قصیده گفت:

يُناديهِمْ يَوْمَ الْغَديرِ نَبِيُّهُمْ بِخُمٍّ وَ اسْمَعْ بِالرَّسولِ مُنادِيا فَقالَ:فَمَنْ مَوْلاكُمْ وَ نَبِيُّكَمْ فَقالوا وَ لَمْ يُبْدوا هُناكَ التَّعامِيا اِلٰهُکَ مَوْلانا وَ انْتَ نَبِيُّنا وَ لَمْ تَلْقَ مِنّا فِی الْوِلایَهِ عاصِيا فَقالَ لَهُ قُمْ يا عَلِيُّ فَاِنَّنی رَضيتُکَ مِنْ بَعْدی اماماً وَ هادِيا فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا وَلِيُّهُ فَکونوا لَهُ اتْباعَ صِدْقٍ مُوالِيا هُناکَ دَعَا اللّهُمَّ والِ وَلِيَّه وَ کُنْ لِلَّذی عادی عَلِيًّا مُعادِيا

مضمون این اشعار به فارسی چنین است:

پیامبر صلی الله علیه و آله روز غدیر به آواز رسا آنان را فراخواند و شگفتا ! چگونه گفتارش را به گوش همگان رسانید.

همانا فرشتهٔ وحی به امر خداوند بر او نازل شد که تو در پناه آفریدگاری از دشمنان مترس و امر ولایت را که خدا بر تو نازل کرده ابلاغ کن.

او در کنار بر که غدیر بپا ایستاد و دست علی را گرفت و بلند کرد و به آوازی بلند از مردم پرسید:

سرپرست شما و سزاوار شما کیست ؟ پیشوا و راهنمایتان چه کسی است ؟ در آنجا همه بدون هیچ گونه ابهامی گفتند:خدای تو مولای ماست و تو پیغمبر و رهبر ما هستی و هرگز کسی نسبت به تو عصیان نخواهد ورزید و از گفتهٔ تو سر باز نخواهد زد.

آن گاه به علی گفت:برخیز و در برابر مردم بایست،چون همانا دوست دارم و خشنودم که تو بعد از من امام و رهبر باشی،پس هر کس من مولای اویم همانا این علی مولا و ولی اوست و شما ای مسلمانان ! نسبت به علی یارانی وفادار و صادق باشید و از سر صدق و دوستی او را یاری کنید.

در آنجا دعا کرد که خداوندا ! دوست علی را دوست بدار و با آن کس که با علی

دشمنی کند دشمن باش (۱).

اسناد حدیث غدیر نزد بزرگان اهل سنت

اشاره

حدیث غدیر را به عنوان آیینهٔ منعکس کنندهٔ خلافت و امامت و رهبری علی علیه السلام از روز غدیر راویان و محدثان و مورخان و مفسران و ادیبان و حکیمان و شاعران تا به امروز در مهم ترین کتب خود نقل کرده و در محور این حدیث کتبی گران و جاوید نوشته اند.

شمار این راویان و بازگوکنندگان و کتب آنان متجاوز از هفتصد نفر است که در مستدرکات و اضافات«الغدیر»علامهٔ امینی آمده است.

مورخان اهل سنت

نام وفات کتاب

حافظ بلاذری ۲۷۹ انساب الاشراف

حافظ طبری ۳۱۰ الولایه فی طرق حدیث الغدیر

حافظ ابن زولاق مصری ۳۸۷ تاریخ ابن زولاق

حافظ خطیب بغدادی ۴۶۳ تاریخ بغداد

حافظ ابن عبد البرّ قُرطُبی ۴۶۳ الاستیعاب

ابو الفتح شهرستانی ۵۴۸ المِلَل و النحل

ص:۲۶۹

۱- (۱)) -بحار الأنوار:۳۸۸/۲۱،باب ۳۶؛حساس ترین فراز تاریخ:۲۷.

حافظ ابن عساکر دمشقی ۵۷۱ التاریخ الکبیر

یاقوت حموی ۶۲۶ معجم الادباء

حافظ ابوالحسن ابن اثیر ۶۳۰ اسد الغابه

ابن خلّکان ۶۸۱ وفیات الاعیان

زین الدین شافعی ۷۴۹ تتمه المختصر

حافظ ابن کثیر شامی ۷۷۴ البدایه و النهایه

ابن خلدون اشبیلی ۸۰۸ مقدمه التاریخ

ابن حجر عسقلانی ۸۵۲ الاصابه

نور الدین سمهودی ۹۱۱ جواهر العقدین

ابو العباس قرمانی ۱۰۱۹ اخبار الدول

نور الدین حلبی ۱۰۴۴ سیره الحلبیه

ابو العرفان صبان ۱۰۲۶ اسعاف الراغبین

زینی دحلان مکی ۱۳۰۴ فتوحات الاسلامیه

شیخ یوسف نبهانی معاصر شرف المؤبّد

محدّثان

نام وفات کتاب

محمد بن مسلم زُهری ۱۲۴ اسد الغابه

حافظ ابو هشام ۱۳۳ مسند احمد

یحیی بن سعید تَیْمی ۱۴۵ زین الفتی

حافظ عبد الملک عرزمی ۱۴۵ مسند احمد

حافظ ابو عروه ازدی ۱۵۳ البدایه و النهایه

ص:۲۷۰

حافظ شعبه بن حجاج ۱۶۰ البدایه و النهایه

حافظ ابو یوسف سَبیعی ۱۶۲ کفایه الطالب

حافظ ابو سلمه بصری ۱۶۷ مسند احمد

حافظ ابو عبد الرحمن مصری ۱۷۴ البدایه و النهایه

حافظ ابو هشام خارفی ۱۹۹ مسند احمد

حافظ ابو احمد زبیری ۲۰۳ مسند احمد

حافظ ابو زکریا قرشی ۲۰۳ البدایه و النهایه

محمد بن ادریس شافعی ۲۰۴ نهایه ابن اثیر

حافظ ابو عمرو فزاری ۲۰۶ مسند احمد

حافظ عبد الرزاق صنعانی ۲۱۱ البدایه و النهایه

حافظ ابو محمد انماطی ۲۱۷ الکشف و البیان

احمد بن حنبل ۲۴۱ مسند و مناقب

حافظ بخاری ۲۵۶ تاریخ بخاری

حافظ ابن ماجه ۲۷۳ سنن ابن ماجه

حافظ ترمذی ۲۷۹ صحیح ترمذی

حافظ نسایی ۳۰۳ خصایص و سنن

حافظ ابو یعلی موصلی ۳۰۷ مسند الکبیر

حافظ ابوالقاسم بَغَوی ۳۱۷ معجم الحدیث

ابو بِشر دولابی ۳۲۰ الکنی و الاسماء

حافظ ابو جعفر طحاوی ۳۲۱ مشکل الآثار

حافظ ابوالقاسم طبرانی ۳۶۰ معجم الکبیر

حافظ ابن بطّه عُکبری ۳۸۷ الاِبانه

ص:۲۷۱

حافظ ابو بکر احمد فارسی ۴۰۷ ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین

حافظ ابو بکر بیهقی ۴۵۸ سنن الکبری

ابن مغازلی ۴۸۳ المناقب

حافظ ابو سعد سمعانی ۵۶۲ فضایل الصحابه

حافظ ضیاء الدین مقدسی ۶۴۳ فصول المختاره

حافظ گنجی شافعی ۶۵۸ کفایه الطالب

حافظ نَوَوی ۶۷۶ ریاض الصالحین

حافظ محب الدین طبری ۶۹۶ ریاض النضره

شیخ الاسلام حموینی ۷۲۲ فرائد السمطین

حافظ ابو الحجاج شافعی ۷۴۲ تحفه الاشراف

حافظ جمال الدین زرندی حدود ۷۵۰ نظم دُرَر السِّمطین

ابن شهاب همدانی ۷۸۶ مودّه القربی

حافظ ابوالحسن هیثمی ۸۰۷ مجمع الزوائد

ابو عبد اللّه وشتانی ۸۲۷ شرح صحیح مسلم

قاضی بدر الدین عینی ۸۵۵ عمده القاری

ابو عبد اللّه سَنوسی ۸۹۵ شرح صحیح مسلم

ابو العباس قسطلانی ۹۲۶ مواهب

متقی هندی ۹۷۵ کنز العمّال

جمال الدین شیرازی ۱۰۰۰ الاربعین

قاری هروی ۱۰۱۴ المِرقاه

زين الدين مناوى ١٠٣١ فيض القدير

شهاب الدين خفاجى ١٠٦٩ نسيم الرياض

ص:٢٧٢

برهان الدين مصرى ۱۱۰۶ فتوحات وهبيه

ابن حمزه حرّانى ۱۱۲۰ البيان و التعريف

ابو عبد اللّه زرقانى مصرى ۱۱۲۲ شرح مواهب

شيخ محمد بيرونى شافعى ۱۲۷۶ اسنى المطالب

حافظ ناصر السنه معاصر تشنيف الآذان

مفسران،عقايد شناسان و ساير دانشمندان

نام وفات كتاب

قاضى ابو بكر باقلانى ۴۰۳ التمهيد

ابو اسحاق ثعلبى ۴۲۷ الكشف و البيان

ابوالحسن واحدى ۴۶۸ اسباب النزول

ابن سعدون قرطبى ۵۶۷ التفسير الكبير

فخر رازى ۶۰۶ مفاتيح الغيب

قاضى بيضاوى ۶۸۵ طوالع الأنوار

سعد الدين فرغانى حدود ۷۰۰ شرح قصيدهٔ تائيه

قاضى عبد الرحمن ايجى ۷۵۶ المواقف

سعد الدين تفتازانى ۷۹۲ شرح المقاصد

نجم الدين ابن عجلون ۸۷۶ بديع المعانى

علاء الدين قوشجى ۸۷۹ شرح التجريد

شربينى قاهرى ۹۷۷ السراج المنير

عبد الحق دهلوى ۱۰۵۲ لمعات

حامد عمادی دمشقی ۱۱۷۱ الصلاه الفاخره

ص:۲۷۳

عبد العزیز دهلوی ۱۱۷۶ ازاله الخفا

قاضی محمد شوکانی ۱۲۵۰ فتح القدیر

مولوی محمد سالم سده ۱۳ اصول الایمان

شیخ محمد عبده مصری ۱۳۲۳ المنار

آلوسی بغدادی ۱۳۲۴ نثر اللآلی

دکتر احمد فرید رفاعی معاصر تعلیقات معجم الادباء

دکتر احمد زکی مصری معاصر تعلیقات اغانی

استاد احمد نسیم مصری معاصر تعلیقات دیوان مهیار

استاد رافعی مصری معاصر شرح هاشمیات کمیت

استاد محمد شاکر نابلسی معاصر شرح هاشمیات

استاد عبد الفتاح مقصود معاصر تقریظ الغدیر

دکتر صفا خلوصی معاصر تقریظ الغدیر

اسناد حدیث غدیر نزد بزرگان شیعه

و اینک ناقلان حدیث غدیر و نص پیامبر صلی الله علیه و آله بر رهبری و امامت مولا علی از بزرگان شیعه:

ابو عبد اللّه محمد بن احمد مفجّع

ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم

شیخ شیعه ابو جعفر الصدوق

شریف رضی صاحب«نهج البلاغه»

معلم امت شیخ مفید

شریف مرتضی علم الهدی

شیخ عبید اللّه بن عبد اللّه

شیخ طوسی

ابو الفتوح خزاعی رازی

شیخ فتّال نیشابوری

ابو علی فضل بن حسن طبرسی

ابن شهرآشوب

ابو زکریا یحیی بن حسن حلّی

رضی الدین علی بن طاووس

بهاء الدین اربلی

عماد الدین طبری

شیخ یوسف بن ابی حاتم شامی

قاضی نور اللّه مرعشی

مولانا المحقق ملّا محسن فیض کاشانی

بحرانی صاحب«الحدائق» (۱).

و صدها نفر دیگر از محدثان و مورخان و مفسران و عقایدشناسان شیعه که کتب آنان در این زمینه اگر یک جا جمع شود کتابخانهٔ عظیمی خواهد شد.

برای من تعجب آور است که با بودن هزاران راوی در این خبر عظیم و هزاران کتاب موثق و مطمئن و صحیح در این داستان و از همه مهم تر با بودن آیاتی در قرآن در امر رهبری و امامت و به خصوص شرایط الهی آن،چرا گروهی کثیر از امت اسلام به رهبری و پیشوایی غیر علی و فرزندان معصوم او گردن نهاده و از صراط

۱- (۱)) -به الغدیر:۳۴/۲ و«حساس ترین فراز تاریخ»مراجعه نمایید.

مستقیم حضرت حق منحرف شده اند ؟ ! !

اگر پس از درگذشت پیامبر،حکومت و ولایت و رهبری امت به دست علی علیه السلام قرار می گرفت،بدون شک پس از مرگ پیامبر تا به امروز ملّت اسلام این همه دچار بلا و مصیبت نمی شدند و احزابی چون سقیفه و حزب اموی و عباسی و عالمان درباری و دولت های بی دین و بی بند و بار بر سر مردم مسلمان مسلّط نمی گشتند و پدیده ای کثیف به نام استعمار و استثمار به جان و ناموس و فرهنگ ملّت ها حاکم نمی گشت ! !

اگر می گذاشتند حضرت مولی الموحدین که اعلم و اشجع و اتقی و اعدل و اعبد و ازهد امت بود همان طوری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب حق وی را به زمامداری معرفی کرد زمام امور را به دست می گرفت به حق حق قسم ! امروز در کرهٔ زمین ملّتی به جز ملت اسلام و فرهنگی به جز فرهنگ قرآن حاکم نبود،اما افسوس که دنیاپرستان برای ریاست چند روزه با کنار زدن علی،جهان بشریت را تا ظهور مهدی از فیوضات الهیه و خیر دنیا و آخرت محروم کردند !

ترجمهٔ خطبهٔ شقشقیه

حضرت علی علیه السلام که واجد تمام شرایط رهبری بود و لیاقت آن وجود مقدس را برای امر امامت خدای بزرگ امضا کرده بود،درد جانگداز غارت حکومت و ولایت را به دست آنان که از اوصاف امامت عاری بودند و عملشان سخت ترین ضربه را به پیکر اسلام و وحدت امت تا قیامت زد،در خطبهٔ شقشقیه که علمای اهل سنت و شیعه در معتبرترین کتب خود نقل کرده اند بازگو می کند،چه نیکوست که در ترجمهٔ این خطبه دقّت شود.تا بدانید دخالت غیر متخصص در امور الهی و انسانی و به خصوص امر حکومت و ولایت چه بلای غیر قابل جبرانی است !

ص:۲۷۶

به خدا آن کس که جامۀ خلافت بر اندام ناموزون خود آراسته بود،خوب می دانست که این پیراهن تنها بر اندام من رسا و موزون است.

او خوب می دانست که فلک امامت بی محور وجودم نمی گردد و این آسیاب تا با دست من نگردد کار نخواهد کرد.

من آن کوه بلندم که نهرهای فضایل و علوم از آغوشم سیل آسا فرو می ریزند و مرغزار زندگی را که در پناه من دامن گسترده است سرسبز و سیراب می سازد.

من آن کوه بلندم که پرندگان بلندپرواز بر قلّه ام نتوانند آشیان گیرند و اوجی بدین عظمت و اعتلا را با بال های خستۀ خود بپیمایند.

مع هذا از غوغای اجتماع کناره گرفتم و دامن از کنار آلوده دامنان در کشیدم و در کنج عزلت گاهی می اندیشیدم که یک تنه از جای برخیزم و با دست تنها حق خویش را از آن قوم ناحق باز گیرم یا بر این عظمت سنگین که کودکان را پیر می سازد و پیران را به ستوه می اندازد و مؤمن را تا دم مرگ رنجور می دارد صبر کنم.

آری،صبر کردم اما آن چنان که احساس می کردم خار در دیده و استخوان در گلو دارم.

میراث من هم چنان در کف غارتگران ماند،تا او نخستین غارتگر این میراث بود دیده از جهان فروبست ولی در آخرین لحظه حق مرا به دوم واگذاشت.

در اینجا حضرت مولا به شعر اعشی مثل می زند:

این زندگی که اکنون بر پشت شتر می گذرانم با زندگی حیان برادر جابر قابل مقایسه نیست.

یعنی در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله از اصحاب عموماً عزیزتر و شریف تر بودم ولی پس از رحلت رسول الهی«اعشی همدان»شدم که مجبورم با شتربانی و عذاب سفر بسازم.

مایهٔ شگفتی این است که ابو بکر تا زنده بود می گفت:

اقیلوُنی فَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَ عَلیٌّ فیکُمْ (۱).

رها کنید مرا مادامی که علی در میان شماست بهتر از شما نیستم.

ولی دم مرگ عروس خلافت را برخلاف شرع در آغوش عمر انداخت.

هنوز خود پستان این شتر را به دهان داشت که عمر را هم در کنار خود نشانید و پستان دیگر را به دهان او گذاشت ! !

به دهان مردی ناستوده گوی و درشت خوی.

خلافت را به کسی واگذاشت که پی در پی لغزش می کرد و پی در پی پوزش می خواست.

مردی که هم چون شتری سرکش و نافرمان بود،آن کس که بر این شتر نشسته بود در کار خویش در می ماند؛زیرا نمی دانست با این شتر خیره سر که رشتهٔ مهار از بینی اش گذشته چه روشی به پیش بگیرد.

اگر عنان او را فرو پیچد سوراخ بینی اش پاره شود و اگر به حال خویش آزادش بگذارد از پرتگاه فرو افتد.

ملّت بدبخت اسلام به دردهای بی درمانی دچار شده بود !

این دردهای بی درمان انحراف او بود،تلوّن او بود،اشتباه او بود،حرکت عرضی او بود که راه زندگی را بجای طول از عرض می پیمود،تا سرانجام عمر او هم به سر آمد و روزگار او هم به سر رسید و من در طی این روزها و روزگارها هم چنان بردبار بودم و با شدّت محنت می ساختم.

عمر در انتهای روزگار خود منبر خلافت را به شورایی سپرد که مرا هم یک تن از

۱- (۱)) -بحار الأنوار:۵۱۹/۲۹؛شرح نهج البلاغه:۱۶۹/۱.

اعضای شورا پنداشت.

چه شورای شوریده و رسوایی بود.

من که نخستین شخصیت این قوم ابو بکر را شایستهٔ میدان خود نمی شمردم در کنار جمعی فرومایه قرار گرفتم ولی باز هم به حوادث تسلیم شدم و با اصحاب شورا در نشیب و فراز همگامی کردم.

یکی به سوی دوست خود خزید و دیگری داماد خود را به سوی خود کشید و بالأخره پای هوا و هوس به میان آمد و همای خلافت بر سر عثمان سایه افکند.

او با غرور و خودپسندی بر پای خاست و بنی امیه نیز به هوایش از جای جستند و به جان بیت المال افتادند ! !

هم چون شتری که علف های بهاری را آگنده دهان بلع می کند،این قوم دهان از مال خدا و خون بندگان خدا آگنده بودند و همی خواستند جهان را یک باره فرو بلعند،تا عاقبت رشته هایش از هم گسیخت و کردار ناهنجارش روز را در چشمش سیاه و روزگار را بر وی تباه ساخت.

در این هنگام ازدحام مردم هم چون یال کفتار به سوی من تکان خورد و از چهار جانب مرا چنان در میان فشردند که دو پهلویم درد گرفت و همی ترسیدم پسران پیغمبر حسن و حسین در زیر پای مردم لگدمال شوند.

مردم هم چون گلهٔ گوسپند در کنارم انبوه شده بودند و بدین ترتیب مرا بر منبر خلافت نشانیدند،اما مقرون با قیام من جمعی بیعت مرا درهم شکستند و جمع دیگر از دین به در رفتند و گروه سوم به نام قرآن به قرآن پشت کردند و با من به لجاج و عناد پرداختند.

آن چنان که گویی گفتار خدا را در ذکر حکیم نشنیده اند آنجا که می گوید:

ص:۲۷۹

[تِلْكَ الدّٰارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهٰا لِلَّذِينَ لاٰ يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لاٰ فَسٰاداً وَ الْعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ] (۱).

آن سرای [پرارزش] آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلّط و هیچ فسادی را نمی خواهند؛و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

آری،شنیده اند و به خاطر سپرده اند،اما دنیا با زیورها و زینت های فریبای خود در برابرشان به جلوه افتاد و دل هوسناکشان را از کف ربود.

به آن خدا که دانه را بشکافد و هستهٔ وجود بشر را در موج خون بپروراند قسم یاد می کنم،اگر ظلم ظالم و رنج مظلوم در میان نبود و من خویشتن را محکوم نمی یافتم که اساس ستم را به هم بشکنم و ستمدیدگان را از بند غم آزاد سازم،هرگز پای بر این منبر نمی نهادم،مهار این شتر را به پشتش رها می ساختم و نوبت خود را به چهارمین غارتگر وامی گذاشتم،در این هنگام آشکارا می دیدید که دنیای شما با همهٔ رنگ و نیرنگ و زیب و زیورش در چشم علی از آب بینی گوسفند هم ناچیزتر است (۲).

علی مرتضی در خطبهٔ شقشقیه آشکارا به تجاوز خلفا اعتراض می کند،آشکارا از انحراف و انحطاطشان سخن می گوید و لغزش جبران ناپذیرشان را با لطایف ادبی از پرده به در می کشد.

آن ها که سعی می کنند علی را در برابر شیوخ ثلاثه خاضع و راضی جلوه بدهند، حتماً از خطبهٔ شقشقیه شرم خواهند برد و بر آن دست ناپاک که میان ملّت اسلام سنگ تفرقه افکند نفرین خواهند فرستاد.

۱- (۱) -قصص (۲۸):۸۳.

۲- (۲) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۳.

فروغی از شخصیت حضرت مولی الموحدین علیه السلام

بیان شخصیت معنوی امیر المؤمنین علیه السلام فقط و فقط در قدرت خدا و رسول گرامی اوست.

یا علی ! کسی تو را جز خدا و من نشناخت (۱)!

او انسان والایی است که در خزانهٔ آفرینش گوهری یکتا و در صدف خلقت لؤلؤی والاست،در خرابهٔ جهان چون او گنجی نیست و در تاریخ حیات هم چون او انسانی یافت نمی شود.

تمام فضایل و حسنات در او جمع است و به قول خلیل بن احمد:

بی نیازی او از کلّ و احتیاج کلّ به او دلیل بر این است که او امام کلّ است !

زبان ها از تعریفش عاجز و قلم ها در ترجمه اش شکسته و دفتر هستی از بازگو کردن شخصیتش ناتوان و چشم ها از تماشای نورش بی نور است.

یک شب خوابیدن او در بستر پیامبر مساوی با مرضات اللّه (۲)و یک ضربت شمشیرش در راه اسلام افضل از عبادت ثقلین (۳).

یقینش به حقایق افضل یقین و زحمتش در راه اسلام ما فوق طاقت و عبادتش در پیشگاه حق ما فوق همهٔ عبادت ها و قلبش مرکز همهٔ اسرار و روحش جامع همهٔ ارواح است !

من ار به قبله رو کنم به عشق روی او کنم ***اقامه صلاه را به گفتگوی او کنم

ص:۲۸۱

۱- (۱) -کنز العمال:۲۷۷/۱۱،حدیث ۳۲۹۱۱.

۲- (۲) - «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» بقره (۲):۲۰۷.

۳- (۳) -عوالی اللآلی:۸۶/۴،حدیث ۱۰۲؛بحار الأنوار:۲/۳۹،باب ۲،حدیث ۱.

گر از وطن سفر کنم سفر به سوی او کنم*** ز حج بیت بگذرم طواف کوی او کنم

کز احترام مولدش حرم شدست محترم

الا که رحمت آیتی ز رحمت علی بود***همه کتاب انبیا حکایت علی بود

و هرچه اندرو عنایت علی بود*** اجلّ نعمت خدا ولایت علی بود

در این و لا بگو نَعَم که هست اعظم نِعَم

بهشت را بهشته ام بهشت من علی بود***علی است آن که از رخش بهشت منجلی بود

به غیرْ دیده داشتن نشان احْولی بود ***کسی است عاشق ولی که ناظر ولی بود

به دست دیگران دهد کلید گلشن ارم

او گرچه از ازل در علم حق اول مسلمان حقیقی بود،در ظاهر حیات هم در برگشت رسول الهی از غار حرا به روز اوّل بعثت اول شخص از مردان بود که به رهبر اسلام تسلیم شد و در آن وقت سیزده بهار از عمر گرانمایه او بیشتر نگذشته بود.

ایمانش به خدا و رسول و معاد خالص ترین ایمان و باورش شدیدترین باور و در برابر هیبت و عظمت حضرت حق خائف ترین انسان و در اعتلای کلمهٔ اللّه پرزحمت ترین مردم و به پیامبر و معنویت او نزدیک ترین موجود و در آراستگی به مناقب آراسته ترین بشر و در سابقهٔ خدمت به دین خدا پرسابقه ترین مؤمن و در درجات انسانی والاترین بندهٔ حق و در قدر و منزلت بی نظیر و از کرامت نفسی کریم ترین مخلوق خدا پس از پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله بود.

بر خاک درگهت به ارادت نشسته ایم***در انتظار چشم عنایت نشسته ایم

شاهان عالمیم و گدایان کوی تو*** رندانه بر سریر قناعت نشسته ایم

چشم طمع به غیر تو از غیر بسته ایم*** تا در قصور عزّ و مناعت نشسته ایم

ما را به بارگاه سلیمان نیاز نیست*** ما دیو نفس کشته و راحت نشسته ایم

ما تشنگان چشمه فیض ولایتیم ***با اشتیاق جام ولایت نشسته ایم

در آستان مهر و ولای تو یا علی*** عمریست مستحق کرامت نشسته ایم

در دادگاه عدل از اعمال زشت خویش ***شرمنده ایم و بهر شفاعت نشسته ایم

ما سر سپرده ایم به جانان ز جان و دل*** در پاش تا قیام قیامت نشسته ایم

آن زمان که همه از کمک به حق می نشستند او قیام می کرد و وقتی همه از سخن گفتن در راه خدا باز می ایستادند او فریاد می زد و هرگاه همه متوقف می شدند او با کمک نور حق حرکت می کرد،سخن بیجا نمی گفت،کلامش محکم ترین و پرمنفعت ترین کلام بود،رأیش بهترین رأی و از تمام جهانیان در شجاعت قلب شجاع تر و عملش نیکوترین عمل و از تمام انسان های تاریخ به امور ظاهر و باطن عارف تر بود ! !

پادشاه ملک دین بود،ایستادگیش برای کمک به حق از همه بیشتر بود،برای مردم مؤمن پدری مهربان و برای برداشتن بار ضعیفان انسانی دلسوز و چون او کسی حامی و حافظ منافع مردم مستضعف نبود.

بر مردم کافر و معاند عذاب سخت و برای اهل ایمان باران رحمت و بر پویندگان راه حجّتی قوی و برای سالکان مسلک عشق بهترین راهنما بود.

او کوهی بود که هیچ طوفان و بادی وی را نلرزاند و به فرمودۀ رسول خدا صلی الله علیه و آله:از نظر بدن معمولی بود ولی در امر حق بسیار قوی و نیرومند جلوه می کرد.خود را کوچک می شمرد ولی در پیشگاه حق بسیار بزرگ بود،زمین مهمانی عزیزتر و از نظر

معنویت بزرگ تر از او به یاد نداشت،در کار حق اهمال نمی کرد و پناه طمع زورمندان و زورگویان نبود،ضعیف ذلیل نزدش قوی و عزیز بود و تا حقش را از ستمگر نمی گرفت از پای نمی نشست قوی عزیز که بی جهت قوی بود نزدش ذلیل می نمود و تا حق مظلوم را از وی نمی ستاند او را رها نمی کرد،نزدیک و دور نزدش مساوی بودند،شخصیت آن حضرت حق و صدق و رفق بود،قولش حکمت و کارش بردباری و احتیاط و رأیش دانش و بینش و برای اسلام بهترین تکیه گاه و برای حلّ مشکلات بهترین حلّال و برای خاموش کردن شعله های سرکش کفر و بی دینی قوی ترین خاموش کننده و برای ایمان و اسلام و مردم مؤمن پناهگاه و برای دشمنان غیظ و غلظت بود.

هرکس تو را شناخت غم از جان و سر نداشت***سر داد و سر زپای تو یک لحظه برنداشت

عشق رخت به خرمن عشاق بی قرار*** افروخت آتشی که خموشی دگر نداشت

داند خدا که شعله عشق تو گر نبود ***کانون پر شراره هستی شرر نداشت

ای ماه من زمانه پس از ختم انبیا***بهتر ز ذات پاک تو دیگر پسر نداشت

باشد خدا علیّ و تو را نیز نام اوست*** شاخ حیات از تو گلی خوب تر نداشت

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

یا علی ! آن چنان که خداوند تو را مزیّن فرموده،احدی از بندگانش را زینت نداده آن هم زینتی که از هر زینتی در نزد او محبوب تر است.

نسبت به دنیایی که نردبان آخرت نیست قلبت را به زهد و بی رغبتی آراسته و آن چنان دنیا را مبغوض تو قرار داده،فقرا و نیازمندان و محتاجان و آنان را که دستشان از به دست آوردن دنیای زیاد کوتاه است محبوب تو قرار داده،تا جائی که دل نورانیت به داشتن چنان پیروانی که دنبال حرام نیستند و هم چون خود تو زاهدند خوشحال و قلب آنان نیز از داشتن چون تو امامی خشنود است.

یا علی ! خوشا به حال آنان که عاشق توانـد و با تو برخوردی صادقانه و راستین دارند و وای به حال کسانی که دشمن تواند و آنان را با تو برخوردی غیر صادقانه است،عاشقانت برادران دینی توانـد و در همنشینی با تو در بهشت،دشمنانت در قیامت در جایگاه دروغگویانند و اهل عذاب (۱).

زاهدترین انسان تاریخ پس از پیامبر

اشاره

حضرت علی علیه السلام بـا این که دستش از مال دنیا تهی نبود و در امر فلاحت و تجارت سرآمد مردم روزگار می نمود و مدتی که رهبری جامعه را به عهده داشت خزانهٔ مملکتش انباشته از درهم و دینار بود،در عین حال از نظر پوشاک و خوراک، روزگارش را در کمال سادگی و بی رغبتی به لذایذ جسمی می گذراند و آنچه از فضل حضرت دوست نصیبش می شد پس از قناعت کردن به ضروری زندگی با دوست معامله می کرد.

پیراهن امام علی علیه السلام

عبد اللّه بن ابی هذیل می گوید:

۱- (۱) -کشف الغمه:۱۶۲/۱؛کشف الیقین:۸۵؛بحار الأنوار:۳۳۰/۴۰،باب ۹۸،حدیث ۱۳.

پیراهن بی قدر و قیمت و بی ارزشی را بر تن مبارکش دیدم،چون آستینش را می کشید به سر انگشتان می رسید،چون رها می کرد تا نصف بازویش را بیشتر نمی پوشاند (۱)!

عمر بن عبد العزیز که سعی داشت در میان مردم نمایانگر زهد باشد،می گفت:

پس از پیامبر در این امت زاهدتر از علی نیست (۲).

غذای امام علی علیه السلام

سُوَید بن غَفَله می گوید:

به محضر انور علی رسیدم،او را نشسته دیدم و در برابرش ظرفی ماست ترشیده که از شدّت ترشی بویش به مشام می رسید،در دست مبارکش نان جوینی بود که پوست های جوی آن نان به صورتش پاشیده بود،با دستش آن نان جوین را تکه می کرد و چون به جای محکم نان می رسید که تکه کردنش کار دست نبود با زانویش آن را می شکست و در آن ماست می ریخت،به من تعارف کرد که بیا با من هم غذا شو،عرضه داشتم روزه ام !

فرمود:از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم هرگاه روزه کسی را از غذایی که به آن اشتها دارد باز بدارد،بر خداست که وی را از طعام بهشت بخوراند و از آب بهشت سیراب نماید.

من از آن غذا آن هم برای رهبر حکومت غرق حیرت شده بودم و از طرف دیگر عصبانی،بر سر فضه خادمه آن حضرت فریاد زدم:وای بر تو ! آیا نسبت به این پیرمرد از خدا پروا نمی کنی ؟ چرا آردی را الك نمی کنی تا نان نرمی نصیب آن

۱- (۱) -کشف الغمه:۱۶۲/۱؛بحار الأنوار:۳۳۰/۴۰،باب ۹۸،حدیث ۱۳.

۲- (۲) -کشف الیقین:۸۶؛بحار الأنوار:۳۳۰/۴۰،باب ۹۸،حدیث ۱۳.

حضرت شود ؟ این چه نانی است که پر از سبوس است ؟ فضه در پاسخ من گفت:

حضرت مولا اجازهٔ الک کردن آرد به ما نمی دهد !

در آن هنگام حضرت به من فرمود:به فضه چه گفتی ؟ گفتارم را بازگو کردم،امام فرمود:پدر و مادرم فدای آن انسان با کرامتی که به عمرش آرد برایش الک نشد و اتفاق نیفتاد که سه روز متوالی شکم مبارکش از نان خالی سیر شود،تا مرغ جانش به سوی معبودش به پرواز آمد (۱)!

چه شود که ای شه لافتی نظری به جانب ما کنی***که به کیمیای نظاره مس قلب تیره طلا کنی

یمن از عقیق تو آیتی چمن از رخ تو روایتی ***شکر از لب تو حکایتی اگرش چو غنچه واکنی

به نماز لب تو تکلّمی به نماز غنچه تو تبسّمی*** به تکلّمی و تبسمی همه دردها تو دوا کنی

تو شه سریر ولایتی تو مه منیر هدایتی*** چه شود گهی به عنایتی نگهی به سوی گدا کنی

تو به شهر علم نبی دری تو ز انبیا همه بهتری***تو غضنفری و تو صفدری چه میان معرکه جا کنی

تو زنی به دوش نبی قدم فکنی بتان همه از حرم ***حرم از وجود تو محترم تو لوای دین بپراکنی

بنگر وفایی با خطا همه حرف او بود از خدا***که مباد دست وی از رجا ز عطای خویش رها کنی(۲)

۱- (۱)) -کشف الغمه:۱۶۵/۱؛بحار الأنوار:۳۳۳/۴۰،باب ۹۸،حدیث ۱۴.

۲- ۲-وفایی

امام علی علیه السلام و خیاط

وجود مقدّسش به بازار آمد،در حالی که ریاست جامعهٔ اسلامی در کف با کفایت او بود،پیراهنی را برای پوشیدن به سه درهم و نیم خرید،در همان بازار پوشید،آستینش بلند بود،به خیاط فرمود:این آستین را همان طور که به دست من است با قیچی کوتاه کن،خیاط هر دو آستین را با قیچی برید،سپس به حضرت عرضه داشت:از تن بیرون کنید تا سر آستین ها را بدوزم،فرمود:احتیاج نیست، سپس به حرکت آمد و در حال حرکت دو بار به خود خطاب کرد:یا علی همین پیراهن با این وضع برای تو کافی است !!!

روزی از خانه درآمد،پیراهن وصله داری به تن داشت،به آن حضرت ایراد گرفتند،در پاسخ انتقادکنندگان فرمود:پوششی است که به قلب خشوع می دهد و مؤمن را با دیدن امامش در پوشیدن چنین لباسی راحت می نماید (۱).

شمشیر امام علی علیه السلام

روزی به بازار آمد و شمشیرش را در معرض فروش گذاشت و فریاد زد:چه کسی این شمشیر را از من می خرد ؟ شمشیری که در طول این مدت غم و غصه از چهرهٔ پیامبر زدود،اگر نزد من پولی برای خرید یک پیراهن بود،این شمشیر را نمی فروختم (۲).

۱- (۲)) -کشف الغمه:۱۷۴/۱؛بحار الأنوار:۳۳۴/۴۰،باب ۹۸،حدیث ۱۵.

۲- (۳)) -کشف الیقین:۸۷؛بحار الأنوار:۳۳۴/۴۰،باب ۹۸،حدیث ۱۵.

بیت المال و امام علی علیه السلام

هارون بن غنتره می گوید:

پدرم برای من حکایت کرد،در قریهٔ خَوَرْنَق خدمت مولا رسیدم جز قطیفهٔ کهنه ای به بدن نداشت و از شدت سرما می لرزید ! !

عرضه داشتم:برای تو و عیالت در این بیت المال حق وسیعی است چرا این چنین به خود سخت می گیری ؟ فرمود:به خدا قسم دست به بیت المال شما نبرده ام،این قطیفه را از خانهٔ خود در مدینه برداشته و از آن استفاده می کنم و فعلاً جز این لباسی ندارم (۱)! !

اطعام امام علی علیه السلام

واحدی در تفسیرش می نویسد:

از سر شب تا صبح در مقابل مقداری جو به عنوان اجرت برای آب دادن به نخلستان اجیر مردم شد،چون آن مقدار جو را دریافت کرد یک ثلث آن را آرد کرده و طعام درست کرد،چون طعام حاضر شد مسکینی به طلب طعام در زد،آن حضرت همهٔ طعام را به مسکین بخشید،یک سوم دیگر را مبدل به طعام کرد، یتیمی به در خانه آمد باز غذا را در راه خدا عنایت به یتیم فرمود و یک ثلث باقی مانده را شب سوم به اسیر مرحمت کرد و این تنها غذای خودش نبود که به مسکین و یتیم و اسیر داد،بلکه به دنبال او حضرت زهرا و حسن و حسین علیهم السلام هم در راه دوست غذای خود را ایثار کردند،آنان این برنامه را بدون چشمداشت به جزا

۱- (۱)) -کشف الغمه:۱۷۳/۱؛بحار الأنوار:۳۳۴/۴۰،باب ۹۸،حدیث ۱۵.

و تشکر انجام دادند،خداوند مهربان هم آیاتی در این زمینه در قرآن مجید به وصف آنان نازل فرمود و ایشان را به احسان خود مخصوص کرد و نام مبارکشان را در دفتر هستی جاوید و بلند آوازه فرمود و به عوض آن،طعام بهشت و حور و ولدان نصیب آن اهل کرامت نمود که یکی از آن آیات آیهٔ شریفهٔ:

[وَ یُطْعِمُونَ الطَّعٰامَ عَلیٰ حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً] (۱).

و غذا را در عین دوست داشتنش،به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند.

در سورهٔ مبارکه دهر است (۲).

تا صورت پیوند جهان بود علی بود***تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود*** سلطان سخا و کرم و جود علی بود

مسجود ملائک که شد آدم ز علی بود ***آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس*** هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس*** هم صالح پیغمبر و داوود علی بود

آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس***در خوان جهان پنجه نیالود علی بود

۱- ((۱)) -انسان (۷۶):۸.

۲- ((۲)) -کشف الغمه:۱۶۹/۱؛بحار الأنوار:۲۴۴/۳۵،باب ۶،حدیث ۵.

آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن***کردش صفت عصمت و بستود علی بود

آن عارف سجّاد که خاک درش از قدر*** از کنگره عرش برافزود علی بود

آن شاه سرافراز که اندر ره اسلام ***تا کار نشد راست نیاسود علی بود

آن قلعه گشایی که در قلعه خیبر*** برکند به یک حمله و بگشود علی بود

چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم*** از راه یقین در همه موجود علی بود

این کفر نباشد سخن کفر نه این است*** تا هست علی باشد و تا بود علی بود

سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان ***شمس الحق تبریز که بنمود علی بود(۱)

انفاق امام علی علیه السلام

واحدی باز در تفسیرش می نویسد:

چهار درهم نصیب علی علیه السلام شد،یک درهمش را شب و یک درهمش را روز و یک درهم را در پنهانی و درهم دیگر را آشکار به راه خداوند صدقه داد،از پی این واقعیت که همراه با نّیتی صادقانه و الهی بود این آیت نازل گشت (۲):

۱- ۱)- شمس تبریزی.

۲- (۲)) -کشف الغمه:۱۷۷/۱؛بحار الأنوار:۶۱/۳۶،باب ۳۶،حدیث ۶.

[الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ] (۱).

کسانی که [چون علی بن أبی طالب علیه السلام] اموالشان را در شب و روز و پنهان و آشکار انفاق می کنند،برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است؛و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس که می خواهد آدم را در علمش و نوح را در فهمش و یحیی بن زکریا را در زهدش و موسی را در شجاعت و دلیریش بنگرد،پس باید به علی نظر کند (۲).

امام مجتبی علیه السلام یک روز پس از درگذشت آن حضرت در بین مردم حاضر شد و فرمود:

دیروز مردی از میان شما رفت که در علم و دانش در سابقین نظیر نداشت و در عمل و کوشش در آیندگان نمونه نخواهد داشت،پیامبر او را برای جنگ با دشمنان می فرستاد،در حالی که جبرییل در طرف راستش و میکاییل در طرف چپ او حرکت می کردند،او از جبهه برنمی گشت تا پیروزی را نصیب اسلام می نمود (۳).

علم امام علی علیه السلام

آن جناب در دانش و بینش پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله،یگانۀ دستگاه با عظمت خلقت بود،دانشی که از جانب حق به او عطا شده بود هم چون دریای بی ساحل بود،خطبۀ اوّل«نهج البلاغه»در توحید و جهان بینی نشانه ای از علم بی نظیر او

۱- ((۱)) -بقره (۲):۲۷۴.

۲- ((۲)) -کشف الیقین:۵۲؛کشف الغمه:۱۱۳/۱؛بحار الأنوار:۳۸/۳۹،باب ۷۳،حدیث ۱۰.

۳- ((۳)) -الارشاد:۷/۲؛کشف الغمه:۵۳۳/۱؛بحار الأنوار:۸۷/۴۰،باب ۹۱.

نسبت به حقایق عالم خلقت و صاحب آفرینش است.

صدوق بزرگوار از اصبغ بن نُباته نقل می کند:

چون امر خلافت بر او مستقر شد عمامهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر گذاشت و بُرد آن جناب را پوشید و نعلین آن حضرت را به پا کرد و شمشیر آن بزرگ مرد الهی به کمر بست،سپس به مسجد آمد و بر منبر قرار گرفت و فرمود:

دانش اولین و آخرین نزد من است آنچه می خواهید از من بپرسید،به خدا قسم اگر بخواهم اهل تورات را از تورات فتوا دهم فتوا می دهم تا جایی که تورات بگوید حرف راست در جنب من از علی است و اگر بخواهم اهل انجیل را از انجیل فتوا دهم،می دهم تا جایی که انجیل بگوید حق با علیست و اگر بخواهم اهل قرآن را از قرآن حکم دهم،حکم می دهم تا حدی که قرآن فریاد بزند علی راستگوست،شما شب و روز قرآن می خوانید،آیا در میان شما کسی هست که ادعا کند قرآن می فهمد ؟ !

آیه ای در کتاب خدا نیست مگر آن که به وسیلهٔ آن از ما کان و ما یکون و ما هو کائن تا به پا شدن قیامت خبر دارم و آن آیه:

[یَمْحُوا اللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتٰابِ] (۱).

خدا هر چه را بخواهد محو می کند و هر چه را بخواهد ثابت و پابرجا می نماید،و "امّ الکتاب "نزد اوست.

است.قبل از آن که مرا نیابید از من بپرسید به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر از آیه ای از آیات قرآن از من سؤال کنید که شب نازل شده یا روز،مکّی است یا مدنی،در حضر آمده یا در سفر،ناسخ است یا منسوخ،محکم است یا

۱- (۱) -رعد (۱۳):۳۹.

متشابه،تأویلی است یا تنزیلی خبر می دهم (۱).

صدوق در«معانی الاخبار»آورده،در خطبه ای فرمود:

من هادیم،من مهدیم،پدر یتیمان و مساکین و شوهر بیوه زنانم،تکیه گاه هر ضعیف و پناه هر ترسویم،راهبر مؤمنان به بهشت و ریسمان محکم خدایم،عروه الوثقی و کلمهٔ تقوایم،عین اللّه و لسان اللّه و ید اللّه ام،جنب اللّهی هستم که در قرآن فرموده:

[أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یٰا حَسْرَتیٰ عَلیٰ مٰا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللّٰهِ] (۲).

تا مبادا آن که کسی بگوید:دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که دربارهٔ خدا کردم.

من دستگاه گشادهٔ رحمت و مغفرت خدا بر بندگانم.من باب حطّه ام،هر کس مرا و حقّم را شناخت خدایش را شناخته؛زیرا من وصی پیامبر در روی زمین و حجّت خدا بر خلقم،مرا انکار نمی کند مگر آن کس که خدا و رسولش را منکر شود ! (۳)!

شما برای شناخت بهتر حضرت می توانید به کتب«احقاق الحق»و«الغدیر» و«عبقات»و«بحار الأنوار»و«الامام علی»عبد الفتاح و«صوت العداله»جرج جرداق و«شروح نهج البلاغه»به خصوص مقدمهٔ ابن ابی الحدید و صدها کتاب معروف و مشهور دیگر مراجعه کنید،تا گوشه ای از شخصیت امام علی علیه السلام برای شما روشن شود و معلوم گردد که در روز غدیر،پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله بی جهت و بدون

ص:۲۹۴

۱- (۱)) -الأمالی،شیخ صدوق:۳۴۱،المجلس الخامس و الخمسون،حدیث ۱؛التوحید:۳۰۴،باب ۴۳،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۱۱۷/۱۰،باب ۸،حدیث ۱.
۲- (۲)) -زمر (۳۹):۵۶.
۳- (۳)) -معانی الأخبار:۱۷،حدیث ۱۴؛بحار الأنوار:۳۳۹/۳۹،باب ۹۰،حدیث ۱۰.

دستور وی را برای رهبری مسلمانان تا قیامت معرفی نکرد،آری،تنها او از همه جهت و از هر حیث لایق جانشینی رسول اعظم صلی الله علیه و آله و امامت و رهبری بود و معقول و منطقی نبود که با بودن او دیگری پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله عهده دار سرپرستی امت شود،در حالی که نه از قرآن مجید که قانون اساسی اسلام بود آگاهی داشت و نه از علم عادی بهره مند بود !

آنان که می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای بعد از خود جانشین معین نکرد و امر خلافت را به انتخاب ملت گذاشت،دروغی می گویند که گوش آفرینش تاکنون نمونهٔ این دروغ را نشنیده است و بعد از این هم نخواهد شنید و بدون شک آنچه ظلم و جنایت و خیانت و گناه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام جهان تا قیامت واقع می شود به گردن آن دروغ زن های بی نظیر است،من نمی دانم کوری چشم و کری گوش و سنگینی و تاریکی قلب در اینان چه مقدار است،آیا اینان این هزاران کتاب شیعه و سنّی را در این زمینه ندیده اند که اگر بگوییم ندیده اند ما هم مانند آنان دروغ گفته ایم،دیده اند ولی به خدا قسم از شدّت حسد و کینه و نفاق نسبت به حق و حقیقت بدون شک و تردید عناد می ورزند ! !

آنچه از حسنات و فضایل و کمالات و حقایق در علی علیه السلام تجلی دارد در امامان بعد از او که یازده فرزند اویند تجلّی دارد،شما برای تماشای چهرهٔ نورانی آن بزرگواران می توانید به کتب مربوطه مراجعه کنید که این جزوه ناچیز استعداد باز گو کردن شخصیت والای آنان را ندارد.

در حقیقت جان ندارد هرکسی جانان ندارد***هرکسی جانان ندارد در حقیقت جان ندارد

کیست دلبر آن که بی عشقش دلی تسکین نیابد*** کیست جانان آن که بی مهرش کسی ایمان ندارد

مرتضی شاه ولایت شیر یزدان زوج زهرا***کاسمان بیّن چو رویش افسری تابان ندارد

درد جسم است آن که درمانش بود نزد طبیبان*** درد روح الّا تولای علی درمان ندارد

زانبیا و اولیا و اوصیای پاک دامن*** کیست آن که مرتضی را دست بر دامان ندارد

بی علی فلک بشر غرق است در بحر طبیعت*** کی به ساحل می رسد کشتی که کشتیبان ندارد

راستی بعد از قضایای غدیر از بهر احمد***هر که نشناسد علی را جانشین وجدان ندارد

ص:۲۹۶

باب ۷۰ در بیان حرمت مسلمانان

اشاره

ص:۲۹۷

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

لا یُعَظِّمُ حُرْمَةَ الْمُسْلِمینَ الّا مَنْ قَدْ عَظَّمَ اللّهُ حُرْمَتَهُ عَلَی الْمُسْلِمینَ، وَ مَنْ کانَ ابْلَغَ حُرْمَةً لِلّهِ وَ رَسُولِهِ کانَ اشَدَّ حُرْمَةً لِلْمُسْلِمینَ،وَ مَنِ اسْتَهانَ بِحُرْمَهِ الْمُسْلِمینَ فَقَدْ هَتَکَ سِتْرَ ایمانِهِ.

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:اِنَّ مِنْ اجْلالِ اللّهِ تَعالی اعْظامَ ذِی الْقُرْبی فِی الْاِسْلامِ.

وَ قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:مَنْ لَمْ یَرْحَمْ صَغیراً وَ لا یُوَقِّرْ کَبیراً فَلَیْسَ مِنّا.

وَ لا تُکَفِّرْ مُسْلِماً بِذَنْبٍ یُکَفِّرُهُ التَّوْبَهُ الّا مَنْ ذَکَرَهُ اللّهُ فی الْکِتابِ قالَ اللّهُ تعالی: [إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ] (۱)وَ اشْتَغِلْ بِشَأْنِکَ الَّذی انْتَ بِهِ تُطالَبُ.

ص:۲۹۹

۱- (۱) -نساء (۴):۱۴۵.

[لا يُعَظِّمُ حُرْمَهَ الْمُسْلِمينَ الّا مَنْ قَدْ عَظَّمَ اللّهُ حُرْمَتَهُ عَلَى الْمُسْلِمينَ وَ مَنْ كانَ ابْلَغَ حُرْمَهً لِلّهِ وَ رَسُولِهِ كانَ اشَدَّ حُرْمَهً لِلْمُسْلِمينَ،وَ مَنِ اسْتَهانَ بِحُرْمَهِ الْمُسْلِمينَ فَقَدْ هَتَكَ سِتْرَ ايمانِهِ]

حرمت مسلمان

در این باب حضرت صادق علیه السلام به مسئلۀ ارزش و حرمت مسلمانان اشاره می فرماید،حرمت و ارزشی که خداوند بزرگ برای بندگان مسلمانش قرار داده است.

نگاهداشت حرمت مسلمان رعایت مجموعه ای از حقایق اخلاقی نسبت به آنان است و آن عبارت است از حرام بودن غیبت و تهمت و افترا و تمسخر نسبت به آنان،لزوم تواضع به ایشان و دستگیری از آنان و کمک به محتاج و فقیر و نیازمندشان،زیارت آنان و رعایت یتیمیشان و آزاد کردن گرفتارشان و به داد آنان رسیدن به وقت دادخواهیشان و آنان را به معروف هدایت کردن و از منکر بازداشتن و قهرشان را آشتی دادن و در امور مادی و زندگی روزمره به آنان کمک کردن که تعظیم حرمت آنان شامل همۀ این امور اخلاقی و اجتماعی است و هرکس از مسلمانان نسبت به این امور در حق مسلمانان بی تفاوت باشد،به فرمودۀ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مسلمانان نیست،حکیم سخن سنج شیراز روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بدین مضمون در کتب روایی وارد شده:

ص:۳۰۰

مَثَلُ المُؤْمِنِ فی تَوادِّهِمْ و تَراحُمِهِمْ کَمَثَلِ الْجَسَدِ إذا اشْتَکیٰ بَعْضُهُ تداعیٰ سائِرُهُ بِالسَّهَرِ وَ الْحِمّیٰ (۱).

انسان مؤمن در دوستی و مهربانی با دیگران مثل پیکری می ماند که اگر عضوی از آن ناراحت باشد سایر اعضای بدن به تحمل درد و حمایت از آن عضو برمی خیزند.

چه نیکو و جالب و پر مغز معنا کرده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند***که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار*** دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی ***نشاید که نامت نهند آدمی(۲)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

عزّت و حرمت مسمانان را رعایت نمی کند مگر آن کس که خداوند وی را به خاطر محامدش در نظر مسلمانان عزیز و گرامی داشته،کنایه از این که آن که دارای حرمت و ارزش و کرامت و انسانیت است برای مردم مسلمان حرمت و احترام قائل است.

هرکس در نگاهداشت حرمت خدا و رسولش کمال اهتمام را بورزد،احترام و عزّت مسلمانان را بیشتر حفظ می کند،چرا که احترام مؤمن را احترام خدا و رسول او می داند و هرکس در پی استخفاف و سبک شمردن مردم مسلمان باشد، ساختمان حرمت ایمانش را که ایمان به خدا و انبیا و قیامت است خراب می کند که استخفاف به حرمت مسلمان استخفاف به حق انبیا و اولیای الهی است.

۱- (۱) -بحار الأنوار:۱۵۰/۵۸،باب ۴۳،حدیث ۵۲۹.

۲- ۲)-گلستان، سعدی شیرازی.

[قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:اِنَّ مِنْ اجْلالِ اللّهِ تَعالی اعْظامَ ذِی الْقُرْبی فِی الْاِسْلامِ.

وَ قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:مَنْ لَمْ یَرْحَمْ صَغیراً وَ لا یُوَقِّرْ کَبیراً فَلَیْسَ مِنّا]

اجلال ذی القربی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از رشته های تعظیم به خدا،اجلال ذی القربی در اسلام است.

به این معنا که رعایت حق زهرا علیها السلام و نگاهداشت حرمت ائمهٔ معصومین علیهم السلام و تعظیم به مقام فقیه جامع الشرایط و عالم ربّانی همه و همه تعظیم به حق است و نیز آن جناب فرمود:

هر که به اطفال مسلمانان ترحّم نیاورد و احترام پیران آنان را رعایت ننماید،از امت من نیست.

ص:۳۰۲

[وَ لا تُکَفِّرْ مُسْلِماً بِذَنْبٍ یُکَفِّرُهُ التَّوْبَهُ الّا مَنْ ذَکَرَهُ اللّهُ فی الْکِتابِ قالَ اللّهُ تَعالی: [إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ] (۱)وَ اشْتَغِلْ بِشَأْنِکَ الَّذی انْتَ بِهِ تُطالَبُ]

تکفیر مسلمان

مسلمان را به محض ارتکاب یک گناه گرچه بزرگ باشد،در حالی که آن گناه را توبه جبران می کند تکفیر مکن و به او مگو از دین بیرون رفته و کافر شده ای که این هجوم بسیار خطرناکی به آبرو و حرمت مسلمان است،مگر این که یک مسلمان به طور علنی و آشکار و از روی جدّ و عناد از دین برگردد و یا آلوده به نفاقی شود که قرآن فرموده:آن کس که به زبان مسلمان و به دل بی اعتقاد است در درک اسفل از جهنم است،راستی،ای مسلمان ! در تمام حرکات و سکنات و افعال و اخلاق به برنامه هایی مشغول باش که از تو خواسته اند و گرنه در قیامت به مؤاخذهٔ سختی از جانب حق دچار خواهی شد.

اگر کسی از ارزش عمر باخبر شود،حاضر نمی گردد یک لحظه و حتی کمتر از یک لحظه را صرف کار باطل و بیهوده کند،آگاه به ارزش عمر تمام سعیش مصروف حال و عبادت و عمل صالح و خدمت به بندگان خدا در همهٔ امور زندگی و حیات

ص:۳۰۳

۱- (۱) -نساء (۴):۱۴۵.

است که خدمت به عباد حق براساس آیات و روایات خدمت به حق و عبادت خداست.

الا ای دل از راه روشن روانی***غنیمت بدان وقت خود در جوانی

به تهذیب اخلاق و تحصیل دانش*** همی کوش در دوره کامرانی

چو گیتی به کامت نگردد مخور غم*** مکن تنگ بر خود ره زندگانی

دو علم است بایست تحصیل کردن*** که محتاج این هر دو در هر زمانی

بکی علم ابدان یکی علم ادیان*** کزین زنده ایمان وزان زنده جانی

حرمت مسلمان در روایات

اشاره

همان طور که در توضیح جملات روایت این باب ملاحظه کردید،رعایت حرمت به معنای ادای حقوق مردم مسلمان است،در تفسیر این حقیقت روایات و اخبار در برابر انسان هم چون دریایی پهناور موج می زند.

بدون شک اشاره به تمام روایات این باب،در امکان این اوراق نیست،لذا به نقل چند روایت از کتب معتبرۀ«الکافی»و«بحار الأنوار»بسنده می شود.

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مَنْ اصْبَحَ و لا یَهْتَمُّ بِاُمُورِ الْمُسْلِمینَ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ (۱).

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرماید:هرکس صبح کند و اهتمامی به کار مسلمانان ندارد،مسلمان نیست.

علامۀ مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می گوید:

۱- (۱)) -الکافی:۱۶۳/۲،باب الإهتمام بأمور المسلمین،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۳۳۷/۷۱،باب ۲۰،حدیث ۱۱۶.

آن که با داشتن توانایی تصمیم به قیام در جهت امور مسلمانان ندارد اسلامش کامل نیست.

اگر مقصود عدم اهتمام به کلیهٔ امور مسلمانان باشد،دور نیست که به طور حقیقت نامسلمان باشد؛زیرا از جملهٔ امور مسلمانان یاری امام و رهبر معصوم«یا نصرت امام عادل»و پیروی از امام و اعتلای دین و عدم اعانت کفار علیه مسلمانان و به هر تقدیر مقصود از امور اعم از امور دنیویه و اخرویه است (۱).

قالَ:قالَ رَسولُ اللّهُ صلی الله علیه و آله:اَنْسَکُ النّاسَ نُسْکاً انْصَحُهُمْ جَیْباً وَ اسْلَمُهُمْ قَلْباً لِجَمیعِ المُسْلِمینَ (۲).

و نیز امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:خداپرست ترین مردم آن انسانی است که خیرخواه ترین و دل پاک ترین باشد برای تمام مسلمانان.

قالَ سَمِعْتُ ابا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقولُ:عَلَیْکَ بِالنُّصْحِ لِلّهِ فی خَلْقِهِ،فَلَنْ تَلْقاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ (۳).

راوی می گوید:از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:بر تو باد که برای خدا نسبت به خلق او خیرخواه باشی و اندرزگوی مردم که هرگز حضرت حق را به کاری بهتر از آن برخورد نکنی.

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:اَلْخَلْقُ عِیالُ اللّهِ فَاَحَبُّ الْخَلْقَ الی

۱- (۱) -بحار الأنوار:۳۳۷/۷۱،باب ۲۰،(ذیل حدیث ۱۱۶).

۲- (۲) -الکافی:۱۶۳/۲،باب الإهتمام بأمور المسلمین،حدیث ۲؛وسائل الشیعه:۳۴۰/۱۶،باب ۲۱،حدیث ۲۱۷۰۹.

۳- (۳) -الکافی:۱۶۴/۲،باب الإهتمام بأمور المسلمین،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۳۳۸/۷۱،باب ۲۰،حدیث ۱۱۸.

اللّهِ مَنْ نَفَعَ عِيالَ اللّهِ وَ ادْخَلَ اهْلَ بَيْتٍ سُروراً (۱).

امام صادق علیه السلام از قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:خلق عیال خدایند و محبوب ترین مردم نزد خدا کسی است که به عیال خدا سود رساند و برای خانواده ای سرور و شادی فراهم کند.

سُئِلَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مَنْ احَبُّ النّاسِ الی اللّهِ ؟ قالَ:اَنْفَعُ النّاسِ لِلنّاسِ (۲).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد:محبوب ترین شخص نزد خدا کیست ؟ فرمود:

سودمندترین مردم برای مردم.

قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ عادِیَهَ ماءٍ اوْ نارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّهُ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:هرکس از قوم مسلمانی ضرر هجوم آبی یا آتشی را بگرداند بهشت بر او واجب است.

به روز ناتوانی گر به محتاجان کَرَم کردی***قدر مردانگی در ناتوان بودن عَلَم کردی

نگردد محو و ثبت دفتر آینده ات گردد*** اگر خدمت به محتاجی به حدّ یک قدم کردی

ص:۳۰۶

۱- (۱) -الکافی:۱۶۴/۲،باب الإهتمام بأمور المسلمین،حدیث ۶؛وسائل الشیعه:۳۴۱/۱۶،باب ۲۲،حدیث ۲۱۷۱۲.

۲- (۲) -الکافی:۱۶۴/۲،باب الإهتمام بأمور المسلمین،حدیث ۷؛وسائل الشیعه:۳۴۱/۱۶،باب ۲۲،حدیث ۲۱۷۱۳.

۳- (۳) -الکافی:۱۶۴/۲،باب الإهتمام بأمور المسلمین،حدیث ۸؛مشکاه الأنوار:۱۸۲،الفصل الرابع و العشرون.

ره خود کرده ای پیدا به هرکس رهنمون گشتی***ستم بر خویشتن کردی به هر نفسی ستم کردی

عصای پیریت باشد هرآن دستی که بگرفتی***نهال خود شکستی هر نهالی را که خم کردی

دلی را گر بیازاری به خواهش های نفسانی*** صمد را پشت سر افکنده رو بر صنم کردی

در این دنیای فانی جز نکونامی نمی ماند*** نکویی هرچه گویی بیش کردم باز کم کردی

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مِنْ اجْلالِ اللّهِ اجلالُ ذِی الشَّیْبَهِ الْمُسْلِمِ (۱).

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:احترام به مسلمان سپیدموی تجلیل کردن از خداست.

قالَ ابو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُوَقِّرْ کَبیرَنا وَ یَرْحَمْ صَغیرَنا (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:آن که بزرگ ما را احترام نکند و به خُردسالان ما مهر نورزد از ما نیست.

قالَ ابو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:عَظِّموا کِبارَکُمْ وَ صِلوا ارْحامَکُمْ،وَ لَیْسَ تَصِلونَهُمْ بِشَیْ ءٍ افْضَلَ مِنْ کَفِّ الْاذی عَنْهُمْ (۳).

ص:۳۰۷

۱- (۱)) -الکافی:۱۶۵/۲،باب إجلال الکبیر،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۱۳۸/۷۲،باب ۵۳،حدیث ۲.
۲- (۲)) -الکافی:۱۶۵/۲،باب إجلال الکبیر،حدیث ۲؛وسائل الشیعه:۹۸/۱۲،باب ۶۷،حدیث ۱۵۷۴۲.
۳- (۳)) -الکافی:۱۶۵/۲،باب إجلال الکبیر،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۱۳۹/۷۲،باب ۵۳،حدیث ۴.

امام صادق علیه السلام فرمود:سالمندان خود را تعظیم و احترام کنید و صلهٔ ارحام بجای آورید،برای رعایت حق آنان چیزی بهتر از مانع شدن از رسیدن آزار به آنان نیست.

قالَ ابو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:اَلْمُسْلِمُ اخو الْمُسْلِمِ هُوَ عَیْنُهُ وَ مِرْآتُهُ وَ دَلیلُهُ لا یَخونُهُ وَ لا یَخْدَعُهُ وَ لا یَظْلِمُهُ وَ لا یُکَذِّبُهُ وَ لا یَغْتابُهُ (1).

امام صادق علیه السلام فرمود:مسلمان برادر مسلمان است،نسبت به برادر دینی اش چشم و آیینه و رهنما است،به او خیانت نورزد و فریبش ندهد و ستم به او روا ندارد و وی را تکذیب ننماید و پشت سر او بدگویی نکند.

حق مؤمن بر مؤمن

ابو المأمون حارثی می گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم:حق مؤمن بر مؤمن چیست ؟

حضرت فرمود:

به راستی از حق مؤمن بر مؤمن این است که او قلباً دوست دارد و با او در مال همراهی نماید و به جای او از خانواده اش سرپرستی کند و بر کسی که بر برادر مؤمنش ستم کرده به خاطر یاری برادرش بتازد تا ستمش دفع شود و اگر غنیمتی در مسلمانان دارد و برادرش حاضر نیست،بهره او را دریافت کند و چون بمیرد قبرش را زیارت نماید،به او ستم روا ندارد،گولش نزند،به او خیانت نورزد،وی را در شداید و غیر شداید وانگذارد،او را تکذیب نکند،به وی اف نگوید که اگر حرف

۱- (۱)) - الکافی:۱۶۶/۲،باب أخوه المؤمنین بعضهم لبعض،حدیث ۵؛وسائل الشیعه:۲۰۴/۱۲،باب ۱۲۲،حدیث ۱۶۰۹۴.

اف بگوید رابطهٔ معنویش بریده شود،هرگاه به او بگوید:دشمن منی،کافر شود و هر زمان وی را متهم سازد،ایمان در دلش هم چون نمک در آب حل شود و از بین برود! (۱)!

شیعهٔ واقعی

محمد بن عجلان می گوید:

در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم،مردی وارد شد و سلام کرد،آن حضرت از او پرسید:برادرانی که دنبال خود گذاردی چگونه اند ؟ آن مرد همشهریانش را ستود و به پاکی یاد کرد و از آنان تعریف زیادی نمود،حضرت فرمود:ثروتمندان آنان از بینوایان چگونه دیدار کنند ؟ گفت:اندك،فرمود:توانگرشان از نیازمندشان چه اندازه سرکشی و بازرسی نماید ؟ عرضه داشت:کم،فرمود:پولدارشان از مستمندانشان چقدر دستگیری کند ؟ جواب داد:شما اخلاقی را یادآوری می کنید که بسیار کم است،آن هم در مردمی که ما داریم،حضرت فرمود:پس تو چگونه معتقدی که آنان به راستی شیعه هستند ؟ ! (۲)!

كانَ أَبو جَعْفَرٍ يَقولُ:عَظِّموا اصْحابَكُمْ وَ وَقِّرُوهُمْ وَ لا يَتَجَهَّمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً وَ لا تَضارُّوا وَ لا تَحاسَدوا وَ ايّاكُمْ وَ الْبُخْلَ كونوا عِبادَ اللّهِ الْمُخْلِصينَ (۳).

ص:۳۰۹

۱- ((۱)) -الکافی:۱۷۱/۲،باب حق المؤمن علی أخیه،حدیث ۷؛بحار الأنوار:۲۴۸/۷۱،باب ۱۵،حدیث ۴۵.

۲- ((۲)) -الکافی:۱۷۳/۲،باب حق المؤمن علی أخیه،حدیث ۱۰؛وسائل الشیعه:۴۲۸/۹،باب ۲۷،حدیث ۱۲۴۰۴.

۳- ((۳)) -الکافی:۱۷۳/۲،باب حق المؤمن علی أخیه،حدیث ۱۲؛بحار الأنوار:۲۵۴/۷۱،باب ۱۵،حدیث ۵۰.

امام باقر علیه السلام بارها می فرمودند:یاران خود را بزرگ شمارید و آنان را احترام کنید و به همدیگر روی ترش ننمایید و به یکدیگر زیان نرسانید و نسبت به هم حسود نباشید و از بخل بپرهیزید و بندگان با اخلاص خدا باشید.

ای دل گشایشی ز در کبریا بخواه*** اخلاص پیشگیر و خلاص از ریا بخواه

دریوزه ای ز سینه صاحب دلان بکن***یا همّتی ز خاطر اهل صفا بخواه

رنج روان شیفتگان را شفا طلب*** درد نهان خسته دلان را دوا بخواه

وقت طرب رسید خلاص از تعب بجوی*** امید راحت است نجات از بلا بخواه

بگشا کف نیاز گر از اهل حاجتی ***بیگانه گر نمی دهد از آشنا بخواه

خواهی که بی نیاز شوی از نسیم مشک*** بویی ز چین گیسوی او از صبا بخواه

منشور ملک صفوت و پروانه رضا ***از مصطفی طلب کن و از مرتضا بخواه(۱)

قالَ:سَمِعْتُ ابا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقولُ لِاَصْحابِهِ:اِتَّقوا اللّهَ وَ کُونُوا اخْوَهً بَرَرَهً مُتَحابّینَ فِی اللّهِ مُتَواصِلینَ مُتَراحِمینَ تَزاوَروا وَ تَلاقُوا وَ تَذاکَروا امْرَنا وَ احْیُوهُ (۲).

راوی می گوید:شنیدم امام صادق علیه السلام به یارانش می فرمود:خدا را در همۀ امور بپرهیزید و با یکدیگر،برادران نیک رفتاری باشید و در راه خدا به همدیگر محبّت کنید،به یکدیگر متصل باشید،به هم رحمت آورید، همدیگر را زیارت کرده و با هم برخورد داشته باشید،برنامه های الهی ما را بهم یادآوری نمایید و آن را زنده بدارید.

ص:۳۱۰

۱- ۱)- عماد فقیه کرمانی.

۲- (۲)) -الکافی:۱۷۵/۲،باب التراحم و التعاطف،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۴۰۱/۷۱،باب ۲۸،حدیث ۴۵.

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام عَنْ آبائِهِ علیهم السلام قالَ:قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:کُلَّ مَعْروفٍ صَدَقَةٌ وَ الدّالَّ عَلَی الْخَیْرِ کَفاعِلِهِ وَ اللّهُ یُحِبُّ اغاثَهَ اللَّهْفانِ (۱).

امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:هر کار نیکی صدقه است و دلالت کننده به خیر چون انجام دهندهٔ آن است و خداوند فریادرس اندوهگین را دوست دارد.

عَنِ الصادِقِ علیه السلام قالَ:مَنْ ارادَ انْ یُدْخِلَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فی رَحْمَتِهِ وَ یُسْکِنَهُ جَنَّتَهُ فَلْیُحْسِنْ خُلْقَهُ وَ لْیُعْطِ النِّصْفَهَ مِنْ نَفْسِهِ وَ لْیَرْحَمِ الْیَتیمَ وَ لْیُعِنِ الضَّعیفَ وَ لْیَتَواضَعْ لِلّهِ الَّذی خَلَقَهُ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:هرکس می خواهد خداوند عزّ و جلّ وی را در رحمتش قرار داده و در بهشتش جای دهد،خلقش را نیکو کند و از جانب خود به مردم انصاف دهد و به یتیم رحم آرد و ضعیف را یاری دهد و برای خدایی که وی را آفریده فروتنی کند.

فی خَبَرِ مَناهِی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله انَّهُ قالَ:الا وَ مَنْ فَرَجَ عَنْ مُؤْمِنٍ کُرْبَهً مِنْ کُرَبِ الدُّنْیا فَرَّجَ اللّهُ عَنْهُ اثْنَیْنِ وَ سَبْعینَ کُرْبَهً مِنْ کُرَبِ الْآخِرَهِ وَ اثْنَیْنِ وَ سَبْعینَ کُرْبَهً مِنْ کُرَبِ الدُّنْیا اهْوَنُهَا الْمَغْصُ (۳).

در خبر مناهی رسول خدا صلی الله علیه و آله است:ای مردم ! هرکس از مؤمنی،رنجی از

ص:۳۱۱

۱- (۱) -الکافی:۲۷/۴،باب فضل المعروف،حدیث ۴؛وسائل الشیعه:۲۸۶/۱۶،باب ۱،حدیث ۲۱۵۶۱.

۲- (۲) -الأمالی،شیخ صدوق:۳۸۹،المجلس الحادی و الستون،حدیث ۱۵؛بحار الأنوار:۳۷۰/۱۶،باب ۳۸،حدیث ۱۲.

۳- (۳) -من لا یحضره الفقیه:۱۵/۴،باب ذکر جمل من مناهی النبی صلی الله علیه و آله،حدیث ۴۹۶۸؛بحار الأنوار:۱۸/۷۲،باب ۳۳،حدیث ۸.

رنـج هـای دنیـا را برطرف کنـد خداونـد هفتـاد و دو رنـج از رنـج های آخرت را از او برطرف نمایـد و هفتاد و دو ناراحتی از ناراحتی های دنیای او را از او دور نماید که آسان ترین آن ها قولنج است.

قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:اَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فیهِ نَشَرَ اللّهُ عَلَیْهِ کَنْفَهُ وَ ادْخَلَهُ الْجَنَّهَ فی رَحْمَتِهِ:حُسْنُ خُلْقٍ یَعیشُ بِهِ فِی النّاسِ،وَ رِفْقٌ بِالْمَکْروبِ،وَ شَفَقَهٌ عَلَی الْوالِدینِ وَ احْسانٌ الَی الْمَمْلوکِ (۱).

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود:چهـار برنـامه در هرکس باشـد،خداونـد بـال حمـایتش را بر او بگشایـد و او را از بـاب رحمتش به بهشت وارد نمایـد:حسن خلقی که با آن در بین مردم زنـد گی کنـد و مـدارای با رنجیـده و نیکی به پـدر و مادر و احسان به زیر دست.

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السـلام قـالَ:اَرْبَعَهٌ یَنْظُرُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ:مَنْ اقالَ نادِماً،اَوْ اغاثَ لَهْفانَ،اَوْ اعْتَقَ نَسَمَهً،اَوْ زَوَّجَ عَزَباً (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:چهار نفرند که خداوند در قیامت به آنان نظر می فرماید:هرکس از پشیمانی بگذرد و عذر او را بپذیرد،هرکس رنجیده ای را یاری دهد و آن کس که انسانی را آزاد نماید و هرکس عزبی را زن دهد.

شاد کردن مؤمن

قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مَنْ سَرَّ مُؤْمِناً فَقَدْ سَرَّنی وَ مَنْ سَرَّنی فَقَدْ سَرَّ اللّهَ (۳).

۱- (۱) -الخصال:۲۲۵/۱،حدیث ۵۷؛بحار الأنوار:۱۹/۷۲،باب ۳۳،حدیث ۹.

۲- (۲) -الخصال:۲۲۴/۱،حدیث ۵۵؛وسائل الشیعه:۴۶/۲۰،باب ۱۲،حدیث ۲۴۹۹۵.

۳- (۳) -الکافی:۱۸۸/۲،باب إدخال السرور علی المؤمنین،حدیث ۱؛وسائل الشیعه:۳۴۹/۱۶،باب ۲۴،حدیث ۲۱۷۳۳.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:هرکس مؤمنی را شاد کند،مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند خدا را شاد کرده است.

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:مِنْ احَبِّ الْاَعْمالِ الَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ادْخالُ السُّرورِ عَلَی الْمُؤْمِنِ:اِشْباعُ جوعَتِهِ اوْ تَنْفیسُ کُرْبَتِهِ اوْ قَضاءُ دَیْنِهِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:از دوست ترین برنامه ها به درگاه خدای عز و جل شادمان کردن مؤمن است و آن سیر کردن وی از گرسنگی،رفع گرفتاری و پرداخت بدهکاری وی است.

روا کردن حاجت مسلمان

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:ما قَضی مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حاجَةً الّا ناداهُ اللّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی:عَلَیَّ ثَوابُکَ وَ لا ارْضی لَکَ بِدونِ الْجَنَّةِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:هیچ مسلمانی حاجت مسلمانی را روا نکند جز این که خدای تبارك و تعالی او را ندا دهد:مزد تو بر من است و کمتر از بهشت برای تو نپسندم.

ابو بصیر می گوید:

حضرت صادق علیه السلام فرمود:در کار خوب با برادران خود رقابت کنید و اهل آن باشید؛زیرا برای بهشت دری است که آن را معروف گویند و از آن در نیاید جز کسی که در جهان خوبی کرده باشد؛زیرا بنده ای در حاجت برادر مؤمن خود راه می رود

ص:۳۱۳

۱- (۱) -الکافی:۱۹۲/۲،باب إدخال السرور علی المؤمنین،حدیث ۱۶؛بحار الأنوار:۲۹۷/۷۱،باب ۲۰،حدیث ۲۹.

۲- (۲) -الکافی:۱۹۴/۲،باب قضاء حاجه المؤمن،حدیث ۷؛ثواب الأعمال:۱۸۸.

و خدای عزّ و جلّ دو فرشته بر او می گمارد،یکی از طرف راست و دیگری از جانب چپش تا از خدا برایش آمرزش خواهند و برای برآوردن حاجتش دعا کنند.سپس فرمود:به خدا قسم که رسول خدا شادتر است به برآوردن حاجت مؤمن وقتی خبرش به حضرت رسد از خود صاحب حاجت (۱).

عَنْ ابِی الْمُعْتَمِرِ قالَ:سَمِعْتُ أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام قالَ:قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:

ایُّما مُسْلِمٍ خَدَمَ قَوْماً مِنَ الْمُسْلِمینَ الّا اعْطاهُ اللّهُ مِثْلَ عَدَدِهِمْ خُدّاماً فِی الْجَنَّهِ (۲).

ابی معتمر می گوید:از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم می فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:هر مسلمانی که به طایفه ای از مسلمانان خدمت کند،او را نسزد جز این که خداوند به شمارۀ آنان از خدمتکاران بهشتی به او عطا فرماید.

بودیم اگر من و تو بهر کار یار هم***بود اتّحاد ما سبب افتخار هم

با ما اگر کنار نیاید فلک چه غم*** آن به که ما جدا نشویم از کنار هم

شاید که چون نجوم سماوی ز نور مهر*** روشن کنیم محفل شب های تار هم

تا دوست می توان شدن از دشمنی چه سود*** با این که خار و گل نبود در شمار هم

ما را ز هیچ کس به جهانی پای کم نبود ***بودیم اگر به راه وفا دستیار هم

۱- ((۱)) -الکافی:۱۹۵/۲،باب قضاء حاجه المؤمن،حدیث ۱۰؛بحار الأنوار:۳۲۸/۷۱،باب ۲۰،حدیث ۹۹.

۲- ((۲)) -الکافی:۲۰۷/۲،باب فی خدمته..،حدیث ۱؛وسائل الشیعه:۳۸۰/۱۶،باب ۳۴،حدیث ۲۱۸۱۴.

شبیه ترین مردم به پیغمبر

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:اَلا اخْبِرُکُمْ بِاَشْبَهِکُمْ بی ؟ قالوا بَلی یا رَسولَ اللّهِ قالَ:اَحْسَنُکُمْ خُلْقاً وَ الْیَنُکُمْ کَنَفاً وَ ابَرُّکُمْ بِقَرابَتِهِ وَ اشَدُّکُمْ حُبّاً لِاِخْوانِهِ فی دینِهِ وَ اصْبَرُکُمْ عَلَی الْحَقِّ وَ اکْظَمُکُمْ لِلْغَیْظِ،وَ احْسَنُکُمْ عَفْواً وَ اشَدُّکُمْ مِنْ نَفْسِهِ انْصافاً فِی الرِّضا وَ الْغَضَبِ (۱).

امام صادق علیه السلام از رسول الهی صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت به اصحاب فرمود:شما را به شبیه ترینتان به خودم خبر ندهم ؟ عرضه داشتند:چرا.

فرمود:خوش خلق تر و خوش پذیراتر نسبت به واردین و خویش نوازتر و هرکس از شما برادر دینی خود را سخت تر دوست دارد و صابرترین شما به حق و فروخورنده ترین شماها نسبت به خشم و غیظ و با گذشت ترینتان و آن که از طرف خود به دیگران در حال خشنودی و غضب محکم تر حق دهد و جانب انصاف را رعایت کند.

عشرت با مردم

صاحب«آداب المریدین»در باب عشرت با مردم می فرماید:

پس بدان که اول صحبت (۲)معرفت باشد،پس مودّت،پس الفت،پس عشرت،پس محبت،پس اخوت.

و گفته اند:غذای نفس ها در عشرت است و غذای دل ها در صحبت است

۱- (۱) -الکافی:۲/۲۴۰،باب المؤمن و علاماته و صفاته،حدیث ۳۵؛بحار الأنوار:۳۰۶/۶۶،باب ۳۷،حدیث ۲۸.

۲- (۲) -صحبت به معنای معاشرت و برخورد با مردم است.

و صحبت نباشد الّا به اتفاق باطن ها.خدای تعالی در صفت منافقان گوید:

[تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّٰى] (۱).

آنان را متحد و هم دست می پنداری در حالی که دل هایشان پراکنده است.

و صحبت چون به شرایط مقرون باشد آن بزرگ ترین احوال است.

ابراهیم بن شیبان گوید:

ما صحبت نکردیمی آن کس را که گفتی:مگر که من ! و میان ایشان چیزها را به رعایت دادن و عاریت ستدن نرود و در میان ایشان خصومت و مجادله و استهزا و مزاحمت و مغالبت و غیبت و کارزار نرود،بلکه هریک از ایشان مر بزرگ را چون فرزند بُود و نظیر را یعنی مانند را چون برادر و مر کودک را چون پدر و استادان را چون بنده باشد.

و از آداب ایشان است که جمع شوند،یکی را مقدّم کنند تا مرجع ایشان به وی باشد و اعتماد بر وی کنند در کلّ احوال و اولىٰ تر کسی که تقدیم را شاید عاقل ترین ایشان باشد،پس بلند همّت تر،پس آن که عالی ترین حال دارد،پس عالم ترین ایشان به مذهب،پس به زاد برآمده تر که رسول علیه السلام گفت:امامی قوم آن کس کند که خواننده تر باشد به کتاب خدای تعالی.اگر بدین چیزها جمله یکسان باشند،مقدّم ایشان فقیه ترین ایشان بود،اگر در فقه یکسان باشند،اولی تر بر آن شریف ترین باشد و اگر در شرف نیز یکسان باشند،اولی تر کسی بود که به زاد برآمده تر باشد و اگر بدین نیز یکسان باشند نظر بر تقدیم هجرت باشد.

و باید که خادم ایشان کسی بود که در نیّت صادق تر بود و مشفق تر بود و حلیم و قوی دل تر و به دیانت تمام تر و به امانت و نگاهداشت هم چنین.

۱- ((۱)) -حشر (۵۹):۱۴.

ابو عثمان حیری را سؤال کردند از صحبت،گفت:

فراخ دستی کن به مال خود برادران را و طمع در مال او مکن و تبع او باش و از او مطلب که او تبع تو باشد.

بیا که مونس شب های یکدیگر باشیم***دوباره محو تماشای یکدیگر باشیم

تو از جمال و من از آتش نهانی دل***چراغ انجمن آرای یکدیگر باشیم

به عیب جویی ما چشم مدعی بازست*** روا مدار که رسوای یکدیگر باشیم

میان ما و تو دشمن چگونه یابد دست*** اگر که چشم به ایمای یکدیگر باشیم

به شکر شادی امروز را که زنده دلیم*** چرا نه در غم فردای یکدیگر باشیم

برای آن که نگردیم گُم به وادی عشق*** خوش است گوش به آوای یکدیگر باشیم

رقیب را ز سر ره چو خار برداریم*** به فکر آبله پای یکدیگر باشیم

جدا چو گشت ز جانان گریست صابر و گفت*** بیا که مونس شب های یکدیگر باشی(۱)

ص:۳۱۷

۱- ۱)- فیض.

باب ۷۱ در نیکویی به پدر و مادر

اشاره

ص:۳۱۹

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

بِرُّ الْوالِدَیْنِ مِنْ حُسْنِ مَعْرِفَهِ الْعَبْدِ بِاللّهِ تَعالی اذْ لا عِبادَهَ اسْرَعُ بُلُوغاً بِصاحِبِها الی رِضَی اللّهِ تَعالی مِنْ بِرِّ الْوالِدَیْنِ الْمُسْلِمَیْنِ لِوَجْهِ اللّهِ تَعالی لِاَنَّ حَقَّ الْوالِدَیْنِ مُشْتَقٌّ مِنْ حَقِّ اللّهِ تَعالی اذا کانا عَلی مِنهاجِ الدّینِ وَ السُّنَّهِ وَ لا یکونانِ یَمْنَعانِ الْوَلَدَ مِنْ طاعَهِ اللّهِ تَعالی الی مَعْصِیَتِهِ وَ مِنَ الْیَقینِ الیَ الشَّکِ وَ مِنَ الزُّهدِ الَی الدُّنْیا وَ لا یَدْعُوانِهِ الی خلافِ ذلِکَ فَاِذا کانَ کَذلِکَ فَمَعْصِیَتُهُما طاعهٌ وَ طاعَتُهُما مَعْصِیَهٌ.

قالَ اللّهُ تَعالی: [وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بِی ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما] (۱).

وَ امّا فی باب الْعِشْرَهِ فَدارِهِما و ارْفَقْ بِهِما و احْتَمِلْ اذاهُما نَحْوَ مَا احْتَمَلا عَنْکَ فی حالِ صِغَرِکَ وَ لا تُضَیِّقْ عَلَیْهِما مِمّا قَدْ وَسَّعَ اللّهُ عَلَیْکَ مِنَ الْمَأْکُولِ وَ الْمَلْبُوسِ وَ لا تُحَوِّل وَجْهَکَ عَنْهُما وَ لا تَرْفَعْ صَوْتَکَ فَوقَ اصْواتِهِما فَاِنَّ تَعْظیمَهُما مِنْ امْرِ اللّهِ تَعالی وَ قُلْ لَهُما بِاَحْسَنِ الْقَوْلِ وَ أَلْطَفِهِ فَاِنَّ اللّهَ لا یُضیعُ اجْرَ الْمُحْسِنینَ.

ص:۳۲۱

۱- (۱)) -عنکبوت (۲۹):۸.

[بِرُّ الْوالِدَيْنِ مِنْ حُسْنِ مَعْرِفَهِ الْعَبْدِ بِاللّهِ تَعالی اذْ لا عِبادَهَ اسْرَعُ بُلُوغاً بِصاحِبِها الی رِضَی اللّهِ تَعالی مِنْ بِرِّ الْوالِدَیْنِ الْمُسْلِمَیْنِ لِوَجْهِ اللّهِ تَعالی:لِاَنَّ حَقَّ الْوالِدَیْنِ مُشْتَقٌّ مِنْ حَقِّ اللّهِ تَعالی اذا کانا عَلی مِنهاجِ الدّینِ وَ السُّنَّهِ وَ لا یَکونانِ یَمْنَعانِ الْوَلَدَ مِنْ طاعَهِ اللّهِ تَعالی الی مَعْصِیَتِهِ وَ مِنَ الْیَقینِ الیَ الشِّکِ وَ مِنَ الزُّهدِ الَی الدُّنْیا وَ لا یَدْعُوانِهِ الی خلافِ ذلِکَ فَاذا کانَ کَذلِکَ فَمَعْصِیَتُهُما طاعهٌ وَ طاعَتُهُما مَعْصِیَهٌ]

نیکی به پدر و مادر

در این بخش وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به یکی از مهم ترین مسائل اسلامی و عاطفی که نیکی به پدر و مادر است اشاره می فرمایند.

مسئلهٔ پدر و مادر از اهم مسائل الهی است و در حرمت و اهمیتش همین بس که احسان به پدر و مادر در قرآن مجید پس از مسئلهٔ توحید و عبادت حضرت حق بیان شده است.

در متن روایت آمده است که:

حسن سلوک و نیکی به والدین از حسن شناخت و معرفت عبد به خداوند تعالی است،چرا که هیچ عبادتی انسان را به سرعت نیکی به پدر و مادر به خشنودی حضرت دوست نمی رساند،آن هم احسانی که محض تحصیل رضای پروردگار

باشـد و البته احسـان کامـل در وقتی مقتضـی است که پـدر و مـادر مسـلمان باشـند که حقّ این گونه پـدر و مادر مشـتق از حق خـداست،ولی در جائی که پـدر و مادر فرزنـد را از طاعت حق به معصـیت دعوت کنند و از یقین به شک بخوانند و از زهد به دنیاپرستی سوق دهند،اطاعت آنان در این امور جایز نیست.

پـدر و مادر اگر فرزنـد خود را به خلاف برنامه های الهی دعوت کنند،روگرداندن از دعوت آنان اطاعت حق و پیروی از آنان معصیت جناب اوست.

ص:۳۲۳

[قالَ اللّهُ تَعالی: [وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حُسْناً وَ إِنْ جاهَداکَ لِتُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما] (۱)]

خداونـد متعال در قرآن مجید فرموده:احسان به پدر و مادر را به انسان سـفارش کردیم،اما اگر آنان فرزند را تکلیف به شـرک کنند،دستور دادیم از ایشان اطاعت نکنند.

۱- ((۱)) -عنکبوت (۲۹):۸.

[وَ امّا فی باب الْعِشْرَهِ فَدارِهِمٰا و ارْفَقْ بِهِمٰا و احْتَمِلْ اذاهُمٰا نَحْوَ مَا احْتَمَلٰا عَنْکَ فی حالِ صِغَرِکَ وَ لا تُضَیِّقْ عَلَیْهِمٰا مِمّا قَدْ وَسَّعَ اللّهُ عَلَیْکَ مِنَ الْمَأْکُولِ وَ الْمَلْبُوسِ وَ لا تُحَوِّل وَجْهَکَ عَنْهُما وَ لا تَرْفَعْ صَوْتَکَ فَوقَ اصْواتِهِما فَاِنَّ تَعْظیمَهُمٰا مِنْ امْرِ اللّهِ تَعالی وَ قُلْ لَهُمٰا بِاَحْسَنِ الْقَوْلِ وَ أَلْطَفِهِ فَاِنَّ اللّهَ لٰا یُضیعُ اجْرَ الْمُحْسِنینَ]

در باب سلوک و معاشرت با والدین باید طریق مدارا و رفق رعایت شود و فرزند باید توجه داشته باشد که اگر اذیتی از ناحیهٔ آنان به او برسد برای خدا تحمّل کند، آری،ای فرزند ! ایشان در کودکی تو زحمت بسیار کشیده و از تو رنج بی شمار دیده اند،اگر اکنون که هر دو پیر شده اند از آنان رعایت کنی و متحمّل آزار آنان شوی سهل باشد.

از آنچه از خوراک و پوشاک خداوند کریم به تو عنایت کرده بر آنان سخت نگیر و روی محبت از آنان برمگردان و صدا در برابر صدای آنان بلند مکن،گفتارت با آنان از روی مهر و لطف باشد،تعظیم آنان تعظیم خداست و توجه داشته باش که خداوند مهربان اجر مردم نیکو کار را ضایع نمی کند.

ص:۳۲۵

حقوق پدر و مادر در قرآن

قرآن مجید به هر امّت و جامعه ای،احسان به پدر و مادر و احترام به والدین را سفارش نموده و توجه به آنان را از اهمّ مسائل قرار داده و از این برنامهٔ مهم به عنوان عبادت حق یاد فرموده است.

[وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً] (۱).

و [یاد کنید] زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید.

[قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً] (۲).

بگو:بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم:این که چیزی را شریک او قرار مدهید،و به پدر و مادر نیکی کنید.

[وَ قَضى رَبُّكَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً إِمّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَرِيماً* وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً] (۳).

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید،و به پدر و مادر نیکی کنید؛هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگوی و بر آنان [بانگ مزن و] پرخاش

۱- ((۱)) -بقره (۲):۸۳.

۲- ((۲)) -انعام (۶):۱۵۱.

۳- ((۳)) -اسرا (۱۷):۲۳-۲۴.

مکن،و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو.*و برای هر دو از روی مهر و محبت،بال فروتنی فرود آر و بگو:پروردگارا ! آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند،مورد رحمت قرار ده.

صاحب بزرگوار«المیزان»می فرماید که (۱):

از این آیه روشن می شود که مسئلهٔ احسان به پدر و مادر بعد از مسئلهٔ توحید واجب ترین واجبات است،هم چنان که مسئلهٔ عقوق،بعد از شرک ورزیدن به خدا از بزرگ ترین گناهان کبیره است و به همین جهت این مسئله را بعد از مسئلهٔ توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نه تنها در این آیات است،بلکه در موارد متعددی از کلام خدا همین ترتیب به کار رفته است.

در تفسیر آیهٔ ۱۵۱ سورهٔ انعام گذشت که رابطهٔ عاطفی میان پدر و مادر از یک طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگ ترین روابط اجتماعی است که قوام جامعهٔ انسانی به آن هاست و همین وسیله ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگهداشته نمی گذارد از هم جدا شوند.

بنابراین از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید؛زیرا اگر این حکم در اجتماع جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معاملهٔ یک بیگانه کنند قطعاً آن عاطفه از بین رفته شیرازهٔ اجتماع به کلّی از هم گسیخته خواهد شد.

پدر و مادر در دوران پیری و سالخوردگی سخت ترین حالات را دارند و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می نمایند؛زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر بود که سال ها از فرزندان خود آرزو

۱- (۱)) -ترجمهٔ تفسیر المیزان:۱۰۹/۱۳.

می کردند،آری،روزگاری که پرستاری فرزند را می کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می نمودند و باز در روزگاری که زحمت تربیت آن ها را به دوش می کشیدند در همهٔ این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آن ها به این آرزو تأمین می کردند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند.

در معاشرت با پدر و مادر و گفتگوی با آن ها طوری باید رفتار شود که تواضع و خضوع فرزند را احساس کنند و بفهمند که فرزند در برابر ایشان خواری نشان می دهد و نسبت به آنان مهر و محبت روا می دارد.

فرزند باید دوران خردی و بیچارگی خود را به یاد آورد که چگونه پدر و مادر در کمال مهر و عاطفه از او دستگیری کردند،اکنون که خود آنان به چنان حالاتی دچارند با مهر و محبت از آنان دستگیری کند.

[وَ بَرًّا بِوٰالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبّٰاراً عَصِيًّا] (۱).

و به پدر و مادرش نیکوکار بود و سرکش و نافرمان نبود.

[وَ بَرًّا بِوٰالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبّٰاراً شَقِيًّا] (۲).

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار [و خوش رفتار] گردانیده و گردنکش و تیره بختم قرار نداده است.

روش انبیای خدا در تمام زمینه ها برای مردم در هر موقعیّتی که هستند برهان و حجّت است و بر تمام افراد بشر لازم است در عمل و اخلاق و ایمان از آن بزرگواران پیروی نمایند،آنان برای پدر و مادر خود نهایت احترام را قائل بودند،و از احسان به آن ها فروگذار نبودند.

۱- (۱) -مریم (۱۹):۱۴.

۲- (۲) -مریم (۱۹):۳۲.

(وَ وَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً وَ إِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِی مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا إِلَیَّ مَرْجِعُكَمْ فَأُنَبِّئُكَم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (۱).

انسان را دربارهٔ پدر و مادرش به نیکی کردن سفارش کرده ایم؛و اگر آن دو نفر تلاش کنند تا بر پایهٔ جهالت و نادانی [و بدون معرفت و دانش که روشنگر حقایق است] چیزی را شریک من قرار دهی،از آنان اطاعت مکن.بازگشت شما فقط به سوی من است،پس شما را به آنچه همواره انجام می داده اید،آگاه می کنم.

[وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِی عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِی وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَیَّ الْمَصِيرُ* وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِی مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْيَا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ] (۲).

و انسان را دربارهٔ پدر و مادرش سفارش کردیم،مادرش به او حامله شد [در حالی که] سستی به روی سستی [به او دست می داد] و باز گرفتنش [از شیر] در دو سال است [و سفارش کردیم] که برای من و پدر و مادرت سپاس گزاری کن؛بازگشت [همه] فقط به سوی من است.*و اگر آن دو نفر تلاش کنند تا بر پایهٔ جهالت و نادانی [و بدون معرفت و دانش که روشنگر حقایق است] چیزی را شریک من قرار دهی،از آنان اطاعت مکن؛ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوه ای پسندیده معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که [با توبه و ایمان و اخلاص] به من بازگشته است؛سپس بازگشت شما فقط به سوی من است، پس شما را از آنچه انجام می دادید،آگاه می کنم.

۱- ((۱)) -عنکبوت (۲۹):۸.

۲- ((۲)) - لقمان (۳۱):۱۴-۱۵.

حقوق پدر و مادر در روایات

اشاره

خداوند متعال در آیات قرآن کریم به زحمت و رنج فراوان مادر توجه ویژه ای دارد و به همین خاطر در پاره ای از روایات و گفته های حکیمانه پیش از آنچه که به پدر سفارش شده به مادر توصیه نموده اند ! !

در کتاب با عظمت«الکافی»آمده:

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:جاءَ رَجُلٌ الیَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقالَ:یا رَسولَ اللّهِ مَنْ ابَرُّ ؟ قالَ:اُمَّکَ،قالَ:ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ:اُمَّکَ،قالَ:ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ:اُمَّکَ،قالَ:ثُمَّ مَنْ ؟ قالَ:

اباکَ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:مردی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرضه داشت:

یا رسول اللّه ! به چه کسی نیکی کنم ؟ فرمود:مادرت.دوباره پرسید:به که نیکی کنم ؟ فرمود:مادرت.باز پرسید:به که خوبی کنم ؟ فرمود:مادرت.

سپس پرسید:به چه کسی نیکی نمایم ؟ فرمود:پدرت.

حق جهاد یا حق مادر

عَنْ جابِرٍ قالَ:اَتی رَجُلٌ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقالَ انّی رَجُلٌ شابٌّ نَشیطٌ وَ اُحِبُّ الْجِهادَ وَ لِی والِدَةٌ تَکْرَهُ ذلِکَ،فَقالَ لَهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:اِرْجِعْ فَکُنْ مَعَ والِدَتِکَ، فَوَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبِیّاً لَاُنْسُها بِکَ لَیْلَةً خَیْرٌ مِنْ جِهادِکَ فی سَبیلِ اللّهِ سَنَةً (۲).

۱- ((۱)) -الکافی:۱۵۹/۲،باب البر بالوالدین،حدیث ۹؛وسائل الشیعه:۴۹۱/۲۱،باب ۹۴،حدیث ۲۷۶۷۰.

۲- ((۲)) -الکافی:۱۶۳/۲،باب البر بالوالدین،حدیث ۲۰؛بحار الأنوار:۵۹/۷۱،باب ۲،حدیث ۲۰.

جابر می گوید:مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:جوان بانشاطی هستم و عاشق جهاد ولی مادری دارم که از جهت رفتن من ناراحت است،فرمود:برگرد نزد مادرت،به آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرد،انس یک شب او به تو از جهاد یک سال در راه خدا برای تو بهتر است.

از این نمونه روایت،روایات دیگری در جوامع حدیث هست که حق مادر را بر جهاد مقدم دانسته،ولی بزرگان دین و فقهای عظام شیعه همانند مقدّس اردبیلی در «زبده البیان» (۱)و علامهٔ مجلسی رحمه الله در«بحار الأنوار»می فرمایند:

معذوریت از جهاد تا زمانی است که امام به شخص او واجب نکرده و تا وقتی است که در هجوم کفار به بلاد اسلامی احتیاجی به او نباشد،ولی زمانی که امام به او امر کند،و برای دفع کفار به وجود او احتیاج باشد،حقّ جهاد بر حق مادر مقدم است و جبهه رفتن بر او واجب و لازم است گرچه مادر راضی نباشد !

داستان جریح و مادر او

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روایتی به دورنمایی از وضع جریح اشاره می نماید که:

انَّ امْرَأَةً نادَتْ ابْنَها وَ هُوَ فی صَلاتِهِ قالَتْ:یا جُرَیْحُ قالَ:اللّهُمَّ امّی وَ صَلاتِی.

قالَتْ:یا جُرَیْحُ فَقالَ:اللّهُمَّ امّی وَ صَلاتی فَقالَ:لا یَمُوتُ حَتّی یَنْظُرَ فی وُجُوهِ الْمُومِساتِ (۲).

مادرش وی را صدا زد و او در نماز بود و از جواب مادر سرباز زد،دوباره صدا زد و او پاسخ نداد و به همین خاطر دچار زن بدکاره ای شد و آن جریمهٔ پاسخ ندادن به مادر بود.

۱- ((۱)) - زبده البیان:۲۰۹.

۲- ((۲)) -بحار الأنوار:۳۷/۷۱،باب ۲.

فقهای عظام عقیده دارند اگر انسان به نماز مستحبی ایستاد و در آن هنگام مادر او را صدا زد لازم است پاسخ مادر را بدهد.

از امام باقر علیه السلام به سند معتبر روایت شده که:

جریح عابدی بود در جامعهٔ بنی اسرائیل،در صومعه اش مشغول عبادت بود، مادرش به نزد وی آمد و او را طلبید،او جواب نداد،مادر دوباره وی را خواست او پاسخ نداد،بار سوم او را صدا زد و او از جواب خودداری کرد،مادر فریاد زد:از خداوند می خواهم تو را از یاریش محروم کند !

چون روز دیگر شد زن زناکاری به کنار صومعه او آمد و در آنجا وضع حمل کرد و گفت:این بچه از جریح است،مردم گفتند:آه ! کسی که ما را از زنا منع می کرد خود آلوده به زنا شد،امر شد وی را به دار زنند،در این وقت مادر آمد در حالی که طپانچه به صورت خود می زد،جریح گفت:ای مادر ! آرام باش که من از اثر نفرین تو به این بلا مبتلا شدم،مردم به او گفتند که از کجا بدانیم راست می گویی ؟ گفت:

طفل را بیاورید ؟ چون آوردند از خدا خواست طفل را به زبان بیاورد،آن کودک به قدرت الهی به سخن آمد و خود را از جریح نفی کرد،چون از جریح ردّ افترا شد نجات پیدا کرد و سوگند خورد که از خدمت به مادر لحظه ای درنگ نکند (۱).

مادرم روی مهت روح و روان است مرا*** مهر تو قوّت تن قوّت جان است مرا

در دل اندیشهٔ تو گنج نهان است مرا***یک نگاه تو به از هر دو جهان است مرا

فارغم با تو زهر خوب و بد ای پاک سرشت*** زیر پای تو نهادست خدا باغ بهشت

مهرت ای ماه به من نفخه جان می بخشد*** سخنانت به روان تاب و توان می بخشد

رای پیر تو به من بخت جوان می بخشد ***آنچه دل می طلبد لطف تو آن می بخشد

۱- (۱)) -قصص الأنبیاء،راوندی:۱۷۷،باب ۹،حدیث ۲۰۷؛بحار الأنوار:۷۵/۷۱،باب ۲،حدیث ۶۹.

ای مهین مادرم ای خاک رهت افسر من***سایه لطف تو کوتاه مباد از سر من

آنچه دارم همه از دولت پاینده توست*** دیده ام نور و از چهره تابنده توست

تا نهان در دل من مهر فزاینده توست*** هرچه باشم دل و جانم به خدا بنده توست

جان چه باشد که به از جان و جهانم باشی*** زانچه پندارم صد ره به از آنم باشی

این چه لطفی است که در چهره ماه تو بود*** وین چه حالی است که در چشم سیاه تو بود

وین چه رمزی است که در حال نگاه تو بود*** از خدا خواهم پیوسته پناه تو بود

تا که همواره دلم را به نگه شاد کنی*** وز غم و رنجش وارسته و آزاد کنی

هیچ نغمه موزونی شیرین تر و دلنشین تر از کلمۀ مادر نیست،بلکه زیباترین آهنگ همین ندای مادر است،این کلمه هرچند کوچک ولی بسیار پرمعنی و از نور عشق و امید سرشار است؛زیرا تمام عواطف قلبی از مهر و دلدادگی،رقّت و روحانیت در آن نهفته است.

در زندگانی انسان همه چیز مادر است،در حالت غم و اندوه،مادر نویدبخش، هنگام نومیدی و بدبینی،او روزنه امید و در روزگار افتادگی و ناتوانی او موجد نیرو و قدرت است.

بلی،مادر سرچشمۀ محبت و دلبستگی،گذشت و بخشش است و کسی که مادرش را از دست داده دیگر سینه ای که او را در آغوش گیرد،دستی که او را نوازش دهد و چشمی که از او نگهبانی کند نخواهد یافت.

در صحنۀ طبیعت همه چیز نمودار مادر است و همه از عالم مادری سخن گویند،خورشید مادر کرۀ زمین است که با تابش خود آن را زنده نگاه می دارد و پرورش می دهد و پیش از آن که با نغمۀ امواج دریا و ترانۀ نهرها و نوای روح بخش پرندگان و صدای چرخ آبکش ها آن را نخواباند زمین را وداع نمی گوید و کرۀ زمین نیز به نوبه خود مادر مهربان درختان و گُل ها و گیاهان است که آن ها را به وجود آورده به

ص:۳۳۳

حدّ رشد می رساند،درخت ها و گل ها هم مادران دلسوز میوه های گوارا و دانه های رسیده اند و مادر همه چیزها در جهان آفرینش همان روح کلّی ازلی جاودانی پر از زیبایی و دلدادگی است.

خشنودی حق در خشنودی مادر

شخصی با فضیلت که از بندگان خالص حق بود هر روز پای مادر خود را می بوسید،روزی دیرتر از موقع معین به نزد برادران خود رفت،گفتند:چه می کردی که دیر آمدی ؟ جواب داد:در باغ های بهشت غلطان بودم؛زیرا به ما رسیده است که بهشت زیر پای مادران است که خداوند به حضرت موسی سه هزار و پانصد کلمه سخن گفت،آخر کلامش این بود که ای موسی ! به مادر نیکی کن و هفت مرتبه این سفارش تکرار شد،عرضه داشت:مرا کفایت کرد،پس از آن فرمود:ای موسی ! خشنودی مادر خشنودی من است و غضب او غضب من است ! (۱)!

سختی جان دادن

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جوانی وارد شد،در حالی که جوان در مرحلهٔ جان سپردن بود،ولی جان دادن بر وی خیلی سخت و ناگوار می نمود،فرمود:چه می بینی ! عرضه داشت:دو چهرهٔ سیاه در برابرم ایستاده اند که سخت از آنان بیمناکم ! سؤال فرمود:آیا این جوان مادر دارد ؟ عرضه داشتند:آری،آن گاه مادر جوان به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد،حضرت فرمود:از پسرت راضی هستی ؟ عرضه داشت:نه،بر او

۱- ((۱)) -المستطرف:۹/۲.

خشمناکم ولی الآن به خاطر شما از او راضی می شوم،آن جوان مدهوش شد چون به هوش آمد حضرت فرمود:چه می بینی ؟ عرضه داشت:آن دو سیاه بدمنظره بیرون رفتند و دو نور نورانی بر من وارد شدند که به دیدار آنان خوشحالم،سپس از سختی جان دادن آزاد و به راحتی و بدون ترس جان سپرد (۱)!

از جنّت خدای چه می پرسی ای پسر***جنّت بدان که خاك كف پای مادر است

فرمان ببر زمادر پیر ضعیف از آنک*** فرمان مادر تو چو فرمان داور است

در پروردنت قد سروش شده کمان ***اکنون مبین که قدّ تو نخلی تناور است

شبها به پاس خواب تو چشمش نشد بخواب*** هم چون منجمی که دو چشمش بر اختر است

در پای گاهواره بسی خواند لای لای ***از لای لای اوست که گوش فلك كر است

جز مهربان خدای رحیمت به هر دو کون*** مادر زهر که می نگری مهربان تر است

پدر و مادر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

در ذیل آیهٔ شریفهٔ

۱- (۱)) -الأمالی،شیخ مفید:۲۸۷،المجلس الرابع و الثلاثون،حدیث ۶؛بحار الأنوار:۷۵/۷۱،باب ۲،حدیث ۶۸ (مضمون روایت).

[أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوىٰ] (1).

آیا تو را یتیم نیافت،پس پناه داد ؟

آمده:

وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله در رحم مادر شش ماهه بود که پدرش عبد اللّه از دنیا رفت و یا بعد از ولادتش به زمانی اندک بدرود حیات گفت و چون دو ساله شد مادر مهربان و باکرامت خویش را از دست داد،از امام صادق علیه السلام سبب وفات پدر و مادر رسول خدا را پرسیدند فرمود:

لِئَلّا يَكُونَ لِمَخْلُوقٍ عَلَيْهِ حَقٌّ.

برای این که هیچ مخلوقی بر پیغمبر حقی نداشته باشد.

مضمون این جمله این که چون بار رسالت بر عهده او بسیار سنگین بود،حق پدر و مادر هم باری فوق العاده سخت است،از این جهت خداوند مهربان نخواست دو حق بدین سنگینی بر عهدهٔ او قرار بگیرد و پدر و مادر را بر او حقّی آن چنان باشد (2)!
!

در توضیح آیهٔ شریفهٔ:

[فَقُولاٰ لَهُ قَوْلاً لَيِّناً] (3).

پس با گفتاری نرم به او بگویید.

آمده:

ای موسی و هارون ! به هنگام برخورد با فرعون با او به نرمی سخن گویید و به

۱- ((۱)) - ضحیٰ (۹۳):۶.

۲- ((۲)) -منهج الصادقین:۲۷۴/۱۰؛بحار الأنوار:۱۳۶/۱۶،باب ۷.

۳- ((۳)) -طه (۲۰):۴۴.

طریق لطف و حسن وی را دعوت نمایید،ای موسی ! مبادا با او به درشتی روبرو شوی که او را بر تو حق تربیت است و به جهت رعایت آن حق با او به مدارا و رفق سخن گوی (۱)! !

عَنْ ابِی الْحَسَنِ مُوسی علیه السلام قالَ:سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله:ما حَقُّ الْوالِدِ عَلی وَلَدِهِ ؟ قالَ:لا یُسَمِّیهِ باسْمِهِ،ولا یَمْشی بَیْنَ یَدَیْهِ،وَ لا یَجْلِسُ قَبْلَهُ وَ لا یَسْتَسِبُّ لَهُ (۲).

موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید:مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله از حق پدر پرسید، حضرت فرمود:پدر را به نام نخواند و جلوی او راه نرود و قبل از او ننشیند،و کاری نکند که سبب دشنام دادن مردم به پدرش شود.

عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حازِمٍ عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قُلْتُ:اَیُّ الْاَعْمالِ افْضَلُ ؟ قالَ:

الصَّلاهُ لِوَقْتِها،وَ بِرُّ الْوالِدَیْنِ وَ الْجِهادُ فی سَبیلِ اللّهِ (۳).

منصور بن حازم می گوید:از حضرت صادق پرسیدم بهترین اعمال کدام است ؟ فرمود:نماز به وقت،نیکی به پدر و مادر،جهاد در راه خدا.

عَنْ مُحَمَّدِ بن مَرْوانَ قالَ قالَ أبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:ما یَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْکُمْ انْ یَبِرَّ والِدَیْهِ حَیَّیْنِ وَ مَیِّتَیْنِ یُصَلّی عَنْهُما وَ یَتَصَدَّقُ عَنْهُما وَ یَحِجُّ عَنْهُما فَیَکُونَ الَّذی صَنَعَ لَهُما وَ لَهُ مِثْلُ ذلِکَ فَیَزی دَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِبِرِّهِ وَ صِلَتِهِ خَیْراً کَثی راً.

ص:۳۳۷

۱- ((۱)) -منهج الصادقین:۴۸۹/۵.

۲- ((۲)) -الکافی:۱۵۸/۲،باب البر بالوالدین،حدیث ۵؛وسائل الشیعه:۵۰۵/۲۱،باب ۱۰۶،حدیث ۲۷۷۰۵.

۳- ((۳)) -الکافی:۱۵۸/۲،باب البر بالوالدین،حدیث ۴؛بحار الأنوار:۴۵/۷۱،باب ۲،حدیث ۵.

محمد بن مروان می گوید:حضرت صادق علیه السلام فرمود:هر مردی از شما را چه مانع است که به پدر و مادرش احسان کند زنده باشند یا مرده،از طرف آنان نماز بخواند و صدقه بدهد و حج بجای آرد و روزه بگیرد که آنچه انجام دهد به آنان می رسد و مانند آن هم برای خود اوست و خدای عزّ و جل به احسان و صله او خیر فراوانی می افزاید (۱).

حقوق پدر و مادر در کلام علامهٔ مجلسی رحمه الله

علامهٔ مجلسی رحمه الله از بزرگان دین نقل می کند امور زیر را نسبت به پدر و مادر باید رعایت کرد:

۱-سفر مباح یا مندوب بدون رضایت آنان حرام،ولی سفر واجب چون سفر برای طلب علم موقعی که نزد آنان ممکن نباشد بی مانع است.

۲-اگر به کاری امر کنند و وقت نماز باشد،نماز را در صورت باقی بودن وقت برای اطاعت امر آنان به تأخیر اندازد.

۳-در صورتی که در نماز نافله باشد،او را صدا بزنند سزاوار است نماز را قطع کرده و جواب آنان را بدهد.

۴-اگر پدر،فرزند خود را از روزه مستحبی نهی کند لازم است امر او را اطاعت نماید.

۵-عهد و قسم را در صورتی که در فعل واجب یا ترک محرم نباشد ترک کند مگر اذن آنان در کار باشد (۲).

۱- (۱) -الکافی:۱۵۹/۲،باب البر بالوالدین،حدیث ۷؛جامع السعادات:۶۷/۲،بر الوالدین.

۲- (۲) -بحار الأنوار:۳۸/۷۱،باب ۲.

سبب قطع پا

از زمخشری پرسیدند که علّت قطع پای تو چه بود ؟ گفت:به هنگام کودکی گنجشکی را به دست آوردم و پرهایش را کندم و سپس به پایش نخی بستم،روزی گنجشک فرار کرد و در سوراخی فرو رفت،از پی او دویدم مقداری از نخ باقی مانده بود،آن را گرفتم و آن قدر کشیدم که یک پای آن حیوان قطع شد،مادرم چون این داستان را بدید برآشفت و گفت:خداوند پایت را قطع کند چنان که پای این زبان بسته بی گناه را قطع کردی !

چون به سن جوانی رسیدم در سفر بخارا از اسب فرو افتادم و پایم شکست، هرچند معالجه کردم فایده نبخشید ناگزیر به قطع پا شدم.

آیین اسلام و ترسا در خدمت به مادر

شیخ کلینی در کتاب شریف«الکافی»در باب احسان به پدر و مادر از زکریا بن ابراهیم نقل می کند که زکریا گفت:

من نصرانی بودم مسلمان شدم و به حج رفتم و خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و به آن حضرت گفتم:به حقیقت من به کیش ترسایان بودم و از روی صدق و راستی مسلمان شدم،فرمود:در اسلام چه خوبی دیدی و چه دلیلی را در اسلام مشاهده کردی که آن را بر آیین ترسا برگزیدی ؟ گفتم:قول خدای عزّ و جل را:

[مٰا كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتٰابُ وَ لاَ الْإِيمٰانُ وَ لٰكِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ] (۱).

ص:۳۳۹

۱- ((۱)) -شوری (۴۲):۵۲.

تـو [پیش از ایـن] نمی دانسـتی کتـاب و ایمـان چیست ؟ ولی آن [کتـاب] را نـوری قرار دادیم که هر کس از بنـدگانمان را بخواهیم به وسیلهٔ آن هدایت می کنیم؛ بی تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می نمایی.

امام صادق علیه السلام فرمود:

به راستی که خدا تو را هدایت کرده است،سـپس سه بار فرمود:خداوندا ! او را هدایت فرما ؟ آن گاه بدو گفت:ای پسر جانم ! از هرچه خواهی بپرس.

گفتم:پدر و مادرم و فامیلم همه ترسا هستند و مادرم نابینا است،من با آن ها باشم و در ظرف آن ها غذا بخورم ؟

فرمود:آن ها گوشت خوک می خورند ؟ گفتم:نه،بلکه به آن دست نمی زنند.

فرمود:بـاکی نیست به مـادرت توجه کن و به او احسان کن و چون بمیرد او را به دیگری وامگـذار و خودت به کارهای او قیام کن و وسایل وی را فراهم آور و به کسی خبر مده که مرا دیده ای تا در مِنیٰ به نزد من آیی ان شاء اللّه.

زکریـا می گویـد:در منی نزد آن حضـرت رفتم،مردم دورش جمع بودنـد.او هم بهماننـد یـک معلم کودکـان با آنان رفتار می کرد،این یک پرسـش می کرد و آن یک چیزی می پرسید،چون به کوفه برگشتم به مادرم مهربانی می کردم و به دست خودم بـه او خـوراک می دادم و جـامه و سـر او را جسـتجو می کردم و جـانوران را دور می نمـودم و بـه او خـدمت فـوق العـاده داشـتم،مـادرم بـه مـن گفـت:پسـر جـانم ! تـو بـا مـن چنیـن رفتـار نمی کردی آن زمـان کـه هـم کیش من بـودی،پس این چه خوشرفتاری است که از تو می بینم،آیا به خاطر هجرت تو و متدین شدنت به آیین اسلام است ؟

گفتم:یکی از فرزنـدان پیغمبر به ما چنین دسـتور داده است ! گفت:این مرد پیغمبر است ؟ گفتم:نه پیامبر زاده است.گفت:پسـر جانم ! او پیغمبر است این ها

سفارش های انبیاست، گفتم:مادر جان ! مسئله این است که پس از پیغمبر اسلام پیامبری نیست،ولی این پسر آن پیامبر است.گفت:پسر جانم ! دین تو بهترین دین است آن را به من عرضه کن،من آن را به او عرضه کردم و او هم اسلام آورد.من دستورهای اسلام را به او آموختم و او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند، سپس در شب برای او عارضه ای رخ داد،به من گفت:پسرم ! آنچه را بر من آموختی برایم اعاده کن.من برای او باز گفتم و او بدان اعتراف کرد و از دنیا رفت.

چون صبح شد همان مسلمانان که او را غسل دادند و همان بودم که بر او نماز خواندم و دفنش کردم (۱).

حقوق فرزندان بر پدر و مادر

در پایان این بخش لازم است که به این نکته توجه داده شود که همان طوری که از پدران و مادران بر فرزندان حقوقی است و بر آنان واجب است آن حقوق را رعایت کنند،از فرزندان هم بر پدران و مادران حقوقی است که رعایت آن حقوق بر آنان واجب الهی است و اهم آن حقوق عبارت است از:

۱-بر آنان نام نیکو گذاردن.

۲-به آنان قرآن تعلیم دادن.

۳-در تربیت و اصلاح جسم و جان آنان کوشیدن.

۴-در حد لازم برای آنان مسکن و لباس و آذوقه تهیه کردن.

۵-به وقت نیاز دختران به شوهر،آنان را به احسن وجه شوهر دادن.

۶-به وقت نیاز پسران به همسر،برای آنان همسر گرفتن.

۱- (۱)) -الکافی:۱۶۰/۲،باب البر بالوالدین،حدیث ۱۱؛بحار الأنوار:۵۳/۷۱،باب ۲،حدیث ۱۱.

۷-واجبات و احکام الهی را به آنان یاد دادن.

۸-از لغزش و اشتباه آنان در گذشتن.

۹-با آنان به لطف و مهر و محبت رفتار نمودن.

۱۰-آنان را به کار خوب تشویق کردن و واداشتن.

۱۱-فرزندان را از کار زشت بازداشتن و عواقب اعمال سوء را به آنان تذکر دادن.

۱۲-شخصیت آنان را گرامی داشتن و وسایل راحت و آرامش را برای آنان فراهم نمودن.

در زمینهٔ حق پدر و مادر به فرزند و حقوق فرزندان به پدر و مادر و حق زن و شوهر بر یکدیگر به کتاب های پرقیمت«الکافی»جلد ۲ و«وسائل الشیعه»جلد ۱۴ و ۱۵ و«بحار الأنوار»جلد ۷۱ و به دعای ۲۳ و ۲۴«صحیفهٔ سجادیه»مراجعه کنید.

پروردگار ! ما را نسبت به شناخت معارف و پی بردن به واقعیت ها و عمل به دستورهای حیات بخش خود توفیق کرامت فرما،از آلودگی و گناه و عصیان و معصیت و پیروی از شیطان جنّی و انسی و هوای نفس و جهل که منابع بدبختی و هلاکتند حفظ فرما.

ز چشم لطفم ای جانان مینداز***مرا در بزم عشق خویش انداز

چشان شیرینی قربت تو بر من*** بنوشان شربت مهرت تو بر من

بده توفیق جهد و هم جهادم ***نما روشن از این معنی نهادم

به طاعت همتم را زنده گردان*** خط عشقت به دل پاینده گردان

خلوص نیّتم بنما عنایت ***دلم روشن کن از نور صفایت

منم با تو منم از تو الهی ***امید من تویی یا رب کماهی

ص:۳۴۲

قرارم ده تو از خوبان درگاه***دلم کن زنده در بزم سحرگاه

مرا با صالحین محشور فرما ***مرا از سابقین منظور فرما

شتابان کن وجودم سوی خیرات ***بیارا جان من را با مبرّات

به هر شایسته کاری زینتم ده*** تو نور جان و نور طینتم ده

به بالاتر مقام ای ذات بی چون*** رسان این بنده محزون دل خون

الا ای قدرت بی مثل و مانند*** نجاتم ده ز هر غلّ و ز هر بند

تو داغ عشق خود را بر دلم زن*** ز عشقت آتشی بر حاصلم زن

که مسکین و اسیر و دل فکارم*** پناهی جز دَرِ لطفت ندارم

ص:۳۴۳

باب ۷۲ در بیان موعظه و پند

اشاره

ص:۳۴۵

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

احْسَنُ الْمَواعِظِ ما لا یُجاوِزُ الْقَوْلُ حَدَّ الصِّدْقِ وَ الْفِعْلُ حَدَّ الْاِخْلاصِ.

فَاِنَّ مَثَلَ الْواعِظِ وَ الْمَوْعُوظِ کَالْیَقْظانِ وَ الرّاقِدِ،فَمَنِ اسْتَیْقَظَ مِنْ رَقْدَهِ غَفْلَتِهِ وَ مُخالَفاتِهِ وَ مَعاصیهِ صَلُحَ انْ یُوقِظَ غَیْرَهُ مِنْ ذلِکَ الرُّقادِ.

وَ امَّا السّائِرُ فی مَفاوِزِ الْاِعْتِداءِ،الخائِضُ فی مَراتِعِ الْغَیِّ وَ تَرْکِ الْحَیاءِ بِاسْتِحْبابِ السُّمْعَهِ وَ الرِّیاءِ وَ الشُّهْرَهِ وَ التَّصَنُّعِ فِی الْخَلْقِ الْمُتَزَیّی بِزِیِّ الصّالِحینِ الْمُظْهِرِ بِکَلامِهِ عِمارَهَ باطِنِهِ وَ هُوَ فی الْحَقیقَهِ خالٍ عَنْها قَدْ غَمَرَتْها وَحْشَهُ حُبِّ الْمَحْمَدَهِ وَ غَشیَتْها ظُلْمَهُ الطَّمَعِ فَما افْتَنَهُ بِهَواهُ وَ اضَلَّ النّاسَ بِمَقالَتِهِ قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: [لَبِئْسَ الْمَوْلی وَ لَبِئْسَ الْعَشِیرُ] (۱).

و امّا مَنْ عَصَمَهُ اللّهُ بِنُورِ التَّأْییدِ وَ حُسْنِ التَّوْفیقِ وَ طَهَّرَ قَلْبَهُ مِنَ الدَّنَسِ فَلا یُفارِقُ الْمَعْرِفَهَ وَ التُّقی فَیَسْتَمِعُ الْکَلامَ مِنَ الْاَصْلِ وَ یَتْرُکُ قائِلَهُ کَیْفَ ما کانَ.

قال الحُکَماءُ:خُذِ الْحِکْمَهَ مِنْ افْواهِ الْمَجانینَ.

قالَ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ علیه السلام:جالِسوا مَنْ یُذَکِّرُکُمُ اللّهَ رُؤْیَتُهُ وَ لِقاؤُهُ فَضْلاً عَنِ الْکَلامِ،وَ لا تُجالِسوا مَنْ تُوافِقُهُ ظَواهِرُکُمْ وَ تُخالِفُهُ بَواطِنُکُمْ فَاِنَّ ذلِکَ لَمُدَّعی بِما لَیْسَ لَهُ انْ کُنْتُمْ صادِقینَ فِی اسْتِفادَتِکُمْ.

ص:۳۴۷

۱- ((۱)) -حج (۲۲):۱۳.

وَ اذا لَقيتَ مَنْ فيهِ ثَلاثُ خِصالٍ فَاغْتَنِمْ رُؤْيَتَهُ وَ لِقاءَهُ وَ مُجالَسَتَهُ وَ لَو ساعَةً فَاِنَّ ذلِکَ تُؤَثِّرُ فی دینِکَ وَ قَلْبِکَ وَ عِبادَتِکَ:قَوْلٌ لا یُجاوِزُ فِعْلَهُ،وَ فِعْلٌ لا یُجاوِزُ صِدْقَهُ،وَ صِدْقٌ لا یُنازِعُ رَبَّهُ،فَجالِسْهُ بِالْحُرْمَهِ وَ انْتَظِرِ الرَّحْمَهَ وَ الْبَرَکَهَ.

وَ احْذَرْ لُزومَ الْحُجَّهِ عَلَیْکَ،وَ راعِ وَقْتَهُ کَیْ لا تُلْزَمَهُ فَتَخْسَرَ،وَ انْظُرْ الَیْهِ بِعَیْنِ فَضْلِ اللّهِ تَعالی عَلَیْهِ وَ تَخْصیصِهِ لَهُ وَ کَرامَتِهِ ایّاهُ.

ص:۳۴۸

[احْسَنُ الْمَواعِظِ ما لا یُجاوِزُ الْقَوْلُ حَدَّ الصِّدْقِ وَ الْفِعْلُ حَدَّ الْاِخْلاصِ]

حقیقت تبلیغ و موعظه

اشاره

در این بخش،سخن از وعظ و واعظ و متّعظ یا به تعبیر دیگر کلام از تبلیغ و مبلّغ و مستمع است.

امام صادق علیه السلام در این فصل به هر سه موضوع اشاره می فرمایند و جهات گوناگون مسئلهٔ را بررسی می نمایند.

مسئله تبلیغ در فرهنگ حیات بخش اسلام جایگاه بسیار مهمّی دارد،اگر مبلّغ و تبلیغ نبود،بی شک دین خدا و احکام الهی به مردم نمی رسید،تبلیغ دین بر آنان که واجد شرایطند واجب است.

ممکن است در راه وعظ و موعظه و ابلاغ و تبلیغ،خطرات و مشکلاتی متوجه انسان شود،آیین الهی می گوید:مبلّغ باید آن خطرات را برای خدا تحمّل کند و به اجر و پاداش عظیم آن امیدوار باشد.

قرآن مجید در بسیاری از آیات،انبیا را مبلّغ رسالات حق معرفی می کند و کار با عظمت آنان را می ستاید و تبلیغ آنان را علّت دوام دین می داند و مصائبی که پیامبران در این راه متحمّل شدند متذکّر می شود،تا صبر و حوصله ای که آنان در جهت حق نشان دادند برای هر مبلغی اسوه و سرمشق باشد.

ص:۳۴۹

تبلیغ انبیا علیهم السلام

قرآن مجید می فرماید:

نوح نهصد و پنجاه سال در میان قوم و ملّتش تبلیغ دین داشت و در این راه به انواع مصائب و بلاهای جسمی و روحی دچار شد ولی تا آن لحظه که عذاب الهی قوم نوح را به خاطر تکبرشان در برابر حق از بین ببرد،از تبلیغ دین دست برنداشت و می فرمود:

[أُبَلِّغُکُمْ رِسالاٰتِ رَبِّی وَ أَنْصَحُ لَکُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ] (۱).

پیام های پروردگارم را به شما می رسانم،و برای شما خیرخواهی می کنم و از سوی خدا حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.

قرآن مجید می فرماید:

هود،آن پیامبر بزرگ در قوم عاد به تبلیغ رسالات حق مأمور شد و از آن قوم انواع آزارهای روحی و جسمی دید ولی تا لحظه دچار شدن قوم به عذاب حق به آنان می فرمود:

[أُبَلِّغُکُمْ رِسالاٰتِ رَبِّی وَ أَنَا لَکُمْ نٰاصِحٌ أَمِینٌ] (۲).

پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.

مبلّغ آگاه و صابر در بین مردم در حقیقت کار انبیا را انجام می دهد و به همین خاطر در پیشگاه حضرت دوست از ارزش والایی برخوردار است و بر مردم است که با گوش دادن به نصایح او و اجتماع نمودن برای شنیدن تبلیغ او از وی قدردانی

۱- ((۱)) -اعراف (۷):۶۲.

۲- ((۲)) -اعراف (۷):۶۸.

کنند که خداوند در قرآن مجید فرموده:

پاداش چنین مردمی فقط و فقط با خداست.

[الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحداً إِلاَّ اللّهَ وَ کَفی بِاللّهِ حَسِیباً] (۱).

[آری،این روش خداست دربارهٔ] آنان که همواره پیام های خدا را به مردم می رسانند و از [عظمت و مقام] او می ترسند و از هیچ کس جز او واهمه ندارند و برای حسابرسی [کار با ارزش اینان]خدا کافی است.

تبلیغ اولیای الهی

اشاره

انسان بامعرفت با تمام وجود در مدار بندگی است و به خاطر معرفتش علاقه مند است که با تبلیغ دین مردم را با خدا آشنا کرده و آشتی دهد،تبلیغ را وظیفهٔ واجب خود دانسته و آن را از اهمّ عبادات به حساب می آورد و در این راه از مشکلات و مصائب نمی هراسد و از هیچ قدرتی به هنگام ابلاغ دین نمی ترسد و گاهی تا سرحدّ شهادت در راه دوست به وقت تبلیغ پیش می رود و کشته شدن در این راه را عطیّهٔ الهی می داند.

ابو ذر و میثم،رُشَید و حُجر بن عدی،معلّی بن خُنَیس و کمیل،سعید بن جبیر و حبیب نجار،سید جمال الدّین و شیخ فضل اللّه نوری،سید حسن مدرس و عبد الحسین واحدی و نوّاب صفوی و امثال این بزرگواران-که نامشان بر تارک تاریخ درخشش خاص دارد-در راه تبلیغ دین جان خود را فدای دوست کردند و به هنگامی که تبلیغ می کردند از احدی جز خدا واهمه نداشتند.شرح زندگی هر کدام

۱- (۱) -احزاب (۳۳):۳۹.

از این چهره های پاك،کتابی جداگانه می خواهد.خوشبختانه کتب مفصّل و مختلفی در این زمینه تألیف شده که خواندن آن کتب بر همه لازم است،تا بدانند تبلیغ دین چه اندازه مهم است،تا جایی که مبلّغ با معرفت در عین آگاهیش به کشته شدن حاضر است برای اعلای کلمه حق جان شیرین خود را با حضرت یار معامله کند.

فداکاری ابن سکیّت

وجود مبارك ابو یوسف یعقوب بن اسحاق دورقی اهوازی از بزرگان طایفۀ امامیه و از دانشمندان بنام علوم عربیّت و معروف به ابن سکیّت است.

بزرگان دین وی را مردی موثّق و از اصحاب حضرت امام جواد و امام هادی علیهما السلام می دانند.

او پرچمدار علم عربیّت و ادب و شعر و لغت و نحو بود و تألیفات زیادی در آن علوم داشت.

متوکّل عباسی وی را به جبر و زور وادار به تعلیم فرزندانش کرد.روزی از وی پرسید:دو پسرم نزد تو عزیزترند یا حسن و حسین علیهما السلام ؟

ابن سکیت با توجه به قوّت ایمان و قدرت تقوا و این که مجلس جای اظهار حق و کوبیدن باطل است فریاد زد:

به خدا قسم،قنبر خادم علی بن ابی طالب بهتر از تو و دو فرزند تو معتز و مؤیّد است ! ! این جواب جانانه و به موقع همانند پتکی بود که بر سر متوکّل و دستگاه بنی عباس فرود آمد،متوکّل پست و متکبّر فریاد زد:بیایید و زبانش را از پس گردنش بیرون بکشید،غلامان متوکّل مرتکب آن جنایت عظیم شدند و آن مرد بزرگ در راه اظهار حق به ملکوت اعلا پیوست (۱).

۱- ((۱)) -الکنی و الالقاب:۳۰۹/۱.

ممکن است بعضی گفته باشند،یا بگویند که اینجا جای تقیه بود و لازم بود ابن سکّیت برای حفظ جانش از اظهار حق خودداری کند.

عالم بزرگ ملّا محمّد تقی مجلسی رحمه الله در جواب اینان می گوید:

این گونه مردان بزرگ،مسئله تقیه و وجوب آن را خیلی خوب می دانستند،ولی در این گونه موارد آن چنان در برابر باطل به غضب می آمدند که گویی اختیار از کفشان می رفت و تحمّل شنیدن اباطیل مردم پست را علیه حق از دست می دادند و درحالی که می دانستند دفاع آنان از حق منجر به شهادت آنان می شود،اقدام به بیان حق می نمودند چنان که ابن سکّیت اقدام کرد.

کتاب گرانقدر«روضات الجنّات»از شهید ثانی آن فقیه بزرگ نقل می کند:

خود را در راه خدا به اختیار در معرض کشته شدن قرار دادن،در حالی که این قتل سبب سربلندی و عزّت اسلام باشد از برنامه های نیکوست.

آنجا که دین و اصول آن در معرض خطر است،یا آنجا که مقاومت انسان سبب تداوم فرهنگ حق و کرامت اسلام است جای تقیّه نیست،بلکه جای امر به معروف و نهی از منکر و ترک صلح و سازش است،در این زمینه روایت مهمّی وارد شده به این مضمون:

قالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عليه السلام:اِنَّ اللّهَ تَعالى ذِكْرُهُ لَمْ يَرْضَ مِنْ اوْلِيائِهِ انْ يُعْصىٰ فِى الْاَرْضِ وَ هُمْ سُكُوتٌ مُذْعِنونَ لا يَأْمُرُونَ بِمَعْروفٍ وَ لا يَنْهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ (١).

امیر المؤمنین علیه السلام فرموده:خداوند تعالی،به اولیایش سکوت در برابر گناه و ترک امر به معروف و نهی از منکر را رضایت نداده است.

شرایط تبلیغ عبارت است از:آگاهی نسبی از اسلام و شناخت معروف و منکر

۱- (۱) -الکنی و الالقاب:۳۰۹/۱؛بحار الأنوار:۵۲۵/۳۲،باب ۱۲.

و اخلاق نیکو و از همه مهم تر به فرمودهٔ حضرت صادق علیه السلام بهترین موعظه و پند آن است که گفتار گوینده آمیخته به راستی باشد و عملش همرنگ با صدق.

بگوید ولی قلبش و وجودش آن گفته را بدرقه کند.

بگوید ولی برای خدا و به خاطر هدایت مردم.

بگوید و منظورش از گفتار،جلب رضای خلق یا خود شیرینی و یا به دست آوردن شهرت و منفعت و خودنمایی نباشد.

بگوید ولی برای اعلای حق و پیشرفت اسلام و خلاصه برای بیدار کردن خفته و ارشاد جاهل و تنبیه غافل.

بگوید و در گفتارش خدا را منظور داشته باشد و رضا و خشنودی او را وجههٔ همت قرار دهد،به نیابت از خدا و انبیا و ائمه و اولیا با مردم سخن بگوید و موعظه و تبلیغ را وسیلهٔ صفای روح و پاکی قلب مردم قرار دهد و در این لحظه ای نیاساید و ساعتی به استراحت ننشیند که این زحمت و رنجی که در راه دوست تحمّل می کند باعث نورانیّت دل او و رسیدن به مقام وصال و قرب حق است.

اهل معنی به سخن بلبل بستان خودند***به نظر آینه دار دل حیران خودند

پای رغبت نگذارند به دامان بهشت***همه در سیر گلستان ز گریبان خودند

جگر تشنه به سر چشمه حیوان نرسد*** این سکندرمنشان چشمه حیوان خودند

چشم چون لاله به خون جگر خود دارند*** میزبان خود و مهمان سر خوان خودند

فرصت دیدن عیب و هنر خلق کجاست*** که به صد چشم شب و روز نگهبان خودند

از خدا رنج خود و راحت مردم طلبند*** مرهم زخم کسان داغ نمایان خودند

چه عجب گر سخن تلخ به شکّر گویند*** که ز شیرین سخنان شکرستان خودند

خاطر جمع از این قوم صلب کن صائب*** که پریشان شده فکر پریشان خودند(۱)

۱- ۱)- صائب تبریزی.

[فَانَّ مَثَلَ الْواعِظِ وَ الْمَوْعُوظِ كَالْيَقْظانِ وَ الرّاقِدِ،فَمَنِ اسْتَيْقَظَ مِنْ رَقْدَهِ غَفْلَتِهِ وَ مُخالَفاتِهِ وَ مَعاصيهِ صَلُحَ انْ يُوقِظَ غَيْرَهُ مِنْ ذلِكَ الرُّقادِ]

ارزش وعظ و تبلیغ

اشاره

به حقیقت که واعظ و متّعظ هم چون شخص بیدار و خواب است.پس آن انسانی که از خواب غفلت بیدار شده و از اسارت مخالفت با حق و عصیان نجات یافته،صلاحیّت پیدا کرده اهل غفلت را از غفلت برهاند و خفتگان را بیدار نماید و فاسدان را به صلاح و سداد بیاورد.

انسان پاک و متخلّق به اخلاق حق و آراسته به تقوا و جدا شده از خلاف و عصیان،چون به موعظه برخیزد،موعظه اش در دل های آماده اثر عجیبی می گذارد،آنان که در دورهٔ تاریخ با خداوند مهربان آشنا شدند به وسیله این موعظه کنندگان آشنا شدند و آنان که با حضرت دوست آشتی کردند توسّط اینان آشتی نمودند.

تبلیغ محدّث قمی

یکی از علمای تهران که سالیان دراز در زمان مرجعیّت حضرت آیت اللّه حاج شیخ عبد الکریم حایری در قم مشرف بود،برای این فقیر حکایت کرد:

ص:۳۵۵

زمانی که محدّث قمی صاحب«مفاتیح»و«سفینه»به قم آمد،مرحوم حاج شیخ برای ده شب از وی جهت سخنرانی برای بعد از نماز مغرب و عشا دعوت کرد و آن مرد شایسته و با تقوا دعوت آن جناب را پذیرفت و شب ها در صحن حرم حضرت معصومه جهت مردم و طلّاب به وعظ و موعظه پرداخت.

به خدمت مرحوم حایری عرضه داشتند که نظر شما نسبت به منابر حاج شیخ عباس چیست ؟

با یک دنیا ادب فرمودند:هر طلبه ای را کنار منبر او ببینم و نشستن او را پای موعظه محدّث مشاهده کنم تا سه روز حاضرم تمام نمازهای واجب خود را به او اقتدا کنم؛زیرا منابر و مواعظ این مرد در شنونده ایجاد روح عدالت می کند ؟ !

آری،واعظ وقتی اهل معرفت و اهل معنی و اهل صفا و متخلّق به اخلاق الهی و آراسته به صدق و خلوص باشد،مستمع لایق را از چاه ضلالت به عرش کرامت و از وادی اضطراب به فضای امن و از نقطهٔ دوری به مقام مقرب و از بیابان هجران به گلستان وصال می رساند.

یار آنچه به سینهٔ سینا کرد*** با این دل سوختهٔ ما کرد

قربان فروغ رخش که مرا***نابود چه طور تجلّا کرد

سیلاب غمش از چشمه دل*** اشک مژه ام را دریا کرد

بر زخم دلم افشاند نمک ***شرری به ملاحت برپا کرد

گر برد توانایی ز تنم*** دل را صد باره توانا کرد

از عشق مرا ز حضیض ثری*** برتر از اوج ثریا کرد

صد شکر که طوطی طبع مرا ***از نغمه عشق شکرخا کرد

ص:۳۵۶

آن سود که مفتقر از تو نمود*** جان را با جانان سودا کرد (۱)

نالۀ پاک شیخ جعفر کاشف الغطا

یکی از علما از شهید ثالث-مدفون در قزوین که به دست ناپاک حزب ننگین بهائیّت در محراب عبادت به وقت سحر به شرف شهادت رسید-حکایت می کنند که:

وقتی شیخ جعفر کبیر-معروف به کاشف الغطا-وارد قزوین شد،به منزل برادرم حاج ملّا محمد صالح منزل کرد و آن مکان بستان بزرگی بود.

مهمانان هر یک در جایی خوابیدند،من هم در گوشۀ باغ به استراحت پرداختم.

چون پاسی از شب گذشت،حس کردم شیخ مرا آواز می دهد که برخیز و نماز شب بجای آر،عرضه داشتم که برمی خیزم،پس شیخ از من گذشت و من دیگر بار چشمم گرم شد،ناگاه حس کردم احوالم متغیّر شد و گویی درد دلی عارض من گشت،از شدّت درد برخاستم،معلومم شد این تغییر حال به جهت آوازی است که می شنوم،از پی آن صدا و آواز روانه شدم،چون به نزدیک منبع صدا رسیدم، دیدم شیخ جعفر کاشف الغطا با نهایت خضوع و خشوع و تضرع به مناجات با قاضی الحاجات مشغول است،نالۀ پاک او آن چنان در قلب من اثر کرد که مدت بیست و پنج سال است از پی آن ناله،به نیمه شب برمی خیزم و با حضرت دوست به مناجات می نشینم ! !

آری،چهرۀ پاکان،اطوار نیکان،اخلاق شایستگان،عمل صالح،گفتار خاصان و حتی ناله و زاری سحر آنان تأثیر عجیبی در قلوب مستعده می گذارد.

ص:۳۵۷

۱- ((۱)) -کمپانی.

موعظهٔ انسان بیدار،هم چون نفس مسیح جان بخش است.از شیخ انصاری نقل شده که گاهی در پایان درس در روز چهارشنبه سؤال می کردند حاج شیخ جعفر شوشتری کجا وعظ و موعظه دارد که روح متألّم و کدر شده و دل زنگ گرفته است، یا می پرسیدند:امروز یا امشب منبر واعظی که زنگ از دل ببرد کجاست !

آری،مثل واعظ با معرفت و متقی مثل بیدار و مثل متّعظ مثل خواب است، چون ملّتی خواب رفته از پی نصایح و مواعظ بیدار شوند از شرور و فتن محفوظ و از دستبرد حوادث مصون خواهند ماند.

بیداری مردم در تبلیغ

از محقّق خراسانی-که مردی وارسته و دانشمند بود و در سن هشتاد سالگی منبر می رفت-شنیدم که:

واتیکان برای تبلیغ مسیحیّت مبلّغان فراوانی تربیت کرد و هر یک را به زبان مخصوص منطقه ای که منظور داشت آراسته نمود،یکی از آن مبلّغان را برای یکی از مرزهای شمالی ایران فرستاد،قبل از رسیدن آن مبلّغ مسیحی،خانه ای را در ده مرزی خریداری کرده و به عنوان کلیسا قرار داده بود تا مبلّغ پس از ورودش به محل برای تبلیغاتش جا و مکان داشته باشد.

مبلّغ مسیحی به حدود ده رسید.کودکی سیزده،چهارده ساله با تعدادی گوسپند رهسپار صحرا بود،کشیش با او برخوردی محبّت آمیز کرد و آدرس کلیسا را در ده از او خواست،کودک آدرس محل را به او داد،کشیش گفت:آفرین فرزندم، چه نوجوان عزیز و با کرامتی هستی،من از تو دعوت می کنم به وقت غروب به کلیسا بیا تو را زیارت کنم،نوجوان پرسید:برای چه ؟ گفت:برای این که راه بهشت را به تو نشان دهم،کودک نظری به چهرهٔ کشیش انداخت و گفت:برو بیچارهٔ

ص:۳۵۸

بـدبخت،تو که از پیـدا کردن کلیسا در گوشـهٔ یک ده عاجز بودی و آدرس آن را از من خواستی چگونه قـدرت داری آدرس بهشت حق را که در فضایی بی نهایت از معنویت است در اختیار من بگذاری ؟ !

کشـیش با قوت فراست دریافت که عالمی بیدار و ناصـحی دلسوز و واعظی بینا بر این ده اشراف دارد و با بودن او امکان تبلیغ مسیحیّت نیست،از همانجا باز گشت.

آری،بیداران چون کسـی را بیدار کنند،در حقیقت جان مردهٔ او را زنده کرده اند و فکر خسـتهٔ او را نشاط داده اند و مس قلب او را طلا نموده اند و وی را در برابر حوادث و خطرات شیاطین انسی و جنّی بیمه کرده اند.

مبلّغان و گویند گانی که متّصف به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده هستند و قبل از آن که به دیگران بانگ بزنند:.

تَخَلَّقوا بِاَخْلاقِ اللّهِ (۱)..

متخلق به اخلاق الهی بشویید.

خود متّصف به اخلاق الهی انـد،هدفی جز توجه دادن مردم به حقایق و این که ظواهر امور جز بازی و سـر گرمی چیزی نیسـت ندارند و همت آنان مصروف این است که مردم دل از عالم فنا به جهان بقا بگردانند و کاری کنند که وجودشان آیینه جمال و منبع کمال گردد.

آنان به مستمعان خود چنین می گویند:

دلا تا کی از حال خود غافلی***به عیش جهان تا به کی مایلی

تویی مرغ دستان سرای جنان*** که در شاخ طوبی بُدت آشیان

۱- (۱)) -بحار الأنوار:۱۲۹/۵۸،تتمیم.

از آن آشیان از چه گشتی اسیر***ترا هر دم از عرش آید صفیر

نشاید که ویران شود جای تو ***چو اندر جنان بود مأوای تو

ترا این جهان نیست ای دل وطن*** غریبی در این جایگه بی سخن

به غربت چنان سخت دل بسته ای*** که از موطن خویش وارسته ای

دمی آخر از موطنت یاد کن*** ز یاد وطن خویش را شاد کن

ز گفتار ختم رسولان بود ***که حب وطن جزء ایمان بود

ز غربت گرت هست میل وطن*** بجو تا بیابی یکی هموطن

به دستور او طیّ این ره نما*** که نسپاری این راه بی رهنما

به سوی وطن او کشاند تو را*** ز رنج غریبی رهاند ترا

موعظهٔ میرزا مهدی اصفهانی

عالم ربانی مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی صاحب کتاب«بیان الفرقان» و مردی که در مدرّسان خراسان کم نظیر بود می فرمودند:

زمانی که میرزا مهدی اصفهانی به مشهد مشرف شدند و درس معارف الهی را بر مذاق قرآن و اهل بیت علیهم السلام شروع کردند،همدرسی خود آقا شیخ هاشم قزوینی را به آن جلسه با برکت و پرفیض دعوت کردم.

به مجلس درس آمد،ولی آن مجلس وی را جذب نکرد،چون جلسه درس میرزا را آسان و ساده گرفت،دیگر میل به آمدن او در آن درس نداشتم،ولی او پس از مدتی به درس آمد،در بین درس بیش از اندازه به میرزا اشکال می کرد،میرزا یک شب وسط درس به او خطاب کرد:«راقِبِ اللّه» (۱).

۱- ((۱)) -از خدا بترس.

شیخ هاشم به کلّی آرام شد،چون از جلسه بیرون آمدیم به او گفتم:آقا میرزا هاشم ! من از آمدن شما به درس میرزا مهدی کراهت داشتم؛زیرا در خواب دیدم زیاد به استاد ایراد می گرفتی استاد با کاردی به تو حمله کرد و سرت را برید.

آری،کارد مراقبت،سر هوای نفس را می برد و انسان را از حرکات غیر خدایی باز می دارد.

شیخ هاشم در اواخر عمر می فرمود:

جملۀ«راقِبِ اللّه»آن شب میرزا مهدی پنجاه سال است مرا از برنامه های غیر حق بازداشته !

راستی،نفس پاک عجب تأثیری بر قلوب مستعده و ارواح آماده دارد که با یک نهیب الهی،پنجاه سال یک انسان را در مدار حق حفظ می کنند.

آخر این نالۀ سوزنده اثرها دارد***شب تاریک فروزنده سحرها دارد

غافل از حال جگرسوخته عشق مباد*** که در آتشکده سینه شررها دارد(۱)

۱- ۱)- فروغی بسطامی.

[وَ امَّا السَّائِرُ فی مَفـاوِزِ الْاِعْتِـداءِ،الخـائِضُ فی مَراتِعِ الْغَیِّ وَ تَرْكِ الْحَیاءِ بِاسْـتِحْبابِ السُّمْعَهِ وَ الرِّیاءِ وَ الشُّهْرَهِ وَ التَّصَـنُّعِ فِی الْخَلْقِ الْمُتَزَیّی بِزِّی الصّـالِحینِ الْمُظْهِرِ بِكَلامِهِ عِمارَهَ باطِنِهِ وَ هُوَ فی الْحَقیقَهِ خالٍ عَنْها قَـدْ غَمَرَتْها وَحْشَهُ حُبِّ الْمَحْمَـدَهِ وَ غَشِـیَها ظُلْمَهُ الطَّمَعِ فَما افْتَنَهُ بِهَواهُ وَ اضَلَّ النّاسُ بِمَقالَتِهِ قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: [لَبِئْسَ الْمَوْلی وَ لَبِئْسَ الْعَشِیرُ] (۱)]

تظاهر به طهارت باطن

و امّا آن کس که در بیابان های عصیان و تجاوز و گمراهی و گیجی چون مسافری سر گردان،حیران و بی مقصد است و در مرغزارهای انحراف و بی شرمی فرو رفته، چگونه هادی راه و خضر مسیر و دستگیر گمراهان باشد ؟

اینان به خاطر حبّ شهرت و جلب خشنودی مردم و ظاهرسازی به لباس پند و موعظه درآمده،خود را به صورت و قیافه عباد شایسته درآورده و با سخنان خود تظاهر به طهارت باطن و تهذیب نفس و عمارت قلب می کنند،در حالی که ذره ای از حقیقت نچشیده و به آنچه می گویند نرسیده اند.

۱- (۱) -حج (۲۲):۱۳.

در وحشت علاقه به تعریف مردم و اقبال آنان فرو رفته و تیرگی طمع،باطنشان را پوشانده،چنین انسانی چگونه و به چه چیز به هوای نفس فریفته شده و مردم را به گفتار خود نسبت به خودش گمراه نموده،خداوند متعال می فرماید:

شیطان و جنود او برای این دسته مردم چه سرپرست بدی و عشیره مضرّی است !

ص:۳۶۳

[و امّا مَنْ عَصَمَهُ اللّهُ بِنُورِ التَّأْييدِ وَ حُسْنِ التَّوْفيقِ وَ طَهَّرَ قَلْبَهُ مِنَ الدَّنَسِ فَلا يُفارِقُ الْمَعْرِفَهَ وَ التُّقى فَيَسْتَمِعُ الْكَلامَ مِنَ الْاَصْلِ وَ يَتْرُكُ قائِلَهُ كَيْفَ ما كانَ قال الحُكَماءُ:خُذِ الْحِكْمَهَ مِنْ افْواهِ الْمَجانينَ]

متّعظ مستعد

امام صادق عليه السلام در اين جملات به متّعظ مستعد اشاره مى كنند:

امّا كسى كه به نور تأييد و حسن توفيق از جانب حضرت دوست از افتادن در ورطهٔ هلاكت محافظت شده و قلب خود را از هرگونه آلودگى جهت تأثيرگيرى از مواعظ پاك كرده،از فضاى با معناى معرفت و تقوا مفارقت نكرده و نمى كند،توجه دارد كه اصل سخن را بشنود نه سخن را با توجه به گوينده كه چنين انسان موفّقى كار به حقيقت سخن دارد نه به كسى كه سخن را مى گويد،او سخن و معناى آن را مى گيرد و سخنگو را هرچه باشد و هركه باشد رها مى كند.حكما فرموده اند:

حكمت را از دهان ديوانه ها هم شده بگيريد.

آرى،كسى كه دنبال هدايت است و عاشق حكمت و به حقيقت مى خواهد راه رشد و كمال را بپيمايد به اصل سخن كار دارد نه به سخنگو،او انسانى پند گيرنده است گرچه پند بر ديوار نوشته شده باشد و يا پند دهنده ديوانه و يا دشمن حق باشد كه جهان و هرچه در آن هست براى قلب بيدار موعظه و پند است.

ص:۳۶۴

این که قرآن مجید قسمتی از آیات کریمه اش را اختصاص به بیان زندگی فرعون و فرعونیان و نمرود و نمرودیان و بدترین اشخاص و افراد و اقوام و ملل داده،برای این بوده که از زندگی اینان به تمام جهانیان پند و موعظت دهد و به مردم بفهماند که اگر راه اینان را بروید به عاقبت سوء و عذاب الهی گرفتار خواهید شد،پس قلب بینا و دل بیدار از بی ادبان و ظالمان و ستمگران هم پند می گیرد و کاری به منبع پند ندارد.

پند گرفتن از حیوان

آورده اند که:

واعظ عامل حاج شیخ جعفر شوشتری از تهران عازم زیارت حضرت رضا علیه السلام شد و جمعی از علما و طلّاب با اجازهٔ وی،او را در آن سفر همراهی کردند.

قافله حرکت کرد،به مسجدی رسیدند که کار بنایی آن مسجد نیمه تمام بود و کارگران در آنجا مشغول کار بودند،ناگهان دیدند شیخ جعفر روی زمین نشست و شدیداً مشغول گریه شد.از او سبب گریه اش را پرسیدند،فرمود:به اینجا که رسیدم،دیدم کارگران بار الاغی را که سنگ و خاک بود خالی کردند و پالان آن الاغ را از پشت الاغ جهت استراحت آن حیوان برداشتند.الاغ روی زمین دراز کشید و به خاراندن بدن خود به وسیله حرکاتش بر زمین مشغول شد و در این میان به من نظر انداخت و فریاد زد:آشیخ ! من بار صاحبم را به منزل و مقصد رساندم،تو که بیش از پنجاه سال از عمرت می گذرد آیا بار امانت صاحبت حضرت حق را به منزل رسانده ای یا نه ؟ از این هشداری که این حیوان به من داد بی طاقت شدم و نتوانستم از گریه خودداری کنم ! !

آری،اگر بنا باشد انسان پند بگیرد،از هر چیزی و از هر کسی به نفع خود و برای

رشد و کمال خویش می تواند پند بگیرد و اگر بنای پند گرفتن نداشته باشد از هیچ چیز و هیچ کس حتی از حضرت حق پند نخواهد گرفت و موعظه نخواهد شنید.

به دنیا ساختم مشغول چشم روشن دل را***به این یک مشت گل مسدود کردم روزن دل را

ندانستم که خواهد رفت چندین خار در پایم*** شکستم بیسبب در خرقه تن سوزن دل را

فریب چشم خوردم کشتیم در گِل نشست آخر*** نمی ماند بجا گر می گرفتم دامن دل را

مرا گر هیزم دوزخ کند افسوس جا دارد*** که بی برگ از ثمر کردم نهال ایمن دل را(۱)

وعظی از فقیه خراسانی

در یکی از شهرستان ها در ایام ولادت حضرت حسین علیه السلام جهت سخنرانی دعوت داشتم،در آنجا با عالمی بزرگوار آشنا شده و با وی تا پایان اقامتم همصحبت بودم،نکات ارزندهٔ توحیدی و اخلاقی برایم می گفت و گاهی به مسائلی اشاره می کرد که جنبهٔ پند و موعظه داشت.

می فرمود:من نام مبارک حاج شیخ غلامرضای یزدی معروف به فقیه خراسانی را زیاد شنیده بودم و اوصاف آن مرد را از زبان اهل دین یافته بودم که وی مردی بزرگ،با حال و خدمتگزار به اسلام بود و به خصوص در ایام محرم و صفر و ماه رمضان برای وعظ و تبلیغ با اسب و قاطر و یا الاغ به مناطق دوردست یزد و جندق

۱- ۱)- صائب تبریزی.

و بیابانک و کرمان و سیرجان و خلاصه مناطقی که پای عالم به آنجا نرسیده بود می رفت و گاهی مخارج سفر و حتی جلسه وعظ و تبلیغ را از خود مرحمت می فرمود،علت سفرش با مرکب حیوانی به این خاطر بود که در روزگار وی در آن مناطق ماشین نبود،یا به قدری کم بود که رفع حاجت نمی کرد.

علاقه داشتم آن بزرگ انسان با فضیلت را زیارت کنم،ولی توفیق رفیق راه نمی شد،تا سفری به مشهد مقدّس مشرف شدم،یک شب پس از زیارت در شبستان نهاوندی در مسجد گوهرشاد جمعیّتی را دیدم که با جان و دل به سخنان مردی که نور خدا از چهره اش آشکار بود توجه دارند،از خادم شبستان پرسیدم:

گوینده و واعظ کیست ؟ پاسخ داد:حاج شیخ غلامرضا یزدی معروف به فقیه خراسانی.

در آن مجلس پرفیض شرکت کردم،با لهجهٔ شیرین یزدی در حالی که گاهی اشک از دیدگان مبارکش بر چهرهٔ نورانیش جاری می شد مشغول موعظه بود در حال موعظه این حکایت را نقل کرد:

با مردی در یزد آشنا بودم که از هر جهت مورد اعتمادم بود،یک شب مرا به منزلش جهت صرف شام دعوت کرد،به من گفت:علّت این دعوت این است که در امر کسب طرفی در کرمان دارم برای رسیدگی به حساب به یزد آمده و در خانهٔ من مهمان است و شدیداً علاقه دارد شما را زیارت کند،به او گفتم:پس از نماز و منبر خواهم آمد،چون برنامه مسجد تمام شد،سوار الاغ شدم و به طرف خانهٔ آن مرد حرکت کردم،باران می آمد کوچه ها پر از گل و لای بود،وارد کوچه معهود شدم،پای الاغ به سوراخی که آب باران در آن می رفت فرو رفت و من به زمین افتادم و عمامه و عبایم گل شد،صاحبخانه آمد مرا کمک کرد و به خانه برد.

فرستادم از خانه ام عمامه و عبا آوردند و مهمانی را طی کردم و نزدیک نیمه شب به

خانه ام بازگشتم،یک سال از این ماجرا گذشت دوباره دوستم مرا دعوت کرد و این بار به عروسی پسرش،چون مردی مذهبی و فوق العاده باتقوا بود پذیرفتم.پس از نماز مغرب و عشا و وعظ و موعظه با همان الاغ به سوی خانۀ آن مرد حرکت کردم، وقتی به سر کوچه رسیدم الاغ از ادامه راه ایستاد،هرچه کردم داخل کوچه نرفت ناگاه به این حقیقت پی بردم که سال گذشته الاغ من در این کوچه به خاطر درافتادن در سوراخ آب به زمین افتاد و اکنون با دیدن کوچه به یاد خطر سال گذشته افتاده و به همین علّت از رفتن به داخل کوچه خودداری می کند.

چون این حکایت را گفت با چشم گریان خطاب به مردم کرد و فرمود:حیوانی با توجه به برخورد به یک خطر،پس از یک سال امتناع از حرکت داشت،شما با دیدن این همه ضرر گناه و زیان معصیت بازهم دست به گناه می برید و دامن به معصیت آلوده می نمایید ؟!!

فیض آن حکیم بزرگ می گوید:

شود شود که دلم سوی حق ربوده شود***به جذبه ای همه اخلاق من ستوده شود

شود شود که روان سوی حق روان گردد*** به ساق عرش دو دست امید سوده شود

شود شود که رسد بوی حق ز سوی یمن*** چنان که هوش ز سر، جان ز تن ربوده شود

شود شود که عبودیتم شود خالص*** به صدق بندگی اخلاصم آزموده شود

ص:۳۶۸

[قالَ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ علیه السلام:جالِسوا مَنْ یُذَکِّرُکُمُ اللّهَ رَؤْیَتُهُ وَ لِقاؤُهُ فَضْلًا عَنِ الْکَلامِ،وَ لا تُجالِسوا مَنْ تُوافِقُهُ ظَواهِرُکُمْ وَ تُخالِفُهُ بَواطِنُکُمْ فَاِنَّ ذلِکَ لَمُدَّعی بِما لَیْسَ لَهُ انْ کُنْتُمْ صادِقینَ فِی اسْتِفادَتِکُمْ]

مجالست و رفاقت

امام صادق علیه السلام در ادامهٔ سخنان خود روایتی از عیسی بن مریم بدین مضمون نقل می کنند:

با کسی مصاحبت و مجالست و رفاقت و همنشینی کنید که دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد چه رسد به کلام و موعظه اش که موعظه چنین کسی جان مرده شما را زنده می کند.

و با کسی که ظاهرش مطلوب و پسندیده،ولی باطنش تاریک و ناپسند است معاشرت ننمایید،مبادا که خبث باطنش در شما اثر بگذارد که این آدم منافق است؛زیرا آنچه را ادعا می کند ندارد و این همه در صورتی است که شما به نحو راستی و درستی در طلب حقیقت باشید.

[وَ اذا لَقيتَ مَنْ فيهِ ثَلاثُ خِصالٍ فَاغْتَنِمْ رُؤْيَتَهُ وَ لِقاءَهُ وَ مُجالَسَتَهُ وَ لَو ساعَةً فَاِنَّ ذلِكَ تُؤَثِّرُ فی دينِكَ وَ قَلْبِكَ وَ عِبادَتِكَ:قَوْلٌ لا يُجاوِزُ فِعْلَهُ،وَ فِعْلٌ لا يُجاوِزُ صِدْقَهُ، وَ صِدْقٌ لا يُنازِعُ رَبَّهُ،فَجالِسْهُ بِالْحُرْمَهِ وَ انْتَظِرِ الرَّحْمَهَ وَ الْبَرَكَهَ.

وَ احْذَرْ لُزومَ الْحُجَّهِ عَلَيْكَ،وَ راعِ وَقْتَهُ كَیْ لا تُلْزَمَهُ فَتَخْسَرَ، وَ انْظُرْ الَيْهِ بِعَيْنِ فَضْلِ اللّهِ تَعالی عَلَيْهِ وَ تَخْصيصِهِ لَهُ وَ كَرامَتِهِ ايّاهُ]

خصلت های رفيق و همنشين

حضرت صادق عليه السلام می فرمايند:

چون سه خصلت در كسی يافتی ديدار و ملاقات و معاشرت با او را گرچه يک ساعت باشد غنيمت بدان؛زيرا اين ملاقات در تحكيم دين و روشنی قلب و اخلاص تو در مقام بندگی می افزايد و بركات وجود او به تو منتقل می شود.

۱-گفتارش همراه با عمل باشد.

۲-عملش همراه با صدق و درستی باشد.

۳-صدقش به خاطر طاعت و رضای حق باشد.

با چنين انسانی مجالست و مصاحبت داشته باش و از او احترام و تجليل كن

ص:۳۷۰

و خود را در معرض نسیم خیر و برکت او قرار ده و البته مواظب باش که پس از معاشرت و برخورد با چنین آدمی اگر حفظ احترام او ننمایی و به نحوی که شایسته است از محضر او بهره نگیری حجت الهی بر تو تمام و عذری در پیشگاه او از تو پذیرفته نخواهد شد.

متوجه باش که وقت او را بیهوده نگیری و وی را خسته و ناراحت نکنی که موجب خسارت و ضرر توست،همیشه لطف و عنایت و فضل و کرامت مخصوص خداوند بزرگ را نسبت به او در نظر گرفته و با او معاشرت کنی.

معاشرت با این چنین مردم و شنیدن سخنان دلنواز آنان،انسان را از اسارت جهل و هوا و شهوت و شیطان نجات داده و به فضای با برکت معنویت و توحید می رساند.

گر تو خلوت خانۀ توحید را محرم شوی***تاج عالم گردی و فخر بنی آدم شوی

سایه ای شو تا اگر خورشید گردد آشکار ***تو چه سایه محو خورشید آیی و محرم شوی

جانت در توحید دایم معتکف بنشسته است*** تو چرا در تفرقه هردم به صد عالم شوی

بوده ای همرنگ از پیش و بخواهی شد ز پس*** این زمان همرنگ او شو نیز تا همدم شوی

رنگ دریاگیر چون یک شبنمی بیخود شده*** تا شوی همرنگ دریا گرچه یک شبنم شوی

چیست یک شبنم که از دریاست ناآمیخته*** گر بیامیزی تو هم در بحر کل بی غم شوی

گر تو ای عطار هیچ آیی همه گردی مدام*** ور همه خواهی چو مردان هیچ در یک دم شوی

ص:۳۷۱

باب ۷۳ در وصایا

اشاره

ص:۳۷۳

قالَ الصّادِقُ علیه السلام:

افْضَلُ الْوَصایا وَ أَلْزَمُها انْ لا تَنْسی رَبَّکَ وَ انْ تَذْکُرَهُ دائِماً وَ لا تَعْصِیَهُ وَ تَعْبُدَهُ قاعِداً وَ قائِماً وَ لا تَغْتَرَّ بِنِعْمَتِهِ وَ اشْکُرْهُ ابَداً وَ لا تَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ آثارِ عَظَمَتِهِ وَ جَلالِهِ فَتَضِلَّ وَ تَقَعَ فی مَیْدانِ الْهَلاکِ وَ انْ مَسَّکَ الْبَلاءُ وَ الضَّرّاءُ وَ احْرَقَکَ بِنیرانِ الْمِحَنِ وَ اعْلَمْ انَّ بَلایاهُ مَحْشُوَّهٌ بِکَراماتِهِ الْاَبَدیَّهِ وَ مِحَنُهُ مُورِثَهٌ رِضاهُ وَ قُرْبَهُ وَ لَوْ بَعْدَ حینٍ فَیا لَها مِنْ انْعُمٍ لِمَنْ عَلِمَ وَ وُفِّقَ لِذلِکَ.

رُوِیَ انَّ رَجُلاً اسْتَوْصی رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقالَ:لا تَغْضَبْ ابَداً فَانَّ فیهِ مُنازَعَهَ رَبِّکَ.فَقالَ:زِدْنی فَقالَ:اِیّاکَ وَ ما تَعْتَذِرُ مِنْهُ فَانَّ فیهِ الشِّرْکَ الْخَفِیَّ فَقالَ:زِدْنی فَقالَ:صَلِّ صَلاهَ مُوَدِّعٍ فَاِنَّ فیهَا الْوُصْلَهَ وَ الْقُرْبی.فَقالَ:زِدْنی فَقالَ:اِسْتَحْیِ مِنَ اللّهِ تَعالی اسْتِحْیاءَکَ مِنْ صالِحِ جیرانِکَ فَاِنَّ فیهِ زِیادَهَ الْیَقینِ.

وَ قَدْ جَمَعَ اللّهُ تَعالی ما یَتَواصی بِهِ الْمُتَواصُونَ مِنَ الْاَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ فی خَصْلَهٍ واحِدَهٍ وَ هِیَ التَّقْوی یَقولُ اللّهُ تَعالی: [وَ لَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ إِیّاکُمْ أَنِ اتَّقُوا اللّهَ] (۱).

وَ فیهِ جِماعُ کُلِّ عِبادَهٍ صالِحَهٍ وَ بِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ اَلَی الدَّرَجاتِ الْعُلی

ص:۳۷۵

۱- (۱) -نساء (۴):۱۳۱.

وَ الرُّتَبِ الْقُصْوىٰ وَ بِهِ عاشَ مَنْ عاشَ مَعَ اللّهِ بِالْحَياهِ الطَّيِّبَهِ وَ الْاُنْسِ الدّائِمِ.

قالَ اللّهُ تَعالى:

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ* فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ] (١).

ص:٣٧۶

١- (١) -قمر (۵۴):۵۴-۵۵.

[افْضَلُ الْوَصايا وَ أَلْزَمُها انْ لا تَنْسى رَبَّكَ وَ انْ تَذْكُرَهُ دائِماً وَ لا تَعْصِيَهُ وَ تَعْبُدَهُ قاعِداً وَ قائِماً وَ لا تَغْتَرَّ بِنِعْمَتِهِ وَ اشْكَرْهُ ابَداً وَ لا تَخْرُجُ مِنْ تَحْتِ آثارِ عَظَمَتِهِ وَ جَلالِهِ فَتَضِلَّ وَ تَقَعَ فى مَيْدانِ الْهَلاكِ وَ انْ مَسَّكَ الْبَلاءُ وَ الضَّرّاءُ وَ احْرَقَكَ بِنيرانِ الْمِحَنِ وَ اعْلَمْ انَّ بَلاياهُ مَحْشُوَّةٌ بِكَراماتِهِ الْاَبَديَّهِ وَ مِحَنُهُ مُورِثَةٌ رِضاهُ وَ قُرْبَهُ وَ لَوْ بَعْدَ حينٍ فَيا لَها مِنْ انْعُمٍ لِمَنْ عَلِمَ وَ وُفِّقَ لِذلِكَ]

با ارزش ترين وصايا

در اين فصل امام صادق عليه السلام بهترين وصيّت ها را به مردم دارند و ظاهراً مى خواهند به سفارش كنندگان تعليم دهند كه هرگاه خواستند سفارش كنند و وصيت نمايند،به بهترين برنامه و برترين واقعيّت ها سفارش كنند كه از طريق اين گونه وصايا مردم با حقايق آشنا شده و دل و قلبشان از تيرگى نجات يافته و به فضايل و كمالات آراسته مى شوند و از آنجا كه تمام ابواب كتاب با اهمّيت«مصباح الشريعه»وصاياى امام صادق عليه السلام به عباد خداست از اين جهت به ترجمه مختصر اين باب اكتفا كرده و مفصل آن را احاله به ابواب گذشته و بر عهدهٔ فصول بعد كه از معنوى ترين بخش هاى«مصباح الشريعه»است وامى گذارم.

حضرت مى فرمايد:

بالاترين و باارزش ترين و مهم ترين و لازم ترين سفارش ها اين است كه خدا را در

هیچ حال فراموش نکنی و همیشه و در هر لحظه به یاد جناب او باشی،آن وجود مقدّسی که تو را به انواع نعمت ها آراسته و در هیچ برنامه ای تو را از یاد نمی برد.

هرگز اوامر و نواهی حضرت او را مخالفت مکن و در تمام حالات ذرّه ای از اطاعت و بندگی او فرو مگذار که او شایستهٔ عبودیّت و اطاعت و تو لایق خدمت و بندگی او هستی.

به نعمت هایی که از جانب حضرت او بر اثر لطف و محبّتش به تو عنایت می شود فریفته و مغرور مشو.

آنان که به مال مغرور شدند اخلاق قارونی به آنان دست داد و آنان که به قدرت فریفته شدند،فرعون از آب در آمدند و آنان که به علم و دانش خود مغرور گشتند بلعم باعورا شدند و هر سه طایفه به عذاب دنیا و آخرت دچار گشته و به ننگ ابدی رسیدند.

آنان که بیداری و بینایی خود را حفظ کردند و جانب تقوا و طاعت را مراعات نمودند مال خود را بعد از برداشت سهم خود،در راه خدا به ایتام و ذوی القربی و فقرا و مساکین و دردمندان و جبههٔ حق علیه باطل و در راه نشر معارف الهی واگذاشتند و از این طریق به کسب رضای حق موفق شدند.

آنان که از مقام و جاه و شهرت و عنوان خود برای خدمت به بندگان خدا استفاده کردند به عنایت حق و لطف خاص حضرت دوست دست یافتند و آنان که از دانش خود در راه نشر معارف و هدایت بندگان خدا بهره جستند به کرامت و محبّت ابدی حق پیوستند.

فریفته شدن به ظواهر دنیا و نعمت های مادی و معنوی عین حماقت و محض نادانی و دوری از تقوا و طاعت حق است.

در برابر نعمت های دوست سپاس گزار و شاکر باش و شکر و سپاس حق به این

است که نعمت های حضرت او را بجا و در راهی که او دستور داده مصرف کنی.

از زیر سایهٔ رحمت و عظمت و جلال او به وسیلهٔ عصیان و گناه بیرون مرو که به گمراهی افتاده و چنگال خطرناک هلاکت گریبانت را خواهد گرفت و در این صورت دچار سوء عاقبت شده و به غضب الهی گرفتار خواهی شد.

البته به این معنا توجه داشته باش که استقامت و صبر در راه دین و قرار داشتن در مدار شکر و بندگی همراه با انواع ابتلائات و سختی هاست،گرچه در راه خدا دچار ناراحتی و گرفتاری و ابتلا و سختی شوی با آن سختی ها و رنج ها بساز و بدان که ابتلائات و رنج ها و مصائبی که ساخته تو نبوده و از جانب حق به تو می رسد قرین با کرامت و موجب قرب و نورانیّت و جلب رضا و خشنودی حق است گرچه بین بلاها و عنایات فاصله باشد،آه ! که تا چه اندازه این مشکلات و سختی های در راه خدا موجبات توفیق و سعادت انسان را فراهم می نماید ! !

آنان که از طریق معرفت به او،قلبشان به نور عشق منوّر شد،در راه رسیدن به قرب و وصال او از هیچ حادثه ای نهراسیدند و در برابر هیچ مصیبتی کمر خم نکردند و از برخورد با مشکلات و ابتلائات و سختی ها خسته نشدند،عشق تا رساندن آنان به معشوق محرک و مربی شان بود.

ص:۳۷۹

[رُوِیَ انَّ رَجُلاً اسْتَوْصی رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله فَقالَ:لا تَغْضَبْ ابَداً فَاِنَّ فیهِ مُنازَعَهَ رَبِّکَ.فَقالَ:زِدْنی فَقالَ:اِیّاکَ وَ ما تَعْتَذِرُ مِنْهُ فَاِنَّ فیهِ الشِّرْکَ الْخَفِیَّ فَقالَ:زِدْنی فَقالَ:صَلِّ صَلاهَ مُوَدِّعٍ فَاِنَّ فیهَا الْوُصْلَهَ وَ الْقُرْبی.فَقالَ:زِدْنی فَقالَ:اِسْتَحْیِ مِنَ اللّهِ تَعالی اسْتِحْیاءَکَ مِنْ صالِحِ جیرانِکَ فَاِنَّ فیهِ زِیادَهَ الْیَقینِ.وَ قَدْ جَمَعَ اللّهُ تَعالی ما یَتَواصی بِهِ الْمُتَواصُونَ مِنَ الْاَوَّلینَ وَ الْآخِرینَ فی خَصْلَهٍ واحِدَهً وَ هِیَ التَّقْوی یَقولُ اللّهُ تَعالی: [وَ لَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ إِیّاکُمْ أَنِ اتَّقُوا اللّهَ] (۱)]

سفارش به تقوا

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرّف شد و عرضه داشت:مرا موعظت فرما، حضرت فرمودند:هرگز عصبانی مشو؛زیرا خشم و عصبانیّت نزاع کردن با خداست.عرض کرد:زیادتر مرا موعظه کن.فرمود:از آنچه که موجب عذرخواهی می شود بپرهیز؛زیرا در آن شرک نهانی است.استدعا کرد:بیشتر به من سفارش کن.فرمود:نماز بخوان اما نماز شخصی که آخرین نماز اوست؛زیرا در

۱- ((۱)) -نساء (۴):۱۳۱.

چنین نمازی قرب و وصل حق است.عرضه داشت:زیادتر از این مرا پند بده، فرمود:از جناب حق چنانچه از همسایه و دوستت حیا می کنی حیا کن؛زیرا این حقیقت موجب ازدیاد معرفت و یقین است.

تمام سفارش ها و وصایایی که از اوّلین و آخرین رسیده است،خداوند بزرگ در یک کلمهٔ تقوا جمع کرده و می فرماید:

و البته ما کسانی را که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده است و نیز شما را سفارش کردیم که [در همهٔ امورتان] از خدا پروا کنید.

شرح تقوا در باب هشتاد و دوم به توفیق الهی خواهد آمد.

ص:۳۸۱

[وَ فیهِ جِماعُ کُلِّ عِبادَهٍ صالِحَهٍ وَ بِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ اِلَی الدَّرَجاتِ الْعُلیٰ وَ الرُّتَبِ الْقُصْویٰ وَ بِهِ عاشَ مَنْ عاشَ مَعَ اللّهِ بِالْحَیاهِ الطَّیِّبَهِ وَ الْاُنْسِ الدّائِمِ.قالَ اللّهُ تَعالی: [إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ* فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ] (۱)]

تقوا مجموعه هر عبادت شایسته ای است،هرکس به آن آراسته شود و به دست آوردن آن را توفیق یابد،به درجات بلند و مرتبه های عالی رسیده و هرکس به حیات طیّبه زندگی کرده به کمک تقوا زندگی کرده،به وسیلهٔ تقوا انس همیشگی با حضرت حق و حقایق الهیه و فیوضات ربانیه میسّر است.

خداوند بزرگ در پایان سورهٔ قمر می فرماید:

یقیناً پرهیزکاران در بهشت ها و [کنار] نهرها هستند؛*در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.

ای بی نیاز آمده ام بر در تو باز***بر درگه قبول تو آورده ام نیاز

امیدوار بر در لطفت فتاده ام*** امید کز درت نشوم ناامید باز

دل زان توست بر سر کویت فکنده ام*** زیرا به دل تویی که تو دانیش جمله راز

گر یک نظرکنی به دل سوخته جگر*** بازش رهایی از تف هجران جانگداز

از کارسازی دل خود عاجز آمدم*** از لطف خویش کار دل خسته ام بساز(۲)

در صدق

ص:۳۸۲

۱- (۱) -قمر (۵۴):۵۴-۵۵.

۲- ۲)- عراقی.

باب ۷۴ در صدق

اشاره

قالَ الصادِقُ علیه السلام:اَلصِّدْقُ نُورٌ مُتَشَعْشِعٌ فی عَالَمِهِ،کَالشَّمْسِ یَسْتَضیءُ بِها کُلُّ شَیْ ءٍ بِمَعْناهُ مِنْ غَیْرِ نُقْصانٍ یَقَعُ عَلیٰ مَعْناهُ.

وَ الصّادِقُ حَقّاً هُوَ الَّذی یُصَدِّقُ کُلَّ کاذِبٍ بِحَقیقَهِ صِدْقِ ما لَدَیْهِ وَ هُوَ الْمَعْنَی الَّذی لا یُسْمَعُ مَعَهُ سِواهُ اوْ ضِدُّهُ مِثْلُ آدَمَ علیه السلام صَدَّقَ ابْلیسَ فی کِذْبِهِ حینَ اقْسَمَ لَهُ کاذِباً لِعَدَمِ ما بِهِ مِنَ الْکِذْبِ فی آدَمَ علیه السلام قالَ اللّهُ تَعالی: [وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً] (۱).

وَ لِاَنَّ ابْلیسَ ابْدَعَ شَیْئاً کانَ اوَّلَ مَنْ ابْدَعَهُ وَ هُوَ غَیْرُ مَعْهودٍ ظاهِراً وَ باطِناً فَخَسِرَ هُوَ بِکِذْبِهِ عَلیٰ مَعْنیً لَمْ یَنْتَفِعْ مِنْ صِدْقِ آدَمَ علیه السلام عَلیٰ بَقاءِ الْاَبَدِ.

وَ افادَ آدَمَ علیه السلام بِتَصْدیقِهِ کِذْبَهُ بِشَهادَهِ الْمَلائِکَهِ بِنَفْیِ عَزْمِهِ عَمّا یُضادُّ عَهْدَهُ فِی الْحَقیقَهِ عَلیٰ مَعْنیً لَمْ یَنْتَقِضْ مِنِ اصْطِفائِهِ بِکِذْبِهِ شَیْئاً.

فَالصِّدْقُ صِفَهُ الصّادِقِ،وَ حَقیقَهُ الصِّدْقِ ما یَقْتَضی تَزْکِیَهَ اللّهِ لِعَبْدِهِ کَما ذَکَرَ عَنْ صِدْقِ عیسیٰ علیه السلام فِی الْقِیامَهِ بِسَبَبِ ما اشارَ الَیْهِ مِنْ صِدْقِهِ وَ هُوَ مِرْآهٌ لِلصّادِقینَ مِنْ رِجالِ امَّهِ مُحَمَّد صلی الله علیه و آله،فقال اللّه تعالی: [هٰذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقِینَ صِدْقُهُمْ] (۲)وَ قالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام:

الصِّدْقُ سَیْفُ اللّهِ فی ارْضِهِ وَ سَمائِهِ ایْنَما اهْویٰ بِهِ نَفَذَ،فَإِذا ارَدْتَ انْ تَعْلَمَ أَ صادِقٌ انْتَ امْ کاذِبٌ فَانْظُرْ فی قَصْدِ مَعْناکَ وَ غَوْرِ دَعْواکَ وَ عَیِّرْهُما

ص:۳۸۵

۱- ((۱)) -طه (۲۰):۱۱۵.

۲- ((۲)) -مائده (۵):۱۱۹.

بِقِسْطاسٍ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جلَّ کَاَنَّکَ فِی الْقِیامَهِ.قالَ اللّهُ تَعالی: [وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ] (۱)فَإذا اعْتَدَلَ مَعْناکَ بِدَعْواکَ ثَبَتَ لَکَ الصِّدْقُ.

وَ ادْنی حَدِّ الصِّدْقِ انْ لا یُخالِفَ اللِّسانُ القَلْبَ و لا القلبُ اللسانَ.

وَ مَثَلُ الصّادِقِ المَوْصُوفِ بِما ذَکَرْنا کَمَثَلِ النّازِعِ رُوحَهُ انْ لَمْ تَنْزِعْ فَما ذا یَصْنَعُ ؟ !

ص:۳۸۶

۱- ((۱)) - اعراف (۷):۸.

[الصِّدْقُ نُورٌ مُتَشَعْشِعٌ فی عَالَمِهِ کَالشَّمْسِ یَسْتَضِیءُ بِها کُلَّ شَیْ ءٍ بِمَعْناهُ مِنْ غَیْرِ نُقْصانٍ یَقَعُ عَلی مَعْناهُ]

حقیقت صدق

صدق واقعیّت بسیار مهمّی است که شعاع نور آن به گستردگی آفرینش و به پهنای غیب و شهود گسترده است.

همان طور که در جملهٔ اوّل روایت امام صادق علیه السلام فرموده اند،صدق،نور و روشنایی است و ارزش این حقیقت در میان حسنات ارزش خاصّی است.

انسانی که همراه صدق است،منبع خیر و جدای از شرّ و شرور است و مردم از برکت وجود او بهره ها می برند.

قرآن مجید به تمام مردم دستور می دهد تمام شؤون زندگی را با صادقان هماهنگ و همراه کنید.

[یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ] (۱).

ای کسانی که ایمان آورده اید ! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند.]

قرآن مجید ارزش صدق و صداقت را آن قدر والا و بالا می داند که می فرماید:

۱- ((۱)) -توبه (۹):۱۱۹.

در قیامت صدق صادقان به آنان منفعت و بهره می رساند.

[هٰذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّادِقِينَ صِدْقُهُمْ] (۱).

این روزی است که راستان را راستی و صدقشان سود دهد.

اهل صدق در قرآن

اشاره

قرآن مجید شعاع صدق را گسترده به اعتقاد و عمل و گفتار می داند و نجات انسان را در دنیا و آخرت در گرو اعتقاد صادقانه و عمل صادقانه و قول صادقانه می داند.

در این زمینه لازم است مسئله بسیار با اهمیّت صدق در سه مرحله ایمان و عمل و گفتار از طریق آیات قرآن مجید بررسی شود تا معلوم گردد بنده حقیقی و عاشق واقعی و عارف وارسته کیست که و اللّه قسم ! راهی به حریم قرب حضرت او جز از مسیر صدق در عقیده و عمل و قول نیست،آنان که به جایی رسیدند و منازل و مدارج کمال و عرفان را طی کردند،از طریق صدق طی کردند،آنان که از رذایل پیراسته شدند و به حسنات آراسته گشتند و به جایی رسیدند که جز محبوب ندیدند و جز محبوب نگفتند و برای غیر معشوق کار نکردند،از راه صدق رسیدند که خداوند بزرگ به خاطر صدقی که در همه جوانب حیات و در ظاهر و باطن خود و در ایمان و عمل و گفتار خویش داشتند،در قرآن مجید از آنان به عنوان صدیق یاد فرموده است:

[وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا] (۲).

ص:۳۸۸

۱- ((۱)) -مائده (۵):۱۱۹.

۲- ((۲)) -مریم (۱۹):۴۱.

و در این کتاب،[سرگذشتِ] ابراهیم را یاد کن،یقیناً او بسیار راستگو و پیامبر بود.

[وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا] (۱).

و در این کتاب،[سرگذشتِ] ادریس را یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر بود.

[مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَهٌ] (۲).

مسیح،فرزند مریم جز فرستاده ای [از سوی خدا] نیست که پیش از او هم فرستادگانی گذشته اند.و مادرش زن بسیار راستگو [و درست کاری] بود.

[وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ] (۳).

و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند،آنانند که صدّیقان و گواهان [اعمال] نزد پروردگارشان هستند.

[فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِینَ] (۴).

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند،در زمرۀ کسانی از پیامبران و صدّیقان و شـهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛و اینان نیکو رفیقانی هستند.

که منظور از صِدّیق در دو آیه اخیر انبیا و ائمه علیهم السلام و کمّلین از اولیا

۱- ((۱)) -مریم (۱۹):۵۶.

۲- ((۲)) -مائده (۵):۷۵.

۳- ((۳)) -حدید (۵۷):۱۹.

۴- ((۴)) -نساء (۴):۶۹.

و تربیت شدگان مدرسهٔ حق و حقیقتند و این راهی است که برای هر انسانی باز است و مقامی است که کسب آن در خور تمام مکلّفین است که با کمال تأسّف و تأثّر اکثر مردم از تحصیل این مقام با عظمت ملکوتی کوتاهی می کنند !

اکثر مردم وقت خود را صرف جمع مال و نشست و برخاست با اهل گناه و خوض در باطل و لهو و لعب و خواب و خوراک و شهوت و شکم می کنند و آنان را به همین خاطر از نمد حقایق کلاهی نیست.

صدق در ایمان

قرآن مجید ایمانی را که همراه یقین و باور و عامل عشق انسان به حق و محرک آدمی به سوی اخلاق حسنه و عمل صالح است صادقانه می داند و دارندهٔ این چنین ایمان را اهل صدق معرفی می کند:

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أُولئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ] (۱).

مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند،آن گاه [در حقّانیّت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.

در سورهٔ مبارکهٔ بقره اوصاف ایمانی و عملی و اخلاقی اهل ایمان را در پانزده مرحله بیان می فرماید و سپس در پایان آیهٔ شریفه آراستگان به آن برنامه های پرارزش را اهل صدق معرفی می کند:

۱- ((۱)) -حجرات (۴۹):۱۵.

[أُولٰئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ] (۱).

اینانند که [در دین داری و پیروی از حق] راست گفتند،و اینانند که پرهیزکارند.

صدق در ایمان سرمایه ای عجیب و مایهٔ او سرمایهٔ فوق العاده ای است، شخصیّت هایی چون سلمان،ابو ذر،مقداد،رشید،حجر،عمار،بلال،میثم، کمیل و...به وسیلهٔ صدق به آن مقامات بلند ملکوتی رسیدند.

بسیاری از مردم به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شدند و اظهار ایمان کردند، ولی خداوند متعال صریحاً در قرآن مجید ادعای آنان را در اظهار ایمان مردود دانست و از آنان به عنوان غیر مؤمن یا منافق و یا دروغگو یاد کرد،آیات کتاب را در این زمینه بنگرید:

[قٰالَتِ الْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا یَدْخُلِ الْإِیمٰانُ فِی قُلُوبِکُمْ] (۲).

بادیه نشینان گفتند:ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم.بگو:ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید:اسلام آورده ایم؛زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است.

[إِذٰا جٰاءَکَ الْمُنٰافِقُونَ قٰالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللّٰهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنٰافِقِینَ لَکٰاذِبُونَ] (۳).

چون منافقان نزد تو آیند،می گویند:گواهی می دهیم که تو بی تردید فرستادهٔ خدایی.و خدا می داند که تو بی تردید فرستاده اویی،و خدا گواهی می دهد که یقیناً منافقان دروغگویند.

۱- ((۱)) -بقره (۲):۱۷۷.

۲- ((۲)) -حجرات (۴۹):۱۴.

۳- ((۳)) -منافقون (۶۳):۱.

منافقان برای ریا و جلب منافع دنیا مبادرت به عبادت و کردار نیک می نمایند، ولی چون ایمان و اخلاص و عقیده ندارند،آن عبادت و کردار در بارگاه حضرت حق ارزش ندارد و در آخرت باری از دوش آنان برنمی دارد،عمل مردم مؤمن رحمت و کار منافق نقمت است.

نماز منافق در پی جنگ و ستیز با حق و از برای مکر و خدعه و نیرنگ و نماز مؤمن برای رسیدن به مقام قرب و کسب نجات در روز قیامت است.

آن منافق با موافق در نماز***از پی استیزه(۱) آید نه نیاز

در نماز و روزه و حج و زکات*** با منافق مؤمنان در برد و مات

مؤمنان را برد باشد عاقبت*** بر منافق مات اندر آخرت

هر یکی سوی مقام خود رود*** هر یکی بر وفق نام خود رود

مؤمنش خوانند جانش خوش شو*** دور منافق تیز و پر آتش شود(۲)

صدق در عمل

هنگامی که بر اثر معرفت،نسبت به حقایق هستی و به خصوص وجود مقدّس حضرت او یقین حاصل شود و قلب به شؤون حضرت دوست تسلیم گردد و دل به زلف گره گیر عشق محبوب پیوند بخورد و آدمی تحقق قیامت و روز حساب را که وعدهٔ حضرت یار است با تمام وجود حس کند،عمل و کار و کوشش بر مبنای این حالات ملکوتی و واقعیّات ربّانی صورت می گیرد و نور ایمان به حق و قیامت و نبوت و ولایت در تمام حرکات جلوه گر می شود،در این وقت این عمل را عمل صادقانه می گویند.

ص:۳۹۲

۱- ۱)- استیزه: ستیزه، جدال کردن، نزاع، خصومت، زورگویی.

۲- ۲)- مثنوی معنوی، مولوی.

صدق در عمل به این معناست که سراپای عمل غرق در نور ایمان و اخلاص باشد و فعل انسان به دستور او و برای او انجام گیرد.

نظام عمل در وجود همه انسان ها اگر بر این مبنا باشد،از شرّ و شرور و از خبائث و مفاسد اثری برجا نخواهد ماند که این همه پلیدی و آلودگی محصول عمل بی نور و کوشش برای غیر خداست.

[وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَاناً نَصِیراً] (۱).

و بگو:پروردگارا ! مرا [در هر کار و شغلی] به نیکی وارد کن و به نیکی بیرون آور و برایم از نزد خود نیرویی یاری دهنده قرار ده.

[مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً] (۲).

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند،برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند.

[لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوَاناً وَ یَنْصُرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ] (۳).

[بخشی از غنایم] برای فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون

۱- ((۱)) -اسراء (۱۷):۸۰.

۲- ((۲)) -احزاب (۳۳):۲۳.

۳- ((۳)) -حشر (۵۹):۸.

رانده شده اند،در حالی که فضل و خشنودی خدا را می جویند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند،اینان همان راستگویانند.

صدق چه دنیای لذّت بخش و چه شجرهٔ پر ثمری است،صدق چه واقعیّت زیبا و چه نهال پرباری است،صدق چه واقعیّت شیرین و حال پرقیمتی است،ای کاش ! همهٔ مردم ایمان و عمل و اخلاق و گفتار و کردار خود را بر پایهٔ صدق استوار می کردند،تا معنای بهشت آخرت در همین دنیا هم تحقّق پیدا کند.

آن کس که بدون ریا و تزویر و منهای خدعه و فریب و جدای از مکر و حیله و به دور از تقلّب و کینه و همراه با صافی و پاکی و اخلاص و ایمان و آراسته به حسنات و پیراسته از رذایل زندگی می کند و در زندگی خود هدفی جز جلب خشنودی حضرت او ندارد اهل صدق است،صادق کوشش و حرکتش در راه محبوب است و وی را در این راه از سر باختن و ریخته شدن خون باکی نیست.

صدق در گفتار

سخن راست را ارزشی است عظیم که کسی را بر آن ارزش آگاهی نیست،بهترین کلام در تمام آفرینش کلام راست است،اگر تمام دنیا به یکدیگر راست بگویند، مشکلی برای کسی پیش نخواهد آمد.

مایه و سرچشمهٔ اوّلیّه راستگویی ایمان به خدا و سالم بودن قلب از شوائب شرك و رذایل اخلاقی است،لسان صدق که در آیات قرآن مجید مطرح است جز با ایمان و اتّکال به خدا قابل تحصیل نیست.

دروغگو یا بی ایمان است،یا ضعیف،یا ترسو،یا مزوّر و متقلّب و حیله گر.

راستی و راستگویی صفت انبیا و اولیای الهی است،اگر بخواهی در آن صف

قرار بگیری زبان به راستی آراسته کن و از سخن غیر حق در تمام امور بپرهیز که راستان و راستگویان محبوب حضرت دوست و معشوق حضرت یارند و مقامشان هم چون مقام ملکوتیان ملکوتی است.

بیایید به حضرت حق و به تمام خلق در همهٔ جهات،راست بگوییم و از این باب نجات به هیچ صورت روی برنگردانیم.

راستی و راستگویی سبب نورانیت دل و علت روشنایی جان و رسانندهٔ انسان به سرچشمهٔ کمالات یعنی حضرت دوست است.

[وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيًّا] (۱).

و به آنان از رحمت خود بخشیدیم،و برای آنان [در میان مردم] نامی نیک و ستایشی والامرتبه قرار دادیم.

قرآن مجید در آیات متعدّدی به آنان که زبانشان با دل یکی نیست حملات سختی آورده و بر هویت وجودشان مارک نفاق زده است.

[يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ] (۲).

با زبان هایشان چیزی می گویند که در دل هایشان نیست.

اهل صدق در روایات

مردمی که دارای زبان راستگو هستند اهل ایمان و صفا و اخلاصند و از گفتار درست و راست آنان پیداست که با حضرت دوست پیوندی عاشقانه دارند.از این جهت ائمه بزرگوار علیهم السلام در روایات و احادیثی که از خود به یادگار گذاشته اند مردم را

ص:۳۹۵

۱- (۱) -مریم (۱۹):۵۰.

۲- (۲) -فتح (۴۸):۱۱.

به معاشرت با انسان های امین و راستگو تشویق کرده اند؛زیرا امین و صادق القول منبع خیر و سرچشمهٔ برکت و مایهٔ رحمت و لطف است.

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:لا تَغْتَرُّوا بِصَلاتِهِمْ وَ لا بِصِیامِهِمْ،فَاِنَّ الرَّجُلَ رُبَّما لَهِجَ بِالصَّلاهِ وَ الصَّوْمِ حَتّی لَوْ تَرَکَهُ اسْتَوْحَشَ وَ لکِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدیثِ وَ اداءِ الْامانَهِ (1).

امام صادق علیه السلام فرمود:به نماز خواندن و روزه گرفتن آن ها فریب نخورید،بسا که مرد به نماز و روزه انس گیرد که اگر آن را وانهد دچار هراس گردد،مردم را به راستگویی و امانت پردازی امتحان کنید.

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:مَنْ صَدَقَ لِسانُهُ زَکی عَمَلُهُ (2).

امام صادق علیه السلام فرمود:هرکس زبانش زبان صدق است کردارش پاک است.

عَنْ ابی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:کونوا دُعاهً لِلنّاسِ بِالْخَیْرِ بِغَیْرِ الْسِنَتِکُمْ لِیَرَوْا مِنْکُمُ الْاِجْتِهادَ وَ الصِّدْقَ وَ الْوَرَعَ (3).

و نیز آن حضرت فرمود:مبلّغ مردم باشید به کار خیر نه تنها با زبان بلکه سعی کنید از شما کوشش در راه خدا و راستی و پاکدامنی ببینند.

وَ قالَ علیه السلام:اَحْسَنُ مِنَ الصِّدْقِ قائِلُهُ وَ خَیْرٌ مِنَ الْخَیْرِ فاعِلُهُ (4).

۱- (۱) -الکافی:۱۰۴/۲،باب الصدق و أداء الأمانه،حدیث ۲؛بحار الأنوار:۲/۶۸،باب ۶۰،حدیث ۲.

۲- (۲) -الکافی:۱۰۴/۲،باب الصدق و أداء الأمانه،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۲۰۹/۷۵،باب ۲۳،حدیث ۸۳.

۳- (۳) -الکافی:۱۰۵/۲،باب الصدق و أداء الأمانه،حدیث ۱۰؛وسائل الشیعه:۱۶۲/۱۲،باب ۱۰۸،حدیث ۱۵۹۵۵.

۴- (۴) -مجموعه ورام:۷۵/۲؛بحار الأنوار:۹/۶۸،باب ۶۰،حدیث ۱۴.

و نیز آن جناب فرمود:بهتر از صدق،گویندهٔ آن و بهتر از نیکی،انجام دهندهٔ آن است.

صـدق،نوری است که در عالم معنی می درخشـد و به تمام باطن و ظاهر انسان روشـنایی می بخشـد،مانند آفتاب که هر چیزی که در سیطرهٔ آن است از او نور می گیرد و این نور دادن نقصان و ضعفی در آن منبع ایجاد نمی کند.

ص:۳۹۷

[وَ الصّادِقُ حَقّاً هُوَ الَّذی یُصَدِّقُ کُلَّ کاذِبٍ بِحَقیقَهِ صِدْقِ ما لَدَیْهِ وَ هُوَ الْمَعْنَی الَّذی لا یُسْمَعُ مَعَهُ سِواهُ اوْ ضِدُّهُ مِثْلُ آدَمَ علیه السلام صَدَّقَ ابْلیسَ فی کِذْبِهِ حینَ اقْسَمَ لَهُ کاذِباً لِعَدَمِ ما بِهِ مِنَ الْکِذْبِ فی آدَمَ علیه السلام قالَ اللّهُ تَعالی: [وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً] (۱).وَ لِاَنَّ ابْلیسَ ابْدَعَ شَیْئاً کانَ اوَّلَ مَنْ ابْدَعَهُ وَ هُوَ غَیْرُ مَعْهودٍ ظاهِراً وَ باطِناً فَخَسِرَ هُوَ بِکِذْبِهِ عَلی مَعْنی لَمْ یَنْتَفِعْ مِنْ صِدْقِ آدَمَ علیه السلام عَلی بَقاءِ الْاَبَدِ.وَ افادَ آدَمَ علیه السلام بِتَصْدیقِهِ کِذْبَهُ بِشَهادَهِ الْمَلائِکَهِ بِنَفْیِ عَزْمِهِ عَمّا یُضادُّ عَهْدَهُ فِی الْحَقیقَهِ عَلی مَعْنی لَمْ یَنْتَقِضْ مِنِ اصْطِفائِهِ بِکِذْبِهِ شَیْئاً]

نور صدق

به حقیقت کسی که آراسته به صدق است به مقتضای صدقش کذب و تقلّب را در افراد کاذب ندیده و ظاهر اعمال آنان را حمل به صحت و صدق نموده، اظهارات آنان را تصدیق می نماید،آری،این همان نور صدق و حقیقت معناست که غیر از این از آن انتظاری نیست.

چنان که حضرت آدم ابلیس را در اظهار کذب او چون قسم خورد تصدیق نمود

۱- (۱) -طه (۲۰):۱۱۵.

و سخن او را باور کرد؛زیرا در وجود آدم اثری از دروغ و تقلّب نبود.

حضرت حق در سورهٔ طه می فرماید:

ما با آدم عهد کرده و او را توجه دادیم ولی او فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم.

و ابلیس در اولین مرتبه این تقلّب و خلاف را به کار برد و پیش از او کسی را سابقهٔ این عمل در ظاهر و باطن نبوده است،پس او به خاطر همین خیانتش دچار خسارت شد و از پاکی و صفا و صدق و درستی آدم در جهت اغوا کردنش نفعی نبرد و وی را از حالت صدق و روحانیت به سبب دروغی که در جهت مخلّد شدنش در بهشت اظهار کرد بیرون نبرد.

صفت صدق حضرت آدم را سودبخش و مفید واقع شد؛زیرا او به خاطر صفا و صدق خویش،غیر راستی به خود راه نداد و خیال دروغ دربارهٔ ابلیس نکرد و کذب او را که در ظاهر صدق می نمود باور کرد.

این است که خدای تعالی فرمود:ما از آدم چیزی را که خلاف پیمان و برنامه او بوده ندیدیم و هرگز او قصد نافرمانی نداشت و از این لحاظ بود که به سبب حیله و دروغ ابلیس،از مقام برگزیدگی او چیزی کم نشد.

[فَالصِّدْقُ صِفَةُ الصّادِقِ،وَ حَقيقَةُ الصِّدْقِ ما يَقْتَضـی تَزْكِيَهَ اللّهِ لِعَبْدِهِ كَما ذَكَرَ عَنْ صِدْقِ عيسیٰ عليه السلام فِی الْقِيامَهِ بِسَبَبِ ما اشـارَ الَيْهِ مِنْ صِدْقِهِ وَ هُوَ مِرْآهٌ لِلصّادِقينَ من رجـال امه محمـد صـلی الله عليه و آله،فقـال اللّه تعالی: [هٰذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّادِقِينَ صِدْقُهُمْ] (1)]

صفت صادق

صـدق يكی از صـفات عـالی انسـانی و ملكـوتی است و اين حقيقت الهيّه در اثر تهـذيب و تزكيه حاصـل می شـود و هم چنين حصول صـدق موجب برائت و تزكيهٔ انسان از سيّئات و قبائح اعمال می شود،چنانكه حضـرت عيسـی در نتيجهٔ ظهور صدق از جـانب پروردگـار عالم تزكيه و تبرئه شـد و مورد سـتايش قرار گرفت و آن حضـرت آيينـهٔ نشان دهنـدهٔ صادقان از امت پيامبر اسلام صلی الله عليه و آله است.

خداوند متعال می فرمايد:

در روز جزا صادقين از صدق خود بهره می گيرند.

و صدق به هر اندازه كه در وجود آدمی برقرار و ثابت گردد،به همان اندازه تزكيه و پاكی بيايد.

ص:۴۰۰

۱- (۱) ((-مائده (۵):۱۱۹.

[وَ قالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ علیه السلام:اَلصِّدْقُ سَيْفُ اللّهِ فى ارْضِهِ وَ سَمائِهِ ايْنَما اهْوى بِهِ نَفَذَ،فَاِذا ارَدْتَ انْ تَعْلَمَ أَ صادِقٌ انْتَ امْ كاذِبٌ فَانْظُرْ فى قَصْدِ مَعْناكَ وَ غَوْرِ دَعْواكَ وَ عَيِّرْهُما بِقِسْطاسٍ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَاَنَّكَ فِى الْقِيامَهِ.قالَ اللّهُ تَعالى: [وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ] (۱)فَإذا اعْتَدَلَ مَعْناكَ بِدَعْواكَ ثَبَتَ لَكَ الصِّدْقُ.وَ ادْنى حَدِّ الصِّدْقِ انْ لا يُخالِفَ اللِّسانُ القَلْبَ و لا القلبُ اللسانَ.وَ مَثَلُ الصّادِقِ المَوْصُوفِ بِما ذَكَرْنا كَمَثَلِ النّازِعِ رُوحَهُ انْ لَمْ تَنْزِعْ فَما ذا يَصْنَعُ ؟ !]

میزان صدق

امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است:

صدق،شمشیر برنده ای است که با عنایت حق در بندگان خاصش ظهور می کند و این شمشیر به هر موردی که فرود آید از آسمان گرفته تا زمین نافذ و قاطع خواهد بود.

هرگاه بخواهی بدانی که از صادقانی یا از کاذبان باید با کمال دقّت در باطن و رفتار و کردار خود تحقیق و رسیدگی کنی و قلب و ظواهر خود را به میزان عدل

۱- (۱) -اعراف (۷):۸.

الهی که قرآن و پیامبر و ائمه علیهم السلام هستند بررسی نموده و بی طرفانه به قوانین الهی عرضه بداری،گویی که در پیشگاه عدل الهی حاضر شده ای در معرض سنجش یوم القیامه قرار گرفته ای،خداوند متعال می فرماید:

مردم در روز جزا به میزان حق سنجیده می شوند،پس هرکس میزان او سنگین تر باشد رستگار است (۱).

چون برنامهٔ معنوی تو از جهت افکار و عقاید و اخلاق روی عدالت و درستی و صحّت قرار داشته باشد و ادعای تو طبق باطن و معنویّت صورت پیدا کند مقام صدق برای تو ثابت است و این کمترین مرتبهٔ صدق است که بین زبان و قلب کمترین مخالفتی نباشد.

شخص صادق به این طریقی که ذکر شد مانند آدم محتضر است و شخص محتضر خواه و ناخواه روی به عالم معنی کرده و از جهان ماده و صورت گذشته، هم چنین شخص صادق در همه احوال و اقوال و افکار خود صددرصد از صدق و درستی پیروی کرده و از تظاهر و اختلاف و دعوا و هوسرانی های مردم گذشت خواهد کرد.

کمال صدق

ملّا عبد الرزاق لاهیجی می گوید:

باید دانست که کمال صدق حاصل نمی شود در آدمی مگر به وجود چهار صدق:

اوّل: صدق زبان که هرچه گوید و هر خبر که دهد خواه با خدا و خواه با خلق و خواه از ماضی و خواه از مستقبل راست گوید و به هرچه گوید و خبر دهد صادق

ص:۴۰۲

۱- (۱) -اعراف (۷):۸؛ «وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِینُهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» .

باشد،پس بنابراین با وجود میل به دنیا و رغبت به دنیا،در گفتن:

[وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ] (۱).

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همهٔ وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید،متوجه کردم.

و گفتن:

[إِیّٰاکَ نَعْبُدُ وَ إِیّٰاکَ نَسْتَعِینُ] (۲).

[پروردگارا !] تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم.

و امثال این ها از ادعیه و آیات کاذب خواهد بود.

دوّم: صدق نیّت است یعنی صدق حقیقی و راستی و درستی و تحقیقی مقتضی آن است که در نیت هر فعل طاعت و عبادت،غیر خدا ملحوظ نباشد و به تقرّب حضرت باری غیر او را دخیل نکند و الّا در آن نیّت کاذب خواهد بود.

سوم: صدق عزم است یعنی عزمش آن باشد که اگر ولایت ناحیه به او رجوع شود عدالت کند و اگر صاحب ثروت و تموّل شود به ضعفا و اهل حاجت احسان نماید و اگر در قضا و ولایت ناحیه و تدریس مدرسه اوْلی از خود یابد ولایت و تدریس به او رجوع کند.

چهارم: صدق مقامات است یعنی در هر مقام از مقامات ستّ که زهد است و محبّت و توکّل و خوف و رجا و رضا،حقیقت آن مقام را طلب کند و به مرتبه ضعیف آن راضی نشود و در هر مقام از مقامات مذکوره کامل باشد و اگر به خلاف آن باشد و به مرتبهٔ ناقص این مراتب راضی شود کاذب خواهد بود نه صادق.

۱- ((۱)) -انعام (۶):۷۹.

۲- ((۲)) -فاتحه (۱):۵.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹